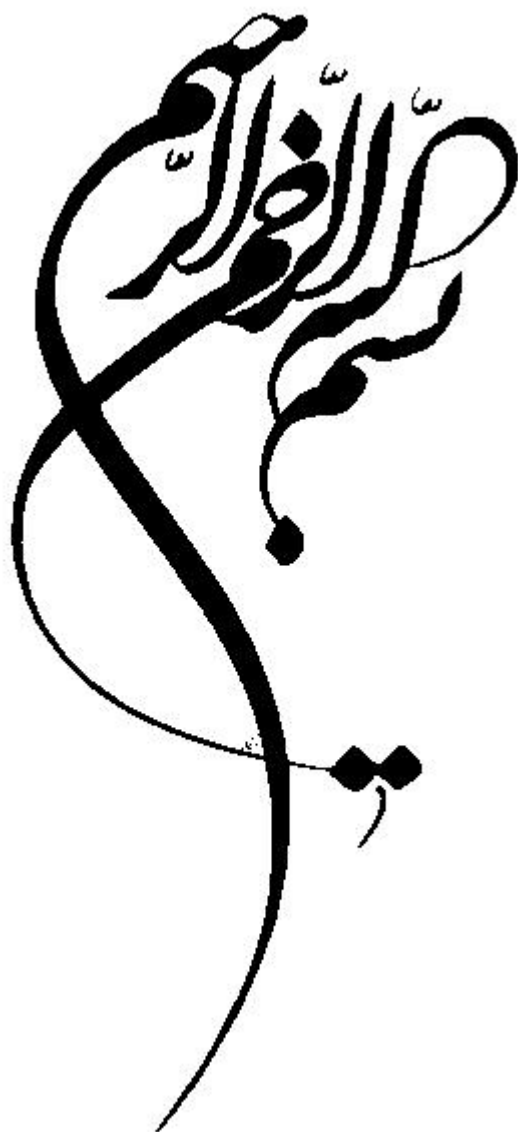




تفسیر حکیم، جلد 6

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 6

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 2

تفسیر آیه 190 - 191 - 192 - 193 - 194 - 195

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفُوهُمْ وَ اخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى
يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ
الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ
وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید و هنگام جنگ از حدود الهی تجاوز نکنید زیرا خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

و آنان را که از هیچ ستمی روی گردان نیستند هر جا یافتید به قتل برساند و از جایی که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید و فتنه [که آزار مردم و بیرون راندنشان از خانه و کاشانه و ایجاد ناامنی است] از کشتن بدتر است و کنار مسجدالحرام با آنان بجنگید مگر آن که در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما در آنجا جنگیدند آنان را به قتل برسانید که پاداش و کیفر کافران همین است.

اگر از فتنه گری و جنگ باز ایستند، یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

و با آنان بجنگید تا فتنه شرك و بت پرستی و آزار مردم و ایجاد ناامنی بر جای نماند، و دین فقط ویژه خدا باشد، پس اگر از فتنه بازایستند به جنگ با آنان پایادن دهید که تجاوز و دشمنی جز بر ضدستم کاران جایز نیست.

ماه حرام در برابر ماه حرام است [اگر دشمن حرمت آن را رعایت نکرد و با شما در آن جنگید، شما هم برای حفظ کیان خود در همان ماه با او بجنگید] و همه حرمتها دارای قصاص اند، پس هر که به شما تعدی کرد و به نقص قانون متوسل شد، شما هم به مانند آن بر او تعدی کنید و از خدا پروا نمائید و بدانید که خدا همراه پروا پیشگان است.

و در راه خدا انفاق کنید و با ترك این کار پسندیده یا هزینه کردن مال در راه نامشروع خود را به هلاکت نیندازید و نیکی کنید که یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 3

شرح و توضیح:

در این آیات که مورد تفسیر است، مطالب بسیار مهمی مطرح شده، که توجه آنها بر اهل ایمان و مسلمانان غیور لازم است.

اهم آن مطالب عبارت است از:

1- وجوب نبرد با دشمنان محارب. 2- حرمت تجاوز از احکام جهاد. 3- گناه فتنه انگیزی. 4- حرمت جنگ در ماههای حرام مگر در صورت تجاوز دشمنان در آن ماه ها. 5- لزوم پذیرش آتش بس. 6- وجوب هزینه کردن مال در راه جهاد.

وجوب نبرد با دشمنان محارب

فرهنگ حضرت حق که از روزگار آدم ابوالبشر اسلام بوده، و تا قیامت هم اسلام است، هدفی جز هدایت انسان به سوی مبدء و معاد و کمال و رشد، و ادب و تربیت و آراسته شدنش به اخلاق حسنه و عمل صالح و تأمین سعادت دنیا و آخرت نداشت و ندارد.

اسلام انسان را به تعقل و اندیشه و تفکر و تدبیر در حقایق و ظاهر و باطن هستی و آیات تکوینی و تشریعی، برای رسیدن به اوج کمال و تحصیل خیر دنیا و آخرت دعوت میکند، و از او میخواهد که با بکارگرفتن عقلش نسبت به قبول فرهنگ زندگی احسن را که همان آئین اسلام است تن دهد، تا از سلامت همه جانبه و عدالت و انصاف در همه شئون زندگی بهره گردد، این است حقیقت و اساس دعوت اسلام، دعوت به عبادت معبود حقیقی، دعوت به صلح و امنیت، دعوت به صدق و صفا، دعوت به مهر و وفا، دعوت به تحصیل خیر و سعادت، دعوت به آباد کردن دنیا و آخرت نه دعوت به جنگ و دعوت به کشتار، و دعوت با آزار و ظلم، اسلام دین عقل و اندیشه و دین علم و حکمت، و دین تفکر و تدبیر، و دین تربیت و ادب است نه دین اسلحه و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 4

شمشیر، و دین جنگ و خونریزی، اسلام دین شمشیر است سخنی بیمنطق، و کلامی بیدلیل است که مسیحیت یهودی مسلک غرب براساس دشمنی با اسلام در دهانها انداخت و برای باور ندان آن به مردم حتی به خود مسلمانان نسبت به آن هزینه گزافی پرداخت و میپردازد.

سخن سخیف و بیپایه دشمن این است که: اسلام میخواهد با سلب اختیار و انتخاب انسان ها، خود را به زور اسلحه و اجبار به آنان تحمیل کند، در صورتی که اگر خوش باوران به خود زحمت مراجعه به قرآن که قانون اساسی اسلام است و به روایات رسیده از رهبران معصوم را بدهند به بطلان و بیپایه بودن سخن دشمن پی میبرند، و متوجه این حقیقت میشوند که اسلام راه را از چاه و حق را از باطل، و نور را از ظلمت، و درستی را از نادرستی شناسانیده و از همگان دعوت کرده است به حقایق دینی و احکام اسلامی، و قوانین حیات بخش آئین حق با دیده عقل بنگرید و به اندیشه و تفکر برخیزید و با اختیار خود و آزادی کامل، در سایه عقل به انتخاب اسلام قدام نمایند.

لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ... «1»

در دین هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اکراه و اجبار

مطلب بعد از حرف لو ممتنع و انجام شدنی نیست، بنابراین اسلام دین عقل و حکمت است و مردم حق دارند با آزادی کامل پس از تعقل و مطالعه به انتخاب اسلام برخیزند، و معلوم است که دشمن برای تحمیل عقیده باطل خود نسبت به اسلام راه شیطانی و فتنه‌گری را طی میکند، و دنبال مردم بیمطالعه و نادان است.

حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

(1) - بقره 256.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 5

«ان هذا الدين متين فاو غلوا فيه برفق ولا تكرهوا عبادة الله الى عباد الله فتكونوا كالراكب المنبت الذي لاسفراً قطع ولاظهراً ابقى:

«1»

اسلام دین سهل و آسان و خالی از سختی و مشقت است، با مدارا در آن قدم بردارید، و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید و مانند سواری نباشید که مرکب خود را خسته و فرسوده مینماید، و در نهایت نه راه سفر را پیموده و نه مرکبش سالم مانده است.

و نیز از رسول خدا روایت شده:

«انا والاتقياء من امتي برأء من التكلف:» «2»

من و پرهیزکاران امتم از تن دادن به کارهای تحمیلی که آمیخته به تصنع و سبب ناراحتی و مشقت است بیزاریم.

اسلام دین جنگ نبوده و نیست، اولین جنگی که در اسلام اتفاق افتاد جنگ بدر است که در همه کتابهای تاریخ و حدیث بدون استثناء نوشته شده از طرف مشرکان مکه بر مسلمانان تحمیل شد و مسلمانان برای حفظ اسلام و حفظ کیان خود و حفظ مدینه و ساکنان آن جنبه دفاعی به خود گرفتند، و قدم به میدان جنگ گذاشتند و بانیتی پاک و قصدی خالص و برای ثابت ماندن ارزشها و با دشمن غدار که قصد خاموش کردن چراغ هدایت را داشت مبارزه کردند.

اگر مشرکان مکه به قصد حمله بر مسلمانان و جنگ با آنان به سوی مدینه حرکت نمیکردند، رسول خدا و اهل ایمان اقدام به جنگ نمیکردند، و به میدان نمیآمدند، زیرا دعوت اسلام بر پایه ایجاد صلح و امنیت و آراسته شدن انسان به ادب و تربیت استوار بود.

(1) - بحار، ج 15، بخش 2، ص 172.

(2) - احیاء العلوم کتاب 2، ص 102.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 6

این دشمنان بودند که زمینه ورود اهل اسلام را به جنگ فراهم کردند، دقت در آیه 190 که آیه مورد بحث این سطور است این معنا را به وضوح نشان میدهد:

قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ...

با آنان که با شما سر جنگ و ستیز دارند، برای دفاع از کیان خود و آئین و ارزش هایتان بجنگید، و اگر کسی با شما قصد جنگ ندارد با او نجنگید.

تفاسیر میگویند، این اولین آیه‌ای است که در مورد جنگ در مدینه نازل شد، چون آیه شریفه به پیامبر ابلاغ شد پیامبر با آنان که جنگ را شروع کردند، جنگید، و با کسانی که قصد جنگ نکردند نجنگید. «1»

المیزان در توضیح این آیه شریفه میگوید:

قتال به معنای آن است که شخصی قصد کشتن کسی را کند که او قصد کشتن وی را دارد، و در راه خدا بودن این عمل به این است که هدف تصمیم گیرنده به جنگ با دشمن اقامه دین و اعلای کلمه توحید باشد، که چنین قتالی عبادت است که باید با نیت انجام شود و آن نیت عبارت است از طلب رضای حق و تقرب به او، نه استیلا بر اموال مردم و ناموس آنان.

پس قتال در اسلام جنبه دفاع دارد، اسلام میخواهد به وسیله قتال با کفار از حق قانونی انسانها دفاع کند.

حقی که فطرت سلیم هر انسانی آن را برای انسانیت قایل است، آری از آنجائی که قتال در اسلام دفاع است و دفاع بالذات محدود به زمانی است که حوزه اسلام مورد هجوم کفار قرار گیرد، به خلاف جنگ که معنای واقعیش تجاوز و خروج از حد و مرز است لذا قرآن دنبال فرمان قتال که همان دفاع مشروع است میفرماید:

وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

(1) - تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 387 - تفسیر طبری، ج 2، ص 195

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 7

تجاوز مکنید معنی شما شروعکننده به جنگ نباشید بلکه وظیفه شما دفاع در برابر کسانی است که با شما به جنگ بر میخیزند، آری تجاوز مکنید که خدا متجاوزان را دوست ندارد.

کلمه **تَعْتَدُوا** از مصدر اعتدا است و اعتدا به معنای بیرون شدن از حد است، مثلاً وقتی گفته میشود:

«فلان عدا و یا فلان اعتدی» معنایش این است که فلانی از حد خود تجاوز کرد، و نهی از اعتدا نهی است مطلق، در نتیجه مراد از آن هر عملی است که عنوان تجاوز بر آن صادق باشد مانند قتال پیش از پیشنهاد مصالحه به دشمن بر سر حق و نیز قتال ابتدائی و قتل زنان و کودکان و قتال قبل از اعلان جنگ با دشمن و امثال اینها که سنت نبویه آن را بیان کرده است. «1»

با توجه به این حقایق که از متن قرآن و روش پیامبر و امامان معصوم استفاده میشود، باید به غریبان و مستشرقان گفت: سخن شما مبنی بر این که اسلام دین اسلحه و زور است جز از روی کینه و دشمنی با اسلام از دهان پلیدتان بیرون نیامده، و بدتر از شما کسانی هستند که در غرب و شرق سخن شما را بدون مطالعه قرآن و بدون آگاهی از احکام اسلام پذیرفته اند.

کتاب شریف کافی که در ده جلد نظام داده شده، و در عصر غیبت صغری یعنی نزدیک به عصر امام یازدهم و دهم به نوشته درآمده نسبتاً یکی از معتبرترین کتابهای اسلامی است، ای کاش بیخبرانی که نسبت به اسلام تحت تأثیر قضاوتهای مغرضانه، و آراء شیطانی مستشرقان قرار دارند فقط ابتدای آن را مطالعه میکردند، که اولین بخش آن به طور مفصل درباره عقل و جهل و دومین

(1) - المیزان، ج 2، ص 88.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 8

بخش آن درباره علم و عالم و سومین بخش آن درباره توحید و آفرینش و چهارمین بخش آن درباره ولایت و رهبری صحیح در جامعه است، تا از نگاه ناصحیح خود به اسلام نجات یابند و از بند ابلیسی مستشرقان آزاد گردند، و از فضای فرهنگ غلط غریبان که به سوی حیوانیت و درنگی محض پیش میرود درآیند و به دستگیره نجات حق یعنی اسلام سعادت بخش در آویزند.

چرا جنگ، چرا دفاع

در سطور گذشته همراه با دلیل و برهان خواندید که اسلام دین صلح و صفا، و ادب و تربیت، و دعوتکننده به خیر دنیا و آخرت است و اگر با او سر جنگ نداشته باشند ابداً با کسی سر جنگ ندارد، و خود را به زور و اکراه، و با اجبار و اسلحه به کسی تحمیل نمیکند، و از ابتدای طلوعش تا الآن در برابر کسانی که با او به جنگ برخاستند صورت دفاع به خود گرفته، آنچه در این زمینه باید مورد بحث قرار گیرد، و به آن توجه شود این است که سبب این همه جنگها در تاریخ اسلام با اسلام و اهل اسلام، و با فرهنگ حق و آراستگان به آن چه بوده؟

اسلام از زمان ظهورش یعنی از زمان اولین پیامبر تا الآن که این صفحات نوشته میشود، با بیند وباری، ظلم و ستم، پایمال کردن حق مردم، شهوات بیقید و بند، به دست آوردن مال از راههای نامشروع و غیر منطقی، استعمار کردن جامعه و ملت ها، به غارت بردن ثروتهای خصوصی و عمومی، و فساد در همه امور زندگی، و زشتیهای اخلاقی و جنگ و خون ریزی، و فتنه و شیطنت، و نیرنگ و نفاق، و بخل و حرص، و طمع و آز، و تکاثر و ثروت اندوزی، و سلطنت و حکومت فردی، آن هم بر پایه ظلم و ستم، و جهل و نادانی، و غفلت و بیخبری به شدت مخالف بوده، و میخواستسته سفره این مسائل را از خیمه حیات انسان برچیند، ولی هواپرستان و شهوت رانان، و لذت گرایان که جز لذت

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 9

حیوانی به چیزی قانع نبودند، و حاکمان ستمکار که برای ادامه حکومت خود مردم را به استضعاف میکشیدند، و از بیخبری آنان سوء استفاده کرده آنان را در پیشبرد حکومت و اهداف پلید خود بگار میگرفتند، و پول پرستانی که از طریق ربا و غصب و رشوه، و بردن حق دیگران به جمع کردن و تکاثر ثروت و مشغول بودند، و خلاصه از این قبیل مردمان که به هیچ صورت نمیخواستند قیود اخلاقی، و قوانین فطری، و قراردادهای منطقی، و عقاید حقه، و عبادت و بندگی خدا، و آزاد گذاشتن انسانها را از فرهنگ تحمیلی خویش بپذیرند بر اثر بیماری خطرناک حسد، و خود بینی و کبر، و علو و برتری جوئی، و لذت گرایی بیقید و شرط، و به خاطر علاقه شدید به بیند و باری و ارضاء شهوات حیوانی، و برداشتن مانع و شکستن سد استوار اسلام که با همه وجود در برابر خواستههای نامشروع اینان میایستاد، در برابر اسلام و اهل ایمان سینه سپر کردند، و به اسلحه و زور و لشگر کشی و جنگ و قتال متوسل شدند تا به خیال خود این مانع و سد فرهنگی را که به خاطر حق بودنش اثر شگفتی در جذب مردم داشت پیش از راه خود و به اسارت داشتن مردم ادامه دهند، و در هر صورت این چراغ فروزان را و این خورشید حیات بخش را خاموش کنند، تا با خیالی آسوده و بدون مزاحم به راه ابلیسی خود ادامه دهند و این چند روزه دنیا را خوش باشند، شما ای خواننده عزیز هر کس و تابع هر مسلکی که هستی در این زمینه چه قضاوتی داری؟ آیا اسلام و اهل ایمان سر جای خود بنشینند تا دشمن با همه ساز و برگش از راه برسد و آنان را قتل عام کرده، ثروت هایشان را غارت کند و خانه و کاشانه اینان را خراب نماید و زن و فرزندانشان را به اسارت ببرد، و فاتحه اسلام و اهلش را بخواند، یا عقلاً بر مسلمانان و اهل ایمان واجب است که برای حفظ فرهنگ اسلام و اعلاای کلمه حق، و حفظ کیان ملت و جامعه اسلامی به مقابله با دشمن

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 10

و دفاع از نفوس و نوامیس و حفظ اموال و سرزمینهای اسلامی برخیزد و تا جایی به دفاع خود ادامه دهد که دشمن از قدرت و قوت بیفتد و از پای در آید و در آن صورت یا با اختیار خود اسلام را بپذیرد، یا به جایگاهش باز گردد و دیگر هوس حمله به اسلام و مسلمانان را در سر نپروراند.

قطعاً شما که از عقل و اندیشه و تفکر و بصیرت نصیب داری حکم به دفاع خواهی داد، و بر مسلمانان واجب خواهی دانست که برای دفع دشمن و دفع شر او به مقابله و قتال با دشمنی که جنگ را شروع کرده و هدفش نابود کردن ارزشها و از بین بردن نسل و حرث است برخیزد و ابداً در این زمینه کوتاه نیایند و میدان جهاد را خالی نگذارند و پس از خاموش شدن آتش جنگ هزینه‌های که دشمن بر مسلمانان جهت دفاع از خودشان و دفاع از اسلام تحمیل کرده از دشمن به عنوان غرامت جنگ بگیرند.

آری اگر هوای نفس میدان دار گروهی از مردن نبود، و شهوات حیوانی بر عده‌های غلبه نداشت، و درون گروهی دچار حسد و حرص و کبر نبود، و همه جوامع و ملتها از باطنی پاک و ظواهری آراسته برخوردار بودند، و قناعت و تقوا بر انسانها حاکم بود ابداً جنگی اتفاق نمیافتاد و این همه بلا و مصیبت به بار نمیآمد، و بیگناهان کشته نمیشدند، و زنان جوان و غیر جوان بیسرپرست نمیماندند، و کودکان به غم یتیمی نمیشدند، و آبادیها و خانه‌ها ویران نمیشدند، و مدارس و دانشگاهها و مساجد و معابد تبدیل به خرابه نمیشد، ولی حرص و آز، و کبر و بیدینی، و هوا و شهوت از زمان آدم تاکنون چه بلاها و مصائبی که بار نیاورد، و در آینده هم چه بلاها و مصائبی که به بار بیاورد!!

راستی برای خاموش کردن آتش فتنه، و رام کردن دشمن وحشی، و مانع شدن از بیرحمی و غارتگری و چپاول اموال، و پیش‌گیری از ضربه زدن به ارزش‌ها، چاره‌های جز مقابله و دفاع هست؟

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 11

چنین دفاعی که در حقیقت دفاع از ارزش‌ها، و دفاع از حقوق فطری و طبیعی انسان‌ها، و دفاع از کرامت آدمیان است از نگاه اسلام عبادت و زمینه تقرب به حق و جان باخته در آن شهید و دارای حیات ویژه و خلاصه دری از درهای بهشت شناخته شده است.

در این زمینه به بخشی از روایات بسیار مهم که از پیامبر اسلام روایت شده دقت نمائید.

«اطیب کسب الرجل المسلم سهمه فی سبیل الله:» «1»

پاکیزه‌ترین کارکرد و کسب انسان مسلمانان تیراندازی او در راه خداست.

«لقيام الرجل في الصف في سبيل الله عزوجل ساعة افضل من عبادة ستين سنة:» «2»

بی شك يك ساعت در صف جهاد در راه خدا ایستادن از عبادت شصت سال بهتر است.

«لقيد سوط احدكم من الجنة خير مما بين السماء والارض:»

تازیانه بستن یکی از شما در بهشت، از آنچه میان آسمانها و زمین میباشد بهتر است.

«حرس ليلة في سبيل الله عزوجل افضل من الف ليلة لقام ليلها ويصام نهارها:» «3»

يك شب نگهبانی برای خدا در جبهه جنگ، از شب زنده داری هزار شب که هر شبش آدمی در عبادت و هر روزش در روزه باشد بهتر است.

(1) - نَحَج الفصاحة، 150 - 151.

(2) - - نَحَج الفصاحة، 150 - 151.

(3) - مستدرک حاکم، ج 2، ص 81.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 12

«حَرَّمَ عَلَى عَيْنَيْنِ أَنْ تَنَالَهُمَا النَّارُ: عَيْنُ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَعَيْنُ بَاتَتْ تَحْرُسُ الْإِسْلَامَ وَاهْلَهُ مِنَ الْكُفْرِ:» «1»

آتش دوزخ بر دو چشم حرام است: چشمی که از خشیت خدا گریه کند، و چشمی که از اسلام و مسلمان در برابر کفار نگهبانی دهد.

«جاهدوا المشركين باموالكم وانفسكم والسنتكم:» «2»

با مال و جان و زیانتان به جنگ با مشرکان اقدام کنید.

«ان ابواب الجنة تحت ظلال السيوف:»

یقیناً درهای بهشت در سایه شمشیرهاست.

«السيوف مفاتيح الجنة:» «3»

شمشیرها کلیدهای بهشت اند.

«ان الله تعالى يدخل بالسهم الواحد ثلاثة الجنة: صانعه يحتسب في صنعه الخير، والرامي به و مُنبله:» «4»

خدای متعال با يك تیر سه نفر را به بهشت میبرد: سازنده تیر که آن را به نیت استفاده در راه خیر میسازد، و آن که تیر را به سوی دشمن میاندازد، و آن که تیر را در اختیار تیرانداز میگذارد.

از این روایات و امثال اینها علاوه بر وجوب جهاد، مسئله دیگری هم استفاده میشود که بسیار قابل توجه است، و آن وجوب آمادگی همه جانبه مسلمانان در برابر دشمنان است، آمادگی فکری، آمادگی سیاسی، آمادگی اخلاقی، و به ویژه

(1) - مستدرک، ج 2، ص 82.

(2) - سنن ابی داور، ج 1، ص 562.

(3) - نهج الفصاحه 153 - 154.

(4) - نهج الفصاحه 153 - 154.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 13

آمادگی رزمی، در این بخش به آیات و روایات مربوط تا جائی که لازم باشد اشاره میشود.

وجوب آمادگی مسلمانان در برابر دشمنان

پیش از آن که دشمنان عنود و حسود، نقشه حمله به مسلمانان را در سر پیروانند، و قبل از این که هوا پرستان و زورگویان آماده حمله به اسلام و اهل ایمان شوند، بر اساس آیات قرآن و روایات واجب است همه مسلمانان در مقام همه نوع آمادگی و به ویژه آمادگی رزمی چه در زمینه ساخت و تهیه اسلحه روز، چه در زمینه تمرین و آموزش نظامی و فنون جنگی برآیند، این وجوب نیازی به تکیه بر فتوای مجتهد ندارد، بلکه وجوبی است که از شرع و عقل استفاده میشود، و انجام این امر بر عهده همه مسلمانان است.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ **«1»**

و در برابر دشمنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو و نفرات و ساز و برگ جنگی واسبان ورزیده [توپ و تانک و هواپیما] آماده نمائید تا به وسیله آنها دشمن خدا، و دشمن خودتان و دشمنانی غیر اینان را که نمیشناسید ولی خدا آنان را میشناسد بترسانید، تا هوس جنگ با شما را در سر نپروانند، و در صورت جنگ با شما با شکست سخت و ذلت باری روبه رو شوند.

المیزان در ذیل این آیه شریفه میگوید:

اعداد به معنای تهیه کردن چیزی است تا انسان به وسیله آن چیز به هدفی که دارد برسد، که اگر قبلاً آن را تهیه ندیده باشد به مطلوب خود نرسد، مانند فراهم کردن هیزم و کبریت برای به دست آوردن آتش، و نیز مانند تهیه آتش برای طبع و پخت غذا.

(1) - انفال 60.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 14

کلمه قوه به معنای هر چیزی است که با وجودش کار معینی از کارها ممکن میشود، و در جنگ به معنای هر چیزی است که جنگ و دفاع با آن امکانپذیر است، از قبیل انواع اسلحه و مردان جنگی با تجربه و دارای سوابق جنگی و تشکیلات نظامی و کلمه رباط مبالغه در ربط است و ربط همان عقد و گره است با این تفاوت که ربط سستتر از عقد و عقد

محکمتر از ربط است، چیزی که هست ربط از ربط رساتر است و کلمه خیل به معنای اسب است و ارهاب معنایش نزدیک به ترساندن است.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ فرمان عامی به همه مؤمنان و مسلمانان است که در برابر کافران به اندازه قدرتشان از تدارکات جنگی که به آن نیاز پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به عبارت دیگر باید مسلمانان آنچه را از ادوات جنگی و سایر لوازم دارند، یا ممکن است تهیه کنند آماده سازند، زیرا جامعه انسانی غیر این نیست که از افراد و اقوامی دارای طبایع و افکار مختلف تشکیل میشود، و در این مجتمع هیچ اجتماعی براساس سنتی که حافظ منافعشان باشد اجتماع نمیکند مگر این که اجتماع دیگری برضد منافعش و مخالف با سنتش تشکیل خواهد یافت، و این دو اجتماع دیری با هم نمیایند مگر این که کارشان به اختلاف کشیده، و سرانجام به نزاع و مبارزه بر ضد هم بر میخیزند، و هر يك بر آن میشود که آن دیگر را مغلوب کرده و به شکست و متلاشی شدن بکشاند.

پس با این وضع مسئله جنگ و جدال و اختلافاتی که منجر به جنگهای خسارتزا میشود امری است که در مجتمعات بشری گریزی از آن نبوده و خواه ناخواه پیش میآید، و اگر این امر قهری نبود، انسان در خلقتش به قوائی که جز در مواقع دفاع بکار نمیروند از قبیل غضب و شدت و نیروی فکری مجهز نمیشد،

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 15

پس این که میبینیم انسان به چنین قوائی در بدن و فکرش مجهز است خود دلیل بر این است که وقوع جنگ اجتناب پذیر نیست و راهی برای دور ماندن از آن وجود ندارد، و چون چنین است به حکم فطرت بر جامعه اسلامی واجب است که همیشه و در هر حال تا آنجا که میتواند و بهمان مقداری که احتمال میدهد دشمن اجتماع صالحش مجهز باشد خود را مجهز نماید.

و در تعالیم عالیه دین فطری اسلام که دین قیم است و خدای تعالی آن را برای بشر فرستاده، حکومتی را برای او اختیار کرده که باید نام آن را حکومت انسانی گذاشت، و آن حکومتی است که در مقرراتش حقوق فرد فرد جامعه را محفوظ و مصالح ضعیف و قوی و توانگر و فقیر و آزاد و برده و مرد و زن و فرد و جماعت و بعض و کل را به طور مساوی رعایت کرده است، حکومتش فردی استبدادی نیست تا قائم به خواستههای شخص حاکم باشد، و او به دلخواه خود در جان و عرض و مال مردم حکومت کند، و حکومت اکثریت یعنی پارلمانی هم نیست تا بر طبق خواسته اکثر افراد دور زده و منافع مابقی پامال شود، یعنی نصف جمعیت به اضافه يك به مراد خود رسیده و نصف منهای يك به محرومیت بنشیند.

لذا در آیه شریفه خطاب را متوجه عموم مردم کرده است که فرموده:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ.

چه این که گفتیم حکومت اسلامی حکومتی است انسانی به این معنا که حقوق همه افراد انسانها را رعایت نموده و به خواستههای آنان احترام میگذارد گرچه هر که میخواهد باشد، نه این که خواستههای افراد را فدای خواسته يك نفر و یا خواسته اکثریت کرده باشد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 16

و چون مطلب از این قرار است، دشمن منافع يك جامعه اسلامی دشمن منافع تمامی افراد است، پس بر همه افراد است که قیام نموده و دشمن را از خود و از منافع خود دفع نمایند، و باید برای چنین روزی نیرو و اسلحه زیر سر داشته باشند تا بتوانند منافع خود را از خطر دستبرد دشمن نگه دارند، گو این که پاره‌ای از ذخیره‌های دفاعی هست که تهیه آن جز از عهده حکومتها بر نیاید، لکن پاره‌ای دیگر هم هست که مسئول تهیه آن خود افرادند، چون حکومت هر قدر هم نیرومند و دارای امکانات زیادی باشد به فرد فرد مردم محتاج است، پس مردم هم به نوبه خود باید قبلاً فنون جنگی را آموخته و خود را برای روز مبادا آماده کنند، بنابراین تکلیف واجب و اعدوهم تکلیف به همه است، و این است حکمت مجهز بودن همه مسلمانان در هر زمانی و تحت هر شرایطی تا با مجهز بودنشان دشمن نسبت به آنان در ترس باشد و هوس حمله را از سر بیرون کند.

این بخش از آیه شریفه: **تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ**: تا دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید در مقام بیان دلیل آمادگی فرد فرد مؤمنان و پاسخی است به این سؤال که چرا مسلمانان باید آماده باشند؟ و چرا باید هر آنچه از امکانات و توان و قدرت میسر است فراهم آورند؟

آری در هر زمان و در هر شرایط باید دشمنان خدا و دشمنان اهل اسلام در برابر قدرت مسلمانان به گونهای شوند که قدرت و عظمت اسلام دلای آنان را پر از ترس و خوف کند و روحیه خود را از دست بدهند و خود را در برابر بسیج عمومی جان بر کف مسلمانان درمانده و زیون ببینند، که این وضع مقدمه شکست دشمن و پیروزی مسلمانان است و تحصیل چنین موقعیتی برای مسلمانان نیاز به آمادگی در ابعاد گوناگون دارد، و ایجاد این آمادگی براساس نظر قرآن بر هر فرد فرد مسلمان امری واجب است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 17

در رابطه به جمله **تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ** شکی نیست که آمادگی رزمی و بسیج عمومی مسلمانان موجب ترس می‌گردد که از آن در آیات و روایات تعبیر به رعب شده است، آری وقتی دشمن ترسید روحیه خود را میبازد و به عبارت دیگر از درون فرو میریزد.

دشمن میکوشد از برون ضربه نخورد ولی خداوند در صورت آمادگی مسلمانان دشمن را از درون متلاشی میکند و روشن است که فرو ریختن درون ضربهای جبران ناپذیر است، و اگر همه سلاحهای جهان به کار افتند، ولی روحیه نبرد در جنگ آوران مسلح به آن سلاحها نباشد آن نبردکنندگان هم چون طبل توخالی هستند که صدای بلند دارند ولی درونشان تهی است و کارشان کارساز نخواهد بود.

تفسیر المنار در جلد ده که برگرفته از درسهای تفسیری شیخ محمد عبده یار و هم فکر سید جمال الدین اسد آبادی است در توضیح این آیه میگوید:

پروردگار متعال بندگان مؤمنش را فرمان میدهد که برای مقابله با دشمن امکانات همه جانبه تهیه کنند، تا اگر به حمله دست زد آتش شرارت هایش را خاموش و وجود پلید خود او را نابود کنند، و زمینه حفظ جانهای محترم و پایداری حق و فضیلت تحقق یابد.

به عبارت دیگر منظور حضرت حق از آیه این است که برای امت اسلامی يك نیروی دائمی و قدرت لازم آماده و تهیه شود، برای آن که اگر روزی دشمن حمله غافلگیرانه کرد، سواران و رزمندگان آماده را توان پیش گیری باشد، نیروهائی که از سوئی توان مقاومت دارند، و از طرفی اخبار مرزهای اسلامی را به امت اسلامی گزارش میدهند، بهمین جهت شارع مقدس مسأله رباط الخیل و سواره نظام مرزی را به صورت جدی مطرح کرده است، این دو مسئله یعنی

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 18

مرکبهای لازم و آمادگی رزمندان از مسائل بسیار مهمی است که امروز همه کشورها و دولتها به آن توجه دارند، با آن که وضعیت نظامی در این دروهها تفاوت بسیاری کرده و جنگهای جهانی و غیر آن از نظر رشد صنایع نظامی تفاوت بسیاری نموده، و گسترش ابعاد آن با گذشته بسیار فرق کرده است.

بسیار روشن است که آمادگی نظامی که خدای بزرگ از مسلمانان خواسته برحسب زمان و مکان و توان و درجات امکانات تفاوت دارد.

روزی مهمترین آموزش نظامی و یا یکی از حساسترین و مؤثرترین ابزار نظامی تیراندازی بوده است که به آن اهمیت فراوان داده اند.

از عقبه بن عامر روایت شده که رسول خدا پس از تلاوت آیه **وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ** فرمود: منظور از قوه در آیه تیراندازی است و این مطلب را سه بار تکرار فرمود.

قطعاً این که رسول اکرم کلمه رمی را که به معنای تیراندازی است به طور مطلق و بیقید ذکر کرده است شامل هر نوع تیری که به سوی دشمن رها میشود خواهد گردید خواه از نوع تیرهای قدیم یا تفنگ و بمباران و خمپاره و توپ و ... که امروز بکار میرود.

واژه رمی شامل همه این موارد و مشابه آن خواهد شد و گوئی خواست خدا بوده که کلمه رمی را بدون قید بر زبان پیامبرش جاری نموده و بر ما مسلم میشود که آیه مورد بحث عام است و خطاب به همه مسلمانان میباشد.

بنابراین بر فرد فرد مسلمانان جهان در هر دوره‌ای در آینده زمان و به ویژه امروز که ملت اسلام دشمنان قسم خورده و خطرناک و غیرقابل هدایت چون آمریکا و اسرائیل و انگلیس و اذنان آنان دارد، براساس فرمان آشکار قرآن در ساخت انواع تانک ها، و توپ ها، و زره پوش ها، و هواپیماها و کشتیهای

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 19

جنگی و زیر دریائیه با کمال جدیت بکوشند، و هر فنی از فنون نظامی را بیاموزند، و هر آنچه آموختنش در ساخت و توسعه امکانات نظامی مذکور لازم است از باب این مسئله فقهی که مقدمه واجب واجب است، خود را موظف بدانند که این علوم و تخصصها را فرا گیرند.

تفسیر المنار در جلد دهم ص 167 در مورد آیه 60 سوره انفال و 71 سوره نساء به نتیجه گیری و جمع بندی جالبی پرداخته و کلیاتی را در ضمن چهار قاعده بیان کرده است:

قاعده اول: از قواعد نظامی و سیاسی آماده کردن مسلمانان و مؤمنان است، تا جائی که بتوانند برای پیکار با دشمنان اسلام آماده شوند، در اینجا نفرت و تعداد پیکارگران مطرح است، که باید هر مکلفی که توان دارد برای مبارزه آماده شود.

گاهی این وجوب در حدّ وجوب عینی است، و در برخی از موارد به دلیل نیازهای گسترده‌تر در حد بسیج همگانی است. البته این روش که هر مکلفی خود را ملزم بداند، و همگان در صورت لزوم بسیج شوند، حتی در جهان امروز امکان ندارد، ولی تا آخرین مرز امکان باید آماده بود.

به دنبال آمادگی دادن به نیروی انسانی و افراد صالح برای جنگ، مسأله اسلحه پیش می‌آید، همانطور که میدانیم چگونگی اسلحه در هر زمان فرق میکند، و در مکانهای مختلف نیز نیاز به سلاحهای خاص است، امروز انواع سلاحهای زمینی و دریائی و هوائی گسترش و توسعه یافته و در زمینه حرکت‌های نظامی و نقل و انتقالات نیرو، و واردات جنگی در هر زمینه از نظر تکنیکی پیشرفتهای عجیبی یافته است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 20

در این جهت هر نوع آموزشهای فنی و تخصصی در زمینه صنایع و ابزار لازم است، و جزء همان قانون آمادگی اسلامی است.

قاعده دوم: حفظ مرزهای اسلامی است، و قطعاً گسیل نیروهای پرتوان و نیرومند به مرزها، و ایجاد پایگاههای نظامی در سراسر مرزهای اسلامی يك دستور واجب اسلامی و قرآنی است.

و امروز این نیاز نیز از مهمترین نیازهای اساسی نظامی است، با آن که بشر از نظر فنی و علمی در حدّ بالائی قرار گرفته، ولی ابر قدرتها در مسیر حفظ منافعشان و کشورهای کوچکتر برای تأمین امنیت مردم کشورشان مرز داری را یکی از اصول حفظ امنیت میدانند.

آیه شریفه مورد بحث این درس را به همه مسلمانان میدهد که هم کسب نیرو کنید و هم از مرزها به خوبی پاسداری نمائید.

قاعده سوم: هدف اصلی و اوّلی از این آمادگی نظامی و پاسداری مرزها، ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان دین است، تا آنان را نیت و توان تعدی و تجاوز به سرزمینهای اسلامی نباشد، در نتیجه به فکر استعمار و سلطه جوئی و نفوذ در سرزمینهای اسلامی به خاطر جلب منافع نامشروع برای خود نیفتند.

باید مسلمانان نه تنها در مرزهای خود و در داخل کشورشان آزاد زندگی کنند و کسب و تحصیل نمایند و برای خود آسوده باشند، بلکه باید در رابطه با سایر کشورهای جهان نیز از آسایش و استقلال و قدرت برخوردار باشند.

آری باید در درون کشور و خانه خودشان و در خارج کشور و کشورهای بیگانه از هر نوع گزند، نسبت به منافع و مصالحشان در امان باشند.

قاعده چهارم: بر مسلمانان واجب است برای ایجاد آمادگی و زمینه‌سازی قدرت سیاسی و نظامی و علمی مؤمنان اتفاق کنند، و اتفاق يك عامل مؤثر پشتیبانی مردمی است که يك ضرورت مؤکد برای حفظ تشکیلات و نظام

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 21

اسلامی است، و بدون همکاری مردمی و اتفاق آنان نظام پا نمی‌گیرد و هرگز امکان آمادگی و بسیج عمومی فراهم نمیشود. بر همین پایه و اساس به دنبال آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ می‌فرماید:

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ: «1»

و آنچه در راه خدا هزینه کنید، پاداشش به طور کامل به شما داده میشود.

در دوران طلایی صدر اسلام، این اتفاق براساس روایات به ایمان مؤمنان و عشق و ایثارشان موكول شده بود، و آنان در آسایش و سختی از هیچ گونه تلاشی در این راه دریغ نداشتند.

در ماجرای جنگ تبوك که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد و قرآن در سوره بقره آیه 194 به آن اشاره کرده، و در کتابهای تاریخی به طور مشروع بیان شده، مسلمانان از همه هستی خود گذشتند تا بتوانند در برابر ابر قدرت روم شرقی ایستادگی کنند.

آیه شریفه وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ که در ذیل آیات جهاد و قتال با دشمنان آماده، و جوب اتفاق در راه حفظ کیان اسلام و امنیت مسلمین و آمادگی مؤمنان را در برابر کافران می‌رساند، و حاکی از این است که اگر مسلمانان اتفاق نکنند زیان و خسارتش به خودشان بر میگردد، و در نتیجه با دست خود زمینه هلاکت خود را به دست دشمنان خود و دشمنان خدا فراهم میکنند.

در این قسمت تذکر يك نکته بسیار بسیار مهم به نظر می‌رسد، که توجه همگان به این نکته واقعاً لازم است و آن نکته این است که: متأسفانه دوستان ناآگاه و گاهی در لباس اهل علم و دانش و دشمنان آگاه که یکی از شگردهای

(1) - انفال 60.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 22

آنان تحریف در معانی حقایق است از جمله **و لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**: «و با دست خویش خود را به هلاکت نیندازید» برداشت کاملاً اشتباه و غلطی کرده‌اند و به پندار بیپایه خود جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر و تحمل ضرر جانی و مالی را در این راه يك نوع انداختن خود در هلاکت فرض کرده‌اند، این افراد این قسمت از آیه را گرفته ولی دهها و بلکه صدها آیه جهاد و پیکار با دشمن را کنار گذاشته و از یاد برده‌اند، و روش پیامبر و امامان معصوم و یاران راستین آنان مانند ابوذر و عمار و یاسر و مقداد و مالک اشتر و به ویژه هفتاد و دو نفر یاران بینظیر حضرت حسین (ع) را نادیده گرفته‌اند!

آیا آیه شریفه در حقیقت همین را میگوید که عافیت طلبهای ترسو بزدل میگویند؟!!

آیه قطعاً با توجه به این که دنباله آیات جهاد و قتال است مربوط به انفاق در راه جنگ با دشمنان است و اگر از آن قاعده کلی برای فرار از مورد خاصش استخراج کنیم به هیچ وجه در رابطه با پیکار با دشمن و جهاد و نهی از منکر نخواهد بود.

از روایات نقل شده در کتابهای معتبر حدیث نیز استفاده میشود که بر مسلمانان واجب است آنچه را برای پیشرفت نظامی و رزمی لازم است جز آنچه که از آن نهی شده به دست آورند و در این راه هیچ امر بزرگ و کوچکی را نادیده نگیرند، حتی در مورد شعار دادن اگر دشمن برای تهیج روحیه لشکرش

به این صورت مسلمانان به فرمان رسول اعظم شعارهای کوبنده سر میدادند، و شعارهای دشمن را در سینه پر کینه آنان خفه میکردند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 23

ابوسفیان در پایان گفت: «امروز در برابر روز بدر» مسلمانان به دستور پیامبر بیدرنگ پاسخ دادند هرگز این دو روز با هم مساوی نیستند، شهدای ما در بهشتاند، و کشتگان شما سرنگون در دوزخ.

آمادگی مسلمانان صدر اول اسلام

پس از تحقق حکومت اسلامی به دست پر قدرت پیامبر اسلام در مدینه، حضرت با قبیله یهود بنی نضیر که در نزدیک مدینه میزیستند پیمان و قرارداد صلحی مبنی بر این که زبانی به حکومت اسلامی نرسانند، و با دشمنان بر ضد مؤمنان هم دست نشوند منعقد نمود.

هنگامی که مسلمانان به رهبری پیامبر در سال دوم هجرت در جنگ بدر پیروز شدند، یهود بنی نضیر گفتند: این پیامبر همان پیامبر حقی است که در تورات آمدنش را خبر داده است که او پیروز میشود و بر دشمنان غلبه میکند.

ولی هنگامی که در سال سوم هجرت جنگ احد پیش آمد و بر اثر سستی و اهمال جمعی از مسلمانان کار جنگ به شکست ظاهری انجامید، یهود از حرف سابق خود برگشتند و درباره حقانیت پیامبر تردید کردند، و نه تنها عهد و پیمان صلح خود را با پیامبر شکستند بلکه کعب بن اشرف رئیس آنان همراه چهل نفر سواره به مکه شتافتند، ابوسفیان نیز با چهل نفر کنار کعبه آمدند و با یهود هم پیمان شدند که همدل و هم جهد بر ضد اسلام و مسلمانان کار شکنی کنند.

کعب و همراهانش به مدینه بازگشتند، امین وحی رسول خدا را از جریان آگاه کرد، پیامبر به محمد بن مسلمه که برادر رضاعی کعب بود فرمان داد آن جرثومه پلید و خائن را به قتل برساند.

محمد بن مسلمه همراه گروهی از قومش مخفیانه و پنهان به نزدیک قصر کعب آمدند، قوم محمد بن مسلمه کنار قصر نشستند، محمد بن مسلمه نزدیک

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 24

آمد و با تاکتیک خاصی وارد کار شد، نخست کعب را صدا زد، کعب بیدار شد و گفت کیستی؟ محمد بن مسلمه جواب داد برادرت هستم، آمدهام مبلغی پول از تو قرض بگیرم زیرا از ما زکات خواسته شده و ما بیپول هستیم.

کعب گفت: به تو واو نمیدهم مگر با گرو، محمد بن مسلمه گفت: همراهم گروهست، بیا پائین و آن را بگیر، سرانجام کعب پائین آمد، محمد بن مسلمه با او گلاویز شد و وی را کشت، زیرا او به اخطارهای پیامبر گوش نداده بود و مهدورالدم بود.

همسر کعب فریاد برداشت، یهود بنی نضیر سر رسیدند و دیدند بزرگ و کارگردانشان به قتل رسیده است. گروه ضربت به مدینه بازگشتند و خبر اعدام انقلابی کعب را به پیامبر رسانیدند، آن بزرگوار و مؤمنان بخاطر نابود شدن آن مایه فساد شاد شدند.

پس از آن پیامبر دستور داد سپاه مجهزی برای سرکوب بنی نضیر این ستون پنجم دشمن و پیمان شکنان حائن برونند، شخص پیامبر همراه سپاه به قلعه بنی نضیر رفت، و نهایتاً یهود عنود بنی نضیر تسلیم شدند مشروط به این که از آن دیار برونند، که اکثر به نواحی شام و عدهای به عراق و گروهی به محل دیگر دریدر شدند.

این داستان نشاندهنده نموهای از آمادگی مسلمانان تربیت شده پیامبر است که با کمال هوشیاری، دشمن لجوج و عنود را که با آخرین سیستم وسائل دفاعی آن روز از نظر قلعهها و امور مالی و اسلحه مجهز بودند از سرزمینشان بیرون راندند، و آن چنان رغب و وحشت دل دشمن را فراگرفت که با شتاب و زبونانه گریختند چنان که آیه سوم و چهارم سوره حشر گواه این مطلب است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 25

در هر صورت بر مسلمانان واجب است در هر دوره و زمانی گرچه نشانههای از جنگ از طرف دشمن دیده نشود به آمادگی تسلیحاتی، علمی و فرهنگی، جسمی، روحی، استراتژیکی، اطلاعاتی و ضداطلاعاتی، اقتصادی، تبلیغاتی مجهز باشند، تا دشمنان شرقی و غربی، و به ویژه دشمن صهیونیست هوس پیاده کردن نیتهای شومش را از سر بیرون کند، و طمعش را از سرزمینهای اسلامی و ثروت مسلمانان و ضربه زدن به ارزشهای اسلامی قطع کند، این نوع آمادگیها یقیناً زمینه پیروزی امت اسلام و شکست دشمنان را به دنبال دارد و با خواست خدا با بیداری مسلمین چنین روزی نزدیک است.

امیرمؤمنان همه مؤمنان و مسلمانان را به آمادگی در برابر دشمن دعوت میکند آنجا که میفرماید:

«فخذوا للحرب اهبتها، واعدوا لها عدتها، فقد شب لظاهها، وعلاسناها واستشعروا الصبر فانه ادعى الى النصر.» «1»

اکنون برای جنگ با دشمن آماده شوید، و ساز و برگ مهیا نمائید، شعلههای جنگ زیانه میکشد، روشنائی آن سرکشیده، پایداری و استقامت را شعار خود کنید که بهترین وسیله پیروزی است.

مفصل این مسائل یعنی انواع آمادگیها را برای روبهرو شدن با دشمن و شکست داد او، و زمینسازی برای اعلای کلمه حق، و تحقق دادن کرامت و شرافت امت در همه زمینها در کتاب آمادگی رزمی که در روزگار جنگ صدامیان با مؤمنان تنظیم شده ملاحظه کنید.

(1) - نهج البلاغه، خطبه 26.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 26

مسئولیت و جهاد

به طور یقین اهل ایمان مسئول آزادسازی انسانها از چنگ دشمنان فرعون مسلک هستند، دشمنانی که برای هوس بازیهای خود، و به غارت بردن ثروت مردم، و خاموش کردن چراغ ارزشها میکوشند جوامع را در نادانی و جهالت نگه دارند، و امنیت آنان را از بین برده فتنه و آشوب را میان آنان حاکم نمایند، و به تجاوز و سرکشی ادامه دهند، و بدتر از همه اینها انسانها را به بردگی ببرند.

این مسئولیت عظیم و الهی فقط به يك ملت یا يك جامعه منحصر نمیشود، مسلمانان در برابر همه انسانها در هر کجاکه هستند مسئولیت دارند، وظیفه آنهاست که در برابر غدههای فساد و تباهی کوتاه نیایند و به آنان که به انسان و انسانیت یورش آوردهاند یورش برند، نادانی را براندازند، آرامش را جایگزین آشوب نمایند، عدالت را به جای طغیان و سرکشی قرار دهند، و جوامع را از بردگی و بندگی فرمان روایان برهانند، این مسئولیت اهل ایمان است و برای انجام این مسئولیت تدارک نیرو لازم است.

امیرمؤمنان که همه عمر در میدان مبارزه و جنگ با دشمنان انسان و انسانیت و دشمنان خدا و خلق بوده میفرماید:

«ایها الناس استعدوا للمسير الى عدو، في جهاده القرية الى الله، و درك الوسيله عنده، حيارى في الحق، جغاة عن الكتاب نكب عن الدين، يعملون في الطغيان، و يعكفون في غمرة الضلال فاعدوا لهم.» «1»

ای مردم برای مقابله با دشمن آماده شوید، چه جهاد با آنان راهی است برای نزدیکی به پروردگار، و منزلت یافتن نزد او، زیرا دشمنان شما در شناخت حق سرگردانند، از کتاب خدا که مایه زندگی سالم و صحیح است بیخبرند، دین و

(1) - مستدرک نهج البلاغه، ص 63.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 27

به همراه آن وظائف فردی و اجتماعی را زیر پا گذارده اند، سرکشی پیشه کرده و در چاه تاریک گمراهی به دام افتاده اند، برای جهاد با آنان هر آنچه در توان دارید نیرو و جنگافزار فراهم آورید و به خدا توکل کنید که او بهترین پناه و برترین یاور ماست.

آمادگی رزمی و تلاش و کوشش مستمر، و از پای ننشستن در برابر مشکلات، انسان را بر همه دشمنانش در همه جبههها به پیروزی میرساند.

برخی از مردم انتظار دارند که با تلاشهای اندک و فداکاریهای ناچیز به اهداف خود برسند، هرگاه از این راه به اهداف خود دست نیابند به ناامیدی و دلسردی دچار میشوند.

در زندگی، تمام شکستخوردگان از این قماشاند. کسی نیست که در عالم خیالبافی برای خود آرزوهای دور و دراز نپوردد، و بسیاری از افراد برای تحقق آرزوهای خود میکوشند اما چون با دشواریها برخورد میکنند، یا مدت طولانیتر از حد توقعشان انتظار میکشند، از تلاش دست برمیدارند و ناامید میشوند، این از جنبه فردی است، اما از نظر جنبشهای تاریخی - باید دانست هر جنبشی که موفق به ایجاد تحولی گردیده است، با شکستهای پیاپی روبه رو شده و در راه وصول به هدف کشته و زخمی داده است و بسیاری از هوادارانش به زندان افتادهاند اما سرانجام تحول دلخواه خود را تحقق بخشیده اند.

جنبش دگرگونی ساز اسلامی نیز چنین فرایندی داشت است.

امیرمؤمنان (ع) از رنج هائی که او و مسلمانان برای به انجام رسانیدن تحول اسلامی، و رهائی انسان از چنگال زورگویان متحمل شدهاند چنین یاد میکند:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 28

«ولقد كنا مع رسول الله (ص) نقتل آباءنا و أبناءنا و اخواننا و اعمامنا، ما يزيدنا ذلك الا ايمانا وتسليما ومضيا على اللقم، وصبراً على مضض الالم، وجدا في جهاد العدو ولقد كان الرجل منا والآخر من عدونا يتصاولان تصاول الفحلين يتخالسان انفسهما اليهما يسقى صاحبه كأس المنون فمرة لنا من عدونا و مرة لعدونا منا...» «1»

ما با رسول خدا بودیم و پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را میکشتم، این کار ایمان ما را راسختر و به پذیرفتن مشیت پروردگار راغبتر میساخت، بر پایداری ما در راه حق میافزود، ما را در تحمل دردهای جانگزا شکیاتر و در جهاد کوشاتر مینمود.

گاه یکی از مردان ما با مردمی از سپاه دشمن چون دو گاو نر درهم میآویختند و قصد جان یکدیگر داشتند، تا کدام شرنگ مرگ را در کام حریف بریزد، گاهی ما بر دشمن پیروز بودیم و گاهی دشمن بر ما.

خداوند چون راستی و وفاداری ما را دید، بر دشمن ما خواری و هزیمت نازل کرد، و بر ما نصرت و یاری فرود فرستاد تا توانستیم مردانه مرگ را تاب آوریم، تا اسلام به سان شتری که پس از گشت و گذرهای دردناک بر زمین آرام گیرد، در دلهای و یادها جای گیر شد.

به خدا سوگند اگر ما نیز چون شما «نایبگیر و سست عنصر» بودیم ستون دین استوار نمیشد، و هیچ شاخه سبزی از درخت ایمان نمیروئید.

به خدا سوگند که «چنانچه از این هرزه گری دست برندارید» دور نباشد که خون بنوشید و جامه پشیمانی بپوشید.

(1) - نهج البلاغه، کلام 55.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 29

این فرجام طبیعی است: کسانی که در راه شرافت و پیروزی از دادن قربانی خودداری ورزند، قربانیهای بر مراتب بیشتری در راه ذلت و خواری خواهند داد.

کسی که از برداشتن سلاح تن میزند، باید خود را برای زندگی در سایه ترس از سلاح آماده کند. «1»

اکنون که من این سطور را مینویسم سال 1387 شمسی هجری و سال 1429 قمری هجری را طی میکنم، در این زمان جمعیت مسلمانان بیش از يك میلیارد، و ثروتشان از بیشتر ملتها فراوان تر، و معادنشان گستردهتر و آئینشان از همه آئینها برتر و بهتر است، ولی به خاطر دور بودنشان از عقاید حقه، و آلوده بودنشان به اختلافات، و مهجور ماندن قرآن در میان آنان، در برابر دشمنانشان به ویژه صهیونیست خوار و زبون، و کشورهایشان و ثروتشان اسیر و در غارت استعمارگران است، و از ایران اسلامی که با انقلاب با ارزشش در برابر همه ابر قدرتها ایستاده و مقاومت میکند و به پیروزیهای درخشان نظامی و سیاسی رسیده حاضر به الگو گرفتن و به متابعت و پیروی نیستند!!

ملت هائی که با تجاوزگران میجنگند و آنان را درهم میکوبند، جنبش هائی که در راه باز گرفتن حقوق از دست رفته خود قربانی میدهند و هدف مقدس خود را تحقق میبخشند، مردانی که در کارزارها جانبازی میکنند و پیروز میشوند ...

آیا آنان با مسلمانان دلسرد و ناامید، و وحشت زده از دیو استعمار تفاوتی دارند؟ آیا آنان انسایهای برتر و افضل اند؟ یا با مسلمانان همانندند و فقط تفاوتشان با مسلمانان در این است که برای پیروز شدن عزمی استوار دارند و آمادهاند که در راه پیروزی و هدف فداکاری کنند.

(1) - آئین جهاد ص 24.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 30

بدیهی است که میان آدمیان تفاوتی نیست، همگی بشر هستند، تفاوت تنها در اراده، عزم و آمادگی برای تحمل سختیهاست.

آنان که در زندگی پیروز میشوند متحد هستند و گفتارشان با کردار همراه است، در حالیکه مسلمانان امروز که بیش از يك میلیارد نفراند جان و فکرشان پراکنده است، هر چند بدن هایشان متحد و یگانه به نظر میرسد، چنان که امام علی (ع) فرموده است:

«ایها الناس المجتمعۃ ابدانهم، المختلفة اهاوؤهم، کلامکم یوهی الصم الصلاب، وفعلکم یطمع فیکم الاعداء تقولون فی المجالس کیت و کیت فاذا جاء القتال قلم حیدی حیا...» «1»

ای مردم شما همان کسانی هستید که بدخایشان باهم است و دلایشان پراکنده «هیچ اندیشه و آرمان یگانه‌ای شما را به هم پیوند نمیدهد» گزافه گوئی شما خاره سنگ را در هم می‌شکند ولی کردارتان دشمنان را به هوس میاندازد، در جلسات و انجمنهای خود لاف زنان می‌گوئید: چنین و چنان خواهیم کرده «انتقام میگیریم، می‌جنگیم، پیروز میشویم» و به هنگام کارزار می‌پرسید گریزگاه کجاست؟

کسی که از شما دعوت نموده، پاسخی در خور دریافت نمیکند، و آن که غمخوار شماست روی آرامش نمی‌بیند.

پیوسته بهانه جوئی میکنید و با دستاویزهای فریبنده از نبرد می‌گریزید، و مانند بدهکاری که بدون سبب وام خویش را ادا نکند مهلت بیجا میخواهید.

فرومایه ذلیل نمیتواند در برابر بیداد قد راست کند، و حق جز با کوشش به دست نیاید «کوششها همانا فعالیت پی گیر است نه گفتار میان تھی» وقتی

(1) - نهج البلاغه، خطبه 29.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 31

پاسدار خانه خود نباشید پس از کدام خانه دفاع خواهید کرد، و پس از من با کدام پیشوا هم نبرد خواهید شد.

به خدا سوگند فریب خورده کسی است که شما فریفته اید و خدا گواه است که هر که با دستکاری شما در پی مقصود باشد، تیری بیهدف رها کرده است

خواهان برتری هستید بیان که شایستگی آن را داشته باشید.

بنابر آیات قرآن و روایات به ویژه راهنمائیهای امیرمؤمنان که عمری را با ستم پیشگان در نبرد بود، بر همه مسلمانان آماده بودن و آمادگی رزمی واجب است تا کیان اسلام و مسلمانان از دستبرد دشمنان در امان بماند که راهی برای محفوظ ماندن کیان اسلام و مسلمانان جز این نیست.

باید با کسانی که رفتاری مخالف آئین الهی در پیش دارند، و با انسان و انسانیت سرستیز برداشتهاند آماده مبارزه بود و جانانه مبارزه کرد.

مبارزه و جهاد بر کسی که حق را شناخته و مسئولیت حفظ حقوق انسانها را حس میکند و بر خود فرض میداند واجب است و این فریضه و حقی عینی است که همه روزه و در هر مکان باید مسلمان با دشمنان حق بستیزد.

انسان وظیفه دارد که از روی حق عمل کند و در عین حال به دفاع از حق نیز برخیزد، مسلمان کافی نیست که ستمگر نباشد بلکه واجب از ستمدیدگان نیز دفاع کند.

امیرمؤمنان در نامه‌ای به کارگزار خود در قلمرو همدان و اصفهان چنین مینویسد:

«... واما بعد ... فان جهاد من صدف عن الحق رغبة عنه وهب في نعاس العمى والضلال اختياراً فریضة علی العارفين وانا قد همنا بالمسير الى هؤلاء القوم الذين عملوا في عبادة الله بغير ما انزل الله:» «1»

(1) - مستدرک نهج البلاغه، ص 132.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 32

جهاد و نبرد با کسی که از راه حق دوری گرفته، و به اختیار خود به سرایش ناپینائی و گمراهی فرو افتاده بر رهروان راه حق و آشنایان و عارفان به حقیقت واجب است.

ما کمر همت بسته ایم تا با مردمی که آئین الهی را نادیده گرفته‌اند، اموالی را که همگان در آن شریک‌اند غصب نموده اند، حدود شرعی را کنار گذاشته اند، حق را پامال کرده اند، در زمین فساد پراکنده‌اند، و با قاسطین پیوند دوستی بسته‌اند نبرد کنیم.

کور دلی آنان تا آنجا رسیده که هرگاه خداوند بهترین فردشان را به ولایت بر آنان بگمارد کینه وی را به دل میگیرند و چون ستم کاری را بر آنان فرمان روائی محقق شود به او مهر میورزند. مرام این دشمنان نابکار بیدادگری و رسمشان تفرقه افکنی است، همواره در برابر حق به ضدیت برخاسته و در گناهکاری ستمکاری باهم همدستی دارند!

در نبرد با دشمنان ممکن است نعمت با عظمت شهادت نصیب انسان شود، که قطعاً این نعمت را کسی قدرت ندارد آنگونه که حق آن است سپاس گزاری کند.

البته هر که به خدا ایمان دارد و هدفهای زندگی و حیات را آشکار میبیند، بدون شك مرگ در راه پروردگار را به جان میخرد، و این مرگ را جز حیات ابد همراه با نعمتهای جاودانی نمیبیند و با همه وجود در میدان نبرد فریاد میزند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آ ج

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ ج

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 33

من ز او عمری ستانم جاودان ج

او زن دلقی ستاند رنگ رنگ ج آن که ایمان به خدا را فقط در حد گردش زبان درك نموده لاجرم از شهادت میترسد، و مانند کرمی که در لجن غوطه ور است به زندگی گذران میچسبد. امیرمؤمنان (ع) از گفتگوئی که با پیامبر داشته چنین خبر میدهد:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 34

«فقلت: یا رسول الله اولیس قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من المسلمین و خیرت عنی الشهادة فشق ذلك علی فقلت لی ابشر فان الشهادة من ورائك فقال لی ان ذلك لکذلک فکیف صبرک اذا فقلت یا رسول الله لیس هذا من مواطن الصبر ولكن من مواطن البشری والشکر.»

آنگاه گفتم: ای فرستاده خدا در روز جنگ احد هنگامی که برخی از مسلمانان به شهادت رسیدند آیا به من نگفتی که شهادت از من دوری گرفته است؟ چون آن سخن بر من گران آمد فرمودی: شادباش شهادت در قفای توست.

فرمود: هم چنان است که میگوئی، اینک شهادت را چگونه انتظار میکشی؟

گفتم: ای پیامبر خدا این مورد از موارد صبر و بردباری نیست بلکه از قبیل مژده گوئی و شکرگزاری است.

آری در برابر بلا و مصیبت است که باید صبر و شکیبائی به خرج داد، در حالی که جایگاه شهادت که چیزی جز نعمت و برکت نیست، جای مژده دهی و شکرگزاری است.

آری این است نگاه عارفان حق بین به جهاد و مبارزه و نهایتاً به شهادت.

بیخبرانی که از شرف و ناموس خود دفاع نمیکند، تپرووران و بیغیرتانی هستند که برای حفظ منافع اندک مادی خود و رسیدن به آرزوهای باطن خویش سلاح بر نمیدارد، چنین کسانی در خور همه نوع سرزنشاند، زیرا با خودگی خود از وظایف دینی خویش طفره میروند و شرف خود را به باد میدهند، نه دینی بر آنها کارگر است و نه غیرتی که بر سر خشمشان آورد.

امیرمؤمنان خطاب به کسانی که از رفتن به میدان نبرد به همراه او طفره میرفتند چنین میفرماید:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 35

«منیت بمن لا یطیع اذا امرت، ولا یجیب اذ دعوت، لا اباکم ماتتظرون بنصرکم ربکم، اما دین یجمعکم ولا حیه تحمشمکم اقوم فیکم مستصرخا وانادیکم متعوثا. فلا تسمعون لی قولاً ولا تطیعون لی امرّاً حتی تکشف الامور عن عواقب المساءة...»
«1»

دچار کسانی شدهام که از من فرمان نمیبرند و به خواستههای من پاسخ نمیگویند.

ای بیدران! برای یاری دادن به پروردگارتان منتظر چه هستید؟ آیا دین ندارید تا شما را فراهم آورد، یا غیرتی تا شما را بر دشمن برانگیزد؟ در میان شما پیا میخیزم و فریاد زنان یاری میجویم.

اما نه سخن مرا میشنوید، و نه فرمانم را اطاعت میکنید تا جائی که کارها عواقب شوم خود را نشان میدهند، پس با همدستی شما نه انتقامی گرفته میشود، و نه آرمائی تبلیغ میگردد، شما را به یاری برادرانتان فراخواندم اما چون شتران گلو خراشیده ناله در گلو غلطاندید، و چون اشتران خسته و نزار از رفتن فرو ماندید، پس از میان شما تنها ارتشی کوچک، لرزان و ناتوان، به یاری من آمد، آن سان که گوئی با چشمان نگران خود به سوی مرگ رانده میشوند.

تاریخ پنددهنده عجیبی است، نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که علت سقوط آن است که فرمانروایان حقوق مردم را پایمال میکنند و مردم به این حق‌کشی تن می‌دهند، ستم‌گران مردم را به پیروی از باطل و میدارند و مردم به اختیار خود آن را می‌پذیرند و این است سبب سقوط ملت‌ها.

امیرمؤمنان در نامه‌ای به سران و زمامداران چنین مینویسد.

«اما بعد فانما اهلك من كان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه واخذوهم بالباطل فاقصدوه:» «2»

(1) - نهج البلاغه، خطبه 39.

(2) - نهج البلاغه، نامه 63.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 36

پیشینیان شما از آن رو هلاک شدند که مردم را از حق باز داشتند و مردم به ناچار تن داده این خواری و ذلت را پذیرفتند و توده مردم را به باطل واداشتند و مردم به باطل گرویدند.

امروز هم اکثر ملت‌های اسلامی به وسیله استعمارگران به ویژه آمریکا از حق باز داشته شده‌اند، و با کمال تأسف به خواسته آنان تن داده‌اند، و مردم را به باطل واداشتند و مردم هم در همه شئون زندگی به باطل گرویده‌اند، و با دست خود زمینه سقوط خود را فراهم آورده‌اند، مگر این که بیدار شوند و از حق پیروی کنند، و آمادگی کامل رزمی پیدا نمایند و با یورش به دشمنان دست آنان را از دین و ملت و ثروت خودشان کوتاه کنند، تا عدالت و حق و آزادی بر همه شئونشان حاکم گردد.

یقیناً والاتر از عدالت و حق و آزادی چیزی نیست و مقدسات گرانباترین میراث است.

هرگاه این ارزش‌ها به علت جلوگیری منحرفان دستخوش تزلزل شوند، باید به خاطر تحقق ارزش‌ها پیکار نمود.

معاویه به امیرمؤمنان نامه‌ای نوشت و از او خواست که به خاطر پیش‌گیری از بروز جنگ داخلی برخی از ارزش‌ها را نادیده بگیرد امام به او چنین پاسخ داد.

«و اما قولك ان الحرب قد اكلت العرب الاحشاشات انفس بقيت، الا ومن اكله الحق فالى الجنة ومن اكله الباطل فالى النار.» «1»

و اما اين گفته تو که جنگ عرب را فرسوده و جز نیم جانی از او باقی نگذاشته، بدان که هر کس در راه حق بفرساید روی به بهشت دارد، و آن که در راه باطل جان بیازد روی به دوزخ دارد.

(1) - نهج البلاغه، نامه 17.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 37

اسلام که کاملترین فرهنگ است، و جز رشد و کمال و سعادت همه جانبه انسان هدفی ندارد، برای از میان برداشتن موانع تحقق هدف متعالیاش از ملتش میخواهد همیشه و تا رفع فتنه در آمادگی کامل به سر ببرند، و اگر دشمن به آنان تاخت، به دشمن بتازند و او را از هر جهت قلع و قمع کنند، در این زمینه پیشوایان الهی این فرهنگ نسبت به مسائل نظامی رهنمودهایی دارند که با وجود گذشت قرن ها، ارزش نظامی خود را از دست نداده است.

امام عارفان پیشوای مؤمنان، جهادگر ببیدیل، رزمنده بینظیر، مدافع حق و حقوق انسان حضرت علی (ع) در پندنامه خود به دو تن از سرداران سپاه، زیاد بن نصر و شریح بن هانی که آنان را به فرماندهی شش هزار سرباز گماشته بود چنین مینویسد:

«واعلموا ان مقدمة القوم عيونهم، وعيون المقدمة طلائعهم، فایا کما ان تساما عن توجيه الطلائع، ولا تسیرا بالکتائب الاتبعة و حذر، فاذا نزلتم للتوقف فی منطقة مایکن ذلك حصنا حصیناً.» «1»

1- و بدانید که گروه شناسائی، دیده بانی پیشاهنگان خط شکنند، و خط شکنان چشم و گوش سپاهیانند، مبدا از گسیل پیش قراولان غفلت کنید.

2- لشکریان را بدون آمادگی و هشیاری کامل پیش نبرید.

3- از در جایگاهی توقف کردید، در پناهگاهی امن و بیخطر اردو بزنید.

4- به هنگام شب نیزه‌ها را در پیرامون قرارگاه بچینید، و در طول اقامت به غفلت و تن آسائی فرو نروید، ارتش خود را خود پاسداری کنید.

5- هرگز نخوابید، مگر سبك يا نوبت به نوبت.

(1) - مستدرک نهج البلاغه، ص 97.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 38

6- هر روز مرا از حال خود باخبر کنید، و من به خواست خدا شتابان، در پی شما روانم، و تا زمانی که به نزد شما نیامده‌ام پیکار نکنید، مگر آن که نبرد از سوی آنان درگیرد، یا به یاری خدا فرمان مرا دریافت نمائید.

7- در پیکارتان باهم دوست باشید، و شتاب نورزید، مگر آن که پس از اتمام حجت با آنان، فرصت مناسبی به دست آورید.

سربازی که از ایمان برخوردار است، در برابر دشمن بدون هیچ هراسی میایستد، و فقط برای خدا وارد جنگ میشود، روی این حساب هستی خود را تسلیم پروردگار میکند و بدون واهمه پیشروی مینماید، سرباز مؤمن و رزمنده عاشق حق نسبت به تحقق اهداف جنگ یا عدم تحقق مسئولیتی برعهده ندارد.

امیرمؤمنان توجه رزمندگان را به هفت حقیقت که در نیروی رزمی سپاه بسیار مؤثرند جلب میکند:

«تَزُولُ الْجِبَالِ وَلَا تَزُلُ، عِضُّ عَلَى نَاجِذِكَ، اِعْرَافُ اللَّهِ جَمْعُ مَتَكَ، تَدْفِي الْأَرْضُ قَدَمَكَ، أَرْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضُّ بَصْرِكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.»¹

1- کوهها اگر از جا کنده شود، تو ثابت و پایرجا باش.

2- روحیه رزمی خود را دوچندان کن.

3- خود را برای ایثار در پیشگاه خدا آماده کن.

4- پای بر زمین استوار دار، و هرگز به فکر فرار نباش.

5- به آخرین صف دشمن چشم بدوز، تا بتوانی دشمن را تا آخرین نفر از میان برداری.

6- هیبت دشمن را از نظر دور بدار.

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ، خطبه 11.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 39

7- و بدان که پیروزی از جانب خدای سبحان است. «1»

آنچه در سطور گذشته خواندید، گوشه‌های اندک از مسائل آمادگی رزمی بود، که از نظر آیات و روایات بر هر مسلمانی واجب است، تا اگر دشمن به قصد نابودی اسلام و ملت اسلام، و متلاشی کردن نظام زندگی مردم دست به حمله زد، بر او یورش برند و شرش را ریشه کن نمایند، و او را به ذلت بکشانند، و وی را از هوس دوباره برای حمله به خاک مسلمانان به شدت پشیمان نمایند.

به خواست خدا در ضمن تفسیر آیات مربوط به جنگ و شرایط رو در روئی با دشمن، و مسئله عوارض ظاهری جنگ، و امر بسیار مهم شهادت و مقام شهید، و قانون اسارت و اسیران و چگونگی رفتار با اسیران در اسلام و نهایتاً مسئله آتش بس مطالبی خواهد آمد، اما بخش دوم آیات مورد بحث:

حرمت تجاوز از احکام نبرد

موارد تجاوز که دارای حرمت قطعی است در آیات و روایات به طور مفصل بیان شده، در این سطور به گوشه‌های از آن موارد اشاره میشود:

به جنگ برخاستن با کسانی که با اسلام و مسلمانان سر جنگ ندارند اگر چه آلوده به کفر باشند از موارد تجاوز است.

خیانت به دشمن در قراردادهای، مثله کردن کشته‌های آنان، کشتن زنان و کودکان و پیرمردان و پیره زنان که دستی در جنگ ندارند، سوزاندن اشجار و درختان و باغات آنان، کشتن حیوانات دشمن بدون مصلحت «2»، برگشتن از نیت

(1) - برای به دست آوردن چگونگی رودروئی با دشمن، پس از آمادگی رزمی و رعایت اخلاق در جنگ به کتاب آئین جهاد تنظیم بنیاد نهج البلاغه مراجعه کنید.

(2) - تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 387.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 40

جنگ در راه خدا به نیت سطله جوئی، کشورگشائی، جمع کردن ثروت همه و همه از مصادق تجاوز است.

از رسول خدا روایت شده قومی جبار و کینه‌توز بر مردمی ضعیف و اهل مسکنت حمله کردند، خداوند به مظلومان نصرت داد تا بر دشمن پیروز شدند، پیروز شدگان به دشمنی با شکست‌خوردگان برخاستند، و آنان را ظالمانه بکار گرفتند، و سلطه غیرمنطقی بر آنان برقرار کردند، خداوند هم تا قیامت آنان را به خاطر تجاوزشان بر دشمنی مورد غضب قرار داد.

«1»

براساس این بخش از آیه شریفه:

وَلَا تَغْتَدُوا، قطعاً رعایت حقوق دشمنان چه در گرماگرم جنگ و چه پس از شکست ضروری و واجب است.

رزمندگان اسلام، اگر در جنگ از حدود الهی تجاوز نمایند و یا حقوق مسلم دشمنان را رعایت نکنند از محبت خداوند بیبهره خواهند شد، بر این پایه رعایت عدالت حتی هنگام گرفتن انتقام از دشمنان ضروری است.

راستی چه مسئله عجیب و مهم و چه قانون با ارزشی است: رعایت عدالت حتی در هنگام انتقام، رعایت حقوق دشمنان چه در هنگامه جنگ، چه پس از شکست، و به رعایت عدالت نسبت به دشمن و رعایت حقوقش چه اندازه ارزش داده شده، که اگر مؤمنان و مسلمانان به این واقعیات توجه نکنند، از دایره محبت خدا خارج میشوند.

مجاهد فی سبیل الله نباید از هدف خدائی منحرف شود، و خشم و خون و انگیزه‌های نفسانی، او را از سبیل الله بیرون ببرد، و به مردمی که جزء دشمنانند ولی در حال جنگ نیستند و یا شکست خورده اند، دشمنی و تجاوز نمایند.

(1) - تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 387.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 41

مجاهد فی سبیل الله با همان دشمنان جنگ افروز نیز نباید دشمنی و کینه ورزی داشته باشد.

مجاهد و رزمنده مسلمان اگر از آغاز با انگیزه دشمنی یا خودنمایی یا کشور گشائی جنگید، یا سپس تغییر قصد داد، نه جنگش جهاد است و نه فی سبیل الله و نه تقرب به خدا، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ مبین حکمت هٰی لَا تَعْتَدُوا است.

دوست داشتن و نداشتن خدا از جهت آثار آن است: دوستی خدا موجب تأییدات معنوی و جذب دوستی خلق خدا میشود، تجاوز و کینه ورزی به خلق خدا این تأییدات و جاذبه را قطع مینماید، و مردمی که این جاذبه را ندارند، تنها و ناتواناند گرچه به ظاهر قدرتمند و دارای جاذبه کاذب باشند.

دگرگونی قصد و روش مسلمانان شاهد صادق این حقیقت است: تا زمانی که قصدشان جهاد فی سبیل الله و آزادی طبقات مظلوم و محروم بود قلوب خلق به سویشان جذب میشد، و ملت هائی که مرزهایشان باز میشد به آنان روی میآوردند و از آنان پشتیبانی داشتند، و همین که غرور به دماغشان راه یافت و هدفهای جهاد را از یادشان محور کرد، و دست به تجاوز باز کردند و خود را برتر گرفتند و از سبیل الله رویشان برگشت، دلهای خلق از آنان برگشت و کینهها برانگیخته شد و گرفتار جنگهای داخلی و فرسودگی و زبونی گشتند. «1»

آری إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

شدت گناه فتنه انگیزی

(1) - پرتوی از قرآن، ج 2، ص 81.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 42

فتنه‌گری به این معناست که گروهی کافر و مشرک و معاند و خودخواه، در برابر دعوت اسلام و رسالت پیامبر و آزادی و حقوق انسان به ایستند، و مردم را در ظلمت شرک و بیدینی و حاکمیت غیر خدا، و رسم و رسوم شیطانی و جهل و خرافات نگاه دارند، و ابواب سعادت دنیا و آخرت را به روی آنان ببندد، و فساد همه جانبه را در زندگی انسان تداوم بخشند، و از این راه حکومت فرعون و سلطه خود را بر جان و مال مردم حفظ نمایند و به غارتگری و پامال کردن هر حقی مشغول باشند.

آیا هیچ خردمندی به چنین فتنه‌گری نسبت به مظلومان و مستضعفان رضایت می‌دهد؟

با توجه به ضررهای خطرناک و خسارتهای غیرقابل جبران فتنه‌گری، باید سفره این چنین فتنه از خیمه حیات انسان برچیده شود، تا همه گرفتاران این فتنه از هر مسئولیتی و تعهدی جز در برابر حضرت حق آزاد شوند، و به پذیرش آئین و حاکمیت او تن دهند، وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ.

فرمان چنین جهادی، وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ بَاكْفَرٍ وَ شَرَكِي نیست که در مرتبه عقیده و فکر باشد، بلکه این فرمان رهائی بخش مربوط به زمانی است که کافران و مشرکان جهان برای حفظ کفر و شرک، و سلطه جهنمی خود با انواع وسایل و ابزار، مردم را در دوزخ فرهنگ خود به اسارت داشته باشند و مانع پیشرفت فرهنگ خداوند شوند، و مسلمانان را از هر جهت در مضیفه و سختی بگذارند و به غارت اموال و معادنشان دست یازند، اینجاست که برای خاموش کردن آتش چنین فتنه‌های وجوب جهاد مسلّم میشود، و جهاد تا رفع فتنه و حاکمیت دین خدا باید تداوم یابد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 43

البته اگر ستم‌گران از ستم باز ایستند، و دست از برنامه‌های ظالمانه خود بردارند، و راه پیشرفت فرهنگ حق را باز بگذارند، و زمینه آزادی انسان از سلطه و حاکمیت غیر حق فراهم شود، مسلمانان هم باید از آنان دست بردارند که عدوان جز بر ستمکاران جایز نیست.

توجه به این نکته بسیار مهم لازم است، که از آیه شریفه برداشت میشود فتنه به منزله جنگ با فرهنگ حق و مؤمنان است، لذا این توهّم پیش نیاید که در سطور گذشته با تکیه بر آیه وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ثابت گردید که

اسلام جنگ ابتدائی ندارد، بلکه جهاد و جنگ اسلام تدافعی است، و اینجا چرا بدون حمله مشرکان و کافران فرمان جهاد صادر شده است؟ فتنه در حقیقت آغاز جنگ سعادت سوز با اهل ایمان و مستضعفان جهان است لذا باید اهل ایمان برای رفع فتنه به جهاد برخیزند تا دست خائنان و جنایت کاران از سر مردم قطع شود.

از آنجا که قتل به معنای کشتن فرد یا افراد است، و در قتل آنچه که اتفاق میافتد قطع حیات ظاهری مسلمان به دست مشرکان و کافران است، ولی در فتنه گری قطع سعادت دنیا و آخرت انسان ملحوظ است، قرآن مجید فتنه را از قتل بدتر و گناهش را شدیدتر دانسته است.

گروهی از مفسران میگویند: مراد از فتنه کفر به پروردگار است، و این که از کفر تعبیر به فتنه شده برای این است که کفر ماده و زمینه فساد در روی زمین است که نهایتاً این حالت نفسانی شیطانی و طاغوتی، کافر را به ستم کردن بر مردم، و ایستادن در برابر آزادی و حقوق و ایمانشان میکشد، و او را وادار میکند که در حیات و زندگی انسان هرج و مرج و بینظمی و بهم ریختگی ایجاد کند و با این فتنه گری روی خوشبختی و سعادت را از همه برگرداند، و چنین

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 44

رفتاری قطعاً از قطع حیات مردم یا به عبارت دیگر به قتل رساندشان بدتر و معصیتی سختتر و گرانتر است.

آری اقدام کافران بر پیاده کردن آثار کفرشان و ترسانیدن مردم و به ویژه مؤمنان، و ایجاد رعب و وحشت در قلوب، و سخت گرفتن بر آنان تا آنجا که ترك وطن کنند و از شرّ آنان به دیار دیگر پناه برند، و خود را از دست آنان برهانند کاری است که از کشتن بدتر است.

حرمت جنگ در ماههای حرام

ماههای حرام چهار ماه است: رجب، ذوالقعدة، ذوالحجّة، محرم.

چون کافران و مشرکان پیش از بعثت پیامبر به حرمت این چهار ماه پای بند بودند، و برای آنها قداست خاص قایل بودند، قرآن مجید حفظ حرمت این ماهها را واجب و لازم دانسته تا شاید در این چهار ماه زمینه صلح و صفا و تعطیل جنگ و خون ریزی برای آینده فراهم آید، و مشرکان بخود آمده با تفکر و تعقل به اسلام گرایش پیدا کنند، و مسلمانان هم در فضای امن و امان پیش آمده راه گسترش حاکمیت حق را بر همه شئون حیات انسانها و آزادی آنان از چنگال شرك باز کنند.

اما اگر دشمنان در هر عصر و زمانی حرمت این چهار ماه را حفظ نکردند و با شما به جنگ برخیزند، شما نیز میتوانید احترام این چهار ماه را نگاه ندارید و بر ضد آنان وارد جنگ شوید: **الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ.**

آری با آنان در این چهار ماه با قداست بجنگید، زیرا دفاع از ارزش ها، و حفظ کیان مسلمانان از حفظ احترام ماههای حرام مهمتر است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 45

اگر دشمن قوانین پذیرفته شده داخلی و بین المللی را نقض کرد، بدون شك جایز است شما هم قوانین را نقض کنید، تا از سوءاستفاده دشمن جلوگیری شود، و شعله طغیان خاموش گردد، و از مرکب فرعونیت به زیر کشیده شود.

حرمت مکانها و قوانینی هستند که رعایت آنها واجب، و نقضش حرام است، ولی وقتی قصاص یعنی پاسخ به شرارتها دشمن لازم باشد، قصاصی که خود دشمن اجرایش را از طرف مؤمنان بر خود به خاطر جنایاتش لازم نموده، باید به قصاص برخاست.

مقابله با دشمن در صورت شکستن حرمتها و نقض قوانین باید برابر آنچه دشمن مرتکب شده تحقق یابد، و مؤمنان واجب است عدالت را نسبت به دشمن رعایت نمایند، به این خاطر در پایان آیه **الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ** به صورت واجب فرمان رعایت تقوا را میدهد، و درباره ارزش اهل تقوا میگوید: بدانید که خدا با اهل تقواست، اهل تقوا از لطف و احسان و عنایات و یاری خداوند بهره مندند.

از آنجا که دشمن در ابتدای بعثت تا زمان هجرت با در مضیقه قرار دادن مسلمانان آنان را از خانه و کاشانه و وطن آواره کرد، و حق مسکن و مکان آنان را از آنان سلب نمود بر مسلمانان واجب دانست که اموال به غارت رفته و زمینهای غصب شده به خصوص اگر وطن و مملکت باشد برای پس گیری آنها از دست دشمن به مقابله برخیزند، این حکم اختصاص به زمان صدر اسلام ندارد، بلکه حکم عامی است و در هر روزگاری جاری است.

فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ

اکنون که این سطور را مینویسم نزدیک به شصت سال است صهیونیسم به کمک حکومت ستم گری چون آمریکا و انگلیس سرزمین مسلمانان فلسطین و خانه و کاشانه آنان را ظالمانه غصب کرده، و آنجا را پایگاهی بر ضد همه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 46

مسلمانان قرار داده است، بر همه مسلمین واجب است به حکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم سرزمین مقدس فلسطین را از آنان بگیرند و همانطور که مسلمانان را آواره کردند، مسلمانان آنان را با رعایت عدالت آواره کنند، و شرّ آنان را از منطقه ریشه کن کنند.

لزوم پذیرش آتش بس

اگر نبردگندگان با مؤمنان به خصوص در حریم مسجدالحرام از جنگ دست بردارند، باید اهل اسلام از ادامه جنگ بازایستند، چرا که با دست برداشتن از جنگ در معرض غفران و رحمت فعلی قرار میگیرند، و اگر به اسلام روی آورند، و فرهنگ حق را بپذیرند قطعاً همه گذشته آنان آمرزیده میشود، و در قیامت از پاداش خدا بهره مند میشوند.

وجوب هزینه کردن مال در راه خدا

در آیات مربوط به انفاق و صدقه، در صفحات گذشته به طور مفصل و مشروح مسائلی ذکر شد و نیازی به بسط جدید در این زمینه نیست، آنچه در این قسمت مهم است این است که ضرورت دارد هر کسی از نظر امکانات مالی به هر اندازه قدرت و استطاعت دارد به جهاد و جهادگران یاری دهد، تا جایی که جنگ با دشمن به پیروزی برسد، اگر در مسئله انفاق مالی کوتاهی شود ممکن است زمینه شکست برای مسلمانان فراهم آید، که از این شکست آیه شریفه تعبیر به هلاکت نموده است.

«امر انفاق در پایان احکام جهاد برای این است که انفاق - امداد مستمر و عمومی - پایه و مایه جهاد میباشد از این جهت که: موجب تعاون و پیوستگی خلق و قوای داخلی جامعه و تهیه تجهیزات و تسلیحات سپاهی است، و نیز

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 47

انفاق فی سبیل الله منشأ کار و تحرك و بروز استعدادها و آزاد شدن از علاقهها و کشانده شدن در میدان جهاد میشود، چنان که بخل دلبستگی به مال موجب رکود فکری و خاموشی استعداد و ناتوانی و سستی اراده و زبونی و سازش کاری میگردد.

ولاتلقوا عطف به جواب شرط ضمنی است: اگر از انفاق خودداری کنید دچار هلاکت میشوید، و نباید به دست خود، خود را به هلاکت افکنید.

حروف زائد و هیئت تهلکه اشعار به هلاکت شدید و همه جانبه دارد، مال اندوز که از انفاق خوددار است گمان میکند که مال او را جاودان میدارد: **يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ «1»**

با آن که همین جمع و خودداری وی را به هلاکت میرساند: **كَأَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ «2»**

شاید **لا تُلْقُوا** نهی از انفاق بیش از حد باشد تا به بینوایی و هلاکت نرساند، امر احسنوا مکمل **اَنْفِقُوا** است چون احسان اعم از دستگیری مالی و غیر مالی و بیش از استحقاق میباشد، و شاید معنای احسان هرچه بهتر و نیکوتر انجام دادن کار و مسئولیت باشد **«3»**

در هر صورت از آیه شریفه استفاده میشود که صرف اموال به ویژه در رابطه با جنگ، و تقویت مسلمانان برای نبرد با دشمنان امری واجب، و ترك آن موجب هلاکت مردم و به هم ریختگی نظام حکومت و زندگی مسلمانان است.

(1) - سوره همزه 3 و 4.

(2) - سوره همزه 3 و 4.

(3) - پرتوی از قرآن، ج 2، ص 85.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 48

هلاکت و مورد آن

مردی از مهاجرین در جنگی به صف دشمن حمله کرد، مردم فریاد زدند به دست خودش خود را به هلاکت انداخت، ابو ایوب انصاری گفت: ما به این آیه داناتریم و این آیه در حق ما نازل شد، ما با پیامبر بودیم، او را یاری دادیم، و در بسیاری از مشاهد با او بودیم، زمانی که اسلام قوی شد، و پیروانش زیاد شدند، ما به اهل و مال و صلح و سلامت برگشتیم، هلاکت برای ما با نزول آیه چنین معنا داد: نشستن در خانه، و بودن در کنار مال، و ترك جهاد هلاکت است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 49

تفسیر آیه 196-197-198-199-200-201-202-203

وَأْتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلُقُوا زُرُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ

حج و عمره را فقط به خاطر خدا به پایان ببرید، و اگر به علتی از انجام آن ممنوع شدید، آنچه از قربانی برای شما میسر است قربانی کنید و از حرام درآئید، و سر خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد، و اگر از شما کسی بیمار بود، یا در سرش ناراحتی و آسیب داشت و ناچار بود سر بتراشد جایز است این کار را انجام دهد و کفارهای چون روزه یا صدقه یا قربانی به عهده اوست، و هنگامی که از علل ممنوعیت در امان بودید، پس هر که با پایان بردن عمره تمتع به سوی حج تمتع برود، آنچه از قربانی میسر است قربانی کند، و کسی که قربانی نیابد سه روز روزه در همان سفر حج و هفت روز روزه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 50

هنگامی که بازگشتید بر عهده اوست، این ده روز کامل است و قابل کم و زیاد شدن نیست، این وظیفه کسی است که خود و خانواده اش ساکن و مقیم منطقه مسجدالحرام نباشد و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

حج در ماههای معین و معلومی است [شوال، ذوالقعدة، و ذوالحجة] پس کسی که در این ماهها حج را با احرام بستن و تبلیه بر خود واجب کرد، بداند که در حج آمیزش با زنان و گناه و جدال جایز نیست، و آنچه از کار خیر انجام دهید خدا آن را میداند، و به سود خود توشه بگیرید، که بهترین توشه پرهیزکاری است و ای صاحبان خرد از من پروا کنید.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

فَإِذَا قُضِيَتْ مِنْاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ

أُولَئِكَ هُم نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

بر شما گناهی نیست که در ایام حج از پروردگارتان به وسیله تجارت و داد و ستد روزی و منافع مادی بطلبید، و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در مشعرالحرام یاد کنید، آری او را یاد کنید همان گونه که شما را هدایت کرد و همانا شما پیش از این از گمراهان بودید.

سپس از همان جائی که مردم روانه میشوند به سوی منی روانه شوید و از خدا آمرزش بخواهید، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

پس هنگامی که مناسک حجتان را انجام دادید، در نهایت خدا را آن گونه که پدرانان را یاد میکنید یا بهتر و بیشتر از آن یاد کنید، ولی گروهی [از مردم کوتاه فکر] میگویند: پروردگارا به ما در دنیا نیکی عطا کن و آنان را در آخرت بمرهای نیست.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 51

و گروهی از آنان میگویند پروردگارا به ما در دنیا و در آخرت نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

اینانند که از آنچه به دست آوردهاند نصیب و بهره فراوانی دارند و خدا حسابرسی سریع است.

و خدا را در روزهای معلوم و معینی [که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذوالحجة] است در منی یاد کنید، پس هر که در دو روز واجبات منی را انجام دهد و به کوچ کردن از آن شتاب ورزد گناهی بر او نیست، و هر که تا روز سوم تأخیر نماید بر

او هم گناهی نیست [اختیار کردن وقوف در منی چه در دو روز، چه در سه روز] برای کسی است که از محرمات احرام پرهیز کرده است، و از خدا پروا کنید و بدانید که یقیناً همه شما به سوی او محشور خواهید شد.

شرح و توضیح

آیات 196 تا 203 به طور اجمال مناسک حج را بیان میکنند، دورنمایی از این عبادت عظیم و بخشی از ثواب آن در صفحات گذشته تا آنجا که لازم بود توضیح داده شد.

برای آگاهی به مسائل فقهی حج لازم است به رساله فقهاء مراجعه کرد، جهت نظر به مسائل باطنی و معنوی و پاره‌ای از امور ظاهری این عبادت به ذکر حقایقی با خواست خدا میپردازم، امید است در این مسیر توفیق نصیب شود.

حج به عنوان يك عبادت، و حرکت برای خدا، از جانب مبدء فیض و رحمت، بر اهل استطاعت واجب گشته، و وجوب آن به عنوان فریضه الهی در آیات و روایات اعلام شده، و رویگردان از آن فردی ناسپاس و نمکخوردهای نمکدانشکن به حساب آمده است.

امیرمؤمنان در پایان خطبه اول نَحج البلاغه میفرماید:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 52

«وفرض علیکم حج بیته الحرام، الذی جعله قبلهً للانام، یردونه ورود الانعام، ویألهون الیه ولوه الحمام، وجعله سبحانه علامة لتواضعهم لعظمه وادعائهم لعزته واختار من خلقه سَمَاعاً اجابوا الیه دعوته و صدقوا کلمة و وقفوا مواقف انبیائه وتشبهوا بملائکة المطیفین بعرشه...»

خداوند مهربان زیارت بیت الحرامش را بر شما فریضه قرار داد، و آن را قبله گاه مردم نمود، زیارت کنندگان در آنجا وارد میشوند، و برای یافتن بهره معنوی ازدحام میکنند، مانند ازدحام چهار پایان تشنه در کنار چشمه آب، و آمدن به آن مکان مقدس را مشتاقانه همانند اشتیاق کبوتران به سوی آشیانه خود، آن وجود مقدس آن جایگاه را برای تواضع بندگان در برابر بزرگی و عظمتش و تصدیقشان به عزت و قدرتش، نشانه و علامت قرار داد.

از میان مردمان شنوندگان فرمانش را انتخاب فرمود، آنان دعوتش را برای زیارت خانه کعبه اجابت کردند و فرمانش را گردن تصدیق نهادند، و در جایگاه پیامبران برای عبادت و بندگی ایستادند، و خود را به فرشتگان طوافکننده عرش شبیه نمودند، در تجارت بندگی سود فراوان به دست آورده، به موقف آمرزش و مغفرتش از هم سبقت میگیرند.

حضرت حق آن خانه را نشانه و علامت اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد، و زیارت آن محل با عظمت را واجب فرمود، و احترام نهادن به کعبه را بر بندگان لازم دانست، و رفتن به آنجا را فرمان داد، پس در قرآن مجید فرمود:

زیارت بیت الله الحرام حق خداوند بزرگ بر مردم است، مردمی که برخوردار از استطاعتاند و هرکه این نعمت عظیم را ناسپاسی کند، به حضرت حق زیانی وارد نکند که خدای تعالی از تمام جهانیان بینا است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 53

بیان حقیقت و واقعیت حج، معنا و مفهوم این عمل بزرگ فقط در شأن حضرت حق و پیامبر و اهل بیت است. برای حج گذشته از معنای لغوی، معنا و مفهوم دیگری است که باید آن را از منابع علم و خزائن فیض جستجو نمود. عاشقی از عاشقان حقایق به حضرت باقر (ع) عرضه داشت:

«لم سمی الحج حجا؟ قال: حج فلانای افلاح فلان:» «1»

سبب این که حج خانه خدا را حج نامیده‌اند چیست؟ حضرت فرمود: فلانی حج را به جا آورد معنا و مفهومش این است که به فلاح دست یافت.

راغب اصفهانی دانشمند بزرگی که در شناخت مفاهیم لغات قرآن کتاب کم نظیر المفردات را تألیف کرد، در توضیح لغت فلاح و مشتقاتش که در آیات و روایات فراوان آمده میگوید:

برای فلاح دو مرتبه و دو درجه هست: مرتبه دنیوی، مرتبه اخروی.

مرحله دنیوی فلاح، دست یابی به رشته‌های گوناگون خوشبختی است، به صورتی که زندگی و حیات دنیای انسان پاک و پاکیزه و غرق لذت و نشاط معقول شود، و مایه‌های سعادت و خوشبختی در دنیا عبارت است از:

طول عمر با غنا و ثروت حلال، داشتن شخصیت و عزت.

و فلاح اخروی عبارت است از: حیات بمرگ، ثروت بیفقر، عزت بیذلت، و علم و بصیرت بیجهل، به همین خاطر گفته‌اند: عیشی جز عیش آخرت نیست.

بر این اساس حج خانه حق چنانچه از جانب زائر همراه با رعایت مسائل فقهی و خلوص نیت و آداب معنوی انجام گیرد، بهره‌های دنیوی و اخروی نصیب زائر مینماید.

(1) - بحار، ج 96، ص 2.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 54

خداوند مهربان که رحمت و لطفش تمام موجودات هستی را در آغوش گرفته، نتایج و آثاری بر زحمات مثبت مردم که در سایه فرمانهای او و پیامبرانش و امامان انجام گرفته مرتب نموده است.

حضرت حق زحمت کوشندگان در راهش را، و سعی مجاهدان در طریقهش را، و رنج تحمل کنندگان عبادات را هرگز ضایع نمینماید و تباه نکند، چرا که ضایع نمودن زحمات سالکان مسلک حق از عدل و حکمت و لطف و رحمت دور است.

حج عملی است مشقت بار، کاری است پر زحمت، عبادتی است توأم با رنج و سختی، سفری است با هزینه سنگین، طاعتی است طاقت فرسا، قدمی است آغشته به درد فراق عزیزان، که حضرت حق در عوض چنین سفری پر زحمت بهره‌های عجیبی قرار داده که به گوشه‌های از امواج این دریای بیساحل حضرت سجاد (ع) اشاره میفرماید:

«حجوا واعتمروا تصح ابدانکم وتتسع ارزاقکم، وتکفون مؤنات عیالکم و قال: الحاج مغفور له، و موجب له الجنة، و مستأنف له العمل، ومحفوظ فی اهله و ماله:» «1»

به حج و عمره روید، که برای این دو فریضه الهی آثار و منافع است: بدنهایتان به عرصه صحت و سلامت درآید، میدان روزی شما وسعت یابد، هزینه و مخارج اهل و عیالتان کافی گردد، و فرمود: زائر بیت الله مورد آمرزش است، بهشت بر او واجب شود، عمل از سر گیرد، خانواده و سرمایه مالیاتش در حفظ خداوند باشد.

ترك حج يا گناه بزرگ

(1) - وسائل، ج 8، ص 5.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 55

نعمتهای حضرت حق برای هیچ حسابگری قابل شمارش نیست، و عنایات و الطافش به احصاء و اندازهگیری هیچ قدرت مندی درنیاید.

برخی از نعمت هایش مانند عقل، وجدان، فطرت، سلامت و عافیت، قدرت بدنی، چشم و گوش، دست و زبان، شکم و قدم و ... جایگزین ندارد.

عقل بیدار و قلب بینا حکم میکند که باید به ادای حق نعمت منعم برخاست، و سپاس و شکر نعمتدهنده را به جای آورد.

ادای حق منعم، و شکر نعمت حضرت دوست به این نیست که چون از نعمتی استفاده کنی، زبان در دهان برگردانی و به گفتن الحمد لله قناعت نمائی، ادای حق منعم به این است که نعمت را در جائی هزینه کنی که صاحب نعمت از تو خواسته، و از خرج کردن نعمت در گناه و معصیت امتناع نمائی.

نعمت زمانی که برابر خواسته منعم هزینه شود، و آنگونه که باید مورد استفاده قرار گیرد تا حدی حق منعم ادا میشود، و دامن حیات و زندگی از لوث گناه و معصیت مصون میماند، و فساد و افساد از عرصهگاه عیش آدمی خیمه بر میچیند، و دست و پای شیاطین جنی و انسی بسته میشود، و صورتی از بهشت آخرت در دنیا پدیدار میگردد.

اگر مهار هزینه شدن نعمت به دست هوای نفس و امیال و غرائز حیوانی، و نقشههای شیطانی افتد، دیو کفر و ناسپاسی، و میدان پامال شدن حقوق انسانی و جایگاه جولان غارت گران حقایق معنوی، با زشتترین چهره جهنمی آشکار میگردد، و زمینه تاخت و تاز معاصی و گناهان و سوءاخلاق و اعمال زشت پدیدار میشود، و از وجود انسان نزد خدا چهرهای منفور، و مورد غضب و سخط به وجود میآید.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 56

خالق مهربان و منعم با احسان به خاطر این که عظیمترین منافع دنیوی و اخروی نصیب آدمی شود زیارت خانه خود را در تمام مدت عمر يك بار بر اهل استطاعت یعنی آنان که از نعمت مال و سلامت بدن و فکر و امنیت راه برخوردارند واجب نموده است.

این کدام بیانصاف است که با داشتن انواع نعمتها از اوامر واجب الهی به ویژه مسئله حج که در این عصر رفت و برگشت و انجام مناسک بیش از ده روز وقت لازم ندارد سرپیچی میکند، و از هزینه کردن نعمت بیکران،

جایگاه حیات همه موجودات میدان لطف و محبت اوست، و برای احدی از مخلوقات ملکی و ملکوتی در بهره‌گیری از نعمتهایش ممنوعیت و حرمانی وجود ندارد.

کسی که رحمتش را محدود بداند کافر است، و ناامیدی از مهر و محبتش نقطه سیاه کفر بر صفحه قلب است.

وعده رحمت و مهرش تغییرناپذیر و خلاف و خلفی در آن راه ندارد، وعده عذابش گرچه وعدهای شدید و تهدیدی جدی باشد با توبه و انابه و تضرع و زاری قابل تبدیل به وعده رحمت است.

همه موجودات در کنار سفره رحمتش آرمیده اند، و با تکیه بر لطفش از نعمتهای او بهره مندند.

دست هدایت گرایش برای نجات همه گمراهان از خزی دنیا و عذاب آخرت دراز است و تمام درهای رضوانش به روی مؤمنان و اهل توبه باز است.

امید امیدواران را به یأس تبدیل نکند، و نیاز نیازمندان را برابر با مصلحتشان برآورده نماید، درد دردمندان را درمان بخشد، و اضطراب مضطربان را به امنیت تغییر دهد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 57

دعای اهل دعا را اجابت فرماید، و خواسته خواهندگان را از دریای رحمتش و لطف بیکران عطا کند.

این چنین مولای مهربانی، این چنین پروردگار کریمی، وجود مبارکی که شعاع عدل و حکمت، علم و رأفت، رحمت و لطف و عنایتش از مشرق وجود تمام موجودات طالع است، و بر اثبات صفات و اسمائش برهان و دلیلی لازم نیست، که آفتاب آمد دلیل آفتاب اگر به عمل اندک بندهاش پاداش عظیم و خیر کثیر و مزد بیش از حد عنایت کند، و از برکت عمل محدود بندهاش به وابستگان به او نیز لطف و رحمت آرد ابداً جای تعجب و شگفتی نیست که او ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و رب العالمین و محب المحسنین است، در این زمینه به روایت بسیار مهم زیر که نمایشی اندک از رحمت بینهایت اوست با دقت توجه کنید.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

«ان الله عزوجل ليغفر للحاج ولاهل بيت الحاج ولعشيرة الحاج ولمن يستغفرله الحاج بقية ذى الحجة والمحرم و صفر و شعر ربيع الاول وعشر من ربيع الآخر:»¹

خدای عزوجل مغفرتش را نصیب حاجی و زن و فرزندش، و قوم و قبیلهاش و هر که را زائر برای او درخواست مغفرت نموده مینماید، و این جوشش مغفرت برای تمام آنان در بقیه ماه ذوالحجة و همه محرم و صفر و ربيع الاول و ده روز ربيع الآخر ادامه دارد.

خلوص در حج

(1) - بحار، ج 96، ص 21.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 58

ریا و خودنمائی در عمل و انجام برنامه عبادی برای جلب توجه مردم، و جلوه دادن خویش در دیده بینندگان، و به قصد رسیدن به اهداف مادی، از سیئات اخلاقی و رذائل روحی و باطنی است.

ریا به این معناست که انسان نُهالی را در عالم معنا، در سرزمین، طاعت و عبادت با ذوق و شوق بنشانند، و برای پرورشش متحمل زحمت و رنج شود، تا آنجا که نُهال به رشد و کمال برسد و به میوه دادنش که قبول آن از طرف حق است نزدیک گردد، آنگاه انسان ازهای تیز که همان ریا و خودنمائی است بردارد و به دست غیر بسپارد و به او التماس کند که بیا و با این ازّه تیز این نُهال را از ریشه قطع کند، تا من از شیرینی میوه ابدیاش ممنوع و محروم شوم!

آری! چه جاهلانه است که انسان فریضهای از فرائض الهی را با زحمت و رنج انجام دهد، و پیکره عبادت را به دستور حق بسازد، و طاعت و بندگی را همراه با اکثر شرایط لازم بجای آورد، آنگاه که عمل میخواهد به نقطه قبولی حق برسد و به سبب قبولی آن بهشت عنبر سرشت نصیب انسان گردد، با حالتی شیطانی دنبال تماشای دیگران نسبت به عملش برود، تا او را در آن حال دیده، از وی و عبادتش تعریف کنند، و او را در انتظار دیگران مؤمن و متدین و با حال جلوه دهند!

بدون تردید ریا نوعی شرک و به فرموده امیرمؤمنان (ع) رشتهای از نفاق و به گفته عرفای بیدار دل خیانت به خویش، و به نظر بینایان راه، تیشهای به ریشه سعادت، و کلنگی برای تخریب ساختمان عبادت و طاعت است.

انتظار پاداش و مزد از حضرت حق، نسبت به عملی که آلوده به ریا شده انتظاری غیر عاقلانه و دور از انصاف است، چرا که ریاکار عبادت را برای جلب رضای غیر بجای آورده، آنگاه پاداشش را از خدا میطلبد، در صورتی که در

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 59

عبادت ریائی طرف انسان حضرت حق نبوده، و عمل هیچ ارتباطی به حضرت او نداشته و ندارد.

انجامدهنده واجبات باید بداند که واجب انجام گرفته اگر آلوده به ریا به جای آورده شود قطعاً عملی باطل و غیر قابل قبول، و قضای آن بر عهده مکلف واجب است.

عبادتکننده باید به این معنا توجه داشته باشد که کلید بهشت و جهنم فقط و فقط به دست حضرت حق است، و مالک روز پاداش فقط اوست، و حق محاسبه بندگان بر عهده خداست.

اوست که باید عمل را بپذیرد، و هم اوست که باید به عمل پاداش عنایت کند، روی این حساب نباید عمل با تیشه ریا ریشه کن شود و با زهر ریا کام عمل آلوده گردد، و با آتش ریا درخت عمل بسوزد، و با اژه ریا نُهال عبادت از سرزمین قبولی بریده شود.

در روایات مربوط به باب واجبات و اعمال خیر آمده: روز قیامت به ریاکاران میگویند: پرونده اعمالتان را نزد مردمی که برای خوش آمد آنان کار کردید ببرید و مزد زحمات خویش را از آنان بطلبید.

رعایت خلوص در واجبات، واجب شرعی است، نیت خالص سبب قبولی عمل است، نیت پاك به عمل ارزش معنوی و قیمت آخرتی میدهد، نیت صاف مرکبی است که عمل را به وادی رضایت میبرد، خلوص نیت کلید در رحمت حق و لطف حضرت محبوب و سبب جلب رضای دوست به سوی عمل است.

حج فریضهای از فرائض حق است، بر زائر خانه خدا واجب شرعی است که همه مناسك حج را با نیت خالص به جای آورد، و از جلب توجه مردم نسبت به اعمالش جداً پرهیزد، که ریا قطعاً باطلکننده حج و سبب عوارض سنگینی است

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 60

که گاهی قابل جبران نیست، و همانطور که در روایات آمده: حج رِئائی در قیامت مزدش بر عهده مردمی است که حاجی در انجام مناسک حجش، تماشای آنان را منظور داشته، و برای نمایاندن خویش به آنان در مقام انجام عمل برآمده است.

به روایت بسیار مهم زیر در این زمینه توجه کنید: حضرت صادق (ع) میفرماید:

«الحج حجان: حج لله و حج للناس، فمن حج لله كان ثوابه على الله الجنة، و من حج للناس كان ثوابه على الناس يوم القيامة:» ¹

حج دو نوع است: حج برای خدا، و حج برای مردم، کسی که حج را برای خدا انجام دهد ثوابش نزد خدا بهشت است، و هر کس حج را برای جلب توجه مردم بجای آورد پاداشش در قیامت به عهده همان مردم است.

در حقیقت روایت میخواهد بگوید حج رِئائی در قیامت هیچ بهره‌ای نصیب حاجی نمی‌کند، زیرا در قیامت پاداش عمل فقط در اختیار خداست.

عملی دیگر به جای حج

انسان گاهی برای امر معاش و اداره امور زندگی به دنبال کاری مشروع می‌رود ولی موفق به تحقق هدف خود نمی‌گردد، ولی این گونه نیست که چون کار مورد نظر انجام نگرفت، کار دیگری برای اداره امور زندگی در دسترس نباشد، آن قدر عرصه گاه تلاش و کوشش دارای وسعت و گستردگی است که میتوان صدها کار دیگر را جایگزین کاری کرد که زمینه انجامش فراهم نشد.

آدمی گاهی میبیند زمان عبادتی خاص ماند ماه مبارك رمضان فرا رسیده، ولی به خاطر سفر یا مرضی که پیش آمده از انجام آن عبادت عظیم معذور است، و این عذر ممکن است تا پایان عمر بر جای بماند، اینطور نیست که نتواند عمل

(1) - بحار، ج 96، ص 24.

دیگری را به جای روزه ماه رمضان قرار دهد، بلکه خداوند مهربان اطعام مساکین را برای معذور جایگزین نموده و این جای گزینی بهره مطلوب را نصیب روزه دار مینماید.

در روایتی آمده، فقرای مدینه به رسول خدا عرضه داشتند: ما هم دوست داشتیم مانند دیگران از ثروت بهره مند بودیم و بخشی از آن را در راه خدا انفاق میکردیم، و به حل مشکلات مردم کمک مینمودیم، ولی دست ما از مال دنیا تھی است و در این مورد از رحمت و لطف حق محرومیم، حضرت به آنان فرمود: ناراحت نباشید به جای انفاق و صدقه و کمک به دردمندان از خدا یاد کنید و به ذکر خدا دل مشغول دارید که همان ثواب انفاق به ثروتمندان نصیب شما میشود.

ولی برخی از فرائض و واجبات در صورتی که مکلف قدرت انجام آن را داشته باشد، اگر بخواهد آن را ترك نماید و به جای آن برنامه دیگری را جای گزین کند، عملی در اسلام وجود ندارد که جای آنچه را تکلیف انسان است بگیرد، و حج از این قبیل است.

اگر مکلف بخواهد حج را ترك کند و هزینه‌اش را کار خیری انجام دهد، یا عمل دیگری به جای حج انجام دهد خلأ حج را جبران نمیکند، و گناه ترك حج در پرونده انسان ثبت میشود، و آدمی در قیامت مورد مؤاخذه سخت واقع میگردد.

حضرت صادق (ع) در روایت مهمی میفرماید:

«لما افاض رسول الله صلى الله عليه وآله تلقاه اعرابي في الابطع فقال: يا رسول الله اني خرجت ارید الحج فعاقني عائق و انا رجل ملي كثير المال فمرني ان اصنع في مالي ما ابلغ ما بلغ الحاج قال: فالتفت

تفسير حكيم، ج 6، ص: 62

رسول الله صلى الله عليه وآله الى ابي قبيس فقال لو ان ابا قبيس لك، زنته ذهبة حمراء انفقته في سبيل الله ما بلغت ما بلغ الحاج: «1»

زمانی که رسول خدا صلى الله عليه وآله به حج خود پایان داد، عربی در سرزمین مکه با حضرت روبرو شد و گفت: ای رسول خدا از منزلت به نیت حج درآمدم، ولی مانعی بر سر راهم قرار گرفت و مرا از زیارت بیت و مناسک آن مانع شد، در حالی که از ثروت و مکنّت بهره مند، اکنون مرا فرمان بده که مالم را در کاری هزینه کنم که به آنچه حاجیان از ثواب میرسند برسم، حضرت به جانب کوه ابوقبیس روی کردند و فرمودند: اگر به وزن آن طلای قرمز در راه خدا انفاق کنی به آنچه حاجیان از ثواب رسیدند نمی‌رسی!

ضيافت ویژه

پنه هستی خوان نعمت حق است، و عرصه گاه وجود سفره رزق و روزی خداوند کریم، و همه موجودات عالم بر سر این سفره نامحدود میهمان وجود مقدس حضرت ارحم الراحمین اند.

باید بدانیم که مجموع این نعمتها نعمت مادی و روزی ظاهری و رزق طبیعی خداست که تمام موجودات زنده به لحاظ نیاز مادی به طور مشترك سرخوان این نعمت بهره‌مندند. ولی حضرت حق دارای سفره دیگری است به عنوان نعمت باطنی یا معنوی که قرآن مکرر به این سفره اشاره کرده است.

و این سفره ویژه انسان است، آن هم انسانی که از ایمان به خدا و روز قیامت برخوردار است و در حدّ خود عامل به احکام شریعت و سالك مسلك حقیقت است، چرا که انسان خالی از ایمان به خدا و روز قیامت، و عاری از اعمال صالح و اخلاق پسندیده جزء حیوانات است، و جزء از سفره مادی و رزق ظاهری نصیبی ندارد.

(1) - ثواب الاعمال، ص 43.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 63

میهمان سفره معنوی میهمان خاص خداست و از ارزش والائی برخوردار است.

در این ضیافت از عقل و قلب و روح و باطن انسان با رزق معنوی پذیرائی میکنند، و حیات عمومی آدمی را تبدیل به حیات طیبه مینمایند، و این پاداش دنیائی انسان در برابر فرمانبرداری و طاعت او از حضرت حق است، و در آخرت پذیرائی از میهمان پذیرائی ابدی و همیشگی و جاوید و سرمدی است، لذات معنوی بر سر سفره قیامت، لذاتی است که جز حضرت حق کسی از آن خبر ندارد، حتی میهمان تا پیش از بهره بردن از نعمتهای سفره آخرت از درك و فهم آن عاجز است، به دورنمایی از این ضیافت معنوی در روایت زیر توجه نمائید.

محمد بن حسن همدانی میگوید: از ذوالنون مصری پرسیدم ای ابوفیض چرا موقف زائر را مشعر قرار دادند و این معنی مربوط به حرم نشد؟

در پاسخ گفت: کسی که این مسأله را از حضرت صادق پرسیده بود به من گفت: برای این که کعبه خانه خدا و حرم حجاب اوست، و مشعر باب آن حرم است، چون زائران قصد حرم کنند آن را کنار باب حرم متوقف میکنند، تا برای آنان اجازه ورود صادر گردد، سپس زائر را در حجاب دوم که سرزمین مناست و قوف میدهند، چون به تضرع و زاری طولانی آنان بنگرد، امر به قربانی میدهد، وقتی قربانی خد را به محضرش تقدیم کردند و اعمال منا را به پایان بردند و از گناهان خود که حجاب میان آنان و حضرت حق است پاک شدند، به آنان براساس آن طهارت معنوی امر به زیارت میکنند.

این خلیفه خدا در روی زمین نسبت به هر واقعی که با آن در ارتباط است به عنوان مکلف و مسئول شناخته شده.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 64

نسبت به خویش مسئول سلامت جسم و جان و حفظ خود از خطرات، و مسئول تحقق رشد و کمال و خیر و سعادت و آبادی دنیا و آخرت است.

انسان در تحقق اهداف حق، و اطاعت از دستورات خداوند، و اجتناب از محرمات که محصولی جز زیان و خسارت ابدی ندارد مسئول است.

آدمی نسبت به پدر و مادر، زن و فرزند، اقوام نزدیک به دور و همه انسان هائی که با آنان مربوط است داری مسئولیت است.

این مسئولیتها از جانب خدای رحیم، کریم، ودود، رازق، رحمان و حکیم به او واگذار شده است، واگذاری مسئولیت از جانب حق به انسان، عین لطف و رحمت حضرت اوست، آنان که به این معنا آگاهانند و این حقیقت را با دیه دل مینگردند و خلاصه اهل بصیرت هستند، با همه وجود عاشق تکالیف و وظائف و مسئولیتهای خود هستند.

اهل معرفت جان خود را در راه انجام وظائف و تکالیف نثار حضرت محبوب کردند، و تحمل همه گونه رنج و مشقت را در مسیر ادای تکالیف بر دوش جان هموار نمودند.

آنان به این واقعیت واقف بودند که هر مسئولیت و تکلیفی کارگاه تولید منافع دنیائی و آخرتی است و رضای حق و بهشت عنبر سرشت و حیات طیبه میوه شیرین شجره الهیه مسئولیت است، و اگر کسی بخواهد در دنیا به حیات طیبه و در آخرت به رضای حق و بهشت برسد راهی جز ادای تکالیف و انجام مسئولیتها ندارد.

حج مسئولیت عظیمی است که از جانب حق به انسان واگذار شده، و انجام این عبادت بزرگ همراه با نیت پاك و قلب خالص تولیدکننده بهره‌های بسیار

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 65

مهم دنیائی و آخرتی است، روایت زیر نشانگر گوشه‌های از منافع سرشار و محصولات حج است:

از حضرت رضا (ع) روایت شده: آنچه موجب وجوب حج گشته امور زیر است:

سفر معنوی و پرواز ملکوتی و حرکتی عرشی به سوی خدا عزوجل.

درخواست اضافه شدن نعمتهای مادی و باطنی از حضرت دوست.

پاك شدن از گناهانی که پیش از حج دامن پاك حیات را آلوده کرده است.

قرار گرفتن در مدار توبه نسبت به آنچه در گذشته از زمان بر انسان گذشته، از سر گرفتن اعمال برای آینده به مانند کسی که تازه قدم در عرصه تکالیف نهاده و چیزی بر او نیست.

در راه این مسئولیت عظیم و با برکت، هزینه نمودن مال و منال، و تحمل رنج و مشقت بدنی، و باز داشتن نفس از شهوات و لذات حرام، و افتادن در حوزه قرب به حق از طریق ادای مناسک و عبادت و بندگی به چشم میخورد.

حج سبب طلوع صفت نورانی خضوع و استکانت و ذلت در برابر حق، از مشرق وجود عبد، در افق حریم مقدس حضرت رب الارباب است.

حج سیر و سفر و تحرك و حرکت در گرما و سرما و به هنگام امنیت و ترس، و ثابت قدمی و استقامت دائمی در امور الهی و معنوی است، که این امور سبب جلب رحمت واسعه حق و لطف و مرحمت حضرت مولاست.

در این سفر منافع بسیاری برای مردم است، و در این فضای ملکوتی شوق به لقای دوست و ترس از عظمت و جلال او قلب را تسخیر میکند.

در برخوردهای مردم با یکدیگر، در این سفر معنوی و ظهور حال و قال ملکوتی و نشست و برخاست با پاکان که معاشرت با آنان از برکات این سفر

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 66

است، يك سلسله از دردهای درونی و بیماریهای باطنی به نقطه درمان میرسد، قساوت قلب، پستی نفس، غفلت از حق، مرض خطرناك آمال و آرزوهای دور از دسترس در این سفر علاج میشود.

در آن عرصه با معنویت، زائر بیت موفق به تجدید حقوق، و وادار کردن نفس به تقوای الهی میگردد، و زمینه خیر دنیا و آخرت خود را از طریق حفظ نفس از فساد و افساد فراهم مینماید.

این سفر منبع خیر و برکت برای اهل مشرق و مغرب و اهل آب و خشکی است، و نیز برای آن که حج را انجام میدهد و آن که در این مسیر نیست از تاجر فراهمکننده جنس، و فروشنده و خریدار و نویسنده و کارگر و از کارافتاده نصیب و منافی وجود دارد.

برنامه حج قضاکننده حوائج مردم آن سرزمین و اطراف آن سرزمین و مواضعی است که اجتماع برای اهل آن ممکن است تا شاهد بهره آن برای خود باشند.

واجبات الهی بر اهل قدرت و استطاعت فرض است، مردم را گاهی در تمام عمر يك بار برای سفر حج قدرت و قوت حاصل میشود، به این خاطر در همه دوران عمر يك بار واجب شده، ولی اهل طاقت و قدرت ترغیب و تشویق شدهاند که نسبت به حج به اندازه توان و قدرت و قوت خود اقدام نمایند. «1»

مناسك انجام داده را حفظ کنید

تصور گروهی از مردم از آیات قرآن مجید و سخنان گهربار اهل بیت و اولیاء عظام خبر ندارند، بر این است که آنچه از عمل صالح و اخلاق پسندیده و کار

(1) - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 90.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 67

خیر و امور مثبت و نیک از انسان صادر شده دوام و بقای آن ابدی و همیشگی است، و هیچ عاملی قدرت نابود کردن آن را ندارد، و روز قیامت در پرونده انسان لحاظ میگردد و به مقتضای آن اجر و پاداش داده میشود، در حالی که این تصور و خیال ریشه عقلی و شرعی ندارد، بلکه آیات و روایات دلالت بر این معنا دارد که اگر انسان تا لحظه خروج از دنیا، تقوا و پاکی و صبر در برابر گناه را رعایت ننماید ممکن است دچار حبط عمل و برباد رفتن خوبیها و منهدم شدن ساختمان ایمان و عمل صالح و سوختن شجره طیبه اخلاق حسنه گردد!

در بسیاری از روایات آمده که رسول اسلام پیوسته نسبت به حوادث پس از خودشان اعلام ترس و وحشت مینمودند، وحشت از این که در طوفان حادثهها ایمان مردم از دست برود، دنیای عمل صالح آنان ویران گردد.

پیامبر اسلام نسبت به برخی از مردم بعد از خود و مسلمانانی که در زمانهای پس از خود میآیند تعبیر به مارقین و قاسطین و ناکثین داشتند، آنان که چون تیر از کمال از عرصه ایمان بیرون میروند و گروهی که قدم از جاده حق بیرون مینهند، و جمعیتی که عهد و پیمان و بیعت خود را با جانشین بر حق او بشکنند و نهایتاً دین خود را به دنیا و حتی برای دنیای دیگران معامله کنند!!

رسول بزرگوار اسلام در روایت مفصلی که در مجامع روائی و در جلد دوم تفسیر قمی آمده از مردم آخرالزمان خبر میدهند که نماز را ترك میکنند، و پیرو یهود و نصاری میشوند، و به قبول فرهنگ کفر و شرك تن میدهند، و غرق شهوات و لذات حرام میگردند، و از لقمه آلوده پرهیز نمایند، و زنان و دخترانشان از حجاب عاری شوند، و ایمان خود را بر باد دهند، و دچار بیدینی و فساد گردند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 68

چه بسیار مردم با ایمان و مؤدب به آداب اسلامی بودند، که به خاطر مال دنیا و جاه و مقام و شهوات و لذات زودگذر از دایره حق بیرون رفتند و با شیاطین همدست شدند و بنای شخصیت خود را ویران کردند، و در عرصه استحقاق عذاب دوزخ نشستند.

در آثار اسلامی آمده که قارون به مدت بیست و پنج سال یا بیشتر معلم تورات و احکام الهی و مدرس حلال و حرام و مسائل اخلاقی بود، و با موسی و فرهنگ الهی او هماهنگی داشت، ولی مغرور ثروت شد، و از حق اعراض نمود و دین خود را با دنیای چند روزه و متاع ناجیز آن معامله کرد و عاقبت دچار عذاب زمین گرفتگی شد و همه خوبیهای به دست آورده را بر باد داد.

بنابراین ایمان انسان و عمل صالح او هر لحظه در معرض انواع خطرات و آفات است، و بر مؤمن واجب و لازم است بنای دین و ساختمان عمل صالح را با قدرت تقوا و یاد خدا و توجه به قیامت و با بکار گرفتن صبر و استقامت و تداوم عبادت و طاعت و یاری گرفتن از حضرت حق و توسل به پاکان حفظ کند، و بکوشد آنچه برای آخرت خویش ذخیره نموده، از دستبرد شیاطین و غارت غارتگران محفوظ بماند.

روایت مهم زیر که به وسیله امیرمؤمنان علیه اسلام از قول رسول خدا نقل شده به همین حقیقت توجه می‌دهد، و زائر بیت الله را نسبت به این معنا آگاه مینماید:

«انه نظر الى قطار جمال للحجيج فقال: لا ترفع حقاً الا كتبت لهم حسنة، ولا تضع حقاً الا محيت عنهم سيئة، واذا قضاوا مناسكهم قيل

تفسير حكيم، ج 6، ص: 69

لهم بنيتم بناءً فلا تهدموه، وكفيتهم ماضي فاحسنوا فيما تستقبلون:» «1»

پیامبر اسلام به قطاری از شتران که حاجیان را برای زیارت خانه خدا میبرد نظر انداخت و فرمود: قدمی بر نمی دارند مگر این که حسنهای برای آنان ثبت میشود، و قدمی بر زمین نمیگذارند مگر این که سیئه و گناهی از آنان محو میگردد، چون از مناسک فارغ شدند، و ادای مسئولیت را به پایان برند به آنان اعلام میشود: بنائی را که بنا کردید آن را خراب نکنید، و آنچه بر شما گذشت شما را بس است، برای آینده خود به نیکی نمودن و انجام عمل صالح و طاعت و عبادت اقدام کنید.

«بیت الله»

کعبه معظمه تشریفاً منسوب به حضرت حق است و از آن به خانه خدا تعبیر میشود

: «بیت الله

« این خانه و محل آن پیش از آفرینش موجودات مورد توجه حضرت حق بوده، و زمین از زیر آن گسترده شده و به این صورت در آمد و روز گسترشش را دحوالارض میگویند.

کعبه بنا به فرموده امام ششم در هر روز جایگاه طواف هفتاد هزار فرشته خداوند است.

طواف هفتاد هزار فرشته در هر روز نشانه عظمت معنوی بیت، نزد قدسیان و پردهنشینان حرم حضرت مولا است.

در نزد خداوند در پهنه زمین بقعهای محبوبتر از کعبه نیست، و جایگاهی با ارزشتر از آن در پیشگاه حضرت حق وجود ندارد.

برای زائرین این بیت ثوابها و حسناتی مقرر شده که برای زائران هیچ زیارت گاهی مقرر نشده است.

(1) - دعائم الاسلام، ج 1، ص 294.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 70

اما این همه تا زمانی است که پیشوا و امام زائر در تمام برنامههای زندگی و در همه مناسک حج، امام تعیین شده از جانب حق باشد، و راه زندگی و عبادتش به دلالت امام معصوم باشد.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

کسی که به زیارت کعبه آید و بر حق و حرمت ما، هم چون حق و حرمت کعبه عارف باشد، از مکه خارج نمیگردد مگر این که گناهانش مورد غفران قرار گیرد و خداوند مهم از کار دنیا و آخرتش را کفایت میکند. «1»

کعبه خانه خداوند است، محل نزول فرشتگان و مطاف عرشیان و قدوسیان است، جایگاه نزول رحمت خاص حضرت معبود و موقف استجاب دعا و مرکز عبادت و راز و نیاز و توبه و انابه و موضع برآورده شدن حاجت حاجتمندان و نیاز نیازمندان و شفای درد دردمندان و رفع مسکنست مستمندان و جای عبادت عاشقان و محلّ مستی عارفان و شور شوریدگان است.

آن که مأموم امام هدایت، و قلبش منور به نور توحید، و روش و راهش سنت پیامبر، و کتابش قرآن، و به درستی و راستی پیرو اهل بیت و شیفته امامان معصوم و عاشق حضرت معبود است، چون وارد مسجدالحرام شود و گوشه‌های بنشیند و جز نظر دوختن به کعبه کاری نکند، نظرش به کعبه به عنوان عبادت حق قلمداد میشود، عبادتی که مایه جذب رحمت

خاص خداست، حال ببینید انجام سایر عبادات و مناسک که طبیعتاً همراه با نظر به کعبه صورت میگیرد چه عبادت پُر بهره و چه برنامه بامنفعتی است.

در حدیث زیر میخوانیم که ابوذر میگوید: پیامبر میفرمود:

(1) - محاسن برقی 69.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 71

«النظر الى علي بن ابيطالب عبادة، والنظر الى الوالدين برأفة و رحمة عبادة، والنظر في الصحيفة - يعني صحيفة القرآن - عبادة والنظر الى الكعبة عبادة:» «1»

نگاه به علی بن ابی طالب و نگاه به پدر و مادر به مهر و محبت، و نظر بر کتاب خدا و چشم دوختن به کعبه عبادت است.

چه حدیث مهمی است که کعبه و امام هدایت را کنار هم قرار داده، یقیناً باید کلی مناسک را از قرآن گرفت، و توضیح و شرح آن را از امام معصوم دریافت نمود، سپس به دلجوئی از پدر و مادر رفت تا از این مجموعه بهره‌های عظیم به دست آید.

نقش مال حلال در حج

قرآن مجید و روایات فرمان اکید به کسب حلال و کار مشروع دارند، طلب مال حلال چنان که در آثار اسلامی آمده بر هر مسلمانی فریضه است.

کسب حلال و کار مشروع، نوعی عبادت و طاعت و بلکه از بهترین و برترین رشته‌های عبادت است.

قرآن در سوره مؤمنون اعلام میکند و فرمان میدهد ابتدا مال حلال و لقمه پاک مصرف کنید، سپس به انجام عبادت و عمل صالح برخیزید.

پروردگار مهربان معاش حلال را زمینه آبادی معاد و کسب دنیای پاک را وسیله به دست آوردن آخرت قرار داده، به همین جهت آنان که دنبال مال حرام میروند آخرتی خراب و معادی آمیخته با عذاب دارند.

(1) - بحار، ج 96، ص 60 - امالی طوسی، ج 2، ص 70.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 72

اسلام میگوید: دنیای خود را کمک آخرت قرار دهید و کمک بودن دنیای انسان برای آخرت در صورتی است که دنیای آدمی حلال و طیب و پاک و پاکیزه باشد.

جمله نورانی

«الدنيا مرزعة الآخرة»

از پیامبر اسلام معروف و مشهور است، آری آخرت آباد ثمره دنیای حلال و معاد پاک میوه حلال و عمل صالح و اخلاق حسنه است.

مال حلال به تعبیر قرآن مجید: فضل خدا، رزق طیب، روزی حلال، نعمت الهی و خیر خداوندی است.

تاجر صدوق، و کاسب متقی، و عامل متدین، بنابر روایات در روز قیامت با صدیقین و شهدا محشور میشود.

در روایات آمده: آن که به دنبال حلال برود، بخاطر این که باری بر دوش مردم نباشد، و بر اهل و عیال خود توسعه دهد، و بر همسایگانش به وسیله آن مال مهر و رأفت ورزد، در قیامت به لقای حق رسد، و در عرصه آن لقاء چهره‌اش مانند ماه شب چهارده باشد.

بازارهایی که در آن کسب حلال صورت میگیرد به تعبیر پیامبر اسلام سفره‌های خداوند مهربان است، هرکس در آن بازارها به کسب و کار مشغول شود از آن سفره پاک بهره مند گردد.

کاسب و تاجری که به دنبال مال حلال برود، به فرموده حضرت صادق (ع) همانند رزمنده در راه خداست.

برای به دست آوردن مال حلال، بدون تردید معرفت به فقه و مسائل حلال و حرام لازم است، بهمین خاطر اهل ایمان پیش از دست زدن به کسب، از محضر

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 73

علمای ربانی استفاده میکردند و با مسائل تجارت و حلال و حرام حضرت حق که به مصلحت انسان نظام یافته آشنا میشدند.

اصبغ بن نباته میگوید: شنیدم امیرمؤمنان بالای منبر میفرمود:

ای گروه تجار، ابتدا آشنای به مسائل کسب شوید، سپس به تجارت اقدام نمائید، ای مردم اول فهم مسائل آنگاه تجارت، به خدا قسم ربا در این امت مخفیتر از خزیدن مورچه به روی سنگ صاف است، اموال خود را با صدقه از خطر نابودی حفظ کنید، تاجر فاجراست و فاجر در دوزخ است مگر این که به حق مال گیرد و به حق مال دهد.

خداوند مهربان در رحم مادر و در ایام شیرخوارگی روزیدهنده انسان بود، به ایامی که آدمی با اهل و عیال است و نیاز بیشتری دارد، قطعاً حضرت حق لطف فراوان تری نصیب انسان مینماید.

او در چنین موقعیتی آدمی را با رزق طیب و حلال زیر چتر حمایت خود قرار میدهد، و ابداً عاقلانه نیست که روزی خور حق از سایه عنایت از بیرون رود، و برای اندکی حرام دست در دست شیاطین بگذارد، و زندگی خود و زن و فرزند، و گوشت و پوست خود و اهل و عیالش را به مال حرام آلوده نماید، و از این طریق خویش را مستحق عذاب دنیا و آخرت کند!

با مال حلال بدن را تقویت کنید، قلب را در فضای نور قرار دهید، روح را تصفیه نمائید، نفس را به عرصه گاه تزکیه و تربیت ببرید، زن و فرزند را از آلودگی حفظ کنید.

زمینه عبادت با نشاط را فراهم آورید، خوشنودی و رضای حق را جذب نمائید، از افتادن در دایره ظلم و ستم به مردم، از طریق غارت حق آنان پرهیزید، صولت و سطوت شیاطین درونی و برونی را بشکنید، به قافله پاکان و صالحان و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 74

صدیقان و شهیدان به پیوندید، آبروی دنیا و آخرت خود را حفظ کنید، به جلب خوشنودی انبیا و امامان برخیزید، که با مال حرام، مالی که از کم فروشی، رشوه، غصب، ربا، حيله، تقلب، ظلم، زور و دروغ به دست میآید نه عبادتی صحیح و قبول است و نه کار خیری مورد پذیرش حق است.

در مسأله حج که بخشی از مال انسان باید هزینه شود، باید دقت بیشتری به خرج داد، زیرا ورود مال حرام به این عبادت، به خصوص به لباس و کفش احرام، موجب بطلان حج و علت محروم شدن از رحمت حق، و ممنوع شدن از فیوضات الهیه است.

پیش از سفر باید سعی شود، همه مال از حرام، با راهنمایی عالمی ربانی پاک گردد و نباید به حلال کردن بخشی از مال قناعت شود، که این کار، پسندیده شرع نیست.

چنانچه همه مال حرام باشد، باید به صاحب یا صاحبانش برگردد، و اگر به اندازه سفر حج باقی نماند، جائی برای استطاعت و رفتن به این سفر باقی نماند.

پیش از سفر حج، باید زکات و خمس مال پرداخته شود، و به اقوام فقیر به اندازه قدرت رسیدگی گردد، از صدقه و انفاق کوتاهی نشود، و اگر کسی در طول سفر و پیش از اعمال حج به این مسائل آگاه گردد، لازم است با عالم کاروان تماس گرفته شود، و با جدیت به پاک شدن کل مال اقدام گردد، تا خدای ناخواسته به مناسک لطمه نخورد، و زائر از فیوضات این سفر محروم نشود، از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«من اصاب مالا من اربع لم يقبل منه في اربعه: من اصاب مالا من غلول او ربا او خيانة او سرقة، لم يقبل منه في زكاة و لافي صدقه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 75

ولا في حج و لا في عمرة وقال ابو جعفر: لا يقبل الله عزوجل حجا ولا عمرة من مال حرام:

«1»

کسی که از چهار طریق ثروت به دست آورد، چهار عمل از او پذیرفته نخواهد شد: از غش و ربا و خیانت و سرقت، با این چهار نوع مال حرام زکات و صدقه و حج و عمره او قبول نخواهد شد، و نیز آن حضرت فرمود:

از ایمان و عمل برخوردار بودند ولی در مسیر زندگی به خاطر آلوده بودن به زشتیهای اخلاق مانند کبر و حسد و بخل، یا تنگی بودن از روحیه صبر و استقامت، ایمان و عمل خود را از دست دادند و خود را به عذاب ابد دچار ساختند.

حوادث صدر اول اسلام به خصوص پس از درگذشت پیامبر اسلام نشانگر این حقیقت است که بسیاری از مسلمانان بخاطر آراسته نبودن به حقایق اخلاقی در چاه هلاکت افتادند.

اگر بگوئیم اخلاق حسنه، ضامنی معتبر، وثیقه‌های محکم، و دستگیرهای سخت برای دور ماندن ایمان و عمل صالح از خطرات سهمگین و حوادث سنگین است سخنی به گزاف نگفته ایم.

مسأله اخلاق حسنه و نقش آن در رشد و تکامل و حفظ ایمان و عمل از خطر و خسارت به اندازه فوق العاده و قابل توجه است که بخش عمده‌ای از آیات قرآن و روایات به آن اختصاص داده شده، و کتب مستقلی به عنوان کتب اخلاقی به وسیله بزرگان دین تألیف شده است.

خداوند مهربان پیامبر بزرگوارش را در قرآن مجید به داشتن خلق عظیم ستوده است، و این ستایش نشانگر اهمیت و ارزش اخلاق حسنه در حیات انسان است.

(1) - امالی صدوق، ص 442.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 76

از رسول الهی پرسیدند، بهترین سرمایه‌ای که از سوی خدا به انسان عنایت شده چیست؟ فرمود: اخلاق نیکو.

توجه داشته باشیم که اخلاق نیکو مجموعه‌ای از اوصاف پاک و خصال حمیده و حالات عرشی و ملکوتی و برنامه‌های پرارزش رفتاری است که به عناوین برخی از آنها در سطور گذشته به عنوان حافظ ایمان و عمل اشاره شد.

به خواست حق در بحث اخلاق در آیات مربوط به روایات بسیار مهم و نکات اخلاقی و بخشی از داستانه‌های متخلقان به اخلاق اشاره خواهد شد.

از مسائل قابل توجهی که در سفر حج از طریق قرآن و روایات به آن عنایت شده مسأله اخلاق زائر است.

توجه اولیاء دین به این مسأله به اندازه‌ای است

«ما یعبؤ بمن یوم هذا البیت اذا لم یکن فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله، وحلم یملك به غضبه، و حسن الصحابة لمن صحبه:» «1»

به کسی که قصد خانه حق کرده اعتنا نمیشود در حالی که در او سه خصلت نیست: ورع و تقوائی که او را از گناهان باز دارد، بردباری و آرامشی که او را بر خشمش چیره سازد، و رفتار نیک با کسانی که هم سفر اویند.

قرآن مجید در آیه 197 سوره بقره میفرماید فسوق و جدال یعنی بودن به گناهان و خصومت و کینه در حج ممنوع است، حاجی باید با همه وجود از آلوده شدن به گناه، و برخورد نامناسب با هم سفران پرهیزد.

وقوف در بهترین مکان ها

چون عمره تمتع با تمام شرایط ظاهری و معنویاش به پایان رسد، زائر خانه حق آماده رفتن به عرفات میشود تا از ابتدای ظهر روز نهم در آن صحرای ملکوتی وقوف کند و اول غروب به سوی مشعر حرکت نماید.

(1) - بحار، ج 96، ص 121.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 77

زائر پیش از رفتن به عرفات، مستحب است غسل کند، و به مسجدالحرام رفته در پیشگاه محبوب نزدیک مقام ابراهیم به احرام حج تمتع محرم شود و برای به وقوف به عرفات آماده گردد.

عرفات اگر چه از نظر ظاهر، بیابانی بیش نیست ولی باطن آن مضیف خانه حضرت محبوب و محل پذیرائی معنوی از میهمانان ویژه خداست.

وادی عرفات محفل راز، محل اظهار نیاز، جای شفا گرفتن و درمان دردهای باطن، مرکز دعا، عرصه گاه حال و مناجات، میدان طلب رحمت و مغفرت، و موضع گذاردن پیشانی ذلت به درگاه مالک الملوك است.

نالاه دردمندان در آن وادی قبول، و آه و فغان مستمندان در آن صحرا در معرض توجه خداوند است.

آنجا زمینه فراهم آوردن لقای دوست و چیدن گل از گلستان وصال محبوب است.

باید در آنجا با دیدن هزاران نفر کفن پوش یاد قیامت کرد، و به هنگام کوچ کردن در وقت غروب به آن لحظه اندیشید که خیمه حیات را با همه اسباب و وسائلش خوابانده و آدمی را با يك لا کفن به سوی برزخ کوچ میدهند.

برای آنان که هزاران فرسخ راه طی کرده و دل از اهل و عیال و مال و منال برداشته، و به آن صحرا آمده اند، و تکیه گاهی جز حق ندارند، و با حضرت دوست به راز و نیاز برخاسته و از جنابش با کمال دعا و عرفه حضرت سید الشهدا (ع) طلب رحمت و مغفرت و خیر دنیا و آخرت میکنند ثواب عظیمی مقرر شده که روایت زیر گوشه‌ای از آن را بازگو میکند.

حضرت مجتبی (ع) میفرماید: شخصی خارج از دین اسلام به محضر رسول حق آمد و از آن حضرت مسائلی پرسید، از جمله عرضه داشت: مرا آگاه کن برای چه جهت خداوند وقوف به عرفات را به همه زائران به وقت عصر فرمان

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 78

داده؟ حضرت فرمود: عصر ساعتی است که آدم پروردگارش را عصیان کرد بر اتم واجب نمود در عرفات وقوف کنند و در محبوبترین مکانها در محضرش به تضرع و زاری بنشینند، آن ساعتی که مردم از آنجا کوچ میکنند، ساعتی است که آدم کلمات را از حق دریافت کرد، و به مقام توبه آراسته شد، و توبه‌اش از سوی ثواب رحیم مقبول افتاد.

سپس پیامبر فرمود: سوگند به آن که مرا به حق مبعوث به رسالت فرمود و بشیر و نذیر قرار داد، خداوند را در عالم ملکوت دری است که به آن در رحمت گفته میشود و از آن در تحت عنوان در توبه، در حاجات، در تفضل، در احسان، باب کرم، باب عفو یاد میگردد، احدی در عرفات نمی‌آید مگر این که از سوی خداوند به وقت وقوف مستحق همه آن حقایق میشود.

برای حضرت حق صد هزار فرشته است، با هر فرشته‌ای صد و بیست هزار فرشته است و برای خداوند رحمتی است که بر عرفاتنشینان نازل میشود، چون از عرفات کوچ کنند خداوند فرشتگان خود را شاهد میگیرد به این که اهل عرفات از عذاب دوزخ آزادند و بهشت بر آنان واجب است، و يك منادی ندا میدهد: بروید در حالی که آمرزیده شدید، مرا خوشنود نمودید و من از شما خوشنودم.

شخص خارج از دین گفت: ای محمد صادقانه سخن گفتی.

وقوف در مشعر الحرام

فَإِذَا أَفْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ «1»

به هنگام غروب آفتاب روز نهم ذوالحجه، زائر بیت به حکم حضرت حق در قرآن مجید باید به طرف مشعر کوچ کند و شب دهم را که مصادف با شب عید قربان است در مشعر بماند، تا وقوف واجب مشعر را در وقتی که معین شده درك کند.

(1) - بقره، 198.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 79

قرآن کریم مشعر را جایگاه ذکر و یاد حضرت حق میدانند و به ذکر و یاد حق امر کرده است.

آری باید به خالق مهربان به خصوص در آن شب توجه نمود و متذکر به ذکر قلبی و لسانی شد.

آن وجود مقدسی که انسان را به انواع نعمتهای ظاهری و باطنی آراست و به او لیاقت انجام مناسک حج را عنایت فرمود.

آن وجود مبارکی که توفیق تصفیه مال و تزکیه اخلاق و پاکی عمل به انسان مرحمت فرمود، و زمینه آمدن به حج را پس از استطاعت برای زائر فراهم کرد.

آن مهربانی که چراغ هدایت را در قلب بر افروخت، و پیوند دل را با توحید و رسالت و عدل و امامت و قیامت محکم نمود.

آن منبع لطف و رحمت که عرصه آشنائی با قرآن و اهل بیت را برای زائر تحقق داد و به این وسیله تمام درهای رحمت را به روی آدمی گشود.

زائر باید به هنگام وقوف به مشعر دل از مظاهر دنیوی بردارد و هر یادی جز یاد خدا را فراموش کند و برای خود گوشه ای خلوت بگزیند و در آن فرصت کوتاه از ذکر و عبادت و راز و نیاز غافل نماند، مبدا که صبح با طلوع آفتاب جز حسرت و ندامت برای او نباشد.

زائر با قرار گرفتن در مشعر و توجه به حضرت محبوب و یاد و ذکر خدا مستوجب پاداشی بزرگ میشود که روایت زیر به آن اشاره کرده است.

«عن سلیمان بن مهران قال قلت للصادق (ع) کیف صار وطی المعشر علیه واجبا! قال: لیستوجب بذلك بحبوة الجنة!»
«1»

سلیمان بن مهران میگوید: به حضرت صادق گفتم: چه شده که فرود آمدن به مشعر بر مکلف واجب گشت؟ فرمود به سبب این که مستوجب قرار گرفتن در وسط بهشت شود.

(1) - بحار، ج 96، ص 267.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 80

وقوف به منی

انسان جامع همه استعدادهاست، قوای روحانی و ملکوتی در حدی که انسان را به عالیترین مدارج کمال برساند از جانب حق در انسان قرار داده شده است.

ظرف رسیدن به کمالات و حقایق همین دنیائی است که انسان در آن زندگی میکند، و زندگی دنیا همراه با تبعاتی مانند امور جسمی، غریزه، شهوت، خوردن، آشامیدن، پوشیدن، کسب و کار و تجارت و کوشش است.

رابط انسان با این امور نباید بیحد و مرز باشد، اگر توجه به شکم و شهوت و سایر امور مادی بدون حد و مرز باشد، انسان به تدریج مغلوب و محکوم آن برنامهها شده، و از وجود او موجودی تبهکار و آلوده و ستمگر ساخته میشود.

راه حفظ حدّ و حدود عاقلانه و حکیمانه این امور فقط و فقط عبادت و بندگی حق و رعایت تقواست.

بندگان واقعی حق چراغ زندگی و گل گلستان حیات و گوهر گران بهای صدف آفرینش اند.

بینایان راه فرموده اند: مقصود اصلی و هدف حقیقی از آفرینش انسان معرفت حق و رسیدن به عشق او و مأنوس شدن با حضرت اوست. «1»

رسیدن به این مقام، موقوف بر صفای نفس و تجرد آن از هوا و هوس است، هر اندازه که صفای نفس بیشتر و وارستگی آن فزونتر باشد، انس و علاقه آن نسبت به خداوند متعال شدیدتر خواهد بود.

بدیهی است که صفای نفس و تجرد آن منوط است به پیراستگی از شهوات حیوانی، و اجتناب از لذت‌های حرام و آرزوهای پست و دست نیافتنی، و عدم تعلق قلب به مال و منال دنیوی، زیرا همه اینها در صورتی که خارج از حدود

(1) - تذکرة المتقین بهاری.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 81

شرع باشد، موانعی هستند که انسان را از معارف الهی و نفحات قدسی باز میدارند، و هیچ چیز روح انسانی را از نزدیک شدن به عالم قدس که از آن نزول یافته مانع نمیشود مگر آنچه که به نام مشتبهات نفسانی نامیده شده، از قبیل غرائز حیوانی و ناستوده‌هایی اخلاقی و کردارهای شیطانی، و هم چنان که ظرف تا هنگامی که از آب پر باشد، ورود هوا به داخل آن امکان ندارد، نفوس انسانی نیز تا خالی و وارسته از صفات و ملکات نکوهیده نباشد، نور حق چنان که شایسته است.

در پاکی و روشنی نفس تأثیر دارد، مثلاً هنگامی که به وضو میپردازیم و به وسیله این عمل به طهارت ظاهری آراسته میشویم، در خاتمه این عمل عبادی يك نوع حالت صفا و انبساط در روان خود احساس میکنیم که این حالت قبل از وضو در ما نبود و علت آن همان طور که اشاره شد راز بستگی میان روان و تن است.

حج این عمل عظیم الهی و عبادی، آنچه را که سایر عبادات دارد شامل است، به علاوه ریاضتهای خاصی را نیز دارا میباشد که عبارت است از ترك وطن، رنج دادن به تن، گذشتن از مال، گسیختن از آرزوها، تحمل مشقت ها، تجدید پیمان، حاضر شدن در مشاعر و آگاهی بر شعائر.

و این همه در سرزمین منی و اعمال مربوط به آن متجلی است، گر چه نفوس به حکمت و رموز بعضی از اعمال منی آشنائی ندارند، ولی باید به قصد انجام امر الهی انجام دهند، که احکامی را که عقل انسان از درك حقیقت آن عاجز و به کنه معنا و اثراتی که بر آن مترتب است راه نمیابد، و طبیعت آدمی به آن انس ندارد، مانند انداختن هفت سنگریزه به ستوتی معین، پذیرفتن آن نیست مگر به

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 82

جهت صدور فرمان و قصد امتثال از جهت این که فرمان و دستور است و اطاعت از آن واجب.

انجام این قبیل عبادات که در تزکیه نفوس و برگرداندن آنها از مقتضیات طبع و بدی و ستم و مایل گشتن نفوس به خداوند متعال و آراسته شدن به اخلاق حضرتش تأثیر کامل دارد، شایسته است برترین انواع عبادت باشد.

ندانستن حکمت و مصلحت خصوصیات خواسته شده در برخی از عبادات از حیث کمیت و کیفیت برای برخی از مردم باعث شگفتی و حیرت گشته و علت آن همانا ندانستن رازهای تعبدات و انوار مکنونه در مجاهدات است.

هر عملی که باید به قصد قربت انجام گیرد، هر اندازه که دور از تصرفات عقلی باشد، خصوصاً اگر انسی به آن عمل نباشد و کلفت و مشقتی نیز در برداشته باشد، مانند رمی جمرات و سر تراشیدن در سرزمین منی و طول اقامت در آن جایگاه در حقیقت حصول مقام بندگی است و تعبد به آن عالیتر و ارزندهتر است، و به انجام این گونه عبادات است که جان آدمی در برابر حضرت حق قرار میگیرد و در دو جهان به راهی که پایدار است رهنمون میشود.

چه عالی و شیرین است که انسان در برابر صدور تمام فرمانهای مولا که سرچشمه اش علم و حکمت و عدل اوست تسلیم باشد، و در باطن خود نسبت به آن فرمانها چون و چرائی به میان نیاورد، که چون و چرا کار متکبران، و دوری از اجرای فرمانهای دوست اخلاق مفسدان است.

در هر صورت وقوف به منی و انجام برنامه های حق در آن سرزمین، همراه با مشقت عظیمی که دارد، سبب چنان پاداش و ثوابی است که بر اساس معارف حق الهیه، گویا پس از اتمام کار و انجام اعمال آن سرزمین وضع انسان همانند زمانی است که پاك و پاکیزه و بدون گناه از مادر متولد شده است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 83

به روایت زیر دقت نمائید

«عن الرضا (ع) قال: قال ابو عبدالله (ع) اذا افاض الرجل عن منى وضع ملك يده بين كتفيه ثم قال له: استأنف:» «1»

حضرت رضا (ع) میفرماید حضرت صادق (ع) فرمود: چون زائر پس از اتمام برنامه‌های منی کوچ کند، فرشته‌های دستش را میان دو کتف او میگذارد و میگوید: زندگی را از سر بگیر!

حج و ولایت و امامت

هدف از عبادت و بندگی، تحصیل نظم و ادب و اخلاق و متانت و پاکی و طهارت و نورانیت ظاهر و باطن و احسان و ایثار و صدق و کرامت و آرامش و امنیت و رشد و کمال در دنیا و فوز عظیم و رضوان و جنت و رضا و خوشنودی حق و لقاء و وصال حضرت محبوب است.

عبادت و بندگی در صورتی این ثمرات عظیم و میوه‌های شیرین و منافع معنوی را بیار می‌آورد، که مسائل مربوط به آن و آداب ظاهری و باطنی‌اش از پیشوایان و امامان تعیین شده از جانب حق گرفته شود، امامانی که از علم و بصیرت و احاطه بر معارف الهیه و جامعیت نسبت به احکام الهی و فرائض و سنن و عصمت عقلی و علمی برخوردار باشند، و بر امامت آنان از جانب رسول خدا نصّ صریح وارد شده باشد و این حقیقت به صورت وحی بر پیامبر نازل گشته و آن حضرت مأمور ابلاغ آن به امت گردیده، و بر امت اطاعت از آنان واجب عینی اعلام شده باشد، چنان که بسیاری از کتب حدیث و تفسیر در توضیح آیه شریفه

(1) - بحار، ج 69، ص 273.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 84

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ «1»

و آیه

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ «2»

و آیه

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً «3»

اعلام کرده‌اند مصداق این آیات امیرمؤمنان و یازده فرزند معصوم او هستند.

به خواست حق در توضیح و شرح این آیات با نقل روایات بسیار مهم به ویژه از کتب اهل سنت این حقیقت را که مصداق این آیات دوازده امام معصوم می‌باشند به اثبات خواهیم رسانید، و اشاره خواهیم نمود که تنها راه صحیح و صراط مستقیم که انسان را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند راه تشیع است و بس و دیگر جاده‌ها جاده‌های انحرافی و برگرفته از نقشه‌های تولیدی مغز بشری است و ارتباط به وحی و حقایق قرآنی ندارد.

پیروی از امامان معصوم همان صراط مستقیمی است که قرآن مجید بر آن اصرار دارد، و سالک باید از آن راه عبور کند تا به نتایج شیرین بندگی دست یابد، و به حقیقت صراط مستقیم جز قرآن و اهل بیت که مفسران حقیقی آن هستند واقعیت دیگری نیست قرآن و اهل بیته اکثر کتب اهل سنت و همه کتب شیعه نقل کرده‌اند پیامبر ساعتی مانده به پایان عمرشان با زحمت به مسجد رفتند و روی پله اول منبر نشستند و با آوای رسا به مردم اعلام کردند:

«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيته ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا من بعدى ابداً.»

(1) - نساء 59.

(2) - مائده 67.

(3) - مائده 3.

مشخصه واقعی و امتیاز حقیقی مؤمن به قبول ولایت و پذیرش امامت امامان معصوم و اطاعت از آنان در همه امور دین و دنیا و آخرت است.

ولایت چنان که طریخی در کتاب بالارزش مجمع البحرین توضیح داده عبارت است از:

عشقورزی به اهل بیت، و پیروی از آنان در دین، و پذیرفتن اوامر و نواهی آنان در همه امور، و اقتدای به ایشان در اخلاق و عمل.

حج ابراهیمی و به عبارت دیگر حج اهل بیتی و شیعی حجی هدایت گر، قیام للناس، کفر ستیز، و بیزاری از مشرکان شرق و غرب است، و حج براساس فقه اموی و عباسی و بر پایه مدرسه سقیفه و پادشاهان و حاکمان از خود راضی حج فردی، و حج سکوت و حج بیجان و غیرمحرک و در يك کلمه انجام آدابی خشک و بیروح و حرکاتی خارج از چهارچوب قرآن و سنت نبوی است، حجی است که روح طاغوت و طاغوتیان و روح کفار و مشرکان و قلب شیاطین آمریکا و اروپا از انجامش شاد و خشنود است، چرا که در حج اموی و عباسی که مناسک برگرفته از روحانیون درباری، و کاسه لیسان ستم گران و ظالمان است هیچ ضربه و زبانی متوجه دشمن نمیکند.

چنان حجی به فرموده حضرت صادق (ع) ناله و فریادش بسیار ولی حاجی واقعی اش اندک و کم است.

حج نموهای سازمان ملل اسلامی، دوی دردهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان، حلال مشکلات امت، وسیله اتحاد ملت و عامل شناخت حقایق و سبب رأفت و رحمت و کرامت و مایه سربلندی و عزت مسلمین است که همه این واقعیات در سایه رهبری و امامت صحیح قابل تحقق است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 86

مناسک بدون رهبری و ولایت تعیین شده از جانب حق به قول حضرت باقر (ع) انجام اعمالی چند به دور مقداری سنگ است. «1»

دستی که در انجام مناسک در دست اهل بیت پیامبر نیست، در دست رحمت خدا قرار نمیگیرد، حاجیان بزرگواری که در حدود يك ماه در این سفر الهی به سر میبرند فرصت مناسبی در اختیار دارند تا توسط دانشمندی که با کاروانها هستند بیش از پیش با جایگاه اهل بیت و امامان معصوم آشنا شوند و ولایت، خود را به خصوص ولایت عملی را که همانا انجام

دادن اعمال عبادی براساس فرهنگ امامان معصوم است کامل کنند و در کنار بیت نسبت به پیروی از آنان عهد محکم ببندند.

در این زمینه به روایت بسیار مهمی که از قلب عرشی معصوم طلوع نموده و در کتب روایی روایت شده توجه نمائید.

«عن زراره عن ابي جعفر (ع) قال: انما امر الناس ان يأتوا هذه الاحجار فيطوفوا بها ثم يأتونا فيخبرونا بولائهم ويعرضوا علينا نصرهم.» «2»

زراره که از معتبرترین راویان مکتب اهل بیت و مورد توجه امامان معصوم بوده از حضرت باقر (ع) نقل میکند: همانا به مردم فرمان داده‌اند به سوی این سنگها بیایند، سپس دور آنها طواف کنند، آنگاه به نزد ما آمده ولایت خودشان را نسبت به ما اعلام نموده، و نصرت و یاری خود را در همه زمینها به ما عرضه کنند.

استغفار

(1) - عیون الاخبار الرضا، ج 2، ص 262.

(2) - بحار، ج 69، ص 374.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 87

از جمله مسائل مهمی که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، فرمان خداوند به اهل عرفات و مشعر و منی و به همه مردم در هر کجا که هستند درخواست آمرزش و غفران است تا از برکت این درخواست گناهان گذشته آنان بخشیده شود و با خیال آسوده در آینده زمان زندگی پاک و بدون گناه و عصیان داشته باشند.

وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «1»

واجب است از خداوند مغفرت بخواهید، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

البته باید به این حقیقت توجه داشت که زمان و مکان در تحقق غفران و گذشت مؤثر است، در زمانهای خاص مانند ایام حج به ویژه روز نهم تا دوازدهم که زمان انجام مناسک عرفات و مشعر و منی است، و مکان ویژه مانند عرفات و مشعر و منی زمان و مکان تجلی عنایات و الطاف خاص حق به بندگان در حال ادای مناسک است، و چنین ایام و مکان هائی یقیناً موجب آمرزش عبد و تقرب او به حضرت ربّ جلّ و علاست.

او در این ایام و در این امکنه از گناهکاران در صورتی که درخواست آمرزش نمایند گذشت میکند، و به درجات پاکان و اولیائش میافزاید.

تفسیر مواهب الرحمن میگوید: گویا خدای متعال اراده دارد مهمانانش را از آلودگی گناهان پاک نماید، و شرّ و سواس خناس را از آنان بزداید، و پس از پاک شدنشان اجازه خروج از حرّمش را به مهمانانش بدهد، و این را از اعظم انواع هدایا و اشرف عطایا به بندگان است. «2»

(1) - بقره 199.

(2) - مواهب الرحمن، ج 3، ص 158.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 88

آری در آن مواقف کریمه، و ایام نورانیه هر چه زائران به سوی مراتب و منازل اخلاق و توحید و قرب پیش روند تا از همه ما و منها و امتیازات جاهلی، و آلودگی ها، و رسوبات پلیدیها پاک و پاکتر شوند، و توبه هم جز این نیست مجذوب حوزه غفور و رحیم شوند.

باید زائر و هر آلوده و گناهکاری به این حقیقت توجه داشته باشد که تحقق مغفرت و اجابت درخواست آمرزش به این است که کلمه استغفار به زبان جاری شود، و از عمق قلب بازگشت به حق محقق گردد، و حال پشیمانی نسبت به هر گناه و تقصیری که در پیشگاه دوست انجام گرفته ظهور یابد، و عزمی راسخ بر بازنگشتن به گناه در آینده به محضر حق ارائه گردد، و در همه این امور قصدی جز تحصیل رضای پروردگار در کار نباشد.

زائر و هر کسی باید بداند همان گونه که گفتن شهادتین به زبان بدون همراهی دل انسان را به حوزه ایمان وارد نمیکند، استغفار به زبان بدون توبه قلب و حالت پشیمانی، و عزم بر بازنگشتن به گناه در آینده، هیچ منفعت و سودی ندارد.

آیه شریفه دلالت قطعی دارد بر این که خداوند توبه تائب را میپذیرد، و در خواست مغفرت و آمرزش را اجابت مینماید، و پرونده تائب را از گناه و معصیت پاک میکند، چرا که در آیه شریفه به گنهکار فرمان میدهد از خدا درخواست آمرزش کن سپس وجود مقدس خود را بسیار آمرزنده و مهربان وصف میکند، و چنین خطابي به انسان **وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ** و چنان وصفی از خود **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** دلیل بر این است، که خواهان استغفار را قطعاً به

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 89

آمرزش می‌رساند، و به کسی که به ریسمان رحمت و کرمش چنگ میزند مهر و رحمت می‌ورزد. «1»

از پیامبر اسلام روایت شده:

«سید الاستغفار ان يقول العبد: اللهم انت ربی، لاله الا انت، خلقتنی و انا عبدك، و انا على عهدك و وعدك ما استطعت، اعوذ بك من شر ما صنعت، ابوء لك بنعمتك على، و ابوء بذنبي، فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت، من قالها في ليلة فمات في ليلة دخل الجنة، و من قالها في يومه فمات دخل الجنة.»

سرور استغفار این است که عبد بگوید: پروردگارا تو مالک و مربی من هستی، معبودی جز تو نیست، مرا آفریدی و من بنده تو هستم، تا جایی که توان دارم بر عهد و وعده ات پای بندم، از زیان و شر آنچه انجام دادم به تو پناه می‌آورم، با کمک نعمتهای مادی و معنویت بر من به تو باز می‌گردم، از گناهانم برای آمرزیده شدن به تو روی می‌آورم، پس گناهانم را ببامرز که جز تو آمرزنده گناهان نیست، اگر کسی با عزم استوار و جدی بودن به این صورت در شامگاه طلب آمرزش کند و بمیرد وارد بهشت میشود، و اگر در روز درخواست آمرزش کند و از دنیا برود آمرزیده وارد بهشت میگردد.

در باب بسیار پر ارزش استغفار روایات مهمی در کتابهای حدیث نقل شده که به بخشی از آن اشاره میشود.

از رسول خدا روایت شده:

«ادفعوا ابواب البلايا بالاستغفار:» «2»

(1) - تفسیر کبیر، جزء 5، ص 199.

(2) - مستدرک الوسائل، ج 5، ص 318.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 90

درهای بلا را با درخواست آمرزش ببندید.

و نیز آن حضرت فرمود:

«اکثروا من الاستغفار فان الله عزوجل لم يعلمكم الاستغفار الا وهو يريد ان يغفرلكم.» «1»

زیاد از حضرت حق طلب آمرزش کنید، زیرا خداوند عزوجل آمرزش خواستن را به شما نیاموخت جز این که میخواهد شما را بیامرزد.

امیرمؤمنان میفرماید:

«كان في الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونكم الآخر فتمسكوا به، اما الامان الذي رفع فهو رسول الله (ص) واما الامان الباقي فالاستغفار قال الله تعالى: و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم وما كان الله معذبهم و هم يستغفرون.» «2»

در زمین دو مایه ایمنی بخش از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن دو از میان رفت، پس آن دیگری را داشته باشید و به آن چنگ زنید، اما آن ایمنی بخشی که از میان رفت رسول خدا بود و آن که باقی است استغفار خواهی است.

خداوند میفرماید: ای رسول من تا تو در میان آنان هستی خدا عذابشان نمیکند، و تا زمانی که درخواست آمرزش مینمایند خدا عذابشان نمینماید.

رسول خدا میفرماید:

(1) - تنبيه الخواطر، ج 1، ص 5.

(2) - نهج البلاغه، حکمت 435.

تفسير حکيم، ج 6، ص: 91

«ثلاثة معصومون من ابليس و جنوده: الذاكرون لله، والباكون من خشية الله، والمستغفرون بالاسحار:» «1»

سه گروهی که از خطر ابلیس و لشکریانش در امان اند: آنان که به یاد خدا هستند، گروهی که از خوف خدا گریان اند، و آنان که در سحرگاه از خداوند درخواست آمرزش میکنند.

مسئله استغفار و درخواست آمرزش از حضرت حق به اندازه‌های باارزش است که حضرت صادق (ع) میفرماید:

«كان رسول الله (ص) يتوب الى الله في كل يوم سبعين مرة من غير ذنب:» «2»

پیامبر خدا بدون این که مرتکب گناهی شده باشد، روزی هفتاد بار به پیشگاه خدا توبه میکرد.

از رسول خدا روایت شده:

«خير الاستغفار عند الله الاقلاع والندم:» «3»

بهترین مرحله آمرزش خواهی نزد خداوند، ترك معاصی و پشیمانی از آن است.

از آنجا که یاد باطنی نسبت به پدر یا شدت آن یاد در اندیشه و اخلاق و عمل انسان اثر میگذارد، حضرت حق میفرماید به همان صورت از خدا یاد کنید، و به حضرت الله توجه داشته باشید، یادی که در اندیشه و اخلاق و عمل شما اثر بگذارد، و از این اثر گرفتن سعادت دنیا و آخرت شما تأمین گردد.

(1) - مستدرک الوسائل، ج 12، ص 146.

(2) - مستدرک الوسائل، ج 5، ص 320.

(3) - تنبيه الخواطر، ج 2، ص 123.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 92

مردم در درخواست از خداوند دو گروه اند

1- گروهی که مطلوبشان مادی و یا مجهول است 2- گروهی که خواهان حسنه در دنیا و طالب حسنه در آخرتاند.

1- من اگر چه از نظر ادبی دلالت بر تقلیل دارد، ولی به ظنّ قوی در این آیه شریفه اشعار به تحقیر دارد، چون اینگونه مردم که در خواستشان از حضرت حق بسیار محدود، و جز امور مادی نیست بسیار و فراوان و الناس در آیه کریمه درباره آنان است که مناسک حج را کورکورانه انجام داده‌اند و در آن مواقف کریمه و مشاهد شریفه به جای این که از بند تعلقات غلط و شهوات غیر مقعول آزاد شوند و زمینه قرب و لقاء حق را برای خود فراهم آورند باز هم درخواستشان مادی و چشمشان به متاع اندک از دست رفتنی دنیائی است.

مفعول فعل آتنا گویا به این خاطر ذکر نشده است که این بیخبران و کور باطنان خواهان مجهول و مطلوبشان نامشخص است، و یا چون درخواست خود توجهی به خیر و شر و صلاح و فساد ندارند، و هر چه بهره دنیائی و در ظرف دنیا است خواستارند.

راستی کوتاه فکری و تنگ نظری، و هیجان حرص و طمع و آرزوهای دور از دسترس تا کجا، که انسان به مواقف کریمه و مشاهد شریفه وارد شود، و قدم در حریم غنی بالذات و کریم علی الاطلاق بگذارد، و به حوزه و عرصهای درآید که باید در آن تحولی عظیم و تغییری اصولی یابد، و خداجو و خدابین و خداخواه گردد، ولی چشم دلش باز نشود، و گوش جاننش صدای حق را نشنود، و ابراهیم و اسماعیل و اخلاص مخلصان را در آن حرم نبیند، و از محلی که فیه آیات بینات، مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا غافل بماند، و در آن حرم مقدس و حرم مبارک جمود و کوتاهی از خود نشان دهد، و روی دل از دنیا و متاع اندکش برنتابد و چشماندازش از محیط بسته دنیا و متاع اندک آن دورتر نرود و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 93

با کمال بیشمری آئین الهی و مناسک و عبادات را وسیله تأمین دنیای خود پندارد، و چنان نفرتی در بارگاه ملکوتی حق ایجاد نماید که حتی به او وعده اجابت آتنا فی الدنیا ندهند و رسماً اعلام نمایند که برای او در آخرت هیچ بهره و نصیبی نخواهد بود و ماله فی الآخرة من خلاق، چون در آن حریم عظیم از خدا غافل بودند و روی دل به دنیا داشتند و هیچ کوششی

و در صفا و مروه قدم بگذارد، و به احرام حج تمتع محرم شود، و ساعاتی را در عرفات و شبی را در مشعر، و شب و روزهایی را در منی بگذارند و خدا خدا بگویند ولی از کوتاه نظری و دنیا بینی، و تعلقات غیرمنطقی آزاد نگردد جای شگفتی بسیار است!!

انسان باید بداند اگر تمام زندگی را شب و روز خدا خدا بگوید، مادامی که گرایش واقعی و اتصال حقیقی به مبدء کمالات و خیرات و منشأ زیباییها پیدا نکند و به عبارت دیگر حیات خود و امورش را به فرمانهای اصیل حضرت حق وصل ننماید، و تهذیب و پاکسازی خویش برنخیزد تلفظ به کلمه خدا خدا شخصیت او را به کمال مطلوب نخواهد رسانید.

اگر گرایش حقیقی به حق پیدا شود و اتصال به حقیقت برای انسان حاصل گردد، امکان ندارد که آن روز برای منافع خویش دروغ بگوید و دست به فحشا و منکرات بیالاید.

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به انسان دست دهد، محال است که دیگران را وسیله و خود را هدف سازد و برای يك دستمال قیصریه را به آتش بکشد، و برای حفظ موقعیت خود جانهای انسانها را بازیچه هوسهای خویش قرار دهد.

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به انسان دست دهد، کلمات ابوزر را در برابر نیرومندان دورانش که سخن حقی در برابر پیشروان منحرف بود، با

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 94

عظمتترین ذکر خداوندی خواهد یافت و به ذکر معمولی قناعت نخواهد کرد و به این گردونه نخواهد افتاد که ذکر نگویم زیرا به منافع لطمه خواهد زد!!

و خواهد یافت که درخشانترین ذکر خداوندی همان بود که نیایش گر حقیقی یعنی حضرت سیدالشهداء (ع) به زبان آورد، و جان پرقیمتش را که همانند نداشت در همان راه و همان ذکر بذل کرد تا به بارگاه جانان وارد شود، ذکر او فریادش در برابر ستم گران زمان بود که گفت:

انسانی که غرق شهوت رانی است، فردی که همه را برده خود میداند، کسی که در لجنزار خودپرستی غوطه میزند و گوشش ناله مظلومان و ستمدیدگان رانمیشنود، او لایق پیشوائی و حکومت نیست.

آری گرایش به بدن و توابع آن است که فکر و روح را برده مادیت و عناصر از دست رفتنی میسازد، و عقل و جان در استخدام شهوت و شکم در میآید و هر دو حافظ منافع شهوت و شکم میشوند و همه باهم انسان را در تاریکی و ظلمت عجیبی قرار میدهند، تا در عرصه مناسک حج هم انسان با همه وجودش فریاد بردارد «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا» و پس از این به پروندهاش مهر و ماله فی الآخرة من خلاق بخورد!

2- آنان که خواهان حسنه در دنیا و طالب حسنه در آخرت اند، بخاطر این است که از عقل فعال و اندیشه پخته و چشم بصیرت برخوردارند، و این همه سرمایه معنوی را از طریق اتصال به نبوت انبیاء و ولایت اولیاء به دست آورده‌اند.

این گروه خردمندانی هستند که اصول حیات طیبه را از پیامبران و امامان دریافت نموده و به آن عمل میکنند، و آیات کتابهای نازل شده از جانب خدا را درباره قیامت و اخبار انبیاء و اولیاء را نسبت به روز پاداش و مکافات باور کرده اند، و یقین دارند با داشتن قلب پاک، و ایمان به خدا و قیامت، و بهره

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 95

مندی از عمل صالح، اگر در پیشگاه حق دست به دعا بردارند تا جائی که به مصلحت آنان است مستجاب میشود، از این جهت در همه عمر و در هر مکانی و در هر زمانی به ویژه وقتی در مواقع کریمه و مشاهد شریفه قرار میگیرند با بصیرتی که دارند و با توجه به اینکه منظرگاهشان دنیا و آخرت است با همه وجود دست به دعا بر میدارند و از حضرت حق خواستار حسنه در دنیا و حسنه در آخرت میشوند، و دعایشان در حد کوشش و ظرفیت و سعه وجودیشان مستجاب میگردد، و همان گونه که در آیه 202 میفرماید بهره و نصیب آنان در حد کار کوشش و تلاششان برای آخرت است.

صفت سریع الحساب بیان گر احاطه علمی حضرت حق بر جمع و تفریق اعمال است، از جهت کمیت و کیفیت خلوص و تأثیر، حضرتش همه را با هم میسنجد و چیزی را نادیده نمیگیرد و محصول همه را نگه میدارد و به آنان در قیامت باز میگرداند.

انسان اگر براساس فطرت و عقل، و بر پایه دین الهی و وجدان حرکت کند، یقیناً خواهان حسنه در دنیا و حسنه در آخرت میشود، و میکوشد که از راه متعارف و متعادل به هر دو نصیب برسد.

پاکی و طهارت، و فطرت و عقل زیربنای وجود انسان و سرشت و مایه اصلی وجودی اوست، این مایهها با اتصال به ایمان به خدا و روز قیامت، و عمل به خواستههای حق رشد میکند، و انسان تبدیل به شجره طیبه میشود، و شاهی چون فلاح در دنیا و آخرت را در آغوش میگیرد.

در اصل وجود ما نقصی وجود ندارد، و عیبی یافت نمیشود، نقایص و عیوب و کمبودها و خلأها محصول انحرافات فکری و عملی خود انسان است، بعثت پیامبران و ولایت امامان و نزول کتابهای آسمانی برای دفع یا رفع نقایص و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 96

عیوب و کمبودهاست، و برای این است که این درخت تناور الهیه در عرصه هستی خشک نشود.

انسان وقتی به مایههای اصیل موجودیت خود آگاهی پیدا کند، و نقایص و کمبودها را از خود ببیند موفق به توبه و بازگشت به خدا میشود، و در مسیر اصلی که صراط مستقیم است قرار میگیرد و از حضرت حق درخواست حسنه در دنیا و حسنه در آخرت مینماید.

آری اگر همت انسان دنیا باشد به اندکی از آن میرسد و آن اندک هم با حادثهای و نهایتاً با مرگ از دست میرود، و اگر همت انسان دنیای پاک و آخرت آباد باشد به دنیای پاک و آخرت آباد دست مییابد.

از رسول خدا روایت شده:

«من اوتی فی الدنيا قلبا شاکرا ولسانا ذاکرا و زوجة مؤمنة تعینه علی امر دنیا و آخرته فقد اوتی فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة:» «1»

کسی که در دنیا به او قلب شاکر، و زبان ذاکر و همسر مؤمنهای که او را در امر دنیا و آخرتش کمک نماید عنایت شود محققا در دنیا و حسنه در آخرت با او عطا شده است.

از برخی از مفسران نقل شده که حسنه دو جهان عافیت یعنی سلامت همه جانبه ظاهری و باطنی است.

و دلیل بر این معنی حکایت مهمی است که از رسول خدا نقل شده، که آن حضرت به عیادت بیماری رفتند در حالی که وضع بیمار نگرانکننده بود، حضرت به بیمار فرمود: آیا خدا را به چیزی خواندهای یا از او چیزی درخواست

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 543.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 97

کرده ای؟ گفت به آستان حق عرضه داشتم: خدایا اگر بنا داری مرا در آخرت عذاب کنی، در دنیا به عذابم شتاب کن تا در آخرت در امان بمانم حضرت با شگفتی فرمودند: از کجا طاقت عذاب او را داری؟! چرا نگفتی: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ «1»

سپس رسول خدا به بیمار دعا کرد و او شفا یافت.

در رابطه با تقوا و محشور شدن همه انسانها در پیشگاه حق در قیامت، تا جائی که لازم بود در ضمن آیات گذشته شرح و توضیح مفصلی داده شد.

آنچه در آیات 197 تا 203 با کمک دیگر آیات و روایات به نظر رسید به پایان میبرم و برای بهره مندی خوانندگان از باب تیمن به چند داستان که در مسیر حج اتفاق افتاده اشاره میکنم.

حکایتی شگفت در راه حج

سپهر در کتاب ناسخ و برخی دیگر از بزرگان در نوشتههای خود از شخصی به نام ابوالقاسم قشیری نقل میکنند که میگوید در بیابان زنی را تنها دیدم به او گفتم: کیستی پاسخ داد:

و قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

ابتدا سلام کن سپس از من بپرس تا برایت معلوم شود؟

گفتم در این بیابان که دچار سرگردانی هستی چه میکنی؟ گفت:

و مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ

گفتم جنی یا انسی؟

گفت:

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

گفتم از کجا میآئی؟

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 543.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 98

گفت:

يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.

گفتم کجا میروی؟

گفت:

و لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

گفتم چند روز است حرکت نموده ای؟

گفت:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

گفتم طعام میخوری؟

گفت:

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ

گفتم بشتاب تا به قافله برسی

گفت:

لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا

گفتم: دنبال من سوار شود

گفت:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا

از مرکب فرود آمدم او سوار شد گفت:

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا

چون به قافله رسیدیم گفتم: در این قافله کسی را داری؟ گفت:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ، يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ، يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ، يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

چون چهار نفر نزدیک آمدند گفت:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

سپس خطاب به آنان گفت:

يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ

چهار نفر به من کمک کردند گفت:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 99

وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ

گفتم: این زن کیست؟ گفتند: فضه کنیز حضرت فاطمه است که بیست سال میباشد خارج از قرآن سخن نگفته است.

کودکی بزرگتر از بزرگان در مسیر حج

عبدالله مبارك میگوید: سالی از سالها عازم حج خانه خدا شدم، از قافله عقب ماندم و براساس توکل به حق به حرکت ادامه دادم، کودکی را دیدم از کناره بیابان برآمد، به گمانم آمد هفت یا هشت ساله است، جامه ای کوتاه در بدن، دستاری بر سر، و نعلینی در پا و شاخهای از چوب خیزران در دست داشت، زاد و راحلهای نزدش ندیدم گفتم: سبحان الله بادیهای به این خونخواری و کودکی بدین خردی او را گفتم: کودک از کجا میآئی؟ گفت: من الله، گفتم: کجا میروی؟ گفت: الی الله گفتم؟ چه میجویی؟ گفت: رضا الله گفتم: زاد و راحله ات کجاست؟ گفت: زادم تقوا و راحله ام دویا و مرادم مولا است، شکفت زده شدم گفتم: این زهدت و این توکلت به من خبر ده کیستی؟ گفت: چه خواهی، این پرسش رها کن، اصرار کردم گفت: ما مردمی ستمدیده ام گفتم: روشنتر بگو گفت: قومی به زاری

شیع حبابزته:

مومن برادر پدر و مادری مؤمن است، اگر یکی از آنان گرسنه شد دیگری او را غذا میدهد، اگر برهنه شد او را میپوشاند، اگر دچار هراس و ترس گشت او را ایمنی میدهد، اگر بیمار شد به عیادتش میرود، اگر از دنیا رفت جنازش را مشایعت مینماید.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 100

ایستادم و به او گفتم: تو را خبر ندارم که از این سفر چشم پوش راه صعب است و چهار پای ناتوان، توجهی به من ننمود، سر به سوی عالم بالا برداشت و گفت:

«الهی لا فی بیتی ترکنتی و لا الی بیتک حملتی فوعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیراک لما شکوته الا الیک:»

خدای من در خانه خودم رهايم کنی، نه مرا به خانه خودت میرسانی به عزت و جلالت سوگند اگر جز تو با من این معامله کردی به غیر تو شکایتش نمی‌کردم.

هنوز این سخن تمام نشده بود که دیدم شخصی از گوشه بیابان برآمد، زمام ناقه‌های تیزرو در دست داشت ناقه روی زمین نشانید و به آن زن گفت: سوار شو، چون زن بر مرکب نشست، هم چون باد از برابر دیده ام گذشتند، دیگر او را ندیدم تا در مطاف وی را ملاقات کردم، به او گفتم به آن خدائی که آن کرامت را نسب به تو روا داشت مرا بگوی کیستی گفت: من شهده دختر مسکه دختر فضه کنیز فاطمه هستم، ولی آگاه باش این نه منزلت من است، این منزلت موالیان من است که خدا به خاطر آنان این گونه به من عنایت میکند. «1»

عارفی عاشق در مسیر حج

شقیق بلخی می‌گوید: سال صد و چهل نه به حج میرفتم در قادسیه منزل کردم، تماشای جمعیت مینمودم، جوانی دیدم خوش رو، گندمگون، لاغر، پشمینه پوش، تنها و جدای از مردم نشسته، گفتم: از صوفیان است و می‌خواهد هزینه‌اش بر عهده مردم باشد، بروم او را سرزنش کنم چون نزدیک شدم این آیه را خطاب به من خواند:

(1) - تفسیر ابوالفتح رازی، ج 3، ص 118.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 101

اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظِّلِّ إِنَّ بَعْضَ الظِّلِّ إِثْمٌ: «1»

از بسیاری از گمانها پرهیزید زیرا برخی از گمانها گناه است.

پیش خود گفتم: قصه عجیبی بود، از نیت من باخبر شد این انسان جز بنده صالح خدا نیست، بروم از او حلالیت بخواهم.

چون به واقعه رسیدم دیدم به نماز ایستاده و بدنش لرزان و اشکش جاری است، گفتم او همان است بروم از او رضایت بخواهم، صبر کردم تا نشست به سوی او رفتم فریاد زد شقیق این آیه را بخوان:

وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى: «2»

و مسلماً من آمرزنده کسی هستم که توبه کرد و مؤمن شد، و کار شایسته انجام داد، سپس در راه مستقیم پایداری و استقامت ورزید.

این بار نیز رفت، گفتم: این از ابدال است که دوباره از ضمیر من خبر داد، چون بمنزله زیاله رسیدم پیاده شدم دیدم سر چاهی ایستاده میخواد آب بکشد، مشک از دستش درون چاه افتاد، سر به جانب حق برداشت و گفت: چون تشنه میشوم آم توئی، هنگامی که گرسنه میشوم غذایم توئی، من جز این مشک چیزی ندارم، به خدا سوگند دیدم آب چاه بالا آمد و او مشک را گرفت و پر کرد و وضو گرفت و چهار رکعت نماز گذارد و به سوی تپه شنی رفت، شنها را برمی دارد در مشک میریزد و حرکت میدهد و مینوشد، جلو رفتم سلام کردم عرضه داشتم: از احسان و فضلی که خدا به شما داده به من هم عنایت کنید فرمود: ای شقیق نعمتهای ظاهر و باطن خدا همیشه با ما هست، گمانت را به حق خوب کن، سپس سر مشک را به دهانم گذاشت به خدا سوگند چیزی

(1) - حجات 13.

(2) - طه 82.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 102

خوشمزهتر از آن نخورده بودم، تا چند روز سیراب و سیر بودم، دیگر او را ندیدم تا شبی در مکه از بعضی از کسانی که نزدیک او بودند پرسیدم کیست؟ گفتند: موسی بن جعفر (ع) «1»

(1) - کشف الغمه.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 103

تفسیر آیه 204 - 205 - 206 - 207

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ

و از مردم کسی است که گفتارش درباره زندگی دنیا تو را خوش آید و [برای این که چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است] خدا را بر آنچه در دل دارد شاهد میگیرد، در حالی که سرسختترین دشمنان نسبت به اسلام و مسلمانان است.

و هنگامی که چنین دشمنی از سوی تو بازگردد [یا به قدرت و حکومت رسد] در زمین میکوشد که فساد و تباهی به بار آورد و زراعت و نسل را نابود و خدا فساد و چون به او گویند: از خدا پروا کن دستخوش غرور و کبری میشوند که از راه نفاق و دورویی و گناه کسب کرده است.

پس دوزخ او را بس است و یقیناً بدقرار گاهی است.

شرح و توضیح:

از آیات شریفه مورد بحث چهار مسئله به دست می‌آید، که محصول تلخ انحراف فکری و اعتقادی و اختلال روانی منافقان و ریاکاران حرفه‌ای و آثار وجودی اهل خداست:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 104

- 1- خطر مفسد مصلح نما، 2- فساد منافق و نابودی زراعت و نسل به دست او 3- مغرور شدن منافق در سایه گناه و آثار آن 4- بذل خالصانه جان در راه خدا.

خطر مفسد مصلح نما

گروهی در تاریخ حیات انسان بودند و هستند، که جز به شکم و شهوت و ثروت و مقام فکر نمیکنند، و برای رسیدن به این اهداف شوم، با همه وجود حاضرند هر چیزی را وسیله و ابزار قرار دهند، و شعارشان این است که هدف وسیله را توجیه میکند.

اینان هر زمان حس کنند تنها راه رسیدن به اهدافشان دین است، چهره دینداری و اصلاح طلبی به خود میگیرند و اگر بتوانند با آن چهره خود را به دین و دینداران نزدیک نمایند نزدیک میکنند، و چون هیچ اعتقادی به دین ندارند به خاطر این که مبدا دین و دینداران مانع رسیدن به اهدافشان شوند، گام به گام و به تدریج در مقام تحریف معانی حقایق و احکام و تغییر برنامه‌های دین، و حاکم کردن فرهنگ ابلیسی بر می‌آیند و از این ناحیه خطری سنگین و گاهی غیر قابل جبران به دین و دینداران میزنند!

اینان به قول معروف از زبان چرب و نرم، و بیان رسا، و خوب حرف زدن، و حرف خوب زدن برخوردارند و با این هویت البته به عنوان مصلح امور مادی و دنیائی، و نظم دادن به امور، و ساختن زمینه رفاه برای جامعه اسلامی نه در جهت معنویت و آخرت که اعتقادی به آن ندارند وارد گفتگو با پیامبر یا امام معصوم، یا اثر گذاران در جامعه میشوند و به گونهای سخن میگویند که اگر یاری خدا برای دفع آنان نباشد، مستمعان را از سخن آنان خوش آید، و امکان تسلیم در برابر نقشه‌ها و خواسته‌های آنان فراهم میگردد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 105

زندگی شوم آنان محدود به غرائز بیمهار و شهوات نامعقول، و حس گرائی، و دنیاطلبی است، ولی در زیر زبانی که در مهارت سخن گفتن، و جلب دیگران کم‌نظیر است پنهان هستند! و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا

چون اکثر مردم میل و اراده و طبعشان نسبت به امور مادی و غرائز و شهوات از گرایش به امور معنوی شدیدتر است، و اینان هم از اکثریت با این اوصاف شناخت دارند و به عبارت دیگر مردم شناس و جامعه شناس میباشند، اگر در بدنه زندگی مردم، و در چهار چوب حکومت اسلامی نفوذ کنند، و بر اثر بیان روشن و خوب حرف زدن و حرف خوب زدن، اموری را به دست گیرند آهسته آهسته زهر قتال خود را به کام دین و دینداران خواهند ریخت، و آرزوهای شومشان را جامع عمل پوشانیده، و ملت را از فیوضات الهیه و بهره وری از نعمتها محروم خواهند ساخت.

این بردگان هوای نفس، و گرفتاران اوهام شیطانی، و طاغوتهای منافق برای به کرسی نشاندن سخن خویش و باز کردن راه برای ورود به حوزه دین و خیمه زندگی دینداران، پس از اعلام ایمان که جز بازی زیانشان با کلمات پاك و مقدس نیست خدا را با مکر و فریبکاری و تقلب در گفتار شاهد میگیرد که ایمانی که به زبان اعلام میکند در حقیقت خبر از مایه صد در صد ایمانی قلب است، و ظاهر و باطنم یکی است و جز صدق و راستی و حقیقت و درستی به میدان نیاورده ام وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ. او برای جلب عموم مردم و به ویژه سردمداران امور به خویش خدا را گواه خود میآورد، و از این طریق جای پای وعدههای خود را به مردم دائر بر این که دنیایان را آباد میکنم، وسائل رفاه را در هر زمینه فراهم میآورم، برنامه ریزی درستی ارائه میدهم محکم میکند، در حالی که چنین قصدی ندارد، بلکه جز فریب دادن جامعه و رسانیدن خودش به

تفسیر حکیم، ج6، ص: 106

خواستهای نامشروع و پلیدش نظری را دنبال نمیکند و قلبش از حقایق ایمانی و ارتباط با قیامت خالی است، و بلکه از دشمنی شدید و بسیار سخت نسبت به پیامبر و امام معصوم و دین و دینداران پر است، وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ.

اینان منافقانی هستند نیکو سخن، زشت کردار، دارای منظری جلب کننده، زبانی نرم و پشت هم انداز، ولی سیرتی دیو روش، و روحی دد منش، و قلبی سختتر از سنگ و دلی پر از کینه و دشمنی نسبت به دین و دینداران!

راستی زبان، در صورتی که با قواعد الهی و احکام شرعی و برنامههای انسانی کنترل و مقید نباشد، چه جنایاتی از آن سر میزند؟

زبان با بیان رسا، صاحب طاغوتی و منافق خود را، مصلح و خیرخواه مینمایاند، و طرف مقابلش را وادار به تسلیم میکند، و زمینه را برای محقق ساختن اهداف شوم و بنیان برانداز منافق را فراهم میسازد.

زبان فریب میدهد، حيله و مکر مینماید، غش میکند، تهمت میزند، دروغ میگوید، پشت هم اندازی به بازار میآورد، حق را باطل، و باطل را حق جلوه میدهد، ترور شخصیت میکند، راه را برای منافق برای جنایات و ظلمش باز مینماید، هزاران سر را به باد میدهد، زمینه تلف شدن اموال را فراهم میسازد، به تحریف و تغییر حقایق و احکام بر میخیزد و ...

چه شگفت انگیز است که دشمنان سوگند خورده اسلام و مسلمین، در عین کینه سخت و دشمنی شدیدشان برای اصلاح برنامه‌های دنیوی مسلمانان نقشه و طرح میدهند و زیر طرح و نقشه این خائنان، هزار مکر و حيله و فریب و زمینه خیانت وجود دارد، البته فریب کاری این حیوانات درنده اگر زمینه تحقق بیابند فقط در دنیا است: و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا، آخرت که روز

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 107

کشف حقایق و آشکار شدن اسرار است راهی برای فریب و اثبات صدق مدعیانشان ندارند.

اینان از آنچه نزد مسلمانان دارای ارزش است، و پیچیده به قداست است مانند سوگند به خدا سوءاستفاده میکنند، تا نقشه‌های خود را به مردم بقبولانند، ولی خدای مهربان در صورتی که ملت شایسته رحمت و لطف باشد، شر آنان را دور میکند، و پرده از نفاقشان برمیدارد، و بر سر بازار زندگی کوس رسوائی آنان را به صدا درمی آورد، و نمیکردار به خواسته‌های نامشروعشان برسند.

فساد منافق

آیه شریفه شامل فساد ظاهری و فساد معنوی منافقان است، آری این روش زشت منافقان است که چون به حکومت رسند، و کارگردان شوند، و مهار حیات ملت را به دست گیرند، بر اثر هواپرستی، و زران‌دوزی، و ارضاء شهوات و خواسته‌های نامشروع خویش با همه عوامل حکومتشان دچار ظلم و ستم کاری میشوند، و برای این که جامعه به بیداری نرسد تا دمار از روزگارشان برآورد، میکوشند ملت را نسبت به حقایق جاهل کنند، و با نابود کردن فرهنگ اخلاقی و انسانی مردم را از ارزشها تهی سازند، و جامعه‌های مصرفی، معتاد، تنبل، خوش گذران، غافل، جاهل بار آورند تا این حاکمان عزیز بیجهت بدون مزاحم به ثروت اندوزی و ارضاء شهوات مشغول گردند، اینان با ظلمشان و فسادشان باعث مهاجرت کشاورزان و نسل فعال به شهرها و حاشیه شهرها میشوند که از طرفی زراعت به نابودی کشانده میشود، و از جهت دیگر با روی آوردن نسل به شهرها و دورشدنشان از خانواده‌ها، و پیداکردن میدان آزادی عمل، زمینه خروجشان از اعتدال و استقامت و دین داری فراهم میگردد، و به هلاکت که به

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 108

معنای نابودی و از دست رفتن مایه‌های ظهور منافع از شخص یا از شیئی است میافتنند **وَ يُهْلِكُ الْخَرْتَ وَ النَّسْلَ**

منافقان که از ارزشها میان تھی هستند، و جز جسم و بدن که بر محور شکم و شهوت، میچرخد چیزی ندارند گاهی برای حفظ حکومتشان، و این که انقلابی در جامعه پیش نیاید به قدرتهای استعماری تکیه میزنند و استعمارگران هم برای این که چند روزی اینان در حکومت بمانند خواستههای خود را جهت بازاریابی برای اجناسشان و برای غارت ثروتهای ملی ملت به آنان تحمیل میکنند و از این طریق هم زمینه نابودی زراعت و هلاکت نسل به دست وطن فروشان و خائنان به جامعه فراهم میشود.

داستان حکومتهای پس از پیامبر که بر خلاف خواسته خدا و پیامبر به ویژه بار اولش در سقیفه با رأی چند نفر از مخالفان امیرمؤمنان صورت گرفت و تاکنون ادامه یافته مصداق **وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا** ست.

مگر نه این است که اکثر ملتهای اسلامی پس از پیامبر خصوصاً این زمان که این سطور نوشته میشود از نظر مواد غذایی با داشتن معادن و ثروتهای هنگفت نفتی گدای دیگران بودند و هستند، و نسلشان از اسلام حقیقی و فرهنگ ناب خدائی تھی شد، و مشتی حرام زاده صهیونیست در قلب جغرافیای اسلام بر اکثر مسلمین تسلط یافتند و زراعت و نسل منطقه را رو به هلاکت می‌رند و بیش از يك میلیارد سنی مذهب نمیتواند به آنان بگوید بالای چشمستان ابروست و اگر انقلاب اسلامی ایران نبود تا کمر استعمار را بشکند نیز گروهی اندک از شیعیان ناب اهل بیت که تابع اسلام خالص نبوی و فرهنگ پاک علوی است و به عنوان حزب الله در لبنان زندگی میکنند با تکیه بر ایمانشان پشت اسرائیل را نشکسته بودند به شکستناپذیری آن ارتش خونخوار و کثیف خاتمه نداده بودند، معلوم

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 109

نبود آینده ملت اسلام و حتی شیعه چه میشد، این است آثار مثبت حاکمیت صحیح و آن است آثار منفی حکومت منافقان.

اما فساد معنوی منافقان به این است که چون اسلام ناب محمدی را مانع از تحقق خواستههای خویش میبینند چون به حکومت رسند، گام به گام و به تدریج به تحریف حقایق و معانی معارف و به ویژه تغییر احکام اقدام میکنند، تا اسلامی ظاهر و میان تھی بماند، اسلامی که اسلامی مرده و بیروح است، و زمینهای برای رویارویی با فاسدان و استعمارگران در آن نیست، و پس از این جنایت عظیم فرهنگهای ابلیسی و وارداتی را جایگزین دین واقعی که عهده دار تربیت نفوس و

رشد عقول است مینمایند، و مردمی را تبدیل مردمی حس گرا، شهوت ران، حرام خور، معصیت کار میکنند تا جائی که جامعه بر اثر گناهان کبیره و آلودگیهای اخلاقی و عملی از رحمت خدا محروم، و آماده عذاب دنیوی که پدید آمدن انواع بلاهائی آسمانی و زمینی است شود و با سرازیر شدن سیل بلاها زراعت نابود، و نسل به چاه هلاکت در افتد!!

در حدیث بسیار مهمی که کتابهای حدیث و تفسیر از حضرت صادق روایت کرده‌اند آمده:

«ان الحرث فی هذا الموضع الدین والنسل الناس» «1»

منظور از حرث در این آیه شریفه دین و از نسل همه مردم اند.

دین حقیقی سرزمینی است که نحال وجود انسان در آن سرزمین به رشد روحی و عقلی و فطری و اخلاقی و عملی میرسد، و نهایتاً بندهای خالص و مخلص برای خدا میشود، و به شجره طیبه‌ای که اصلش ثابت، و تنه و شاخ و برگش گسترده در آسمان معنویت است تبدیل میگردد.

(1) - تفسیر برهان، ج 1، ص 205، حدیث 6.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 110

زمانی که حاکمان فاسد سفره دین را جمع کنند، بدون تردید همه جامعه در معرض هلاکت معنوی قرار میگیرند و بنای انسانیت ویران میشود، و حالات آدمیان به حالات حیوانی و سبعی و شیطانی بر میگردد، و ستم و ظلم همگانی میشود، و حقوق ضعیفان پایمال، و میدان تاخت و تاز ستم گران بازتر میگردد و زمینه نزول بلاها و نابودی حرث و نسل فراهم میآید.

در هر صورت بدترین نوع فساد نابود ساختن کشاورزی و هلاک کردن نسل به هر صورتی که محقق شود میباشد، و این دو کار زشت شدیدترین خیانت به يك ملت است که برنامه ریزان آن به شدت مورد خشم خداوند **وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفٰسَادَ**.

از مفهوم آیه شریفه استفاده میشود که از مسئولیتهای حکومت دینی و شایسته تقویت کشاورزی و نجات ملت از مصرف گرائی، و اصلاح و تربیت نفوس انسانی است.

آیه شریفه هشدار میدهد که ملت اسلامی نباید فریب هر مدعی اصلاحات را بخورد، که گرگ در لباس میش بسیار است.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس به هر دستی نباید داد دست جاگر ملت‌های اسلامی زمین‌ساز امور اصلاحی شوند و حکومت بر جامعه را به دست صالحان شجاع، و دینداران خالص و مدیران مدبر بدهند، به همه مشکلات خاتمه داده میشود.

غرور و کبر و سرختی منافقان از شومی گناه

هنگامی که انسان بر اثر گناه نفاق و پشت هماندازی و فتنه‌گری و دیگر گناهان به حکومت برسد، و در فضای حکومت و قدرت و به دست گرفتن مهار زندگی مردم دچار خودیت و منیت گردد، و از دیدن حقایق و عبرتها محروم

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 111

شود، و در ظلمت هواپرستی و حسگرایی مدفون گردد، یقیناً دچار کبر و غرور و سرسختی در برابر هر چیزی میگردد، و اینجاست که به نصیحت هیچ ناصحی، و به خیرخواهی هیچ خیرخواهی، و به موعظه و پند هیچ واعظی که او را به تقوا و پرهیزکاری و رعایت حق دعوت میکنند گوش نمیدهد، و خود را از اینان و همه مردم برتر پنداشته، به آنان حق نمیدهد که دعوت حکیمانه داشته باشند، به خود حق نمیدهد که دعوت آنان را بپذیرد.

این سرسختی و غرور از نشانه‌های حتمی دولتهای فاسد و مفسد، و حاکمان منافق است، که ملت با شناخت آنان از طریق این علائم باید بر ضد آنان قیام کنند، و فضای زندگی را از لوث وجودشان پاک نمایند.

اگر حاکمان دعوت به تقوای الهی را بپذیرند از فساد و افساد نجات پیدا میکنند، و ملت از شرورشان در امان میروند، ولی طبع نفاق و گناه نمیگذارد اینان به تقوای الهی گرایش پیدا کنند.

ملت باید زمینه روی کار آمدن خدا ترسان و نصیحت‌پذیران را فراهم آورند، و جایگاه حکومت را بنابر خواست خدا به صالحان بسپارند.

منافقان با دچار شدنشان به غرور و کبر و سرسختی و لجاجت، مایه نصیحت‌پذیری را از دست میدهند، و راه درمان دردهای معنوی و امراض باطنی به روی آنان بسته میشود، تا جائی که علاج غرور و سرکشی و سرسختی آنان منحصر به

عذاب دوزخ میگردد، اینجاست که حضرت حق با شناختی که از وضع فعلی و آینده آنان دارد با قاطعیت میفرماید فحسبه جهنم، دوزخ برای آنان کافی است و بد اقامتگاهی برای این نابکاران است.

پرتوی از قرآن در ذیل این آیات میگوید: این سه آیه کوتاه تصویر جامع و عمیقی از خوی و روش و منش و آثار و نهایت زندگی عنصر خطیر طاغی است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 112

آنچه مفسرین در بیان و ارائه مصداق این عنصر آوردهاند نارسا و نامطابق است، و آنچه دانشمندان روانکار و اجتماعی درباره چنین عنصری آوردهاند در جهت و مرحله خاصی از نفسیات و خصلت و روش اجتماعی او میباشد.

آنچه افلاطون در کتاب گران مایهای که به زبان استادش سقراط تدوین نموده، و عدالت فردی و اجتماعی را به تفصیل و مانند مسائل ریاضی بحث کرده و چهره درونی و اجتماعی عادل و طاغی را نمایانده از حدود این آیات پیش نرفته است.

افلاطون در کتاب جمهوریت با توجه به خلاصه آن میگوید: عنصر مستبد مولود شهوات پست و ثروت است، حامیانش شهوات و طمع او را بر میانگیزند تا او از آنان و آنان از او هرچه بیشتر بهره مند گردند.

او چون زنبور نر نیش بر میآورد و محصول رنج و کوشش زنبوران عسل را میخورد، برای آن که هر مانعی را از راه خود بردارد پردههای عصمت و حیا را میدرد، او بنده شهوت و شراب است، و برای اشباع شهوات و خرید فرومایگان دست به غارت اموال عمومی میزند تا آنجا که اموال اوقاف و خرائج را میرباید و بر هیچ کس رحم ندارد. «1»

بذل خالصانه جان در راه خدا

در آیه بعد سخن از انسان والا و برتری چون امیرمؤمنان که مصداق اتم و اکمل آیه و امیر همه انساخای مؤمن و صادق و سرور افرادی است که ظاهر و باطن آنان یکی است، چهرههای برجستهای که جهتگیری همه وجودشان به سوی مرضات الله است، و برای شناساندن آنان جز این آیه لازم نبود، که ابتغاء

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 113

مرضات الله همه حقایق و جلوه‌های اسماء حق و ارزشها و فضائل انسانی را در وجود آن بزرگواران مینمایاند، به خلاف عنصر طاغی و منافق بدتر از کافر که دارای ملکات و چهره‌های متنوع است و در اوضاع و شرایط مختلف و برای پیشبرد مقاصد خطرناکش تغییر چهره میدهد، چنان که گویا زیر پوست ظاهرش لانه جانوران گوناگون است: گاه چون عقرب نیش بر می‌آورد، گاه روی تملق روباهی مینمایاند گاه درندگی گرگی، گاه خشم پلنگی و میتواند همه این چهره‌های درونی خود را به چهره‌های چون چهره مردان خدا بیاراید، این زشت سیرت، حیوان صفت آنچه ندارد ملکات انسانی و ارزشهای الهی است. «1»

این گونه مردم چنان که در آیات و روایات آمده با آتش رذایل اخلاقی و سیئات نفسانی شجره انسانیت خود را سوزانده، و ظلمت مترامی برای درون خود فراهم نموده، و چند روزه دنیا و متاع اندکش را بر آخرت اختیار نموده، و به جای حضرت حق هوای نفس را معبود گرفته و خلاصه زمینه سقوط همه جانبه خود را در خزی دنیا و عذاب آخرت فراهم کرده اند.

از امام پرهیزکاران، امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«ما اسرع صرعة الطاغی:» «2»

وہ کہ طاغی آن وجود آلودہای کہ نسبت بہ حق و در برابر مردم سرکشی دارد چہ زود بہ خاک مذلت میافتد.

«من شغل نفسه بغیر نفسه تحیر فی الظلمات، وارتبك فی الهلکات و مدّت به شیاطینہ فی طغیانہ:» «3»

(1) - پرتوی از قرآن، ج 2، ص 100.

(2) - غررالحکم 9526.

(3) - نهج البلاغه، خطبه 157.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 114

هر کس خود را به اموری جز تربیت و ادب و تزکیه نفس خود مشغول دارد، در تاریکیها حیران و سرگردان شود، و در مهلکها دست و پا زند، و شیاطینش او را در طاغیگریاش فرو برند.

پیروان طواغیت نیز مانند آنان به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار میشوند، و روزی بر آنان میرسد که اندوه و حسرت و پشیمانی هیچ سودی نخواهد داشت.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«مر عیسی بن مریم علی قریه قد مات اهلها .. فقال يا اهل هذه القرية فاجابه منهم مجيب، لبیک یا روح الله و کلمه، فقال و یحکم ما کانت اعمالکم قال: عبادة الطاغوت وحب الدنيا قال: کیف کانت عبادتکم للطاغوت قال: الطاعة لاهل المعاصی:»¹

عیسی بن مریم بر قریه‌ای عبور کرد که همه مردم آن مرده بودند، فریاد زدای اهل آبادی! یکی از آنان پاسخ داد لبیک یا روح و کلمه خدا، فرمود وای بر شما اعمالتان چه بوده که چنین گرفتار شده اید؟ گفت: بندگی طاغوت و محبت افراطی به دنیا فرمود: چگونه طاغوت را بندگی میکردید؟ گفت از گنهکاران اطاعت میکردیم و از خواسته‌های آنان پیروی مینمودیم.

بحث در آیه شریفه و من الناس من یشری نفسه ... و این که مصداق اتم و اکمل آیه شریفه جز امیر مؤمنان نیست بحثی دامنه دار و گسترده است، و من به توفیق حضرت حق در آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم به مقام امیرمؤمنان و جایگاهش در امامت و فضائل و ارزشهای نفسانیاش تا حدّ قدرت و بضاعت علمی ام خواهم پرداخت، در این سطور به ذکر چند روایت که در توضیح مصداق آن وارد شده است اکتفا میکنم.

(1) - کافی، ج 2، ص 318، حدیث 11.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 115

امالی شیخ طوسی از حکیم بن جبیر از حضرت سجاد (ع) در رابطه با این آیه روایت میکند:

«نزلت فی علی حین بات علی فراش رسول الله (ص)» «1»

این آیه در آن شبی که امیرمؤمنان برای حفظ جان پیامبر از شرّ مشرکان مکه در رختخواب آن حضرت آرمید نازل شده است.

سعید بن اوس میگوید هرگاه ابوعمر بن علاء این آیه شریفه را قرائت میکرد میگفت: کرم الله علیاً که این آیه در حق او، میبیدی که از علمای بزرگ اهل سنت و از مفسران قرآن مجید است در تفسیر کشف الاسرار که شرحی بر تفسیر خواجه هرات است مینویسد:

این آیه در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آمد، آنگاه که مصطفی هجرت کرد و علی را بر جای خواب خود خوابانید، آن شب بود که خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد: من میان شما دو نفر عقد برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را طولانیتر از دیگر مقرر کردم، کدام يك از شما حاضر هستید از عمر خود به دیگری بدهید؟ هیچ کدام حاضر به آن مسئله نشدند، به هر دو خطاب شد آیا شما دو نفر مانند علی بن ابیطالب هستید؟ من میان او و پیامبرم محمد عقد برادری قرار دادم، و او برای فدا کردن جانش در رختخواب پیامبر خوابیده و زنده ماندن او را بر خود ترجیح داده است، هر دو به زمین نازل شوید و او را از شر دشمن در حفاظت بگیرید پس نازل شدند، جبرئیل بالای سر علی و میکائیل پائین پایش قرار گرفت، جبرئیل میگفت به به چه کسی مانند تست ای پسر ابوطالب خدا با تو به فرشتگانش مباحثات میکند. «2»

(1) - امالی شیخ طوسی ص؛ نورالثقلین، ج 1، ص 171.

(2) - کشف الاسرار، ج 1، ص 554.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ
الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

ای اهل ایمان همگی در عرصه تسلیم به خدا و فرماهای او درآئید و از گامهای شیطان پیروی نکنید که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

پس اگر بعد از آن که دلایل و نشانه‌های روشن برای شما آمد دچار لغزش شدید [و به شرك و كفر روی آوردید] نهایتاً بدانید که خدا در انتقام از شما توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آیا [پیروان شیطان و آنان که در عین آگاهی به لغزش دچار میشوند] جز این را میتوانند انتظار برند که عذاب خدا و فرشتگان مأمور عذاب در سایان هائی از ابر به سوی آنان آیند و کار نابودی آنان تمام شود؟ و همه امور به سوی خدا بازگردانده میشود.

شرح و توضیح:

در آیات شریفه مورد توضیح به چهار مسئله اشاره شده است: 1- تسلیم 2- گامهای شیطان 3- سقوط پس از رفعت 4- عذاب اهل لغزش.

تسلیم

از حقایقی که قرآن مجید و آثار پر ارزش اهل بیت همه اهل ایمان بلکه همه مردان و زنان را به آن دعوت کرده اند، حالت بسیار پر ارزش تسلیم در برابر حق و شئون حق و خواسته‌های حق است، و این حالت جز با معرفت به حق و شناخت شیطان یعنی موجود شریری که جز گمراهی انسان را نمیخواهد به دست نمیآید، و تحقق و ماندگاری آن در وجود آدمی چنان که از آیه مورد

بحث استفاده میشود در گرو اجتناب از شیطان و پیروی نکردن از فرهنگ او، و پاسخ ندادن به دعوت آن موجود ضالّ و مضل است.

تسلیم در برابر حق ثمره عقل و بیداری فطرت، و میوه جهانبینی صحیح انسان و خلاصه آگاهی و معرفت اوست.

طاغوت یعنی همان شیطان و خناس و ستم کاری است که برای رسیدن به خواستههای نامشروعش، انسان را با فتنه گری و وسوسه و وعدههای دروغ و خیالی به استخدام و به بندگی خود در میآورد، و به وسیله این استخدام و بندگی بر قدرتش و استحکام حکومتش، و پیاده شدن خواستههای پلیدش میافزاید، و فساد و فسق و فجور را در همه امور زندگی انسان میگستراند، و بنای سعادت دنیا و آخرت را تخریب، و زمینه دچار شدن مطیعانش را به خزی دنیا و عذاب آخرت فراهم مینماید.

یقیناً برای آزاد زیستن از طاغوت و فرهنگش، و برای گرفتار نشدن در بند اسارت این دیو چند سر، هیچ راهی جز تسلیم بودن در برابر حق و خواستههای منطقی و حکیمانهاش نیست.

از طریق این حالت ملکوتی، و مایه عرشی و سرمایه آخرتی، به آسانی میتوان هشت در بهشت را به روی خود باز، و هفت در جهنم را برای ابد به روی خود بست.

اهل دل و سالکان راه حقیقت میگویند: چرا نباید در برابر منبع عدل و علم و حکمت و نور و رحمت و لطف و رحمانیت و کرامت یعنی پروردگاری که انسان را به وجود آورده و از او نگهداری و نگهداری میکند، و همه وسایل رشد مادی و معنوی را برای وی فراهم میآورد و جز خیر او را در همه امور نمیخواهد، و بهشت عنبر سرشت را در برابر خویهای او قرار داده تسلیم شد؟

تفسیر حکیم، ج6، ص: 118

مگر نه این است که این تسلیم بودن سبب آزادی از هر شر و طاغوتی، و مایه سالم زیستن، و طریق به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت، و عامل رعایت حقوق هر جاندار در زندگی، و راه درست مصرف کردن نعمتهای الهیه است.

انبیاء و امامان که از نظر عقل و اندیشه و تفکر صحیح در جریانات هستی، و در مقام درك حقایق، و یافتن واقعیات، و در آگاهی و بینش فوق همه موجودات عالم هستند همه و همه با تمام وجود و با معرفت کامل و با همت و عشق تسلیم حق بودند و چشم به هم زدن حتی در برابر تلخترین حوادثی که به آنان هجوم داشت، از این روحیه با ارزش و حالتی که برای

دنیا و آخرتشان بهترین و برترین فایده را داشت دست برنداشتند، و آنچه از ارزشها و فضائل و کرامات و خیر دنیا و آخرت به دست آوردند از برکت تسلیم بود.

خداوند این بزرگواران را الگو و سرمشق همه انسانها در مسئله تسلیم قرار داده، و در این زمینه عذر کسی را در قیامت در برابر انحرافاتش نمیپذیرند.

درباره ابراهیم میفرماید:

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. «1»

یاد کن هنگامی که پروردگارش از او خواست با همه وجود تسلیم شود، در کمال اخلاص و به صورت جدی اعلام کرد تسلیم پروردگار جهانیان شدم

و از پیامبر عظیم الشأن اسلام نقل میکند:

وَأَمَرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ: «2»

و ما مأموریم که در همه شئون زندگی تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.

انسان هنگامی که خود را به خدا وا گذاشت، و چون مرده در دست غسال تسلیم خدا شد، از وحی و معرفت، و حلال و حرام و آثار نبوت انبیاء و امامت امامان بهره مند میشود و مؤدب به آداب الهی میگردد، و کلیدی برای باز کردن

(1) - بقره، 131.

(2) - انعام، 71.

امام موحدان، پیشوای مؤمنان روح عقل و ایمان، دریای معرفت و ادب حضرت علی بن ابی طالب (ع) در زمینه علم و ادب به اهل ایمان اینگونه سفارش میفرماید:

«یا مؤمن ان هذا العلم والادب ثمن نفسك فاجتهد في تعلمهما فما يزيد من علمك و ادبك يزيد في ثمنك و قدرك فان بالعلم تهتدى الى ربك و بالادب تحسن خدمة ربك و بادب الخدمة يستوجب العبد ولايته و قربه فاقبل النصيحة كي تنجو من العذاب:»¹

ای مؤمن معرفت دینی و آگاهی به حقایق و هم چنین ادب ارزش و بهای توست، بنابراین در به دست آوردن هر دو بکوش، به هر اندازه معرفت و ادب تو زیادتیر شود ارزش و والائیت بیشتر میگردد، به سبب علم به پروردگارت راهنمایی میشوی، و با ادب بهتر میتوانی در خدمت و عبادت حق قرار گیری، عبد با مایه ادب خدمت میتواند ولایت و قرب مولا را به دست آورد، پس خیرخواهی و نصیحت را بپذیر تا از عذاب الهی رهایی یابی.

بدون تردید حقیقت یقین و روح ایمان تسلیم همه جانبه نسبت به خدا و همه فرامین او و از ارکان و پایههای تسلیم اجتناب و دوری از شیطان و هر طاغوتی است، که دشمن آشکار انسان هستند.

تسلیم بودن همه آحاد و افراد جامعه مایه وحدت و اتحاد آنان و پیروی از فرهنگ شیطان و هر طاغوتی سبب تفرقه و اختلاف، و ضعف و زبونی ملت، و زمینه تسلط بیگانگان و زورگویان به همه امور جامعه است.

(1) - روضة الواعظین، ص 11.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 120

آنچه در طول چهل سال در بیابان تیه بر سر بنی اسرائیل آمد از يك انحراف از راه حق آمد، و آنچه بر اصحاب سبت از تغییر وجود انسانی آنان به بوزینه رسید از يك حیلت به وجود آمد، آنچه از رجم و لعنت و مذمت و ملامت ابلیس دید از يك لجاجت دید، آنچه بلعم باعورا به ارزش سگی سقوط داد از میل به هوای نفس بود، اگر اینان و امثالشان تسلیم حق بودند، این همه بلا و عذاب نمیدیدند، در پی تسلیم باش که سلامت در تسلیم است، و راه تسلیم بهراس و بیم است، هر که راه تسلیم گرفت از خود برست و به مولا پیوست، دینی را که جبرئیل به پیامبر نازل کرد و حضرت

مصطفی آن را ابلاغ نمود، و معجزه جاویدی چون قرآن بقای آن را ضمانت فرمود، و هر که بهشت یافت به آن یافت و هر که از عذاب دنیا و آخرت رست به آن رست تسلیم است، آن کار و حالی که الله به آن راضی و عبد به آن پیروز و گیتی بدان روشن تسلیم است. «1»

بسیار واجب است که این نکته را تذکر دهم که اهل ایمان علاوه بر حضرت حق باید به حریم نبوت و آثار آن و حریم ولایت و فرهنگ آن تسلیم باشند، چون بخش عمده‌ای از خواسته‌های حق از مأذنه نبوت و گلدسته امامت به مردم اعلام شده و به این خاطر است که قرآن مجید میفرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ:

سرپرست و ولی شما فقط خدا و رسول او و مؤمنانی [چون علی بن ابی طالب و یازده امام از نسل او] که همواره نماز را بر پا میدارند و در حال رکوع به تهیدستان زکات میدهند.

معارف الهیه و روایات معتبره تسلیم بودن به خدا و پیامبر و امامان را همان دین واقعی میدانند، و حذف هر يك را عین کفر و بیدینی می‌شمارند.

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 562 با اندکی تغییر در عبارت.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 121

پیامبر و امامان معصوم به عنوان مفسران و معلمان قرآن و اهل ذکر معرفی شده اند، بر اهل ایمان است که برای فهم حقایق و لطائف و اشارات قرآن به آن بزرگواران مراجعه کنند، زیرا بدون آنان از فهم آیات مشکله و درك آیات متشابه محروم خواهند بود، و آن چنان که باید به اسلام حقیقی نخواهند رسید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا: «1»

ای مؤمنان به پیامبر صلوات و درود فرستید و به او و به آنچه شما را فرمان میدهد و از آنچه شما را نهي میکند و بر حذر میدارد آنچنان که شایسته است تسلیم شوید.

فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: «2»

از اهل ذکر پرسید اگر [حقایق و معارف الهیه را] نمیدانید

ذکر به دلیل آیاتی چون:

يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ «3»

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «4»

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ «5»

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ... «6»

قرآن مجید است و اهل آن کسانی هستند که قرآن در خانه آنان نازل شده است و آنان جز اهل بیت و امامان معصوم نیستند، امامانی که وارث علوم پیامبرند، و به دلیل روایات بسیار معتبر شیعه و اهل سنت جانشینان برحق پیامبر اند.

(1) - احزاب 56.

(2) - نحل 43.

(3) - حجر 6.

(4) - حجر 9.

(5) - نحل 44.

(6) - یس 11.

تفسیر علی بن ابراهیم در توضیح **ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً** میگوید: منظور قرار گرفتن در فضای ولایت امیرمؤمنان و تسلیم بودن به آن حضرت است. «1»

امالی شیخ طوسی که از مهمترین کتاب حدیث است میگوید: آیه راهنمایی میکند که تسلیم ولایت امیرمؤمنان باشید ولاتتبعوا خطوات الشیطان یعنی از غیر او پیروی ننمائید. «2»

در تفسیر عیاشی آمده:

«عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبد الله يقول: يا ايها الذين آمنوا ادخلوا في السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان قال: اتدري ما السلم؟ قال: قلت انت اعلم قال: ولاية علي والائمة الاوصياء من بعده قال: و خطوات الشيطان والله ولاية فلان و فلان...» «3»

ابوبصیر میگوید از حضرت صادق وقتی آیه شریفه را تلاوت کرد شنیدم فرمود: میدانی سلم چیست؟ گفتیم: شما آگاهتر هستید فرمود: تسلیم به ولایت علی و امامان که جانشینان بعد از او هستند میباشد و خطوات شیطان ولایت آنانی است که علی (ع) را از حق شرعی و قانونی و از خلافت پس از پیامبر منع کردند و اکثر امت را تا قیامت به انحراف کشیدند! ابوبکر کلبی از حضرت باقر (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود: «**ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ**» ولایت ما امامان معصوم است. البته به این معنا توجه دارید که این روایات یکی از سه مصداق آیه را بیان میکند: از مصادیق آیه خداوند بزرگ و دیگر مصداقش پیامبر است که دخول در

(1) - تفسیر علی بن ابراهیم ص.

(2) - امالی شیخ طوسی ص.

(3) - نورالثقلین، ج 1، ص 171.

ولایت حق و ولایت پیامبر به طور صریح در قرآن بیان شده و دخول در ولایت امامان معصوم در آیه **فَسَتَلَوْا أَهْلَ الذِّكْرِ*** و در این روایات مستند و استوار بیان گشته.

بنابراین کسی که تسلیم به خدا و فرامین او و تسلیم به پیامبر و آثار نبوت او، و تسلیم به امامان معصوم و فرهنگ آنان است مسلمان واقعی و سالک راه حق و کاسب سعادت دنیا و آخرت است.

خداوند مهربان پیامبر را به رسالت و نبوت انتخاب کرد و قرآن را بر قلب مبارکش نازل فرمود و او را مأمور ابلاغ دین و تزکیه نفوس و تربیت مردم نمود و از همه خواست به طور شایسته تسلیم او باشند، آن حضرت به فرمان حق برای بقای اسلام امت را به قرآن و اهل بیت را به عنوان دو وزنه گرانها برای تداوم هدایت سفارش اکید کرد و تسلیم بودن امت را نسبت به آن دو به عنوان خواسته اساسی خود اعلام داشت، روی گرداندن از روش پیامبر و خواسته‌های به حق او و کنار گذاشتن عترتش جز پراکندگی در امت و پدید آمدن انواع مکتبهای انحرافی و گرفتار شدن مسلمانان به انواع بلاها محصولی نداشت.

اگر فرد امت از زمان رحلت پیامبر تا امروز تسلیم خدا و پیامبر و امامان بودند قطعاً وحدت همه جانبه و اتحادی بینظیر به وجود می‌آمد و امروز اثری از مکاتب مادی و انحرافی وجود نداشت و جهان سرمایه‌های جز علم و ادب و امنیت و کرامت و خوشبختی و سعادت لمس نمی‌کرد.

آنان که در برابر دیگران و به ویژه در برابر پیروان اهل بیت اصرار می‌ورزند که ما سنت گرا هستیم، و مسلمان واقعی جز ما نیست، و می‌گویند همه باید زیر چتر فرهنگ ما قرار گیرند و به عبارت دیگر سنی مسلک شوند تا روی سعادت و خوشبختی ببندند، از آنان می‌پرسم مگر رشته‌های از سنت پیامبر سفارش اکید به پیروی از اهل بیت نیست، مگر بنا به روایات کتابهای خودتان پیامبر در طول

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 124

بیست و سه سال به این معنا که علی پس از من خلیفه و جانشین و قاضی دین من است وصیت نفرمود، مگر بر اساس روایات نقل شده در کتابهای شما به ویژه کتاب ینابیع الموده رسول خدا به نام امامان پس از خودش که دوازده نفرند تصریح نمود و بارها نگفت امامان از قریش و دوازده نفرند اول آنان علی و آخرینشان هم نام من است، که خداوند بنابر مصالحی که میداند او را از نظرها پنهان میکند و اگر يك روز بیشتر از عمر جهان باقی نباشد او را از پرده غیبت بیرون آورده و روی زمین را پس از غرق شدن در جور و ظلم پر از عدل و داد خواهد کرد.

بر این حساب آیا ما شیعیان و پیروان اهل بیت که به سفارش شدید پیامبر به اهل بیت اقتدا کرده و دین واقعی حق را از آنان گرفته ایم، و سنت پیامبر و مفاهیم قرآن را از آنان دریافت کرده ایم تابع حقیقی سنت آن حضرت هستیم یا شما که اهل بیت را از بدنه اسلام حذف کرده و در فقه و امور زندگی تابع کسانی هستید که چندی در چند مدرسه به شاگردی نشسته و ادعای دین فهمی واقعی و اعلمیت نداشته اند؟!

روایت مهمی در متابعت از سنت در کتابهای خود نقل کرده اید که آن را برای اتمام حجت بر شما که سنت را قطعه قطعه کرده و به مواردی که به نفع خود میدانید عمل میکنید البته بخش اعظمی از سنتی که در اختیار شماست، پایه گذارش بنی امیه و بنی عباس بوده و اکنون در همه شئون زندگی شما دخالت دارد و دینی جز دین محمد برای شما ساخته است!! و شما تحقیق نکرده فکر میکنید سنت ساخته و پخته دشمنان دین و ستم گران بر امت سنت پیامبر است، در حالی که پیامبر از این سنت ساختگی بیزار است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 125

«قال النبی من احب سنتی فقد احبنی ومن احبنی فهو معی فی الجنة من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید، من تمسک بسنتی عند اختلاف امتی کالقابض علی الجمر من رغب عن سنتی صرفت الملائكة وجهه عن حوضی من رغب عن سنتی فلیس منی من خالف سنتی فقد کفر، یجیئون قوم یمیتون السنة و یدغلون فی الدین فعلی اولئک لعنة الله و العنة اللاعنین من الملائكة والناس اجمعین:»¹

پیامبر فرمود: کسی که سنت مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته، و هرکس مرا دوست بدارد با من در بهشت است.

هر کس در همه امور زندگیش زمان فساد امت به سنت من چنگ زند اجر صد شهید برای اوست.

چنگ زننده به سنت من به هنگام اختلاف و پراکندگی امتم مانند کسی است که آتش برافروخته را بر گرفته.

کسی که از سنت من روی گردان شود، فرشتگان روی او را از حوض من در قیامت بر میگردانند.

کسی که از سنت من روی بگرداند از من نیست، کسی که با سنت من به مخالفت برخیزد کافر شده، قومی خواهند آمد که سنت مرا نابود میکنند و به خیانت وارد دین میشوند بر اینان لعنت لعنت کنندگان از فرشتگان و همه انسانها باد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 126

من به غیر شیعه میگویم با توجه به این که یکی از سنن و فرامین پیامبر سفارش به متابعت از اهل بیت بوده، و اعلام نموده تمسک به قرآن و اهل بیت برای ابد در گمراهی را به روی شما میندد خدا را میان خود و ما قاضی و حاکم و شاهد قرار دهید که آیا ما به همه سنت پیامبر عمل کرده ایم یا شما، ما به هنگام فساد امت و غرق بودن دولتها و پارهای از ملت های اسلام در انواع مفاسد سیاسی و اقتصادی و اخلاقی به سنت عمل کرده ایم یا شما ما پس از مرگ پیامبر و پیش آمدن آن اختلاف عظیم میان مهاجر و انصار و قریش با متابعت از اهل بیت به سنت عمل کرده ایم یا شما، ما از سنت روی گردانده ایم یا شما که اهل بیت را حذف نموده اید و به ویژه در مکه و مدینه و دیگر شهرها در عبادات و حج و سایر امورتان به يك مسئله فقهی و اخلاقی از اهل بیت عمل نمیکنید، مگر نه این است که بزرگان از علمای شما و صاحبان چهار مذهب علی (ع) و حضرت باقر و حضرت صادق را اعلم امت میدانند و میگویند افقه از جعفر بن محمد ندیده ایم، ما که به فرمان پیامبر در دینمان به اعلم و افقه مراجعه کرده ایم خلاف سنت عمل میکنیم و شما که به عالم و فقیه آنهم عالم و فقیه فقه سقیفه و بنی امیه و بنی عباس عمل میکنید به سنت پیامبر عمل نموده اید؟!!!

خداوند به شما انصاف عنایت کند تا در قضاوت به حق قضاوت کنید و پیروان اهل بیت را که در صراط مستقیم حقاند و متمسک به قرآن و اهل بیت هستند و هرگز روی گمراهی را به فرموده پیامبر نخواهند دید مورد ملامت و شمات قرار نداده و از همه بدتر فرقه های ساختگی نخوانید، شما اگر يك بار با دیده انصاف یازده جلد کتاب با عظمت الغدیر را بخوانید به تهمت ها و افتراء ها و دروغ زنیها و دشمنیها خاتمه داده سئی واقعی یعنی شیعه خواهید شد.

آری ما پیرو وجود مقدس امیرمؤمنان و یازده امام معصوم از نسل او هستیم و این پیروی و متابعت را به فرمان واجب الاطاعة پیامبر انجام میدهیم، پیامبر آنان

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 127

را که از دانش سرشار و ایمان بینظیر و زهد و عبادت و کرامت و اصالت برخوردار بودند به اشاره غیبی جانشین خود قرار داد تا پس از مرگش دین و مفاهیم قرآن را از تحریف و انحراف حفظ کنند، آنان ضامن سلامت دین حق، و ضامن بقای آن تا روز قیامت هستند.

به نظر برادران غیر شیعه مهمترین جرم ما و سنگینترین گناه ما پیروی از علی و اولاد او و متابعت از اهل بیت در مفاهیم قرآن و فقه و اخلاق است.

وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ: «1»

و زبان به عیب جوئی و انکار نگشودند مگر پس از آن که خدا و پیامبرش آنان را از فضل و احسان خود توانگر ساختند.

جرم شیعه نزد دیگران همین است و بس که از جانب حق و رسول ولایت اهل بیت این سرمایه بینظیر به آنان عنایت شده، و به خاطر این توانگری و دارا بودن این سرمایه عظیم است که از طرف اهل سنت بخصوص وهابیت عیب جوئی و شماتت و افتراء و تهمت قرار دارند.

وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ.

وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. «2»

آنچه از آسیب و رنج درباره اهل ایمان انجام میدهند با کمال بیانصافی تماشاگر و ناظرند و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمیدارند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکستنپذیر.

شیعه حقایق ایمان و یقین و حسنات اخلاقی و عمل صالح را از اهل بیت گرفته و اهل بیت مستقیماً از پیامبر و پیامبر از خدا و همین است جرم و گناه ما در دادگاه وهابیت و گروه کثیری از کسانی که خود را سنی میدانند!!

قرآن کریم در سوره مبارکه صافات میفرماید:

وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ: «3»

(1) - توبه 74.

(2) - بروج 7-8.

(3) - صافات 24.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 128

آنان را بازداشت کنید که دارای مسئولیت بس سنگین هستند، و باید از مسئله مهم و امر بزرگی از آنان سؤال شود.

ابن حجر عسقلانی که از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب الصواعق المرحقه درباره چهارمین آیه از آیات نازل شده در شأن اهل بیت نقل میکند: که دیلمی از ابی سعید از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: مراد از این آیه این است، هنگامی که هنگامه کبری و روز رستاخیز بپا میشود مردم را از صحرای محشر عبور میدهند منادی ندا میکند مردم را متوقف کنید که از اینان درباره ولایت علی (ع) پرسیده شود.

در کتاب جمع التفاسیر و صحاح سته روایت شده که آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ «1»** در شأن ولای امیرمؤمنان نازل شده، زمانی که انگشت خود را در نماز به مسکین صدقه داد.

اما آیه تطهیر که میفرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «2»

و آیه قری که میفرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى «3»

(1) - مائده آیه 5.

(2) - احزاب 33.

(3) - شوری 22.

این هر دو آیه در شأن امیرمؤمنان و اولاد پاک او کافی است که ما را از این که احادیث نبوی و کلمات بزرگان را در مقام علی و امامان از نسلش را ذکر کرده و موشکافی کنیم بیناز کند.

قرآن مجید در سوره مبارکه فاطر میفرماید:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا: «1»

سپس کتاب را به عنوان ارث به کسانی دادیم که آنان را از میان بندگان خود برگزیده بودیم که نخبه همه بندگان محسوب میشوند و گل سرسبد اجتماعات بشری هستند.

فضل بن روزبهان که از دانشمندان اهل سنت است میگوید: علی از جمله ورثه کتاب است، بخاطر این که علی آگاه به حقایق قرآن است، و این معنا دلالت میکند بر فراوانی علم و دانش و فطانت و فراست علی در شناخت قرآن، و تا کسی لیاقت کاری را نداشته باشد آن کار را به او واگذار نمیکنند، علی (ع) حافظ و نگهبان کاخ رفیع ایمان و پاسدار حریم قرآن و آگاه به همه حقایق قرآن است.

قرآن کریم در سوره رعد میفرماید:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ: «2»

جز این نیست که تو ای پیامبر هشدار دهندهای و راهنمای هر قومی هستی.

رسول خدا میفرماید: آری من هشداردهنده مردم نسبت به عذاب الهی هستم و علی در مسئله با من شریک است، سپس روی مبارک به علی (ع) نمود و فرمود: یا علی به وسیله تو شایستگان هدایت هدایت میشوند.

(1) - فاطر 32.

(2) - رعد 8.

این حدیث را سیوطی عالم بزرگ اهل سنت در الدر المنثور و صاحب کتاب کنز العمال که او نیز از بزرگان اهل سنت است در جلد ششم صفحه 167 نقل نموده است.

من با کمال احترام به همه فرقه‌های اهل سنت می‌گویم: شیعه براساس روایات مهمی که شما در ذیل بیش از سیصد آیه در شأن علی (ع) و اهل بیت پیامبر و امامان از نسل علی نقل کرده اید، پیروی از اهل بیت را واجب و متابعت از دیگران را ابداً ضروری نمداند، زیرا عقل هر انسانی حکم میکند با بودن اعلم پیروی از غیر او و به خصوص جاهل امری ناپسند، و خود را به چاه انداختن است!

صلح

برخی از مفسران مسلم را به صلح گرفته اند، صلحی که لازمه قطع‌یاش نبود اختلافات در میان امت، و میوه شیریناش وحدت ملت است، و نهی از تبعیت گامهای شیطان به خاطر این است که شیطان یعنی هر طاغوت درونی و بیرونی و هر بت جاندار و بیجان سبب ایجاد تفرقه و اختلاف و عامل شکستن وحدت ملت و امت است.

به نظر می‌رسد که معنای اول یعنی تسلیم و گردن نهادن در برابر خدا و پیامبر و ائمه طاهرين به آیه شریفه نزدیکتر باشد.

الگوهای تسلیم

جامع السعادات نوشته عالم کم نظیر وجود مبارك ملا مهدی نراقی که از بهترین کتابهای اخلاقی است، روایتی را به این مضمون نقل میکند:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 131

زاهدی از جامعه کناره گرفت، و از شهر و دیار دور شد و کنار کوهی مسکن گزید و گفت: از احدی چیزی درخواست نمیکنم تا خدا روزی مقرر را برساند! هفت شبانه روز زندگی گذرانید، خبری از رزق و روزی نشد، مرگ را نزدیک دید، عرضه داشت خدایا اگر بناست مرا زنده بداری رزق مقرر را برسان و گرنه تسلیم مرگ باشم ندا آمد: به عزت و جلال سوگند روزیت را نمیدهم مگر به اجتماع پیوندی و میان مردم زندگی کنی.

از کوه سرازیر شد و به شهر درآمد شخصی آب و دیگری به او نان داد، و روزی او جریان پیدا کرد به او خطاب شد تو میخواهی با زهد غلط حکمت مرا که جریان امور به وسیله و اسباب و ابزار است مانع شوی؟

«اما علمت انی ارزق عبدی بایدی عبادی احب الی من ارزقه بید قدرتی.»

مگر نمدانی من روزی بندگام را به دست بندگام عنایت میکنم در پیشگاهم محبوبتر است از این که با دست قدرتم بیواسطه به او برسانم. «1»

روایت درس میدهد که به حکمت و قضای عادلانه حق و مجاری اموری که قرار داده تسلیم باشید و جز این راه را نپیمایید.

جایگاه اهل تسلیم در قیامت

از رسول خدا روایت شده: خداوند روز قیامت برای گروهی از امت من بال هائی قرار میدهد که از قبرهای خود به سوی بهشت به پرواز میآیند، و به صورتی که بخواهند از نعمت ای بهشت بهره مند میشوند فرشتگان به آنان میگویند: آیا شما رنج حساب و گرفتاری محشر را دیدید؟ پاسخ میدهند حسابی در کار ما

(1) - جامع السعادات، ج 3، ص 227.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 132

نمود، میپرسند از صراط عبور کردید؟ میگویند ما صراطی مشاهده نکردیم، میپرسند دوزخ را دیدید؟ جواب میدهند ما در مسیر خود به سوی بهشت چیزی را ندیدیم، میپرسند از امت کدام پیامبرید؟ میگویند: امت محمد.

فرشتگان میگویند شما را به خدا سوگند بگوئید در دنیا چه عملی داشتید که به این مقام رسیدید؟ میگویند ما دارای دو خصلت بودیم که خداوند از پی آن دو خصلت به فضل و رحمتش این کرامت را در حق ما مبذول داشت

اول:

«اذا خلونا نستحي ان نعصيه.»

چون در خلوت قرار میگرفتیم از خدا حیا میکردیم معصیت کنیم.

«و نرضی بالیسیر مما قسم لنا:»

نسبت به کمتر از آنچه ما را روزی میداد راضی و تسلیم بودیم فرشتگان میگویند: شما لایق چنین مقامی هستید. «1»

تسلیم و کتمان

اخنف بن قیس میگوید: روزی به عموم صعصقه از درد شدیدی که در دل داشتم شکایت نمودم، مرا ملامت کرد و گفت: برادر زاده هنگامی که نوعی ناراحتی به تو دست میدهد اگر به کسی مانند خود شکایت کنی از دو حال خارج نیست یا آن شخص دوست توست که نهایتاً از هم ناراحت و رنجیده میشود، یا دشمن توست که در این صورت شاد میگردد، ناراحتی خود را به مخلوقی مانند خود که قدرت رفع آن را ندارد اظهار مکن، به کسی پناه ببر و درد را بگو که تو را به آن ناراحتی آزموده، او قدرت دارد که درد تو را درمان و برطرف نماید.

(1) - جامع السعادات، ج 3، ص 202.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 133

برادر زاده یکی از چشمهای من مدت چهل سال است از دیدن محروم است، يك نفر را تاکنون از این مسئله آگاه نکرده ام، حتی همسر و شريك زندگيام نیز نمیدانند که يك چشم من نابیناست!! «1»

برترین ارزش ها

حضرت صادق (ع) به مفضل بن عمر جعفی هنگامی که عبدالله بن یعفور از دنیا رفت نامه‌ای به این مضمون نوشت: سفارش من به تو همان است که به عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه داشتم.

او از دنیا رفت در حالی که نسبت به خدای عزوجل و پیامبرش و امامت براساس عهده‌ای که معهود از جانب خدا بود با همه وجود وفادار بود.

او که صلوات خدا بر روحش باد آثارش پسندیده، کوشش همراه با پاداش، وجودش آمرزیده، و غرق در رحمت خدا شد، و این همه به خاطر این بود که خدا و پیامبر اسلام و امام و رهبرش از او رضایت داشتند.

سوگند به فرزندی ام نسبت به رسول خدا در این روزگاری که به سر میبرم احدی را نسبت به خدا و پیامبر اسلام و امامش مطیعتر از او نیافتم، پیوسته این گونه بود تا خدا به یاری رحمتش او را قبض روح کرد.

و او را با رسول الله و امیرمؤمنان در بهشتش ساکن نمود، مسکن او در بهشت میان مسکن محمد (ص) و امیرمؤمنان است، گرچه مساکن بهشت و درجات یکی است، خداوند از نزد خود رضایتش را به رضای من از او بیفزاید و از احسانش او را غرق مغفرت نماید. «2»

(1) - الکئی و الالقاب، ج 2، ص 13.

(2) - رجال کشی 215 چاپ نجف.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 134

تسلیمی شگفت

علامه نهایندی از کتاب عنوان الکلام و برخی از کتب معتبره روایت میکند که روزی حضرت عیسی در مناجاتش با خداوند عرضه داشت: پروردگارا دوستی از دوستارانت به من بنما، خطاب رسید به فلان محل برو که ما را در آنجا دوستی است، مسیح به آن محل موعود رفت زنی را دید که نه چشم دارد و نه دست و نه پای، روی زمین افتاده و زبانش مترنم به این ذکر است:

«الحمد لله على نعمائه والشكر على آلائه»

خدا را بر نعمتهای ظاهریاش سپاس و بر نعمتهای باطنیاش شکر.

آن حضرت از حالت آن زن شگفت زده شد، پیش رفته و به او سلام کرد، زن گفت: عليك السلام یا روح الله! فرمود ای زن تو که هرگز مرا ندیده‌ای از کجا شناختی من عیسی هستم، زن گفت: آن دوستی که تو را به سوی من دلالت کرد برایم معلوم نمود که تو روح الله هستی، فرمود: ای زن تو از چشم و دست و پا محرومی، اندامت تباه شده! زن گفت: خدا را ثنا میگویم که دلی ذاکر و زبانی شاکر و تنی صابر دارم، خدا را به وحدانیت و یگانگی یاد میکنم که هرچه را میتوان با آن

معصیت کرد از من گرفته، اگر چشم داشتم و به نامحرم نظر میکردم، اگر دست داشتم به حرام میآلودم و اگر پا داشتم دنبال لذات نامشروع میرفتم چه عاقبتی داشتم؟

این نعمتی که خدا به من داده به احدی از بندگاناش نداده است. «1»

گامهای شیطان

(1) - خزينة الجواهر، 318.

تفسیر حکیم، ج6، ص: 135

در آیات مربوط به خلقت آدم و حوا و سکونت آنان در بهشت و وسوسههای شیطان به آنان نسبت به شجره ممنوعه و رجیم و ملعون شدن شیطان تا ابد بحث مفصل و لازمی در حدی که توانست همه شئون مطلب را فرا بگیرد گذشت.

در اینجا فقط این نکته را یادآوری میکنم که شیطان به صورت دفعی انسان را از صراط مستقیم جدا نمیکند و از حضرت دوست دور نمینماید بلکه به صورت تدریج زمینه گناهان صغیره را آن هم در مدتی قابل ملاحظه فراهم میکند، تا قبح گناه و زشتی معصیت از نظر انسان زدوده شود آنگاه باز به تدریج عرصه ارتکاب گناه کبیره را فراهم میآورد، تا نهایتاً انسان به گناه عادت کند و ارتکاب معصیت طبیعت ثانوی وی شود.

کسی که از کشیدن مواد دود زا نفرت دارد و عمراً نه به يك نخ سیگار به لب نزده، دوست نابابش سیگاری به ارائه میدهد، او روی گردان میشود، دوستش از طریق محبت و عاطفه وارد شده به او میگوید فقط يك بار به این ماده لب بزن، وسوسه کارگر میافتد، لی به سیگار میزند و برای يك بار دودی به حلقش فرو میبرد، دهانش تلخ میشود، گلوش میسوزد، حالت تهوع به او دست میدهد، به شدت اظهار نفرت میکند و نزد خود عهد مینماید به سیگار لب نزنند، یکی دو روز بعد باز دوست ناباب او را وسوسه میکند و زیان دود را نزد او کم و اندك و ناچیز جلوه میدهد و از این که سیگار به اعصاب آرامش میدهد سخن وسوسه انگیز به میان میآورد و نهایتاً او را وادار به کشیدن نصف سیگار میکند و به همین صورت و به تدریج او را به دود معتاد میکند، تاجائی که حاضر میشود پول خدا داده را به مسیر دود آلوده هزینه کند،

سالها میگذرد تا سیگار برایش عادی میشود، دنبال دودی که مخدر بودنش بیشتر باشد میرود، به راهنمایی دوست ناباب به حشیش سپس به تریاک پس از آن به هروئین آنگاه به مواد

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 136

نابودکننده جسم و جان و خلاصه برای تأمین هزینه سنگین اعتیاد به قاچاق فروشی، و نهایتاً به زندان رفتن و چه بسا به کام اعدام میافتد.

آری جوانی برومند، مستعد، زیباروی، زیبا اندام، دارای قدرت هوشی و ذهنی که با ادامه تحصیل میتواند ابن سینا در شرق یا انیشتن در غرب گردد، همه مواهب خدا داده را با دود اعتیاد معامله میکند، دل خانواده را به درد میآورد، آبروی خانواده را در معرض خطر قرار میدهد، عضوی معطل و سرگردان میشود، کارتن خواب میگردد، و با اعدام شدنش بدون جواب و عذر قابل قبول به دادگاه جهان بعد رفته به عذاب ابد محکوم میگردد!! **و لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ**

چه دشمن آشکاری از این دشمن بدتر که همه سرمایههای وجودی انسان را به باد میدهد و آدمی را به خواری دنیا و عذاب آخرت گرفتار میکند، بیعت نیست که خداوند در سوره فرقان از رفیق بد و عامل ضلالت و گمراهی و انسانی که قاتل سعادت انسان است تعبیر به شیطان کرده است:

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا: «1»

بیتردید رفیق من مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه کرد، و شیطان همواره انسان را پس از گمراه کردنش تنها و بیکیس در وادی هلاکت رها میکند.

اکثر شیاطینی که راه را بر انسان میندند، و زمینه جدائی او را از حق فراهم میکنند، و بیرحمانه به ارزشهای والای آدمی حمله مینمایند، و معاصی و گناهان را در نظر مردم میآرایند، و انواع حیلها و ترفندها را برای گمراه کردن اهل ایمان به کار میگیرند سردمداران کفر و شرک و فرعونیان زمان، و چه بسا اطرافیان خود انسان اعم از اقوام و دوستان و نزدیکان هستند که علامت شیطان

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 137

بودنشان دعوت به ضلالت و گناه است و اینان دشمن آشکارند که اجتناب از آنان مایه رشد و سعادت و نیک بختی است.

سقوط پس از رفعت

انسانی که همه وجود خود را تسلیم حضرت حق میکند و در راه معرفت خدا به اندازه استعدادش گام بر میدارد و در فضای توحید با درک دلایل و بینات الهیه حجت حق بر او تمام میشود، و در حدی به ایمان و اخلاق حسنه و عمل صالح آراسته میگردد و از این طریق به رفعت معنوی و جایگاهی والا میرسد.

او باید با همه وجود و با کمک خواستن از حضرت حق آنچه را به دست آورده حفظ کند، و فریب ترفندهای شیطان را نخورد، و از افتادن در جاده گناه و پذیرش دعوت شیطان به شدت اجتناب نماید، و گرنه دچار لغزش یعنی پیروی از خطوات شیطان میگردد، و سر از احکام و مقررات عزت آفرین و حکیمانه حضرت حق بر میتابد و از جایگاه والای معنوی خود که با زحمت به دست آورده به حضيض هلاکت و چاه ضلالت سقوط میکند و خود را مستحق جریمه و عقاب و عذاب الهی مینماید.

انسان اگر نسبت به قرآن مجید گوش شنوا داشته باشد، صدای انسان شناسی و جهان شناسی و خداشناسی و قانون شناسی و عاقبتشناسی را از این مأذنه الهی میشنود، چون این صدا و ندای به حق را تحقق عملی دهد بهترین موجود و با ارزشترین وجود میگردد، و به جایگاهی رفیع میرسد.

ولی اگر به صدا و ندای شیطان پاسخ دهد به تدریج ارزشهای به دست آورده را از دست میدهد، و روحش با حملات سبعانه زشتیها و معاصی پاره پاره میشود، و از او جز مشتی استخوان و گوشت و غیر از شکم و شهوت باقی نماند، و نهایتاً

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 138

شريك حیوانات در هاری و درندگی و سبعت میشود و اسفل سافلین سقوط میکند و قدر و وزنی برایش نماند، و از چشم رحمت خدا میافتد، و درهای فیوضات ربانیه و الطاف الهیه به رویش بسته میشود و مستحق عذاب دنیا و آخرت میگردد.

صدای حق از مأذنه قرآن مجید آن چنان باید گوش جان و ذات قلب و حقیقت روح را تحت تأثیر قرار دهد که همه هویت ظاهر و باطن در تسخیر آن صدا در آید و همه موجودیت انسانی انسان را با همه موجودات که تسبیح گوی حق و سر به سجده در پیشگاه دوست دارند هماهنگ نماید، و آدمی را با کاروان هستی به سوی حضرت حق برده به لقاء و قرب آن وجود مقدس برساند.

این صدا را باید بگونه ای شنید که دیگر صداها که ضد این صداست در برابر آن آنچنان ضعیف و آهسته شود که قابل شنیدن نباشد، صداهائی که باطل و پر از جاذبه شهوانی است و برای نشنیدن صدای حق اختراع شده، و به خاطر این است که صدای حق با این صداها به گوش نرسد.

صدای باطل یا باید با توجه به حقایق برای انسان پوچ و هیچ باشد یا آدمی در هر شرایطی آن را نشنود یا نشنیده بگیرد

..

با ارزشترین صداها و پرمفعتترین آنها که دم حیات بخش، و نفخه زنده کننده جان، و رشد دهنده نھال انسانیت است صدای حق است که از گلدسته وحی و نای پر معنا و ملکوتی انبیاء و امامان بلند است، که هر باطلی را از خیمه حیات فراری میدهد و کشتزار زندگی را از حشرات مودی و زیانبار که همان طواغیت و شیاطین هستند پاک میکند و زمینه رشد و کمال و به ثمر نشستن درخت وجود انسانی را فراهم مینماید.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 139

کودک و صدا

کودکی پاسبانی و نگهبانی کشتزاری را به عهده داشت، برای دفع پرندهگان و حشرات حمله کننده به کشتزار که موجب آفت به آن منبع تأمین کننده رزق و روزی بودند طبل میکوبید، موزیان از صدای طبل فرار میکردند، روزی محمود غزنوی از آن ناحیه میگذشت، منظره زیبای منطقه نظرش را جلب کرد با حشم و خدم مفصلی که همراهش بود چادر زد، شتری دو کوهان داشت که طبل بزرگ جنگی او را حمل میکرد، کوس پر صدای محمود در رفت و آمد بر پشت این شتر نواخته میشد، شتر مزبور وارد مزرعه تحت پاسبانی کودک شد، کودک ساده دل برای فراری دادن شتر با آن طبل جنگی بزرگ که بر پشتش نواخته میشد شروع کرد بر طبل کوچک خود کوبیدن تا شتر دو کوهانه محمود را از مزرعه فراری دهد، خردمندی به او گفت: بر طبل خود مکوب که این شتر با آوای طبل و نقاره آشناست و صدای این طبل تو یا در گوشش هیچ است یا نمیشنود!

آری رفیعترین صداها از نظر معنوی و سودمندترینش از نظر اثر گذاری صدای حق است که آن چنان با همت و عشق و با حالت باور باید شنید که دیگر صداها در برابرش هیچ باشد یا شنیده نشود.

صدای حق که صدای وحی و معرفت و صدای انبیاء و امامان است انسان را به سه مرحله با عظمت و ملکوتی علم یقین که محصول دلایل و بینات و عین یقین که ثمره مشاهده و حق یقین که میوه لمس و مسّ است میرساند، و رفعتی به انسان میدهد که جز خدا کسی به حقیقتش آگاه نیست.

به هر اندازه یقین انسان بیشتر باشد، به حق نزدیکتر و به همان نسبت همه و حتی اشیاء و عناصر در برابر خواستههای به حق انسان مطیع ترند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 140

علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان از رسول خدا نقل میکند که به حضرت گفتند: بعضی از یاران مسیح روی آب راه میرفتند، حضرت فرمود:

«لوکان یقینه اشد من ذلك لمشی علی الهواء.»

اگر یقین رونده روی آب شدیدتر از آن بود قطعاً روی هوا راه میرفت.

آری فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ، اگر پس از آمدن دلایل و بینات و دیدن نشانههای حق و شنیدن صدای وحی، در عرصه غیر حق بلغزید به عذاب دچار میشوید و بدانید که خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

کیفر اهل لغزش

سنن و قوانین حکیمانه حضرت حق، مایه حیات معنوی، و سبب رشد و کمال، و زمینه به دست آوردن خیر دنیا و آخرت است.

دین همراه با بینات و دلائل علمی است و راه هرگونه تردید و شک به روی آن بسته است.

عقل و فطرت در برابر قوانین حکیمانه حق سرتسلیم و تواضع فرود میآورند، و از درون انسان، انسان را به قبول آنها ترغیب میکنند.

اجرای قوانین تشریع آدمی را زیر چتر ولایت الله قرار داده الله **وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا**، و او را به سوی مقام قرب و لقاء حرکت میدهد.

آنان که از دین سرپیچی کنند و پیرو گامها و به عبارت دیگر فرهنگ فریبکارانه شیطان شوید به راستی چه انتظاری دارند و به چه نظر دارند؟

جز آمدن انتقام خدا به صورت عذابی سهمناک در سایه هائی شوم از ابر، و ظهور فرشتگان مأمور کیفر؟ این خیانت پیشگان و ستمگران بدکردار هنگامی که آثار انتقام خدا را از ابری پر از عذاب و فرشتگان مأمور کیفر دیدند میخواهند ایمان بیاورند و تسلیم خواستههای حق شوند، که آن زمان، زمان اظهار ایمان و تسلیم نیست، که ایمان

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 141

و تسلیم در آن هنگامه پر خطر که فرصتها سوخته و زمان از دست رفته هیچ سودی ندارد، زیرا قیامت عرصه حساب است نه عمل برخلاف دنیا که عرصه عمل است نه حساب.

چون صفات حضرت حق مثل صفت منتقم عین ذات است آیه شریفه میفرماید **إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ** این به معنای جابجائی خدا و حرکت حضرت او از نقطهای به نقطه دیگر نیست، چنان که تربیت شدگان مکتب سقیفه و پیروان مدرسه بنی امیه پنداشته اند!!

«می شود که اسناد یأتیهم الله حقیقی و ناظر به صفات باشد، زیرا صفات و اسماء الهی عین ذات، و ظهور و اتیان صفات نموداری از آن است که پیوسته در صورتهای مادی و طبیعی و اظلال آنها ظاهرتر میشود، آن چنان که علم و قدرت و صفات و غرائز انسانی در صورت مواد و ابدان و اصوات پیوسته ظاهرتر میشود و آنها را تحت الشعاع میگیرد.

همان اراده حکیمانه و علم ازلی بود که در آغاز تکوین، به ماده اولی جهان که قرآن از آن تعبیر به دخان نموده

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ «1»

روی آورد و آن را از یکگونگی و هم سطحی به صورتهای مختلف عناصر اصلی و ترکیبات آنها، سپس قوانین و نظامات و نیروها و حیات و عقل درآورد، و در این رجوع و مسیر کمالی، هر چه جهان پیشتر رود، صفات ازلی نمودارتر و نزدیکتر،

و ماده اولی مقهورتر میگردد تا در نهایت امر به صورت ابرهای لطیف و روشی «الغمام» میشود که اشعه صفات و اسماء از آن رخ مینماید:

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا «2»

(1) - فصلت 11.

(2) - زمر 69.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 142

و کارمایه جهان به پایان میرسد:

و قُضِيَ الْأَمْرُ

و همه چیز به سوی خدا بر میگردد:

وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

استفهام اعجابی و نکوهنده - هَلْ يَنْظُرُونَ...؟

انگیزنده انظار به سوی چنین آینده نهائی، و نکوهش کسانی است که پس از آمدن آیات بینات و ظهور اراده تشریعی خداوند و تبیین دارالسلام روی گرداندند و لغزیدند و پیرو گامهای شیطان شدند. «1»

گوشهای از عذاب قیامت

اگر در آیات مربوط به عذاب که نوعاً در سی جزء قرآن آمده دقت کنیم، به بخشی از عذاب کافران، مشرکان، منافقان، فاجران آگاه میشویم، من لازم نمیدانم آیاتی را در این فصل ذکر کنم، زیرا در فصول آینده به هر آیهایی از آیات عذاب که رسیدم شرح و توضیح لازم را به خواست حضرت حق و به توفیق او خواهم نوشت، در این قسمت برای بیداری بیشتر قلب، و تقویت روح خودداری از گناه به ذکر چند روایت اکتفا میکنم.

به سند صحیح از ابوبصیر روایت شده که: خدمت حضرت صادق (ع) عرضه داشتم ای فرزند رسول خدا مرا از عذاب الهی بترسان که دلم زنگ قساوت گرفته است.

فرمود: ای ابومحمد آماده زندگی دور و درازی باش که زندگی آخرت است، که آن زندگی را نهایت نیست، درباره آن زندگی اندیشه کن و برای آن توشه فراهم نما.

(1) - پرتوی از قرآن، ج 2، ص 104.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 143

ای ابوبصیر روزی امین وحی با چهرهای تلخ که آثار اندوه از آن میریخت به محضر رسول خدا آمد، درحالی که پیش از آن هرگاه به محضر حضرت مشرف میشد متبسم و خوشحال بود.

رسول خدا به جبرئیل فرمود: چرا امروز با چهره گرفته و محزون آمده ای؟ عرضه داشت: امروز نفخه و دمی که بر آتش دوزخ میدمیدند از دست نهادند! فرمود دمه‌های آتش دوزخ چیست؟ گفت: ای محمد خداوند فرمان داد هزار سال بر آتش دوزخ دمیدند تا سپید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، آنگاه هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است و تاریک.

و اگر قطره‌های از آشامیدنی دوزخ که محصولی از چرك و زخم عورت زنان زناکار است و در دیگهای دوزخ جوشانده میشود و به عوض آب به اهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه همه اهل دنیا از بوی بدش بمیرند، و اگر يك حلقه از زنجیری که هفتاد زرع است و بر گردن اهل دوزخ میگذارند بر دنیا بگذارند از حرارت آن تمام دنیا بگدازد، و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان آسمان و زمین بپاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاك شوند.

چون امین وحی این مطالب را بیان کرد رسول خدا و جبرئیل به گریه افتادند، خداوند فرشتهای را نازل فرمود که: پروردگار به شما سلام میرساند، و میفرماید: من شما را از آنچه مستوجب عذاب میگردد ایمنی دادم.

سپس حضرت صادق (ع) فرمود: در آن روز اهل آتش عظمت دوزخ و عذاب الهی را درک میکنند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را آگاه میشوند، و چون اهل دوزخ وارد دوزخ میشوند هفتاد سال میکوشند تا خود را به بالای دوزخ میرسانند هنگامی که به کنار دوزخ میرسند، فرشتگان گرزهای آهن بر

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 144

سر آنان میکوبند تا به قعر دوزخ بازگردند، پوستهای دوزخیان را پس از سوختن به پوست جدید تغییر میدهند، تا عذاب بر آنان تأثیر بیشتری بگذارد.

پس امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: آنچه برایت گفتم تو را بس است؟ ابوبصیر گفت: آری مرا بس است: «1»

در حدیثی از حضرت صادق (ع) آمده که: رسول خدا فرمود: در شب معراج چون وارد عرصه ملکوت شدم، هر فرشتهای مرا دید خندان و خوشحال شد، تا رسیدم به فرشتهای از فرشتگان که عظیمتر از او ملکی ندیدم، صورت و قیافهای بسیار زشت داشت و خشم از جبینش ظاهر بود، پس آنچه فرشتگان دیگر از تحت و دعا نسبت به من بجا آوردند او بجا آورد ولی تبسمی در چهره نداشت و از شادی و نشاط دیگران در او خبری نبود، از امین وحی پرسیدم این کیست که من از دیدن او بسیار ترسیدم!!

امین وحی گفت: گنجایش دارد که از او بترسی چون همه ما فرشتگان از او ترسانیم!

و خویشتن و پیروانشان را به غرور و کبر و تعصبهای غیرمنطقی و حکومت هوای نفس و پس از آن به لغزشها و زوניהا و سقوط به اسفل سافلین دچار کنند، این کفر پس از هدایت، و لغزش خطرناک و خطرزا پس آمدن دلایل و بینات و آثار شوم لغزش پس از اتمام حجّت به اندازه لازم در آیات 209 و 210 سوره بقره توضیح داده شد.

آرایش یافتن زندگی مادی در نظر کافران

انسان زمانی که از حریم توحید و نبوت و ولایت دور شود بدون شك دچار هوای نفس یعنی خواستههای بیمحابه و غیرمعقول و گرفتار فرهنگ شیطان میگردد و ضرورتاً دچار تنگ نظری و عدم دید نسبت به عاقبت خویش، و اسیر

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 145

محدودیت باطن و غافل از جهان آخرت میشود و منظرگاهش منحصر به چهارچوب حیات مادی میگردد، و این حیات محدود و زودگذر که تنها مقصد و هدفش را تشکیل میدهد از طریق هوای نفس و وسوسه‌های شیطان و شیطان صفتان در نظرش زیبا جلوه مینماید و او را به هر وسیله ممکن جذب کرده، و برده و بنده خویش میکند.

برتری همهجانبه اهل تقوا بر دیگران

هر انسان کفر پیشهای چون ایمان به آخرت و ارزشهای انسانی و اخلاقی و ملکوتی ندارد، وقتی میبیند مؤمنان دارای ادب الهی و آداب انسانی هستند، و در گردونه عبادت رب و خدمت به خلق به سر میبرند، و هر قدمی که بر میدارند برای آبادی آخرت که طرف مقابلشان قبول ندارد بر میدارند، و با کمک روح تقوا و پرهیزکاری از گناهان کبیره اجتناب میکنند و از اصرار بر صغیر دوری میجویند مورد تمسخر و ریشخند قرار میدهد، و روش و منش آنان را بیفایده به حساب میآورد، و از آنان تعبیر به ائمل و مرتجع و عقب افتاده و ناهمگون با تمدن و پیشرفت روزگار مینماید، و به آنچه پاکان و با تقوایان انجام میدهند میخندد!!

این انسان گرفتار کور باطنی، آنان را که از صحنه این نمایشهای فریبده برتر آمده، وراء این دنیا آخرت را مینگرد و به آن میگروند، بیهوده از زندگی و ساده میندازند، و با پوز خندی تلخ به مسخره کردن آنان دست میازند.

پاکان که علاوه بر ایمان قلبی دارای تقوا هستند، تقوائی که سبب تحرك و تفوق است، در روز قیامت که ظاهر و باطن جهان و انسان منقلب و دگرگون میشود بر مسخره چیان فرومایه برتری دارند، و در آن روز در هیچ زمینهای با هم مشابَهت و هماهنگی ندارند، اینان در اعلا علین و آنان در اسفل سافلین هستند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 146

این از خود راضیهای متعصب و مغروران جاهل، و مسخره چینان پوك و بیارزش باید بدانند که: روزی آن نیست که در تصرف دست انسان باشد و در انبارها و مخزنها انباشته گردد، روزی حقیقی آن است که از سوی حضرت حق بخاطر ایمان و تقوا بدون حساب در فضای خیمه حیات ابدی به انسان برسد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 147

تفسیر آیه 213 - 214

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبُاسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

مردم در ابتدای تشکیل اجتماع گروهی واحد و يك دست بودند، [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند] پس پدید آمدن اختلاف و تضاد خدا پیامبرانی را مرزدهنده و بیم رسان برانگیخت و با آنان به درستی و راستی کتاب نازل کرد تا در میان مردم در آنچه باهم اختلاف داشتند داوری کند.

آنگاه در خود کتاب یعنی در قوانین و مقررات حق اختلاف به وجود آمد و اختلاف را در آن به وجود نیاوردند مگر کسانی که کتاب به آنان داده شد، این اختلاف بعد از دلایل و برهانهای روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد و سبب آن برتری جوئی و حسد در میان خودشان بود، پس خدا اهل ایمان را به توفیق خود به حقی که در آن اختلاف کردند راهنمایی فرمود، و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت میکند.

آیا پنداشته اید در حالی که هنوز حادثه هائی مانند حوادث پیش آمده برای گذشتگان شما را نیامده وارد بهشت میشوید؟ به آنان سختیها و آسیب هائی رسید و چنان متزلزل و مضطرب شدند تا جائی که پیامبر و مؤمنان همراه او در مقام دعا و درخواست یاری میگفتند: یاری خدا چه زمانی است؟ به آنان گفتیم: آگاه باشید یقیناً یاری خدا نزدیک است.

شرح و توضیح:

در این دو آیه شریفه به چند مسئله اشاره شده است:

1- امت واحده 2- بعثت انبیاء 3- نزول کتاب 4- اختلاف اندازان حسود 5- بهشت محصول آزمایش و ابتلا

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 148

امت واحده

احتمالاً نخستین جامعهای که تشکیل شده، دارای گرایشهای یکسان بوده، و از نظر منافع تضادی و نزاعی با هم نداشتند، و همه کنار یکدیگر به صلح و صفا زندگی میکردند، و هرکس به حق خود قانع بوده، و راهی برای تجاوز به حقوق دیگران برایش باز نبوده است، کم بودن جمعیت، فراوان بودن زمین، وفور نعمت، سلامت فطرت، جمعیت خاطر، آرامش نسبی و از همه مهمتر نداشتن بلوغ فکری و پائین بودن سطح اندیشه و آگاهی سبب وحدت و عامل بسیار مهم عدم نزاع و تضاد و اختلاف بوده است، **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً**.

کثرت جمعیت، بلوغ فکری، هیجان حرص، اندیشه قوی تر، میل به غرائز آزاد، حاکمیت اوهام، سلطه هوای نفس، عشق شدید به مادیات، علاقه به تکاثر سبب جدائی انسانها از یکدیگر، و شعله ور شدن کینه و پدید آمدن اختلافات و سلايق در عقاید و آراء، و روی کردن به نظامات متعدد و سنن متشتت و انتخاب معبودهای گوناگون و قوانین متضاد و بروز جنگها آن وحدت را از میان برداشت، و انسانها را در آتش اختلافات خسارت بار انداخت.

بعثت انبیاء

در این مرحله حکمت خداوندی اقتضا کرد، که خورشید هدایت از افق حیات انسان طلوع کند، تا نفوس مستعده را به ادب ملکوتی و تربیت الهی و رشد انسانی بیاراید، و مقیاسها و موازینی برای تشخیص حق از باطل و حسن و قبح و خیر و شر در اختیار آنان قرار داد، تا به کارگیری آنها محور زندگی را عدالت، و همزیستی مسالمت آمیز را نصب العین، راه حیات را براساس حکمت، و محبت و عمل صالح پیماید، و با بهره گیری از نور خورشید نبوت و پذیرش بشارت و انداز آنان و عمل به کتاب که محتویات آن وحی خداوندی است، خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نماید.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 149

نزول کتاب

در توضیح مربوط به نزول کتاب و محتویات آن، و کاربردی که در زندگی انسان دارد در آیاتی که سخن از قرآن مجید در میان داشت مباحث عقلی و علمی بسیار مفیدی مطرح شد، و تا اندازه‌ای به جوانب وحی و آثار پربارش در تأمین خیر دنیا و آخرت اشاره رفت، و در حدی که لازم مینمود مسئله به طور تفصیل بیان گشت.

در این قسمت به گوشه‌های از منافع وحی در حیات و زندگی انسان اشاره میکنم:

قرآن انسان را به نور هدایت می‌آراید، تا از برکت آن بتواند ظلمتها را از خیمه حیات فراری دهد، و برای تحقق هر خیری مستعد گردد، و با کمال همت هر شری را از عرصه زندگی بزدايد، و در سایه هدایت الهی تبدیل به منبعی از فضائل، و خزینهای از ارزشها گردد، و همه فضای حیات خود را آماده جذب فیوضات الهیه و کرامات ربانیه، و نسیمهای رحمت ربانیه نماید.

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مِّنْ يَّشَاءُ: «1»

کسی که با قرآن مجید هماهنگ شود، و در حد استطاعت به قرآن مجید عمل نماید، به تدریج زنگ آلودگیها از باطنش پاک میشود، و نور عشق به حضرت حق و قیامت و انبیاء و فرشتگان و کتاب الهی در دلش متجلی میشود و به عبارت دیگر ایمان حقیقی محبوب قلبش میگردد، و قدمی ثابت در عرصه این حقیقت پیدا میکند، و عاشقانه در گردونه عبادت قرار میگیرد، و به خلق خدا خدمت مینماید و درهای رحمت خاصه حق را به روی خود باز میکند، و شایسته قرار گرفتن در حرم قرب محبوب میشود.

حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ: «2»

(1) - نور 35.

(2) - حجرات 7.

گروهی هستند که لیاقت و شایستگی معنوی خود را به اختیار خود از دست داده، و به شدت میل به امور مادی و شهوانی پیدا کرده، و بدون سنجیدن عواقب امور از هوای نفس پیروی میکنند، و از همه هستی جز به شکم و شهوت نظر ندارند، و هم چون بزه رام شیطان و در گردونه گناه به سر میبرند.

اینان به خاطر عدم تعقل و اندیشه نکردن در امور و پیچیده بودن قلبشان به پردههای ظلمت، هوای نفس و شیطانیشان دنیای زودگذر را با متاع اندکشان در نظرشان آراسته و در باطنشان زینت داده لذا زشتی را زیبایی، ظلمت را نور، باطل را حق، بیدوام را بادوام میبینند و خود را برای به دست آوردن آنچه زودگذر است به آب و آتش میزنند و نهایتاً سر از سراب درآورده و با تهدستی کامل از دنیا به سوی آخرت میروند.

ولی آنان که اهل اندیشه و خردورزی هستند، و از فطرت فعال و وجدان بیدار برخوردارند، و بر اثر مطالعه یا گوش دادن به حقایق به وسیله يك معلم الهی دارائی روانی متعادل، نفسی پاك، اخلاق حسنه و عمل صالح شده اند، و لیاقت سفر به سوی قرب حق و لقاء الهی را پیدا کرده، و نسخه شفا بخش پروردگار یعنی قرآن مجید را برای درمان دردهای عقلی و قلبی و نفسی بکار گرفته اند، و از عمل به کتاب خدا در هیچ موقعیتی دست بر نمی دارند، و دیگران را هم تشویق به حرکت در صراط مستقیم الهی مینمایند ایمان و همه متعلقاتش به وسیله حضرت محبوب در صفحه دلشان آرایش داده میشود، و زینت باطنشان میگردد تا با کمال نشاط و همت و ارادت و محبت به سلوك خود در راه خداوند ادامه دهند و نهایتاً به عرصه رضایت الله و سپس به مقام بالارزش جنت الله میرسند، و این همه نیست جز محصول پیروی از کتابی که بر قلب مطهر محمد صلی الله علیه وآله نازل شده است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 151

وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ «1»

آنان که به توفیق حق و به دلالت عقل و به راهنمایی اهل دل با قرآن مجید آشنا میشوند، و با این منبع نور انس برقرار میکنند، و با کشتی خرد در دریای عمیق آیاتش وارد میشوند، و به حقایقش دقت میکنند، و به این نتیجه میرسند که تنها ره نجات راه قرآن و راه معلمان این کتاب یعنی پیامبر و امامان معصوم است، لامحاله خود را برای هماهنگ کردن با فرامین و دستوراتش آماده میسازند، و به انجام آنچه را قرآن معروف میداند، و به اجتناب از آنچه را که قرآن فحشا و منکر قلمداد میکند همت میگذارند و زندگی را براساس این عمل و اجتناب ادامه میدهند تا روح تقوا در آنان تقویت شود، و در گروه پارسایان و پاکان قرار گیرند و از این طریق به منافع سرشار ابدی دست یابند و به خیر دنیا و آخرت برسند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ افْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَتَّقُوا: «2»

به راستی انسان بدون اتصال به وحی که نفحه الهی و نسیم ربانی است مرده و میتی بیش نیست.

مردهای متحرك كه كارى جز كار حيوانات و چهارپايان يعنى رسيدگى به شكّم و شهوت ندارد، و در اين دو زمينه آلوده به هيجان حرص و طمع ميگردد، و از پى اين حرص و طمع گرفتار چشم دوختن به حق ديگران ميشود، و چون پايدارى و استقامت ديگران را بر حفظ حقوقشان ببيند روح وحشى گرى و سبّيت در او به حركت ميآيد و نهايتاً براى پاره كردن شكّم ديگران و غارت حق آنان دندان تيز كرده، خيز بر ميدارد و بدون كمترين رحمى وارد عرصه تجاوز و ظلم و غارت گرى ميگردد، و اگر ميدان پيدا كند براى دستمالى قيصرىه را به آتش ميكشد، و كشورى را مورد ظلم و ستم قرار ميدهدف و حق ملتى را با غارت گرى به ملكيت ظالمانه خود در ميآورد.

(1) - حجات 7.

(2) - حجات 3.

تفسير حكيم، ج 6، ص: 152

اين مرده متحرك اگر در معرض نفحه الهى و نسيم ربانى يعنى قرآن قرار بگيرد عقل و قلب و نفشش از حيات معنوى برخوردار ميگردد و به تدريج تبديل به منبع نور و رشد و كمال و خير و خوبى ميشود، به عبادت خالصانه روى ميآورد، و از خدمت به خلق در هيچ زمينه‌اى دريغ نميورزد.

كسى كه به چنين حياتى آراسته ميشود، از شرّ هواى نفس و غرائز سرکش و اخلاق طاغوتى و امور باطل و شيطاني آزاد شده به حرّيت واقعى ميرسد و به تأمين خير دنيا و آخرت بر ميخيزد و مشعلى از نور معنوى به اراده حق فرا راه زندگى او قرار ميگيرد كه در روشنائى آن، راه زندگى را تا رسيدن به مقامات ملكوتيه و درجات عاليه مپيماید.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا: «1»

انسانها بدون ارتباط با وحی جمعیتی متفرق و پراکنده و دسته دسته و حزب حزب هستند و هر دسته و گروهی و هر حزب و جمعیتی دنبال منافع خود میباشند و با این وضع با یکدیگر اختلاف شدید پیدا کرده و نسبت به یکدیگر پر از کینه پیدا خواهند نمود.

معلوم است از دلهای پراکنده و قلوب کینه دار چه آثار شومی پدید خواهد آمد، و حق چه ضیفانی پامال خواهد شد؟ بر جمعیت و ملت و قومی که تشتت و پراکندگی حاکم است و جویبار کینه و دشمنی در قلبشان جریان دارد جز ناامنی و بیاعتمادی، و ترس و وحشت و بیم و هراس حاکم نیست، چنین جمعیتی از آرامش خاطر محروم، و از زندگی آرام بینصیب اند.

(1) - انعام 122.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 153

ولی در گروه و جمعیتی که خالصانه روی به کتاب الهی دارند، و بیماریهای معنوی قلب را با قرآن درمان کرده اند، و جز به زندگی پاک و به خیر و درستی و به صدق و صفا و به یاری دادن به دیگران نمیاندیشند، الفت و مهربانی و دلسوزی و شفقت حاکم است، چنین گروهی نسبت

و زمانی بر گروهی که اهل قرآن و تسلیم اسلام و در مدار بندگی حق قرار دارند از طرف کینه ورزان حسود، و متکبران عنود حمله میشود، و اهل قرآن به حکم حضرت حق برای دفاع از کیان اسلام و حفظ مسلمانان به جهاد و دفاع بر میخیزند و به عنوان عبادت واجب در برابر دشمن صف آرائی میکنند و از دشمن غدار میکشند و برخی از مؤمنان به شرف شهادت نایل میگردند، و به دشمن زخم میزنند و خود در راه خدا زخم میخورند و نهایتاً به یاری خدا بر دشمن پیروز میشوند و از میدان جهاد سرفراز بیرون آمده سرمایه رضایت حق را به دست آورده و قلوبشان از غم و غصه و اندوه و حزن و مضیقه باطنی شفا مییابد، و غانما و سالماً به وطن باز میگردند، و یقین هم دارند که این پیروزی و شفا از برکت عمل به قرآن و اتصال به حق بوده است.

وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ «1»

و در همین غوغا و گیرودار است که خداوند مهربان با لطف خاص و ویژه‌اش آرامش و امنیت باطن را بر قلوب آنان نازل مینماید، و دغدغه‌ها و وسوسه‌ها را از باطن آنان میزداید.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. «2»

و این اهل قرآن هستند که خدای مهربان در عوض عمل به آیات کتاب یاد و ذکرش را در قلب آنان پابرجا مینماید، و این سرمایه عظیم معنوی را پشت

(1) - توبه 14.

(2) - فتح 4.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 154

گرمی آنان قرار میدهد، و دل طوفانی آنان را در غوغای زمان، و حوادث واقعه و جریانات تلخ به کرسی اطمینان مینشانند.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ «1»

و این احسان و لطف ویژه حضرت ربّ العزه است که پس از پایداری مؤمنان در عمل به قرآن، و اجرای فرامین نبوت و ولایت، آنان را آراسته به نعمت عظیم شرح صدر و قرار گرفتن بر عرش نور مینماید.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. «2»

در هر صورت منافع نزول کتاب، و بهره‌های وحی، زمانی حاکم بر حیات جامعه میشود که جامعه با تکیه بر عقل و اراده قوی همه عقاید و نظامات و قوانین ناشی از آنها، که اختلاف انگیز و ناحق و باطل است از میان برداشته شود، و حاکمیت از احکام و شریعتی گردد که به حق و مظهر اراده خداست، وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.

بهشت محصول آزمایش

یقیناً بهشت از دل آسایش و رفاه و لذت گرائی و خوش گذرانی در نمیآید، بهشت محصول سرفراز بیرون آمدن انسان از تحقق مسئولیتها و تکالیف و ابتلائات و صبر و استقامت در برابر ناملازمات و حوادث تلخی است که دشمنان از طریق جنگ و محاصره اقتصادی و ایجاد مضیقهای گوناگون بر انسان تحمیل میکند.

(1) - رعد 28.

(2) - زمر 22.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 155

در آیه شریفه 155 سوره بقره و برخی از آیات پیش از آن و بعد از آن به تفصیل در مسئله آزمایشات الهی و ابتلائات سخن به میان آمد و مطالب مشروحی نگاشته شد، لذا در این مرحله نیازی به شرح و توضیح نمیبینم.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 156

تفسیر آیه 215

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينُ وَالْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

از تو میپرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: هر مال و مایه سودمندی که انفاق میکنید برای پدر و مادر و نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان باشد و هر کار نیکی انجام دهید خداوند به آن دانا است.

شرح و توضیح:

در آیات اوائل سوره مبارکه بقره و به ویژه در آیه شریفه 83 درباره انفاق، و پدر و مادر و اقوام و ایتام و مساکین و از راه ماندگان به طور مبسوط و مفصل توضیح داده شد.

در این زمینه به چند نکته بسیار مهم که از آیه شریفه استفاده میشود اشاره میکنم.

خداوند مهربان از دارائی و مال انسان تعبیر به خیر میکنم ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ.

البته دارائی و ثروتی که از طریق مشروع و از زحمات و کوشش انسان در راه تولید، و از طریق تجارت با رعایت قوانین الهی به دست آمده خیر است، و چون این خیر در مسیر حل مشکلات دیگران به ویژه آنان که در آیه شریفه نام برده شدهاند هزینه گردد و درگردونه انفاق قرار گیرد سبب رضایت و عامل تحصیل بهشت ابدی میشود.

تفسیر آیه 216 - 217

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 157

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزْدُكُم عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

جنگ با دشمن بر شما مقرر و لازم شده، و حال آن که جنگ به ذائقه شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است و خدا مصلحت شما را در همه امور میداند و شما نمیدانید.

از تو از تو درباره جنگ در ماه حرام میپرسند بگو: هر جنگی در آن گناهی بزرگ است و هر نوع بازداشتن مردم از راه خدا و کفر ورزی به او و ممانعت کردن مردم از ورود به مسجدالحرام و بیرون راندن اهلش از آن نزد خدا سنگینتر از جنگ

در ماه حرام است و فتنه شرك و بت پرستی از کشتار بزرگتر است، و مشرکان همواره با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند، و از شما کسانی که از دینشان برگردند و در حال کفر بمانند همه اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی‌اثر می‌شود و آنان اهل آتش و در آن جاودانه اند.

شرح و توضیح:

درباره مسئله بسیار مهم جهاد با دشمن و جنگ با طاغوت و طاغوتیان، و نبرد با فتنه گرانی که نقشه نابودی اسلام و تضعیف مسلمانان را دارند، و در رابطه با ماههای حرام و آتش بس جنگی در آن ماه ها، و پیمان شکنی فتنه گران در ماه حرام و حمله به مؤمنان در آن ماه، و نیز درباره مسجدالحرام و حرمت شعائر الهی به تفصیل در آیات صد و نود تا صد و چهار مطالب قابل توجهی بیان شد لذا در این بخش فقط ذکر به چند به نکته که از آیات مورد نظر استفاده می‌شود بسنده می‌کنم.

1- از آنجا که جنگ دارای عوارضی مادی و بدنی است، و در آن نقص عضو، خونریزی، زخمهای کاری و نهایتاً کشته شدن وجود دارد، طبع انسان آن را

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 158

خوش ندارد و اتفاق افتادنش مورد علاقه او نیست، ولی برای انسان و دین و مملکتش و حفظ جامعهاش خیر است، و از طرفی چون فرمان خداست عبادت و بندگی است و مؤمن باید این خیر بامنفعت و عبادت و بندگی را مشتاقانه بپذیرد و بداند که خداوند به مصلحت انسان در همه امور آگاه است، و به این نکته توجه دقیق داشته باشد که میزان و ملاك خیر و شر خوش داشتن و خوش نداشتن نیست، چه بسا چیزی را انسان خوش دارد ولی برای او شر است، و به عکس چه بسا چیزی را خوش ندارد ولی برای او خیر است، و در این دو زمینه ملاك و میزان علم و آگاهی خداوند است **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**.

بی شك ملاك قانون گذاری شارع مقدس مصالح و مفاسد واقعی است.

خود شما در طول زندگی برایتان پیش آمده که حادثهای را در زندگی خوش نداشتید ولی پس از مدتی معلوم شد که به خیر و صلاح شما بوده، و چیزی را خوش داشتید و آن را دنبال کردید ولی بعداً معلوم شد که به خیر و صلاح شما نبوده است.

احکام الهی در هر زمینهای جلوه رحمت حق نسبت به انسان است، انسان باید مشتاقانه در برابر احکام مولایش سرتسلیم فرود آورد و نسبت به آن تعبد کامل داشته باشد، انسان به خاطر محدودیت همه جانبهای جاهل به باطن امور، و حضرت دوست نسبت به همه امور انسان چه امور ظاهرش و چه امور باطنش آگاهی جامع و کامل دارد، و آنچه طرح به انسان میدهد براساس علم و آگاهی بینهایت و منوط به خیرخواهی حضرتش نسبت به انسان است.

از وجود مبارك رسول خدا روایت شده:

«ارض عن الله بما قدر وان كان خلاف هواك:» «1»

(1) - الدر المنثور، ج 1، ص 587.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 159

به آنچه خدا برای تو تقدیر کرده راضی باش گرچه با خواسته و میل تو موافقت نداشته باشد.

رضایت به احکام الهی و به مقدرات پروردگار امری بسیار پر ارزش و مقامی بسیار والا است در این زمینه به حکایت زیر توجه نمائید.

عابدترین عابدان

در کتاب لغالی الاخبار از حضرت صادق (ع) روایت شده که ملاحظه اعمال بندگان حق را مینمود تا عابدترین آنان را بشناسد.

گذر آن حضرت بر شخصی افتاد که به نظر می رسید عابد عابدان است، شب را به میهمانی نزد او ماند، در آن مکان درختی بود که عابد آن را حرکت داد دو دانه انار از آن به زمین افتاد، عابد بر حضرت موسی گفت:

حداد گفت: من اگر همه اوقات مشغول به عبادت باشم حق صاحب سرمایه و کاری که مردم به من مراجعه میکنند ضایع میشود، روی این حساب به کسب و کار مشغولم و زبانی به ذکر حق گویاست که میان حقوق جمع کرده باشم

سپس موسی به محل خود بازگشت و از حضرت حق پرسید خداوند این آهنگر به چه واسطه و از طریق چه امری به این مقام و منزلت رسیده است؟ خطاب شد:

«انه یصبر علی بلائی، و یرضی بقضائی ویشکر علی نعمائی»

او در ابتلائی که از من به جانب او میرسد اهل صبر و استقامت است، و به قضا و حکم من راضی است، و پیوسته شاکر نعمتهای من است.

2- رجب و ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم نزد حضرت حق از حرمت خاصی برخوردار است که جوامع پیش از بعثت و به خصوص جامعه جاهلی به حرمت و قداست آن چهار ماه واقف بودند، و در آن چهار ماه از هر نوع نزاع و جنگ و خون ریزی اجتناب میکردند و صلح و سازش و آتش بس میان آنان برقرار بود،

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 160

اسلام وقتی طلوع کرد حرمت آن چهار ماه را پذیرفت و آن را امضا نمود، و مسلمانان را به پذیرش این حقیقت ملزم کرد.

سبب نزول این آیه شریفه این بود که گروهی از مسلمانان در ماه رجب به جمعی از کافران حمله بردند و آنان را کشتند یا به اسارت گرفتند، پس از این واقعه آیه مزبور نازل شد و تحریم قتال را در ماههای حرام که در جاهلیت قانونی محکم بود امضاء نمود، هر چند بیان این حقیقت به زبان آن گروه از مسلمانان که به کافران حمله کردند تمام شد.

3- جنگ در ماههای حرام گناهی بس سنگین و بزرگ است ولی از نگاه قرآن جلوگیری از راه خدا و کفر به حضرت او گناهی سنگینتر و بزرگتر از قتال و جنگیدن در ماههای حرام است.

و نیز جلوگیری از ورود زائران به مسجدالحرام و آواره ساختن ساکنان شهر مکه و بیرون راندن آنان از آن مکان مقدس گناهی بزرگتر و سنگینتر از جنگیدن در ماههای حرام است.

4- دشمنان اگر توان جنگی بالائی داشته باشند بیعلاقه نیستند که همواره با مؤمنان به جنگ و ستیز درآیند و این نشانه آشتی ناپذیری سردمداران کفر با اسلام و مسلمانان و کینه ریشه دار آنان با امت قرآن است.

5- جنگ مستمر دشمنان و دست اندازی دائم آنان به امور مسلمانان به این هدف صورت میگیرد تا مسلمانان از پایداری و ثابت قدمی در دین خسته شوند و فرهنگ الهی را رها کرده به فرهنگ کافران و مشرکان به پیوندند.

خداوند در این زمینه به مؤمنان هشدار میدهد که اگر کسی از دین برگردد و در حال کفر بمیرد همه اعمالش تباه و بیاثر میشود، و مرگ در حال کفر توبه ندارد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 161

تفسیر آیه 218

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یقیناً کسانی که ایمان آورده‌اند و آنان که هجرت نموده و در راه خدا به جهاد برخاسته‌اند به رحمت خدا امید دارند و خدا بسیار مهربان و آمرزنده است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به چهار حقیقت بسیار مهم اشاره شده است: 1- ایمان. 2- هجرت. 3- جهاد در راه خدا. 4- امید مثبت.

ایمان واقعی

مسئله ایمان به خدا و به حقایقی که باید ایمان داشت مانند قیامت، فرشتگان، انبیاء، کتابهای آسمانی و آثار ایمان در زندگی دنیا و آخرت، در آیات گذشته به ویژه آیات اول سوره مبارکه بقره به اندازه‌ای که لازم بود توضیح داده شد، در این بخش به نکاتی که باید مورد توجه هر مؤمنی باشد اشاره میشود.

1- ایمانی که براساس مطالعه در آیات تکوین و انفس

بگو فقط خدا را در حالی که ایمان و عبادتم را برای او از هرگونه شرکی خالص میکنم میپرستم.

قرآن به پیامبر اسلام (ص) فرمان میدهد به همه امت اعلام کن:

أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ... «1»

پروردگارم به میانه روی در همه امور و اجتناب از افراط و تفریط فرمان داده و امر فرموده در هر مسجدی به هنگام عبادت روی دل خود را آن گونه به سوی خدا کنید که از هر چیزی غیر او منقطع شود و او را در حالی که ایمان و عبادت را برای وی از هرگونه شرکی خالص می کنید بخوانید.

(1) - اعراف 29.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 162

قرآن مجید دارندگان ایمان را به شرطی که دارای عمل صالح باشند و به مقتضای ایمان زندگی کنند اهل نجات و پاداش ابدی میداند، ولی آنان که ایمان دارند ولی از عمل صالح بیبهره اند، و آنان که دارای عمل صالح اند ولی از ایمان بینصیب هستند ابداً اهل نجات و مستحق پاداش نمیدانند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ: «1»

آنان که از ایمان برخوردارند، و کارهای شایسته انجام دادند برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «2»

از مرد و زن هر کس عمل شایسته انجام دهد در حالی که ایمان برخوردار باشد، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه های زنده میداریم، و پاداششان را براساس بهترین عملی که همواره انجام میداده اند عنایت میکنیم.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ... «3»

بی تردید خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند در بهشت هایی که از زیر درختانش نهرها جاری است وارد میکند.

این ایمان واقعی است و یقین حقیقی و باور حتمی است که راه هجرت و جهاد فی سبیل الله را به روی انسان باز میکند، و دور شدن از وطن را به خاطر حفظ دین و جهاد در راه حق را بر انسان آسان مینماید.

چنین ایمانی است که راه بازگشت به شرك و کفر و جاهلیت را به روی انسان مینماید، و از وجود آدمی در برابر هجوم حوادث کوهی استوار از صبر و استقامت میسازد.

هجرت

(1) - رعد 29.

(2) - نحل 97.

(3) - محمد 12.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 163

جائی که انسان از طرف دشمن به شدت دچار محدودیت دینی و اجرای احکام پروردگار است و علاجی جز هجرت و دور شدن از وطن و مسکن گزیدن در جائی که برای خواسته‌های به حقش آزادی دارد وجود ندارد هجرت واجب است، اگر به چنین هجرتی اقدام نکند، و در دارالکفر بماند تا ارزشهای دینی و عملی را از دست بدهد مسلماً در پیشگاه خدا مسئول و موجب کیفر است.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا: «1»

قطعاً کسانی که [با ترك هجرت از دیار کفر و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم ورزیدند هنگامی که فرشتگان در حال قبض روح آنان هستند به آنان میگویند از نظر دینداری در زندگی در چه حالی بودید؟ میگویند: ما در زمین زیون و مستضعف بودیم و به این خاطر در وطن ماندم، فرشتگان میگویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا از محیط شرك به دیار ایمان مهاجرت کنید؟ پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

از چنین هجرتی تعبیر به هجرت صغیر شده، اما هجرت بزرگ یا بزرگتر هجرت از گناهان است قرآن به چنین هجرتی فرمان واجب میدهد.

وَالرُّجْزَ فَأَهْجُزْ: «2»

از بت و بت پرستی، و شرك و كفر، و پلیدی و گناه و معصیت و آلودگی هجرت کن و برای همیشه دور شو.
کتاب شریف محاسن روایتی را به این مضمون از رسول خدا روایت میکند که حضرت از روی منبر روی به مردم کرد و پرسید:

«اتدرون من المسلم؟»

(1) - نساء 97.

(2) - مدثر 5.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 164

می دانید مسلمان کیست؟

عرضه داشتند خدا و پیامبر دانایتر است، فرمود:

«المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه.»

مسلمان کسی است که مسلمانان از شرّ قدرت و زبانش در امان باشند.

سپس فرمود:

«اتدرون من المؤمن؟»

آیا میدانید مؤمن کیست؟

گفتند: خدا و پیامبر دانایتر است، فرمود:

«المؤمن من أتمن المنون على انفسهم و اموالهم.»

مؤمن کسی است که مؤمنان او را نسبت به جان و مالشان امین بدانند.

سپس فرمود:

«اتدرون من المهاجر؟»

آیا میدانید مهاجر کیست؟

اصحاب باز گفتند: خدا و رسول دانایتر است، حضرت فرمود:

«المهاجر من هجر السئيات.»

مهاجر کسی است که از گناهان دوری کند، و از معاصی اجتناب نماید.

جائی که انسان زمینه تعلّم علوم و یادگیری دانش به ویژه دانش دینی را ندارد و در خود استعداد فراگیری علوم را میبند لازم است برای عالم شدن و فراگیری دانش به حوزههای علمی و درسی هجرت کند و در برابر استادان علم زانوی ادب بزند و به دانشهای لازم آراسته شود تا پس از بازگشت به وطن جامعه خود را از چاه جهالت نجات دهد، و خیر دنیا و آخرت آنان را تأمین نماید، چنین هجرت هائی، هجرت برای حفظ دین، هجرت از گناهان، هجرت

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 165

برای فراگیری علوم لازم و با منفعت دارای منافع فراوان و پاداش بزرگ و سبب آمرزش گناهان است.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً: «1»

و هر کس در راه خدا هجرت کند اقامت گاههای فراوان و فراخی معیشت خواهد یافت، و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد مسلماً پاداشش بر خداست و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

هجرت ابراهیم از دارالکفر بابل و منطقه شرک آلود نمرودیان به سوی شام دارای منافع سرشاری برای جامعه انسانی و سبب برافراشته شدن پرچم توحید، و هجرت دادن هاجر و اسماعیل به سرزمین مکه سبب برکات فراوانی شد که شماره کنندگان از شمارش آن عاجز هستند.

هجرت موسی بن عمران از مصر و دور شدنش از فرعون و فرعونیان، و رفتنش به مدین و دیدار با شعیب پیامبر و رنگ گرفتن از آن حضرت سبب رسیدنش به مقام نبوت و جایگاه با عظمت کلیم الهی و نزول تورات برای هدایت مردم شد.

هجرت اصحاب کهف از وطن و دور شدنشان از دقیانوس و فرهنگ شرک آلودش و قرار گرفتنشان در غار سبب ازدیاد ایمان آنان و نجات دنیا و آخرتشان و تبدیل شدنشان به آیهای عظیم از آیات خدا شد.

هجرت مؤمنان صدر اول اسلام به رهبری جعفر بن ابی طالب به سرزمین حبشه موجب نجات جان و دینشان از بت پرستان مکه و سبب تبلیغ اسلام در آن منطقه آفریقائی و عامل سرافکندگی فرستادگان دشمن برای بازگرداندن آنان شد.

(1) - نساء 100.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 166

هجرت پیامبر عظیم الشان اسلام و سپس امیرمؤمنان از مکه به مدینه سرآغاز تحولی شگرف و گسترده شدن برکاتش در رودخانه زمان، و بیداری بخش عظیمی از نسلها و نهایتاً منتهی به حکومت عدل جهانی خواهد شد.

هجرت حضرت حسین (ع) از مدینه به مکه و از مکه به کربلا سبب پدید آمدن حادثهای عظیم و بینظیر و کلاسی آدم ساز، و عامل بقاء نبوت انبیاء و امامت امامان و قرآن مجید تا قیامت شد.

هجرت حضرت حسین و تحقق عاشورای حسینی درسی برای همه مظلومان و مستضعفان جهان شد که بتوانند در سایه آن انقلاب دینی نموده و شاهان و ستمگران را جهاد اسلامی پاسخ اهل وسوسه و سفسطه نیز داده شد.

در این سطور فقط به چند نکته اشاره میکنم.

1- آمادگی برای جهاد فی سبیل الله و ورود به میدان جنگ به اذن الله دارای اهداف مثبت و قابل توجهی است:

1- به ترس و وحشت انداختن دشمنان دین و مسلمانان و بشریت:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ: «1»

هر چه در توان و قدرت دارید از نیرو و قوای محرکه و مرکبهای لازم آماده کنید تا با این وسائل و تدارکات دشمن خدا و دشمن خودتان و دشمنان دیگری جز ایشان را که نمیشناسید و خدا آنان را میشناسد بترسانید.

2- حفظ مساجد و مراکز عبادت و تربیت

وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ: «2»

و اگر خداوند بعضی از مردم را با برخی دیگر دفع نمیکرد صومعهها و کلیساها و کنیسهها و مساجدی که نام خدا در آنها برده میشود ویران میگردد.

3- از میان رفتن فساد در پهنای زمین:

(1) - انفال 60.

(2) - حج 40.

تفسیر حکیم، ج6، ص: 167

وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ: «1»

و اگر خدا تجاوز و ستم برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمیکرد قطعاً زمین را فساد میگرفت، ولی خدا نسبت به جهانیان دارای فضل و احسان است.

4- به ذلت و خواری نشستن دشمنان

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِيهِمْ وَ يُنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ: «2»

با آنان که دشمن خدا و دشمن شمایند بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوار و رسوایشان نماید و شما را بر آنان پیروزی دهد و سینههای پر سوز و غم مردم مؤمن را با شکست دشمنان و پیروزی شما شفا بخشد.

5- نابود شدن فرهنگ شرك و فتنه و حاکمیت فرهنگ حق

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ...: «3»

و با آنان بجنگید تا هیچ نوع فساد و فتنه و فرهنگ مادی و شرك آلود بر جای نماند و دین در سراسر گیتی ویژه خدا شود.

2- در کتابهای دینی براساس معارف الهیه از سه نوع جهاد نام برده شده.

جهاد اصغر که رو در روئی با دشمنان و مقاتله با آنان است.

جهاد کبیر که به وسیله معارف قرآن و اهل بیت در برابر انحرافات و کژیها و وسوسهها و سفسطههای دشمنان صورت میگیرد.

جهاد اکبر که ایستادن در برابر خواستههای نامشروع و تمایلات غیرمنطقی نفسانی است.

امید

(3) - انفال 39.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 168

مردم در زمینه امید و دلگرمی به رحمت حق به دو دسته اند: دسته‌ای که به تعبیر قرآن دارای رجاء اند و گروهی که به تعبیر کتاب حق دچار امنیه اند.

رجا به حالتی گفته میشود که اسباب و وسائل رسیدن به آن فراهم باشد مانند تحقق ایمان، هجرت، جهاد فی سبیل الله که دارندگان این وسائل شایسته‌اند که به رحمت خدا امیدوار باشند، مانند کشاورزی که پیش از کشت، زمین را با کوشش و زحمت آماده میکند، و جوی بندی و کرت بندی مینماید، سپس در آن تخم میافشانند، و پس از سبز شدن دانه و حبه با وسائل لازم چون آب و کود و سم از آن مواظبت میکند، آنگاه به امید برداشت محصول انتظار میکشد که این امید یا به تعبیر قرآن رجاء امید مثبت و عاقلانه و در حقیقت از صفات الهی است که شعاعش در قلب عبد تابیده

«یا رجاء من لا رجاء له»

در برابر این رجا و امید مثبت امنیه است که بدون توجه به وسایل و اسباب در دنیای خیال و گمان خودنمائی میکند، و آدمی را بدون ایمان و عمل سرگرم نموده و به خیال رسیدن به نتیجه و محصول دلگرم میدارد، مانند کسی که زمینی را آماده ننموده و بذری نیفشانده آنگاه به انتظار محصول نشسته!

امنیه بنا به فرموده قرآن از القائنات شیطانی است که انسان را از رحمت و مغفرت خداوند دور میکند و زمینه ورود به کردارهای ناپسند را فراهم میآورد.

ابن خبیق میگوید: امیدواران سه گروه اند: یکی نیکوکار که امید میدارد کردار و عمل نیکویش را بپذیرند، و در برابر آن او را پاداش دهند، گروه دیگر تائبان واقعی هستند که از کردار بد بریده و به حسنات روی آورده‌اند و امید دارند که در معرض مغفرت و عفو و رحمت و احسان قرار گیرند، این دو گروه امیدشان مثبت و واقعی و معقول و منطقی است، گروه سوم مردمی هستند سر در

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 169

گناه فرو برده و به ناپاکیها گرویده و هر ظلمی را از جانب خود روا داشته آنگاه میگویند به خداوند امید داریم که ما را بپامرد و مورد عفو قرار دهد. چنین گروهی از نگاه قرآن صاحب امنیه و گرفتار القائنات شیطانی هستند. «1»

اینان که دچار امنیهاند و در خیالات خام خود غوطه ورنند و دلگرم به آرزوهای باطلاند بیشک به اعمال امنیه انگیز هم چون شراب و قمار که مستی و پستی میآورد روی میکنند.

(1) - کشف الاسرار میبدی، ج 1، ص 579 با تصرف در عبارات.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 170

تفسیر آیه 219 - 220

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِن تَخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

درباره شراب و قمار از تو میپرسند بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است و گناه هر دو از سودشان بیشتر است و از تو میپرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از آنچه افزون بر نیاز است خداند به این صورت آیاتش را برای شما بیان میکند تا بیندیشید.

آری تا درباره آنچه به صلاح دنیا و آخرت است بیندیشید و از تو درباره یتیمان میپرسند بگو: اصلاح امور آنان بهتر است و اگر با آنان معاشرت نمائید و امورتان را با امورشان بیامیزید کاری خداپسندانه است آنان برادر دینی شما هستند، و

خدا افساءکننده در امور یتیم را از اصلاح گر میشناسد و اگر خدا میخواست شما را در تکلیف و مسئولیت نسبت به مال و جان یتیم به زحمت میانداخت، مسلماً خداوند توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

شرح و توضیح

همانطور که از دو آیه شریفه به وضوح استفاده میشود از سه مسئله از رسول خدا پرسش شده:

1- شراب و قمار. 2- مایه انفاق. 3- ایتام.

درباره انفاق و این که از چه مایه‌های انفاق شود، و درباره ایتام در آیات گذشته که از محورهای اصلیش انفاق و ایتام بود به طور تفصیل بحث شد و در این دو زمینه نیاز به بحث دیگر ندارد، زیرا همه جوانب انفاق و همه امور مربوط به ایتام در حد لازم بیان شد، ولی درباره شراب و قمار آنچه لازم باشد مینگارم باشد که برای هر خواننده‌ای مفید افتد.

شراب و قمار

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 171

طلوع خورشید اسلام و نزول قرآن مجید و زحمات بیشائبه رسول بزرگوار اسلام سبب حرکت عقلی و زنده شدن روحیه تفکر و اندیشه در مردم شد و آنان را برای درک حقایق و مصالح و مفاسد امور به عرصه پرسش و سؤال وارد کرد.

به خاطر همین تحرك عقلی و حرکت فکری بود که از رسول خدا درباره شراب و قمار پرسیدند و خداوند مهربان پاسخ لازم و حکیمانه و قانعکننده‌ای به این پرسش داد.

در روزگار جاهلیت شراب جزء آشامیدنی‌ها، و قمار از منابع درآمد مردم بود، خداوند بزرگ که به اندازه سرسوزنی زیان و خسارت بندگان را نمیخواهد در پاسخ این که شراب و قمار در زندگی چه وضعی دارد اعلام کرد در هر دو گناه بزرگ و منفعتی اندک برای مردم است و گناه هر دو از منافعش سنگینتر است در حدی که منفعت آن دو را با سنگینی گناه هر دو نمیتوان به حساب آورد.

اثم کبیر که به صورت نکره موصوفه آمد ثبات و سنگینی گناه شراب و قمار و آثار زیانبار هر دو را در زندگی میرساند، و منافع که به صورت جمع آمده و تعلق آن به الناس است بیشباتی و پراکندگی منافع آنها را مینمایاند.

اثم که در مقابل منافع ذکر شده و به جای «فیهما ضرر» آمده دلالت به گناه خسارت بار و نامحدود آنها در برابر سودهای محدود دارد، گناه بزرگ و سنگینی که فکر و اعضاء و اجتماع و اقتصاد را فرا میگیرد. «1»

خداوند بزرگ جسمی سالم و روح و روانی بیعیب و پاک و از همه مهمتر عقلی که ما به الامتیاز انسان نسبت به همه موجودات زمینی است به انسان عنایت فرموده و او را از همه زمینیان برتر و بالاتر قرار داده و در این جهت او را مشرف به هم قری فرشتگان نموده است.

(1) - پرتوی از قرآن 123.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 172

مسکر و شراب که همراه با درصدی بالای الککل است به جسم ضرر میزند، نظام روح و روان را به هم میریزد، در هر بار مستی نزدیک به دو هزار سلول فعال مغزی را نابود میسازد، و از نظر معنوی مست لایعقل را از هم جواری فرشتگان ملکوت به حسیض حیوانیت و سبیت میکشد و چه بسا که با تداوم مشروب خواری او را از حیوانات و حتی درندگان پستتر میکند و اهداف والای خلقت او را در آتش الککل میسوزاند.

اگر کسی از روی سفسطه بگوید: بدن نیازمند به الککل است پس در حدی باید مسکر نوشید، پاسخش این است که الککل مورد نیاز بدن در میوه جات و سبزیجات و برخی از سیفی جات تعبیه شده و هیچ نیازی به الککل زیانبار موجود در مسکر نیست.

قمار بازی خطرناکی است که علاوه بر تأثیر منفیاش روی مغز و اعصاب، و ایجاد هیجان و طوفان در روح و روان گاهی بازنده را با باختن مال و ثروت و خانه و مغازه و مکتب و آبرو همراه با خانوادهاش به خاک سیاه مینشانند، و سبب از هم گسیختگی نظام خانواده و طلاق و در بدر شدن فرزندان میشود.

همه ما به کرات بدبخت شدن قمار بازان و معتادان به مسکرات و مواد مخدر و اعتیاد آور دیده ایم و نیازی به دلیل دیگری غیر آنچه قرآن برای حرمت هر دو بیان کرده نداریم.

از مخمور مست و انسانی که قدرت عقل و تفکر خود را از دست داده، و توان تمیز و تشخیص او نابود شده جز ایجاد خسارت و زیان و گاهی خسارت غیر قابل جبران چه توقعی میتوان داشت؟!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 173

«هرچه تجربیات پزشکی و بهداشتی و هم چنین مطالعات اجتماعی پیش میرود و عمیقتر میگردد، زیانها و آثار شوم این مایع سمی آشکارتر میشود.

مواد الکلی از همان وقتی که به کام انسان سالم میرسد طعم و بوی آن اعلام ناسازگاری و خطر مینماید، پس از آن نسوج و غدههای ذائقه و گلو و معده را میسوزاند، و حرکات و ترشحات هضمی را مختل میکند، و موجب زخم معده و روده و تورم کبد میشود و چون وارد خون گردد مانند میکربی که حمله ور میشود، جهازات خونی ملتهب میگردد و حرارت بدن افزایش مییابد تا این ماده سمی و جذب نشدنی را از بدن بیرون راند.

حالت مستی عکس العمل این التهابها و فتورهای است که در مغز و اعصاب رخ مینماید، در این حال همه چیز در نظر مخمور دگرگون مینماید، عقدهها و کینهها باز و وسیع میشود، تا جایی که به هر جنایتی بیباکانانه اقدام میکند، دوست را دشمن، و منفور را محبوب، و زشت را زیبا و جل را دیا مینگرد و گاه خود را قهرمان میندازد و فریاد میکشد و مبارز میطلبد! و گاه زبون و متملق میشود و به هر حال وسیله تفریح و استهزاء دیگران است گویند: مستی خاضعانه با ادرار خود وضو میساخت و با دقت «اللهم اجعلنی من التوابین...» میخواند!

سرانجام میگساری تصلب شراین و بزرگی شکم و برآمدگی حلقه چشم و زشتی چهره، آنگه سکنه و فلج عضوی و دیوانگی علاج ناپذیر و مرگ زودرس و سرایت ارثی به نسل است.

در کتاب محجة البیضاء فیض در باب حلال و حرام روایتی به این مضمون از پیامبر اسلام نقل شده که دیدگاه الهی پیامبر و اندیشه او را در فراگیر بودن نسبت به حقایق علمی و اسرار میرساند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 174

«الحرام تبین فی الذریه» «1»

آثار حرام و خود حرام در نسل آشکار میشود. شی از سیمای جمهوری اسلامی در بخش اخبار پزشکی شنیدم که دانشمندان آلمان ثابت کردهاند مشروبات الکلی آثارش را تا هفت نسل بروز میدهند.

ابلیس شی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی و سر و بر را گفتا که منم مرگ اگر خواهی زهار جبايد بگزينی تو یکی زین سه خطر را یا آن پدر
پیر خودت را بکشی زار یا بشکنی از مادر خود سینه و سر را یا آن که بنوشی دوسه جامی تو از این می تا آن که بپوشم
ز هلاک تو نظر را لرزید ازین بیم جوان بر خود و جا داشت کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را جگفتا پدر و مادر من
هر دو عزیزند جهرگزر نکم ترك ادب این دو نفر را لکن چو به میدفع شر از خویش توان کرد نوشم دوسه جامی و کنم دفع
خطر را جنوشید دو جامی و چو شد خیره ز مستی ججهم مادر خود را زد و هم کشت پدر را ای کاش شود خشک بن
تاک خداوند جزین مایه شر حفظ کند نوع بشر را جپرتوی از قرآن از یکی از پزشکان غرب نقل میکند که گفته است:
نیمی از میکدها را ببندید تا نیمی از بیمارستانها بسته شود و ما اضافه میکنیم تا بیشتر زنداها و دستگاههای انتظامی و
قضائی برچیده شود. قمار نیز در این گونه آثار در ردیف شراب است:

اتلاف استعدادها و وقت ها، انحراف از تفکر و اندیشه مستقیم و اعمال سنجیده و ثمربخش.

(1) - محجة البيضاء، ج، ص.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 175

اتکال به بخت و اتفاق و ناتوانی برای درک علل حوادث و وقایع زندگی و قیام به اعمال صحیح.

قمار باز چون ببازد کینه میاندوزد و باید در آتش دشمنی و بینوائی بسوزد یا بستیزد و یا دم نزند.

و چون ببرد گمان میکند که بر همه سختیها پیروز شده، در پوست نمیگنجد، و چون بدون رنج و اتفاقی مال به دست
آورده به آسانی و بیهوده آن را از دست میدهد و در نتیجه باید همیشه در حال خود خوری و یا ستیزگی و بینوائی معنوی
و مادی به سر برد.

آیا برای این گونه مردم زندگی امیدبخش و سر و سامانی دیده میشود؟ اگر این بیماری از طبقه چپاول گر به طبقات مولد
سرایت کند منابع ثروت بائر میماند و زبونی و بینوائی همه را فرا میگیرد.

قمار بازی، که اثر ثابتش کینه توزی و تهی دستی است به تخریب شراب و مانند آن میکشاند و میگساری که اندیشه و حرکت مغز را میندود به سرگرمی قمار، و آلودگان به این دو با آن که مواهب انسانی و شرف و مال را میبازند سفیهانه به خود میبالند.

در پاسخ این آیه از مسئله خمر و میسر حکم صریحی نیامده است، به خاطر این که راه تفکر و اجتهاد را به روی مردم بصیر باز نماید و در هر موضوعی که ضرر و سودش در نظر عموم به هم آمیخته و تبیین نشده بیندیشند و حکم شرع را مبتنی بر این دو اصل عقلی بدانند که: 1- دفع ضرر گرچه احتمالی باشد مقدم بر جلب نفع است. 2- و آنچه زیانش از سودش بیش باشد باید تحریم شود: «قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما.» «1»

از حضرت هادی (ع) روایت شده:

(1) - پرتوی از قرآن 125.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 176

«... کل ما قومر به فهو المیسر و کل مسکر حرام.» «1»

هر آنچه که با آن قمار کنند زیر عنوان میسر و دارای حرمت است، و هر مست کنندهای حرام است.

از حضرت ابوالحسن (ع) روایت شده:

«الزرد والشطرنج والاربعة عشر بمنزلة واحدة وکل ما قومر علیه فهو میسر.» «2»

نرد و شطرنج و وسیلهای که در هر خطش هفت مهره قمار است از نظر معصیت بودن یکی است، و هرچه با آن قمار شود تحت عنوان میسر است.

از حضرت سجاد (ع) روایت شده است:

«الخمر من ستة اشياء التمر و الزبيب و الحنطة والشعیر والعسل والذرة.» «3»

مستکنده از شش چیز است: خرما، کشمش، گندم، جو، عسل، ذرت.

البته تمدن غرب که مبتنی بر جاهلیت یونانی است از غیر آن شش چیزی که در قرون گذشته از آن خمر میگرفتند خمر میگیرند و با اسامی گوناگون به خورد مردم احمق و دور از حق و حقیقت میدهند و جیب خود را پر میکنند.

از رسول خدا در روایتی آمده: کسی که شراب بنوشد خدا تا چهل روز نماز او را قبول نمیکند، پس اگر توبه کرد حضرت حق توبه‌اش را میپذیرد، و اگر دوباره به خمر روی آورد تا چهل روز نمازش را نمیپذیرند، بعد از آن اگر توبه کرد توبه‌اش را قبول میکنند، اگر بار سوم شراب بخورد نمازش تا چهل روز

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 175.

(2) - نورالثقلین، ج 1، ص 175.

(3) - نورالثقلین، ج 1، ص 175.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 177

پذیرفته نمیشود، و اگر توبه کند توبه‌اش مقبول واقع میگردد و اگر بار چهارم شراب بنوشد باز نمازش تا چهل روز قبول نمیشود و اگر توبه کند خدا توبه‌اش را نمیپذیرد و او را از نهر خبال مینوشاند. «1»

خبال زهری است که از چرك و خون عضو آلوده به معصیت زنان زناکار به وجود میآید.

رسول خدا میفرماید:

«من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يجلس على مائدة يدار عليها الخمر:» «2»

کسی که ایمان به خدا و پیامبر دارد، بر سر سفره‌های که شراب در آن میگردانند ننشیند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«والذی بعثنی بالحق ان شارب الخمر یجیئ ینوم القیامة مسودا وجهه یسیر لعابه علی قدمه یقذره کل من راه و قال: و من کان فی قلبه آیه من کتاب الله و یصّب علیه الخمر یجیئ کل حرف من تلك الآیه یأخذ بناصيته حتی یقیمه عند الرب فیخاصمه ومن خاصمه القرآن خصم:» «3»

به خداوندی که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد، شرابخوار روز قیامت میآید در حالی که صورتش سیاه و لعاب دهانش بر قدمش میریزد، هرکه او را ببیند از او کناره میگیرد، و فرمود: هر کس در قلبش آیه از کتاب خدا حفظ باشد و بر آن شراب بریزد، هر حرفی از آن آیه موی جلوی سرش را گرفته و در پیشگاه رب

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 586.

(2) - کشف الاسرار، ج 1، ص 586.

(3) - کشف الاسرار، ج 1، ص 586.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 178

سریا نگاهش میدارد و با او دشمنی میکند و هر که قرآن با او دشمنی کند معلوم میشود او دشمن قرآن است.

از رسول خدا روایت شده:

«شارب الخمر کعابد الوثن:»

مشروب خور در همه امورش چون بت پرست است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ان الله لعن الخمر و عاصرها و معتصرها، و شاربها و ساقیها و حاملها و المحمولة الیه، و بايعها و مشتريها و آكل ثمنها:»
«1»

خداوند شراب، و گیرنده آن، و خورندهاش و ساقیاش و حملکنندهاش و مرکبی که بر آن حمل میشود و فروشنده و خریدارش و خورنده پولش را لعنت کرده است.

مشروبخوار از عدالت ساقط، و بر فرزندش ولایت ندارد، و لعنت خدا بر او حتمی است، و پایان عمرش دچار تباهی، و ختم امرش دوزخ است.

در آثار اسلامی آمده: پنج چیز علامت مردم بدبخت است: ترك نماز، خوردن ربا، اصرار بر زنا، عقوق والدین، ادامه شراب خواری. «2»

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«حرمت الجنة على ثلاثة مدمن الخمر و عابد و ثن و عدو آل محمد و من شرب الخمر فمات بعد ما شربها باریعین یوما لقی الله کعابد و ثن:» «3»

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 586.

(2) - کشف الاسرار، ج 1، ص 586.

(3) -

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 179

بهشت بر سه طایفه حرام شده: آن که پیوسته شراب میخورد، و کسی که بت میپرستد، و کسی که با اهل بیت دشمن است، آن که شراب میخورد از روز نوشیدنش تا چهل روز بعد اگر بمیرد همانند بت پرست خدا را ملاقات میکند!

و نیز آن حضرت از رسول خدا روایت میکند:

«لا ینال شفاعتی من استخف بصلاته ولا یرد علی الحوض لا والله لا ینال شفاعتی من شرب المسکر ولا یرد علی الحوض لا والله:» «1»

به شفاعتم نخواهد رسید کسی که نمازش را سبک بشمارد

ذرهای از آن را دیگر نیاشامم. «2»

با دیدن شراب و قمار یزید را لعنت کنید

فضل بن شاذان که از دانشمندان بزرگ شیعه و دارای دهها کتاب علمی براساس فرهنگ اهل بیت است و به محضر حضرت رضا (ع) مشرف میشده از آن حضرت روایت میکند که فرمود:

هنگامی که سر مقدس حضرت حسین (ع) را به شام آوردند، یزد فرمان داد سفره غذا بیندازند و سپس با یارانش مشغول شراب خوردن شد در حالی که سر مبارک امام شهید را در طشتی پای تخت قرار داده بود! در همان وضعیت دستور داد شطرنج آوردند و با دوستانش به قمار مشغول شد و با مشروبخواران و قماربازان بارگاهش در رابطه با حضرت حسین و پدر و جدش گفتگو میکرد و مسخره مینمود.

هرگاه یزید در قمار برنده میشد جامی شراب گرفته میخورد و مانده ته جام را به پهلوی طشت میریخت!!

(1) - فروع کافی، ج 6، ص 400.

(2) - فروع کافی، ج 6، ص 411.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 180

حضرت در اینجای سخن فرمود:

«فمن كان من شيعةنا فليتورع من شرب الخمر و لعب الشطرنج.»

هر که از شیعیان ماست بر او واجب است از خوردن شراب و بازی با شطرنج اجتناب نماید، کسی که چشمش به شراب یا شطرنج افتاد حادثه حسین را به یاد آورد و یزید را لعنت کند که خداوند با این عمل گناهش را گرچه به عدد ستارگان باشد محو میکند. «1»

شراب و نابودی خانوادهای بزرگ و مشهور

هارون به وزیر سیاستمدار و دانشمندش جعفر بن یحیی برمکی به شدت عشق میورزید و او را هم چون جان شیرین دوست داشت و لحظهای بدون او نمیتوانست بسر برد، از طرفی خواهر خود عباسه را نیز بسیار دوست داشت، چون این دو با هم نامحرم بودند و نمیتوانستند در بزمهای هارون کنار هم باشند و هارون علاقه داشت هر دو در بزم هایش بنشینند، برای رفع این نقیصه میان عباسه و جعفر عقد ازدواج برقرار کرد، ولی از جعفر پیمان گرفت که جز در مجلس عیش و نوش هارون کنار یکدیگر نباشند، ابتدا جعفر زیربار نپذیرفت ولی عاقبت راضی شد که زن و شوهر جز در مجالس هارون کنار هم نباشند و سوگند خورد که در زمینه زناشوئی با عباسه برخورد نداشته باشد و از حق هم خوابگی کنار بماند.

عباسه به شدت به جعفر دل بست و او را از جان و دل عاشق شد، ولی جعفر در برابر خواسته او که با وی هم خوابگی داشته باشد به شدت امتناع میورزید و از دعوت عباسه سرپیچی مینمود.

عباسه وقتی خود را از ناحیه جعفر مأیوس دید به مادر جعفر متوسل شد، نسبت به او مهریانی بسیار کرد و هدایای پر ارزشی تقدیم وی نمود تا دل مادر

(1) - روضات الجنات، ص 132.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 181

جعفر را نرم و به خود مایل کرد، سپس خواسته خود را با او در میان گذاشت و مزایای این کار را برای او توضیح داد.

پیره زن فریب طرح و نیرنگ عباسه را خورد و گفت: مطمئن باش تو را به مقصودت میرسانم.

مادر مدتی به جعفر فرزندش میگفت کنیزك بسیار زیبایی که از کمال و ادب نصیب دارد برایت خریده ام، پیوسته از جمال و کمال کنیز برای جعفر میگفت ولی از نشان دادن کنیز به جعفر امتناع میورزید، تا با این ترفند اشتیاق جعفر را به مرز جنون بکشاند.

يك روز با پافشاری تمام از مادر خواست که آن کنیز پرده نشین را به او نشان دهد، مادر همان روز به عباسه خبر داد امشب به منزل من بیا که هنگام وعده رسیده و زمینه هم بستری ات با جعفر فراهم شده است! عباسه به خانه مادر جعفر رفت، جعفر از بزم شبانه هارون بازگشت، آنقدر مست و سرگران باده ناب بود که شعورش را از دست داده و قدرت تشخیص چیزی نداشت و میان مادر و خواهر و عباسه فرقی نمیگذاشت.

خواهر هارون با همه وسایل آرایش خود را آراسته بود به صورتی که زیباییاش دوچندان نشان میداد، جعفر با او همبستر شد، پس از این کار از کار گذشت عباسه گفت: جعفر اینک نیرنگ دختران ملوک را دیدی؟ جعفر از شدت مستی و مخموری مطلب را نفهمید، عباسه خود را معرفی کرد، همین که جعفر فهمید چه اتفاقی افتاده، چنان لرزه بر اندامش افتاد که مستی شراب از وجودش پرید و از دنیای خیال و بیخبری درآمد، روی به مادر کرد و گفت: مادر مرا به قیمت ارزانی فروختی، بعد از این خواهی دید نتیجه امشب و این چند لحظه کام جوئی چه خواهد شد!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 182

عباسه از جعفر بار برداشت، پس از زایمان در حالی که داستان را به شدت از هارون مخفی نگاه داشته بودند فرزندش را با دایه و غلامی به مکه فرستاد زبیده همسر اثرگذار هارون که از دست برامکه دلخوشی نداشت و از جریان به وسیله جاسوسانش آگاه شده بود راز آنها را نزد هارون افشا کرد، هارون برای اثبات مسئله دلیل خواست، زبیده او را به محل فرزند عباسه راهنمایی کرد، هارون همان سال به عنوان حج به مکه رفت و حقیقت پنهان برای او کشف شد، پس از بازگشت به بغداد روزی بر نابودی همه برامکه از مرد و زن و بزرگ و کوچک تصمیم گرفت، در محلی به نام قمر تا شب با جعفر به عیش و عشرت گذرانید، از طرفی هم به سندی بن شاهک فرمان داده بود که همه خانههای برامکه را محاصره کند، جعفر پس از پایان مجلس عشرت به خانه خود رفت، هارون مسرور خادم را خواست و گفت میخواهم به تو مأموریتی بدهم که پسرانم را لایق آن نمیدانم، حضری آن مأموریت را انجام دهی؟

مسرور گفت اگر فرمان برانی که کاردی تیز شکم خود را پاره کنم قطعا این فرمان را انجام میدهم، هارون گفت جعفر برمکی را میشناسی؟ پاسخ داد چگونه ممکن است کسی جعفر را نشناسد، گفت: اکنون برو و او را در هر حال دیدی گردن بزن و سر بریده‌اش را برایم بیاور!

مسرور به شدت به لرزه افتاد، ولی برای انجام فرمان ارباب به سوی جعفر رفت، هنگامی که جعفر را ملاقات کرد جریان را به او گفت: جعفر به مسرور گفت هارون با من از این شوخیها زیاد دارد، از او خواست امشب او را مهلت بدهد،

مسرور امتناع کرد، نهایتاً جعفر را تا پشت خیمه هارون آورد و او را همانجا نشانید سپس بر هارون وارد شد و گفت: جعفر را آورده ام، هارون از روی خشم فریاد زد اکنون گردنش را بزن، مسرور از خیمه بیرون آمد و به جعفر

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 183

گفت فرمان هارون را شنیدی؟ جعفر دستمالی از جیب بیرون آورد، چشمهای خود را بست و گردن پیش آورد، مسرور مأموریتش را انجام داد، همین که سر جعفر را نزد هارون گذاشت هارون یکایک جرائم جعفر را برای او شمرده، سپس به مسرور گفت فلانی و فلانی را نزد من آر، وقتی حاضر شدند دستور داد سر مسرور را از پیکرش جدا کنند و گفت من تاب دیدن قاتل جعفر را ندارم! «1»

مشروب خواری دولت صفویه را به باد داد

پس از آن که طهماسب صفوی بدون اطلاع سردار شجاع و رشید لشگرش نادر افشار با عثمانیها جنگید و شکست خورد و معاهده ننگینی با دولت عثمانی بست، نادر معاهده را به رسمیت نشناخت و به اصفهان رفت، پس از این که شاه طهماسب را بر کار اشتباهش سرزنش کرد، برای شب بعد او را به اردوی خود دعوت نمود.

طهماسب صفوی که به شدت گرفتار شراب این مایه فساد و تباهی بود و در خوردنش افراط داشت، شب موعود چنان مست و بیهوش بود که حرکات جنون آمیز از او صادر میشد.

نادر که موقعیت را برای انجام نقشه خود مناسب دید با يك حرکت پرده را کنار زده رفتار و کردار مسخره آمیز طهماسب را به امیران و بزرگان کشور نشان داد و گفت آیا در چنین موقعیت خطیری این شخص با این وضع و حرکات نامناسب شایسته حکومت بر مملکتی چون ایران است؟! گفتار نادر و آنچه بزرگان کشور به چشم خود از طهماسب دیده بودند اثر خود را گذاشت، همه کنار زدند او را از سلطنت تصویب نمود و حکومت صفویه را با آن سوابق روشن

(1) - مروج الذهب مسعودی، ج 2، ص 386.

و درخشانی که از عهد شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر بر جای مانده بود به وسیله شراب بر باد رفت!! «1»

حکم قتل امیر کبیر سیاستمداری بینظیر در حال مستی

میرزا تقی خان امیرکبیر از چهره‌های برجسته و فرهیخته‌های است که ایران و بیشتر مناطق جهان نظیر او را کم دیده اند. او دانشمندی فرزانه، و مؤمنی پای بند به اصول و فروع دین، و سیاست مداری شایسته و برجسته بود که در مدت سه سال و اندی وزارتش ایران را در همه امور به جهشی چشمگیر و مورد غبطه همسایگان و اروپائیان رسانید، و اگر وزارتش حدود بیست سال طول میکشید ایران آن روز در ردیف مهمترین کشورهای علمی و صنعتی قرار میگرفت، و قطعاً وضع امروز ایران که به رشد قابل توجهی رسیده و در علم و صنعت و اختراعات در مرتبه‌های بسیار بالا قرار گرفته چندین مرحله بالاتر بود.

ولی کسانی که به وسیله امیرکبیر دستشان از منافع نامشروعشان قطع شده بود و به شدت به او حسادت میورزیدند به ویژه مادر ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری که تحت الحمایه انگلیس و جاسوس آنان در دربار قاجاریه بود، با وسوسه دو سفارت روس و انگلیس که عظمت ایران و بیداری ایرانیان را نمیخواستند، و با بودن امیر زمینه غارت منابع این مملکت به رویشان بسته بود مسئله کشتن او را فراهم کردند و شبی در حالی که شراب خلر به ناصرالدین شاه نوشانیده بودند و او را در مستی کامل برده و در عیش و نوش و لذات شهوانی غرق نموده فرمان قتل او را گرفتند و به دست حاج علی خان صاحب الدوله نمکنشاس که از امیر

(1) - مضرات نوشابه الکلی 62 به نقل از پند تاریخ، ج 4، ص 14.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 185

محبتهای فراوان دیده بود سپرده و روانه باغ فین کاشان کردند و او را به قتل رسانیده و کشور را از وجود آن مرد بینظیر و علم و درایت و سیاست او که میرفت ایران و همسایگان و حتی هند را از دست استعمار انگلیس نجات دهد و آسیائی فوق اروپا و آمریکا بسازد محروم نموده و ننگ قتل او را بر پیشانی دولت قاجار و حسودان زدند. «1»

قهرمان کم‌نظیر ایران از نحسی شراب شکست می‌خورد

زمانی که سلطان محمدخوارزمشاه از ترس مغولان به رهبری چنگیز خونخوار در جزیره آبسکون پنهان شد، فرزندش جلال الدین که از جنگجویان به نام و به شجاعت و تهور و دلیری و مقاومت معروف و قهرمانی کم نظیر بود، در صدد برآمد تا لکه ننگی که از سستی سلطان محمد پدرش بر چهره حکومت خوارزمشاهی نشسته با خون پاک کند.

بر این اساس این تصمیم که برای نجات ایران و ایرانیان از قوم خون آشام مغول گرفته بود از جزیره بیرون آمد و به سوی خوارزم روانه شد و از آنجا به غزنین رفت، وقتی آمدنش به غزنین در میان مردم پخش شد، بزرگان شهر و سرداران و سران لشکر از هر طرف به سویش آمدند و کنار پرچمش جمع شدند، تا جایی که عدد سپاهش پس از اندک مدتی بیش از صد هزار نفر شد، با آن لشکر دوبار بر ارتش جرّار مغول تاخت، و با بکار گرفتن اسلحه و تاکتیکهای لازم صفوف لشکر مغول را از هم گسیخت، تا این که با کمال اسف اختلافی در میان سپاه او افتاد.

(1) - مفصل داستان قتل او را در کتاب امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار هاشمی رفسنجانی ببینید.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 186

عده زیادی از آن قهرمان کم نظیر کناره گرفتند و بهمین خاطر فتور و سستی عظیمی در ارتش او به وجود آمد، از طرفی چنگیز همین که به این داستان آگاه شد که میان سپاهیان جلال الدین اختلاف افتاده بیدرنگ به جانب غزنین آمد، وقتی وارد شهر شد اطلاع پیدا کرد که جلال الدین چند روز پیش به سوی هندوستان رفته است.

چهره شیطانی چنگیز از شنیدن این خبر عبوس و درهم شد، به شدت خشمگین گردید، و با شتاب لشکرش را به دنبال او فرستاد، و در معبر رود سند به جلال الدین رسید، جنگ سختی در گرفت، مغولان به طرزی فجیع وحشیانه و ایرانیان با از جان گذشتگی میجنگیدند، چپ و راست لشکر جلال الدین نابود شد، بیش از هفتصد نفر با او نماندند، جلال الدین با آن عده کم در برابر مغول مردانه ایستادگی کرد، خورشید به نصف النهار رسیده بود، اما هنوز فرزند رشید ایران شمشیر میزد و حملههای سخت میکرد، رفته رفته دایره جنگ بر او تنگ شد، جلال الدین نظری به اطراف انداخت، در فکر چاره بود، اسبی تازه نفس به چنگ آورده بر آن نشست و مانند شیر خشمگین بر دشمنان تاخت و صفوف آنان را از هم شکافت، نزدیک روز سند که رسید با يك حمله سریع و نهائی دشمن را از خود راند به چابکی جوشن از تن بیرون آورد، تازیانههای سخت نثار اسب کرد، اسب چون صاعقه میان آب جست، به زودی امواج خروشان رود اندام ورزیده او را در برگرفت، پس از لحظهای ننگ آسا از رود گذشت و به ساحل قدم گذاشت.

چنگیز از این شگرد ماهرانه و بیسابقه، سخت درتعجب فرو رفت، روی به پسرانش کرد و گفت: پسر این چنین باید تا پدر بر وی ببالد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 187

جلال الدین به همین صورت چند سالی قرار و آرام را بر خود ممنوع ساخت تا سال 628 جاسوسان خبر آوردند: لشگری بیرحم و خونخوار از مغول به رهبری جرماغون از آب آمویه گذشته به سوی عراق می‌آیند، جلال الدین با شنیدن این خبر به تبریز آمد چند پیک به دربار عباسی و سلطان علاءالدین سلجوقی و ملک شام فرستاد پیامی چنین داد: این کار را سهل و آسان نگیرید، از سوء عاقبت بهراسید، امروز من میان شما و این ارتش جرار یا جوج کردار همانند سدّ اسکندر رم اگر آسیبی به من برسد، عافیت و سلامتی و خوشی و رفاه شما نیز به پایان خواهد رسید، اکنون صلاح این است که از یاری و کمک به من امتناع ننمائید، تا دندان دشمنان کند شده و دوستان را نیروی دل افزون شود.

فرستادگان با پاسخهای یأس آور بازگشتند، جلال الدین زمستان را در منطقه ارومیه بسر برد و از آنجا متوجه دیاربکر شد، یکی از سران سپاه را به عنوان مقدمه لشگر به آذربایجان فرستاد تا محل لشگر مغول را تعیین کرده برای او خبر بیاورد.

فرستاده بازگشت و مزده داد که لشگر مغول از حدود آذربایجان و عراق مراجعت کرده اند، سلطان به شدت مسرور شد دستور داد بزم عیش و عشرت بچینند، رامشگران حاضر شده، بساط خوش گذرانی آماده کردند.

جلال الدین غرق در نشاط و خوردن شراب شد، شب و روز به عیش و عشرت و شراب خوری سپری کرد، فکر دفع مغولان و مملکت داری از سرش پرید، سران لشگر و ارکان دولت او چون شاه را شب و روز مست باده ناب دیدند براساس «الناس علی دین ملوکهم» آنان نیز به خوش گذرانی و شراب خواری مشغول شدند.

نورالدین زیدری که دبیر سلطان جلال الدین بود برای بیداری و آگاهی سلطان این رباعی را گفت:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 188

شاهای زمی گران چه بر خواهد ساخت

و زمستی بیکران چه برخواهد ساخت
شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش ج پیداست
کز این میان چه برخواهد ساخت
ولی چه سود که همه مست و مخمور بودند و در عیش و نشاط نامشروع غوطه میخوردند، و کسی درمیان آنان

نبود که به پند و موعظه نورالدین گوش فرا دهد. نیمه شبی تاریک لشکر مغول در حالی که جلال الدین و یارانش مست و لایعقل بودند هم چون بلای آسمانی و صاعقه آتش را بالای سر آنان رسیدند، و سرا پرده و لشکرگاه سلطان را گرداگرد محاصره کردند، ناگهان یکی از معتمدان جلال الدین از آمدن آن بلای ناگهانی آگاهی یافت، بیدرنگ به بالین سلطان آمد، و او را با زحمت زیاد از خواب مستی بیدار کرد، و جریان حمله مغول را به او گفت، سلطان از شدت مستی توانایی سوار شدن بر مرکب را نداشت، خواست آتش مستی را فرو نشاند، مقداری آب سرد بر سر و صورت ریخت، جنبشی به خود داد تا شاید راه چاره به دست آرد، افسوس و دریغ که کار از چاره گذشته بود و دری برای نجات باز نبود، خورشید دولتش با آن غفلت و مستی در يك لحظه غروب کرد، لشکریان وحشی و افسار گسیخته مغول که صدمات و آسیبهای فراوانی از جلال الدین دیده بودند، و چنگیز برای سرش جایزه گذاشته بود از هرسو به سرا پرده او حمله ور شدند و هیاهویی عجیب در آن عرصه در افکندند، جلال الدین هنوز سرگران از باده پیمائیهای سر شب بود که با شمشیر مغولان سر به باد داد و تاج و تخت در راه شراب خواری از دست نهاد، و پس از او مغولان در همه مملکت ایران به تاراج و کشتن و سوزاندن و جنایات فجیع دست یازیدند و سالها بر این کشور و ملت مظلومش ستمگرانه حکومت کردند»¹،

(1) - قطعات منتخبه اسماعیل امیر خیزی 29.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 189

تا مردی دانشمند، عاقل، پای بند به احکام حق، بنده خالص خدا چون خواجه نصیرالدین طوسی ایران و اهلش را از شر تاتار نجات داد.

می گویند: در زمان جاهلیت قیس بن عاصم در حال مستی و غفلت به سوی خواهر یا دختر خود دست جنایت و بیعتی و کام جوئی نامشروع دراز کرد ولی او از چنگال آن بدمست غافل فرار کرد، چون صبح شد طرف خود را ندید پرسید کجا رفته، قصد جنایت او را در آن شب در حال مستی به او گفتند، بسیار خجالت زده شد، از آن زمان خوردن شراب را بر خود حرام کرد. «1»

نتیجه شوم مستی

زمانی که مؤمنان از مظالم و سخت گیرهای سردمداران شرک در مکه در کمال مضيقه قرار گرفتند، به فرمان پیامبر به حبشه مهاجرت نمودند، قریش برای هلاک کردن آنان، یا برگرداندنشان عمروعاص و عماره بن ولید را با هدایای فراوانی نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند.

عمرو با عماره به کشتی نشسته به سوی حبشه رهسپار شدند.

عمار به مردی خوش اندام و زیبا بود، عمروعاص در این سفر همسر خود را همراه داشت، در چند روز سفر هر دو از شرابی که آورده بودند میخوردند، عماره در حال مستی به همسر عمرو میل پیدا کرد، در حقیقت مستی و شهوت دست به دست هم داده عنان اختیار از کفش ربودند به همسر عمرو گفت مرا ببوس! عمرو نیز با کمال بیغیرتی که از آثار مشروب خواری است به همسر خود دستور داد عمار ببوسد زن هم با بیشرمی که از آثار جاهلیت است بیاوری!

(1) - مضراب نوشابه های الکلی 68.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 190

ای عماره همسر سلطان کسی نیست که فریب مانند تو فریکار دغل را بخورد، اگر در برنامه‌های که تعریف میکنی صادقی، از او درخواست کن از عطری که ویژه خود نجاشی است به تو بدهد، زیرا من عطر او را میشناسم چون در دست تو بینم گفتارت را باور خواهم کرد.

عمر در دیدار بعدی مقداری از عطر نجاشی را از همسر او گرفته با خود نزد عمروعاص آورد.

عمرو گفت: اینک من گفته تو را تصدیق میکنم و حرفت را اکنون باور مینمایم و به راستگویی ات در این زمینه ایمان میآورم، آنگاه عماره را به این رفت و آمد در اندرون شاه و مصاحبت با همسر او تشویق کرد، تا در اولین فرصت خود را به سلطان حبشه رسانید و نمونه عطر را با بیان داستان رابطه عماره با همسر سلطان در اختیار نجاشی گذاشت.

نجاشی پس از کشف حقیقت به خاطر مهمان بودن عماره از کشتن او گذشت، ولی فرمان داد عده‌ای از ساحران و جادوگران دربار برای او کیفر بیندیشند، که زجرش از کشتن سنگینتر باشد.

ساحران به اجازه نجاشی با ابزار و وسائل مخصوص در آلت عماره جیوه وارد کردند، او پس از این عمل وضع روانیاش درهم ریخت و سر به بیابان گذاشت و با حیوانات وحشی انس گرفت، قریش برای یافتنش در محلی پنهان شدند، روزی با دستهای از حیوانات وحشی برای آب خوردن آمد، از مخفی گاه بیرون شده و او را دستگیر کردند ولی او بر اثر شدت اضطراب و ناله در کنار آنان جان داد. «1»

زیانها و خطرات و خسارهای شراب و قمار به اندازه‌های است که اگر همه آن مکتوب گردد مثنوی هفتاد من کاغذ شود
آری قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ

(1) - الغدير، ج 2، ص 136 - سفینه البحار دو جلدی، ج 2، ص 261.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 191

تفسیر آیه 221 - 222 - 223

و لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَئِمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ شِئْتُمْ وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند، قطعاً کنیز با ایمان از آزاد زن مشرک بهتر است هر چند زیبایی و جمال و موقعیت زن مشرک شما را خوش آید.

و زنان با ایمان را به نکاح مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که ایمان بیاورند مسلماً برده با ایمان از آزاد مرد مشرک بهتر است، هر چند زیبایی و خوشگلی مرد مشرک شما را خوش آید.

اینان که مشرک اند نه تنها مردم بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را به سوی آتش می خوانند، و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیاتش را روشن و آشکار برای مردم بیان می نماید تا متذکر حقایق شوند.

از تو درباره ی حیض می پرسند بگو حالتی ناملاطم و بیماری است، پس در زمان حیض از آمیزش با زنان کناره گیری کنید و با آنان نزدیکی ننمائید تا پاک شوند و هنگامی که با غسل پاک شدند از جایی که خدا به شما فرمان داده با آنان آمیزش کنید، یقیناً خدا کسانی را که تواب هستند و کسانی که خود را از آلودگی ها پاک می کنند دوست دارد.

زنان شما کشتزار شما نیستند هر زمان و هر جا که خواستید به کشتزار خود درآئید و با رعایت حقوق یکدیگر و حفظ عفت و پاکی در سایه ی زناشوئی و تولید نسلی پاک و صالح و شایسته خیر و ثوابی برای آخرت خود به دست آورید.

و از خدا پروا کنید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و مؤمنان را بشارت بده.

شرح و توضیح

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 192

آیات 221 تا 242 حاوی گوشه هایی از مهم ترین مسائل مربوط به زنان است از جمله: ازدواج، قاعدگی و طهارت، تمکین در برابر حقوق شوهر، طلاق و مسائل مربوط به آن، مجوز رجوع شوهر به زن پس از طلاق، وجوب پرداخت مهریه، وجوب رعایت حقوق زن در ایام طلاق، شیر دادن به فرزند، وجوب تأمین خوارک و پوشاک زن شیردهنده بر شوهر، وظیفه زن پس از مرگ شوهر و آزادی او برای ازدواج پس از عده وفات، احکام طلاق پیش از آمیزش جنسی، هزینه زندگی زن پس از مرگ شوهر، حق زن به کالا و وسائل زندگی پس از طلاق.

این فقیر لازم می داند پیش از این که عناوین رده بندی شده بالا به عرصه شرح و توضیح آید به گوشه ای از وضع زن در فرهنگ های بشری، و عظمت شخصیت زن در فرهنگ حضرت حق اشاره کنم تا ارزش خدمت وحی به زن و ارزش خدمات بی نظیر پیامبر اسلام نسبت به زنان به ویژه برای غرب زدگان و روشنفکران خودباخته و اسیر توهیات روشن شود، و نیز زنانی که بدون دلیل موجه از فرهنگ های جاهلی پیروی می کنند و با دست خود به شجره طبیعه شخصیت خویش تیشه می زنند به جایگاه ملکوتی خویش پی برده به آغوش وحی و دامن پاک و رشد دهنده ی اسلام باز گردند.

زن در فرهنگ‌های بشری

در چند جمله دورگائی از وضع رقت‌بار زن را در فرهنگ‌های بشری اشاره می‌کنم سپس مفصل آن را می‌آورم.

در منطقه کلده و آشور رسم چنین بود که دختران را احياناً برای شوهر دادن به بازار می‌بردند و به هر کس طالب آنان بود می‌فروختند!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 193

در منطقه‌ی شبه قاره هندوستان زن وجود مستقلی به حساب نمی‌آمد، بلکه او را برای شوهر موجودی طفیلی و غیر مستقل و وابسته می‌دانستند و حیات و زندگی را پس از مرگ شوهر برای او جایز نمی‌دانستند، و نهایتاً روز چهارم مرگ شوهر او را در آتش انداخته می‌سوزاندند! و از نظر هندوها بهترین زن، زنی بود که پس از مرگ شوهر به اختیار خودش خود را در آتش بیندازد و بسوزاند!!

مصریان هر گاه آب رود نیل کم می‌شد دختر جوانی را آرایش می‌کردند و به نیل انداخته به کام غرق شدن می‌سپردند تا از برکت نابود شدن او رود نیل زیاد شود!

در مناطق مختلف آفریقا زنان را مانند حیوانات دسته دسته به معرض فروش می‌گذاشتند!

در چین قدم پای دختران را از کودکی با پارچه‌ای می‌بستند و در قالب فلزی قرار می‌دادند تا کوچک بماند.

برای زنان چینی ازدواج هم چون معامله بود، پدران و مادران چینی دخترانشان را به هر کس مایل بودند در مقابل گرفتن پول و جنس تقدیم می‌کردند.

دختران آن منطقه از دانش آموختن ممنوع بوده و پیوسته مورد کتک خوردن و اهانت از طرف پدران و شوهران بودند و به کارهای بسیار سخت و پر مشقت گمارده می‌شدند!

زنان در روم از ارث بردن محروم بودند و در برابر ظلم و ستمی که نسبت به و در هر زمینه انجام می‌گرفت حق مراجعه به دادگاه و دفاع از خویش را نداشت.

اهل روم، تنها برای مردان روح انسانی قائل بودند و عقیده داشتند که در وجود زن روح انسانی وجود ندارد. در قوانین فرانسه برای ارث بری زن شرایط سنگینی وجود داشت که نهایتاً نود درصد زنان فرانسوی امکان ارث بردن نداشتند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 194

در دولت ساسانی که بر ایران حکومت داشت بنابر قوانینی که از روزگاران پیشین وجود داشت زن به عنوان شخص قلمداد نمی شد، بلکه از او به عنوان شیء یاد می کردند و به همین خاطر صاحب هیچ حقی از حقوق انسانی نبود، بلکه او را مایملک به حساب می آوردند.

در جزائر اقیانوسیه و آفریقا و استرالیا زن در ردیف حیوانات اهلی بود، که باید به وسیله او کسب منفعت و درآمد شود. در عربستان که جاهلیت کامل بر مردم و قبائلش حاکم بود دختر را زنده به گور می کردند تا آبرویشان نزد دیگران محفوظ باشد!

وضع زن در جوامعی که بیگانه از وحی و رسالت انبیا و فرهنگ حضرت حق بودند بسیار بسیار فاجعه آمیز و رقت بار بود، و با آنان به صورتی رفتار می شد که برای ما که به تربیت اسلامی آراسته ایم و قلبی منور از نور قرآن داریم غیر قابل باور است.

قوانین موضوعه در فرهنگ بشری بر اساس غلبه و برتری قوی بر ضعیف بود و چون اکثر جوامع چه متمدن چه غیر متمدن زن را ضعیف، دارای روح شیطانی، طفیلی و غیر مستقل می دانستند، قوانینی برای زندگی زن وضع می شد که نسبت به زن حاصلی جز ظلم و ستم، زورگوئی، محرومیت، و انواع جنایات نداشت.

زن در استرالیا

در کشور استرالیا که کشاورزی و دامداری آبادی داشت زن به عنوان حیوان اهلی شمرده می شد که وجودش فقط برای دفع شهوت مرد و تولید نسل مناسب بود.

سابق بر این عقیده، جنس زن در آن منطقه مورد استعمال دیگری هم داشت که در بعضی نقاط بخاطر برخوردن با تمدن دیگر منسوخ شد و آن این بود که هنگام هجوم قحطی و گرانی و کمبود مواد غذایی زن را می کشتند و می خوردند!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 195

شغل اصلی مرد جنگ و شکار بود و زن باید در بیابان گردی‌های شوهر با بچه‌های خود به انضمام وسائل مختصری به دنبال مرد حرکت کند.

در سواحل رودخانه‌ها زن به ماهی‌گیری مشغول بود و عنصر اساسی تغذیه خانواده را بدین وسیله فراهم می‌ساخت، ولی حق نداشت با شوهرش هم‌غذا شود، باید صبر می‌کرد تا اگر چیزی پس از سیر شدن شوهرش باقی می‌ماند تناول کند! زناشوئی مردم آن نواحی جز فحشاء ممتد و پیوسته چیز دیگر نبود.

شوهر یا ارباب زن هیچ‌گونه عاطفه و مهر و محبتی نسبت به زن در قلب خود احساس نمی‌کرد، زن در نظر او شیء و شیء بسیار کم بهائی بود.

کشیش معروف سالوادو در کتابش موسوم به خاطرات استرالیا می‌نویسد: يك روز غروب صدای هیاهو و جنجال شدیدی شنیده شد، زن‌ها فریادهای هول‌انگیزی می‌کردند، بر اثر صدا دویدم، هشت نفر زن کنار اجاق در مطبخ یکدیگر را به شدت هر چه تمام‌تر با چماق‌های سنگین می‌زدند، نصایح و میانجی‌گری من در برابر این حیوانات درنده سودمند نیفتاد، ناگزیر با عصای آهنین خود چند ضربه بر کتف و شانه‌ی دو نفری که از همه شرپرت‌تر بودند زده بالاخره آنها را از هم جدا ساختم، و به جدالی که موجب شکستن چندین سرو خرد شدن چندین کتف شده بود خاتمه دادم!

خون به هر طرف جاری بود، لطف داستان اینجاست که شوهران زنان کنار مطبخ با نهایت خون‌سردی و بی‌اعتنائی نشسته و بر این منازعه خونین می‌خندیدند!

من با کمال تعجب از آنان پرسیدم که چگونه نشسته‌اید و می‌بینید زنانتان نزدیک است یکدیگر را بکشند؟ جواب دادند انتظار داری در جدال مشتی زن

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 196

مداخله کنیم، گفتم اگر یکی از آنان در این میانه کشته شود چه خواهید کرد؟ با خنده مسخره‌آمیزی جواب دادند: چیزی نیست اگر یکی بمیرد هزاران زن دیگر برای ما هست!

در استرالیا گذشته معمولاً پس از مرگ شوهر، زن پس از انقضای عده‌ی سه روزه ملك برادر شوهر می‌شد.

نکته‌ی قابل توجه این که زنان استرالیائی کمتر به مرگ طبیعی می‌مردند، عموماً پیش از رسیدن اجل هنگامی که زن مریض می‌شد با بی‌توجهی مرگ او را تسریع می‌کردند، گاهی هم بدون مقدمات بیماری او را خفه می‌کردند زیرا عقیده داشتند اگر زیاد عمر کند و به پیری برسد مقدار زیادی از مواد غذایی را خواهد خورد!!

زن در آفریقا

در بیشتر نقاط آفریقا ساختن ساختمان و عمارت، بافتن حصیر و فرش، شخم زدن زمین، کاشت و آبیاری شغل زنان است و مردان حاضر نیستند کمترین کمکی به زنان بنمایند، در برخی نقاط آفریقا حتی شغل سلمانی و جراحی و باربری نیز ویژه‌ی زنان است. مردها فقط خیاطی و رخت‌شوئی و گاهی آهنگری را به خود اختصاص می‌دهند.

عموماً مشاغل اختصاصی مردان جزو مکاسب شریف و آبرومند شمرده می‌شود، مثلاً در آفریقای جنوبی آهنگری از مشاغل محترم محسوب است و آهنگر را طبیب آهن می‌خوانند، آهنگری فن صنعتی و علمی است و گاهی برای شاغلش حقوق سیاسی ایجاد می‌کند، در آفریقای مرکزی مثل اقیانوسیه زن از غذا خوردن با شوهر ممنوع است، فرزندان مطلقاً گوش به مادر نمی‌کنند، پدر خانواده روی کوچک‌ترین بهانه همسر خود را به اندازه‌ای میزند که مشرف به مرگ می‌شود!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 197

عجیب‌تر این که این فرهنگ ظالمانه را به گونه‌ای باور زن داده‌اند که زن نگویند بخت این وضعیت را برای خود عادلانه می‌داند به صورتی که مطلقاً از این سرنوشت شکوه و گله‌ای ندارد!

در نقاط به اصطلاح متمدن آفریقا روزگار زن کمتر از سایر طوایف سیاه نیست، در سنگامی و دارفور که اولی در آفریقای غربی و دومی در سودان است زن باید رکاب شوهر را موقع سوار شدن بگیرد، اغلب سیاحان زن‌های این سرزمین را دیده‌اند که آذوقه و محمولات سنگین را به دوش گرفته، پیاده دنبال شوهر و اربابش که بر الاغ سوار است راه‌پیمائی می‌کنند. در برابر این زحمات طاقت‌فرسا شوهرانشان آنان را به قیمت کم در برابر پول یا هدیه به بیگانگان می‌فروشند!

زن در شمال آمریکا

در قبائل نواحی منجمده شمال آمریکا مثل طائفه «فوئزی‌ها» در تمام فصول سال و حتی زمستان طاقت‌فرسا زن بی‌نوا چه برای صید ماهی و چه برای خارج کردن آب از قایق‌های ماهی‌گیری باید داخل آب شوند. ساختن کلبه‌های مخصوص یخی و پارو زدن قایق‌ها از مشاغل اختصاصی زنان است، حتی زنان آبستن یا شیرده نیز از این مشقت‌ها معاف نیستند!

زن شیرده باید در موقع کار، نوزاد شیرخوارش را در پوستی پیچیده به پشت خود حمل نماید، مردان بیش از چند ساعت کار آن هم شکار کردن در طول هفته ندارند، بقیه اوقات بیکاری را به تفریح و تفنن می گذرانند.

به عوض این خدمات و بیگاری ها در ایام قحطی و کمبود آذوقه زنان پیر را که دیگر کارآمد نیستند را خفه کرده می خورند!

طرز خفه کردن این است که سر زن را در حفره ای که از دود زغال و هیزم پر شده نگاه می دارند تا خفه شود!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 198

در اکثر قبائلی که ذکر شد خانواده ها از ترس دستبرد و شیخیون یکدیگر که امری رائج در میان آنان است، باید شب ها به وسیله پاسداری، خود را از خطر حمله و هجوم دشمن حفظ کنند، انجام این کار مهم هم به عهده ی زنانی است که تمام روز را به کارهای سنگین و اعمال طاقت فرسا گرفتار بوده اند، مردان به راحتی می خوابند، زنان خانواده باید آتشی روشن کرده کنار آتش تا صبح پاس بدهند.

زن در آسیا

در اقوام نسبتاً متمدن آسیائی نیز وضع زنان وضع خوبی نیست مثلاً در تبت و چین گرچه زنان حکم حیوان بارکش را ندارند، ولی مادام العمر از لحاظ اختیارات اجتماعی صغیر و تحت قیمومیت پدر یا شوهر می مانند.

تا چند سال قبل و هنوز هم در بعضی از نقاط چین ازدواج یکی از مظاهر ساده خرید و فروش بود.

در چین زن حق غذا خوردن با شوهر یا پسرانش را ندارد، زن بر سر میز طعام حکم چوب خشک را دارد زیرا بدون حرکت و خاموش نشسته فقط باید پیپ شوهر خود را روشن کند، وامانده غذای افراد ذکور خانواده غذای او را تشکیل می دهد.

دختران معمولاً ارث نمی برند، به جای میراث فقط مختصر جهیزیه ای موقع عروسی به آنان داده می شود.

زن در هند و چین

در منطقه‌ی هند و چین و بیرمانی شهادت زن بی‌تأثیر است، زنان محضر محکمه را با وجود غیر طاهر و ناپاک خود نباید بیالایند، در موارد خاص هم که شهادت زن مؤثر و قابل قبول است، زنان باید فقط درب محکمه ایستاده ادای شهادت کنند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 199

شوهران بیرمانی حق دارند زنان خود را به خارجی قرض دهند، در موردی که شوهر یا پدر مقروض باشد دعوا بر علیه زن اقامه می‌شود و ممکن است طلبکار به جای پول از زن یا دختر بدهکار استفاده نماید.

زن در هندوستان

در هندوستان زن هندو پیش از شوهر رفتن تابع پدر، و ایام شوهر داشتن مطیع شوهر و در بیوه‌گی تابع پسر خود است، اگر پسر نداشت تابع خویشان پدری و اگر آنان هم نبودند مطیع پادشاه عصر است، اشخاصی که ذکر شدند برای زن حکم خداوند را دارند. در هند شوهر، زن خود را به نام خدمتکار و کنیز نامیده به عکس زن باید او را آقا، ارباب، عالی‌جناب، و گاهی خداوندگار خطاب کند، در هر صورت برای زن بردن اسم شوهر ممنوع است!

برای زنان داشتن سواد ممنوع است، زنان هند زمان قاعدگی خود و لباس و آنچه را لمس می‌کنند نجس قلمداد می‌شوند، باید در گوشه انزوا بمانند تا دوران مسئله‌ی سر آید، نکته قابل توجه این که نظیر این توهم در اروپای متمدن نیز وجود دارد، برخی از ملوانان معتقدند هنگامی که در کشتی در نزدیکی ملوان زن حائضی باشد، قطب‌نما طوری که باید صحیح کار نمی‌کند!!

موجود ضعیف

پیش از این دوره که البته هنوز وضع زن به ویژه در اروپا و آمریکا رضایت‌بخش نیست و در بعضی مناطق آسیائی هنوز به زن ستم می‌شود، زن به عنوان موجود ضعیف شناخته می‌شد و می‌گفتند و بلکه بر این باور بودند که زن موجود ضعیفی است که از تمام جهات نسبت به مرد تابع و مطیع و در برابر

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 200

نیروی جسم و عقل او زیون و ضعیف است و مطلقاً حق مداخله در امور اجتماعی را ندارد، بیرون چهار دیوار خانه برای او شخصیتی نیست.

مالکیت و اختیارات مالکانه او تا حدی است که مرد صلاح ببیند و اجازه دهد، در مواریث برای او حقی نیست، عبادتش اگر عبادت کند یا بگذارند عبادت نماید ارزش عبادت مرد را ندارد زیرا ضعیف العقل و بوالهوس است، خروج از محیط خانه برای او ممنوع است.

از نظر حقوقی و قضائی لیاقت این که با پدر و پسر خود انتساب رسمی داشته باشد ندارد، فقط چون با آنان هم خون است نسبت طبیعی دارد.

دختر چون به مرد اجنبی شوهر خواهد کرد نمی تواند حافظ نسب خانواده پدری خود باشد، و چون بقای خانواده ها هدف سازمان های اجتماعی این دوره بوده و این منظور جز با وجود فرزندان ذکور تأمین نمی شود ارزش پسر و دختر و مرد و زن به هیچ وجه با یکدیگر قابل قیاس نیست.

میان زن و مرد از لحاظ فنا و خلود روح تفاوت قائل هستند، در مجامع عیسوی مذهب اسپانیا و ایتالیا یعنی کاتولیک ها در چگونگی سنجیت روح زن بحث و بالاخره پس از مدتی گفتگو و تنقیح سخن چنین نتیجه می گیرند که بین تمام زنان فقط حضرت مریم انسان و دارای روح خالده است، بقیه زنان برزخ میان انسان و حیوان اند!!

پیش از این دوره کنونی بعضی اقوام معتقد بودند که زن دارای روح خالده نیست و بنابراین حکم می کردند که نباید پس از وفات شوهرش زنده بماند و اگر هم ماند نباید پس از شوهر از دست رفته اش شوهر کند.

اعتقاد برخی از طوائف این بود که زن شریف زنی است که در مرگ شوهر خودکشی نماید، یا حاضر شود او را زنده زنده با جسد شوهر متوفایش بسوزانند،

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 201

این سوختن نه از لحاظ عاطفه و شدت علاقه زن به شوهر است، بلکه از نظر تبعیت و طفیلی بودن است که زن باید خود را با جسد شوهر يك جا بسوزاند اگر عاطفه و عشق در این امر دخالتی داشت بایستی از طرف شوهر هم در موقع مرگ زن نظیر این عواطف اظهار می شد.

زن در این دوره خادم مرد شمرده می شود، شدت و ضعف عنوان خدمت کاری تابع مقتضیات محیط و میزان تعلیمات اقوام و ملت ها بوده است.

دوره‌های بسیاری بر زنان مظلوم در تاریخ حیات گذشت که زن ابزار التذادی برای مرد بیش نبوده و وسیله‌ای بوده که در برابر تجاوز و دست درازی مرد نمی‌توانسته از خود دفاع کند، چون مرد هم به خاطر دور بودنش از تعالیم انبیا جز سیر کردن شکم و ارضاء شهوت جنسی اندیشه‌ای نداشته است.

مردی که از همه قوی‌تر بود هر چند نفر زنی را که میل داشت در اختیار خود نگاه می‌داشت، چون برای زن روح و فکر و احساساتی نظیر آنچه مرد دارد قائل نبودند.

زن حق نداشت خود را همسر مرد فرض کرده نسبت به معاشقه او با زنان دیگر حسد ورزی کند، چون زن ملك و شیء متعلق به مرد بود، کسی حق نداشت به مالکیت او لطمه وارد سازد، زن هم نمی‌توانست بدون اجازه و رضای مالك خود به دیگری تسلیم شود.

مرد می‌توانست هر گونه تصرفی که در سایر اموالش می‌کرد در این شیء هم بنماید، حق داشت او را قرض یا اجاره دهد!!

حق داشت او را به دیگری بخشد یا بفروشد، اخراج کند یا بکشد و نیز می‌توانست اجازه دهد مردان دیگری در استمتاع از این ملك با او شریک شوند،

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 202

چون دختر هم در مقابل پدر همین موقعیت را داشت پدر گرچه زورمند بود لازم نمی‌دید از تجاوزات مردان به دخترش دفاع کند!!

زن در آمریکا و اروپای امروز

من از وضع آن روزگاران که اکثر مردم از دانش و تمدن عاری بودند تعجب نمی‌کنم، تعجبم از وضع زن در آمریکا و اروپای امروز است، که جز کالای شهوت مردان نیستند، و عکس‌های نیمه عریان‌شان وسیله فروش اجناس است، و از طریق زشت‌ترین فیلم‌های سینمایی و ماهواره‌ای و اینترنتی و مجلات که اکثر ستاره‌ها و هنرپیشه‌های زن جوان زیباروی هستند جیب مردان بی‌غیرت و کثیف‌تر از خوک پر می‌شود، و باز هم عریه می‌کشند که ما با آزاد کردن زن او را به حقش رسانده و هم‌دوش مردان قرار داده‌ایم.

بعضی از مردان آمریکا و اروپای امروز پا را از وحشیان دوره‌های پیش فراتر گذاشته در کمال بی‌شرمی و بی‌حیائی به پسران و دختران خود تجاوز می‌کنند و از دختران خود بچه‌دار می‌شوند و ابداً در این زمینه حیا و شرمی برای آنان نیست، هر

روز اخبار چنین جنایات هولناکی روی سایت‌های خبری جهان منعکس است، و باید گفت بی‌شرمانه‌تر از این جنایات جنایتی نیست که مرتکب شوند.

نظام خانواده را در غرب از هم گسیخته‌اند، مرد هر لحظه همسرش را نخواهد او را با چند فرزند رها می‌کند و دنبال معشوقی خیابانی می‌رود، زن هر گاه از شوهر خوشش نیاید او را رها کرده دنبال مردی خیابانی می‌رود، از این برتر این که مراسم عقد و ازدواج برابر با دین خودشان کهنه شده، و هر دو طرف بخاطر فرار از مسئولیت و گرفتار نشدن به قانون دادگاه‌ها بدون عقد و شرایط لازم تشکیل خانواده می‌دهند و پس از پس انداختن چند حرام زاده یکدیگر را رها کرده دنبال کس دیگری می‌روند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 203

اغلب شناسنامه‌های فرزندان در غرب به نام مادر است زیرا مادر، شوهر معینی نداشته و هر از گاهی بنا به میل خودش در آغوش کسی بوده است.

از عجائب است که اینان به اسلام و مقررات سعادتبخش آن جاهلانه و بدون مطالعه ایراد دارند!

شخصیت زن در غرب در این روزگار به کلی نابود شده و ارزش‌های وجودی او را بر باد داده‌اند و زندگی کثیف و ننگینی را بر او تحمیل کرده و به باور او داده‌اند که زندگی خوب و صحیح و میزان با تمدن همین است:

غرب زن را البته با بدن نیمه عریان و با پوشش‌های جلف و با آرایش‌های غلیظ به صورتی که بتواند شهوات حیوانی هر بیننده را تحریک کند به تمام مراکز اعم از فروشگاه‌ها، سوپرمارت‌ها، ادارات، پارک‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس، کوچه و بازار، مجالس مختلط، دفاتر تجاری، لانه‌های جاسوسی، سینماها، تئاترها، تماشاخانه‌ها و کشانید و غیرت و حمیت و کرامت و شرف را به وسیله آنان در اکثر مردان نابود کرد، و از مردان حیواناتی هر لحظه گرسنه شهوت جنسی و متقلب و فتنه‌گر ساخت!!

عجب است که اینان این زندگی غرق در کثافت و آلودگی را زندگی می‌دانند، و تابعان شرقی جاهل آنان هم روش آنان را تمدن می‌نامند، و زندگی غیر آن را ارتجاعی و اقلی و قدیمی مسلک قلمداد می‌نمایند.

قرآن درباره زندگی ننگین اینان و تابعان جاهلشان می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا: «1»

(1) - کُهِف 103 - 104.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 204

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ آنان کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا هدر رفته و بی نتیجه مانده، در حالی که خود می پندارند خوب عمل می کنند.

حکیمی فقیه که به اوضاع این زمان یعنی زمان نوشتن این تفسیر آشنا بود و تفسیری بر برخی از آیات سوره نور داشت می نویسد:

به عقیده من بدبخت ترین جامعه ها و ملل آنانی هستند که راه راست یعنی راهی که مشفق ترین دوستان «یعنی خدا و انبیا و امامان و علما ربانی» برای معرفی کرده اند نرود و بدون تأمل و فکر دنبال مکتب های مادی و اختلافات گشته تا این که خود را وسیله بازی به دست يك عده از مغرضین قرار دهد، و مغرضین بقدری اراجیف و امور اختلافی بی سرنوشته برایش بخوانند تا کاملاً سر کلاف حقیقت از دست آنان رفته و راهی که به این روشنی است نبینند و نهایتاً دچار سردرگمی گردند و روز به روز بر بیچارگی خود و دور شدن از حقیقت بیفزایند تا کار به جایی رسد که يك دسته از مردمان عوام و عوام فریب به نام تجدد و عدم ارتجاع آنان را به ما قبل تاریخ برگردانده توحش روزگار اول را از سر گیرند، و جاهلانه و بدون آگاهی بر همین راه راست که بهترین وسله سعادت ملی و فردی و اجتماعی و دنیائی و آخرتی است ایراد کنند و بلکه منکر شوند و اظهار عقاید بی پایه و بیجا نمایند.

این خود درجه کامل انحطاط بشر است و ضعف روحی او را می رساند.

آه که بشر بیچاره چقدر مبتلا به ضعف و ناتوانی عقل است، و پناه به خدا که جهل محض بر او حکومت کند و از روشنائی عقل و استفاده از آن نیز محروم بماند؟!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 205

چنین بشری چه ستم ها که به خود نمی کند و چه بیچارگی ها که بر سر خود نمی آورد؟! «1»

زن در عربستان

فرهنگ حاکم بر مردم روزگار جاهلیت فرهنگ دخترکشی بود، ظاهراً اولین قبیله‌ای که به ارتکاب این جرم مبادرت ورزید قبیله بنی تمیم بود.

نعمان بن منذر پادشاه حیره سالی از سال‌ها بر این قبیله خشم گرفت برادر خود دیان بن منذر را به سرکوبی آنان فرستاد، و سپاه دیان تعداد زیادی از زنان و دختران قبیله بنی تمیم را به اسارت گرفت، چندی بعد سران و اشراف قبیله به عذرخواهی نزد نعمان آمده از او درخواست رحم و نرمی کرد، نعمان بر آنان ترحم کرد و مقرر نمود هر زن اسیری که میل دارد به شوهر یا پدرش مسترد شود، و هر زنی خواست بماند مختار باشد.

عده‌ای از زنان ماندن را ترجیح دادند از جمله دختر قیس بن عاصم که عمر بن شمر را که او را اسیر کرده بود به شوهری قبول و میل کرد با او بماند، قیس از این اهانت به شدت خشمگین شده نذر کرد که از آن به بعد دختران خود را زنده به گور کند، دیگران هم به او اقتدا کردند.

در برخی از قبائل عرب دختران تازه به دنیا آمده را سر می‌بردند، بعضی‌ها کودک را از بالای قله کوه به پائین پرتاب می‌کردند، بعضی دیگر دختر را در آب غرق می‌نمودند!!

(1) - تفسیر سوره نور 4.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 206

اوهام و خرافات عجیب و غریب در ایجاد این وضع رقت‌بار بی‌تأثیر نبوده، تربیت و پرورش يك دختر جوان و تسلیم نمودن او به مرد اجنبی به نام شوهر در نظر اعراب، با حیثیت و با شرف و شجاعت مرد و خانواده او منافات داشت.

در عربستان به ولادت دختر تطیر می‌زدند، دختر پیدا کردن را شوم می‌دانستند، بیچاره زنی که دختر می‌زاید!!

معمولاً ولادت دختر را از دوستان و آشنایان پنهان می‌داشتند، گوئی خانواده دختر گناه بزرگی مرتکب شده‌اند.

مردی که خبر ولادت دخترش را می شنید خشمگین می شد، هنوز در اقوامی که تربیت کافی ندارند و دختران مانند پسران ارزش واقعی خود را در خانواده و اجتماع به دست نیاورده اند، و از این نظر هنوز بر دوش پدر و مادر بار سنگینی هستند، ولادت دختر برای خانواده خوش آیند نیست.

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ (58) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ: (59) «1»

چون یکی از آنان را به ولادت دختر مژده دهند از شدت خشم چهره اش سیاه گردد و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!

به سبب مژده بدی که به او داده اند از قوم و قبیله اش در جایی که او را نبینند پنهان می شود و نسبت به این پیش آمد در اندیشه ای سخت فرو می رود که آیا آن دختر را با خواری نگهدارد یا به زور زنده به گورش کند، آگاه باشید نسبت به دختران بد داوری می کنند.

نتیجه ای که در عربستان جاهلی از کشتن دختران گرفته شد این بود که بتدریج زن کمیاب و هر سه چهار مرد بایستی به يك زن قناعت می کردند!!

(1) - نخل 58 - 59.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 207

این زناشوئی وقیح و شرم آور را زواج ضمد می خواندند، زن پس از وضع حمل می بایست شوهران خود را جمع کرده پدری میان آنان برای طفل خود پیدا می کرد، مولود به هر يك شباهت بیشتر داشت او پدرش می شد.

پیداست حیثیت و منزلتی که در این طرز زناشوئی برای زن می توان قائل شد چیست و تا چه اندازه است؟ و فرزندی که از این طرز ازدواج به عمل می آمد و در دامن چنین مادری تربیت می شد و از خون و شیر چنین زنی تغذیه می کرد دارای چه اخلاق و روحیه ای بود و در میان جامعه چه قیمتی داشت!!

برعکس پس از ظهور اسلام تعداد زنان زیاد شد به حدی که اسلام ناچار شد برای رعایت حقوق همه جانبه زن و پاسخ گوئی به احساسات و عواطفشان و ارضاء غرائزشان از طریق معقول و مشروع تعدد زوجات را همراه با شرایط خاص از جمله رعایت عدالت میان زنان تصویب کند که این موضوع بحث مستدل و استوار و قانع کننده‌ای را می‌طلبد که اگر عمرم باقی باشد در اوائل سوره‌ی نساء به آن اشاره خواهم کرد.

در خصوص طلاق هم بدبختی زن در عربستان کمتر از ازدواج نبود، مردی که زنش را به میل و اراده خود و بدون هیچ گونه موجب و منطلق طلاق می‌داد و این طلاق هم طلاق ظالمانه‌ای بود حق داشت تا مدت مدیدی به او رجوع کند و باز طلاق دهد و هیچ گونه حدی برای دفعات رجوع نبود، گوئی زن مانند گوئی در مقابل چوگان تسلیم بود.

اسلام دفعات رجوع را به دو مرتبه محدود کرد:

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ: «1»

(1) - بقره 229.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 208

طلاق رجعی که برای شوهر در آن حق رجوع و بازگشت به همسر است دو بار است، شوهر در هر مرتبه از رجوع باید همسرش را به طور شایسته و متعارف نگه دارد یا بر ترك رجوع، او را به نیکی و خوبی رها نماید.

ازدواج در ملل مختلف

اقوام و مللی که به خاطر جدائی از انبیا و بیگانه بودن با دین حق از خواسته‌های بی‌مهار خود پیروی می‌کردند، و تابع قوانین من درآوردی خویش بودند، و یا اربابان زر و زور و تزویر هوای نفسانی خود را بر آنان تحمیل می‌کردند دارای ازدواج‌های مختلف و گوناگونی بودند که این ازدواج‌ها جز شکستن بنای شخصیت زن و لگدمال کردن هویت او، و نابود نمودن حقوق انسانی‌اش ثمره‌ای نداشت و انسان با غیرت و با کرامت از این گونه ازدواج‌ها که هنوز هم در بعضی از ملت‌ها حتی در غرب وجود دارد با همه وجود غرق شگفتی و حیرت می‌شود، من به نوشتن وضع زن در همه جوانب حیاتش در میان ملل به این تفصیل خود را ناچار می‌بینم، زیرا برای نشان دادن خدمت عظیمی که پیامبر اسلام به جنس

زن داشت و او را در سایه قرآن به شخصیت و کرامت و حقوقش بازگرداند که در سطور بعد مفصل آن را در ضمن توضیح آیات مورد بحث خواهیم آورد راهی جز این ندارم زیرا به صورت دیگر نمی توانم حقایق قرآن و واقعیات رسالت پیامبر را بیان کنم، و از این که بیشتر تفاسیر قرآن به سادگی از این مسئله گذشته اند و فقط به تفسیر آیات مربوط به زن بدون نگارش وضع زن در جوامع دیگر بسنده کرده ام گله مندم.

1- ازدواج خارجی

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 209

بعضی از ملل گذشته مثل هندوها و چینی ها و بسیاری از قبائل در همین عصر معتقد بودند و هستند که نباید با زنان خانواده و قوم و قبیله خود ازدواج کرد، بلکه باید زن و شوهر از دو ریشه ی جداگانه باشند، شدت و ضعف این عقیده زیاد است، بعضی از اقوام به عدم ازدواج با محارم و اقربا تا درجه ششم قناعت کرده اند و برخی دیگر مطلقاً ازدواج با زنان قوم و خویش خود را صحیح نمی دانند.

ازدواج خارجی بر سه نوع است:

1- خواستگاری عادی از طرف کسان داماد و قبول خاندان عروس در برابر پول یا هدیه ای که داماد برای انتقال زن از خانواده ی پدری به خانواده می دهد.

2- خواستگاری که معمولاً با مخالفت کسان زن و استنکاف شخص او مواجه شده، لکن این استنکاف و مخالفت تصنعی است و در این موقعیت است که داماد به کمک دوستانش علی رغم تظاهر خانواده زن موفق می شود عروس را ربوده با خود ببرد.

3- اسیر کردن زن و پنهانی ربودن او علی رغم خواسته اش و از آن بدتر انجام این اسارت بدون اطلاع خانواده ی زن!

دو بخش اول در ازدواج داخلی وجود دارد، ولی بخش سوم منحصر به اقوامی است که مقیدند با زنان قبیله خود وصلت نکنند می توان گفت چون ازدواج را عبارت از اسیر کردن زن می دانند، و سزاوار نیست مرد نسبت به زمان قبیله خود چنین تعدی و ستمی روا دارد به ناچار از قبیله اجنبی زن می گیرند.

در استرالیا که از سابق جزء کشورهای متمدن بوده و تاسمانی تا چندی قبل طرز زناشوئی این بوده که مرد در اطراف خانواده زن کمین می کرد، همین که زنی را تنها و دور از کسانش می دید به او حمله کرده با چماق ضربت سختی به او

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 210

زده وی را بیهوش می کرد و سپس گیسوانش را گرفته کشان کشان نزدیک قبیله‌ی خود می آورد، بعد از یکی دو ساعت او را رها می کرد تا به حال عادی باز گردد، پس از بهبودی به او تکلیف می کرده که دنبال او به خانه‌اش بیاید و زن او باشد، پس از ربه‌ی شدن زن مردان دو طرف با هم کنار می آمدند بدین ترتیب که روز معینی بزرگان دو طایفه در محل معینی جمع شده جوانان طایفه عروس با تیر و کمان به داماد تیراندازی می کردند در حالی که داماد سپری جلوی خود می گرفت، البته تیراندازان هم رعایت می کردند تیر به داماد اصابت نکند، پس از چند دقیقه جنگ پایان می یافت و صلح برقرار می شد.

در این موقع داماد از کسان عروس مهمانی می کرد، و اغلب برای تحقق صلح پس از اتمام مهمانی عروس و داماد را به درختی بسته یک دندان انیاب از هر دو طرف می شکستند! پس از آن زن ربه‌ی شده همسر مشروع آن مرد می شد و مرد هر معامله‌ای می خواست می توانست با او داشته باشد، این عمل تا جایی در استرالیا رایج و اهالی به آن مأنوس بودند که کودکان در بازی‌های خود آن را تمرین می کردند.

این طرز زناشوئی و ازدواج و انجام این تشریفات و مقدمات کار آسانی نبوده، به این خاطر جوانان استرالیائی اغلب عزب مانده از زن گرفتن چشم می پوشیدند، با به وسیله اختلاط مردان با زنان رفع حاجت می نمودند یا با دادن مبلغ مختصری زنان رفقا و دوستان خود را برای مدت معینی اجاره می کردند!

در این گونه ملل ازدواج معمولاً دفع شهوات و تولد نبوده بلکه زن گرفتن یک مرد عبارت بود از اسیر کردن و تصرف حیوان بارکشی که برای هیزم جمع کردن، بارکشی کردن، آب کشی، و سایر مشقت‌های زندگی به کار می رفت.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 211

در ضمن شوهر اگر میل می کرد برای التذاذ هم مورد استعمال پید می نمود، وگرنه برای برای رفع شهوت بدون این که اسم زناشوئی بر آن اطلاق شود دختران و پسران خانواده‌ها چه آشنا چه بیگانه با یکدیگر محشور و مخلوط بودند، برنامه‌ای که هم اکنون در میان غرب به طور شبانه‌روز رواج کامل دارد.

در میان این ملت‌های مورد بحث دختران از سن ده سالگی مجاز می‌شدند که با پسران چهارده ساله معاشرت کنند، حتی گاهی پدر و مادر جشن گرفته به دختران خود اجازه آزادی می‌دادند و شب‌ها را دختران مجبور بودند از مهمانان قبیله پذیرائی کنند، و چون منظور از ازدواج کار کردن زن بود، کمتر زنانی را که سی سال تمام نداشتند اسیر می‌کردند.

چون اختلاط به خودی خود موجب عقیم کردن زن و از بین بردن نسل می‌شد، و دخترگوشی هم میان بعضی از اقوام رایج بود طبعاً عده زنان کم می‌شد و به این خاطر میل به اختلاط و ازدواج خارجی رواج پیدا می‌کرد.

رؤسا و اغنیا این‌گونه جوامع چند صد زن در اختیار خود داشتند که سه چهار نفرشان عنوان زن مشروع و اختصاص به شوهر داشتند، بقیه را رئیس برای تسلیم به سواران و نوکران خود اختصاص می‌داد تا به این وسیله آنان را تشجیع و حس وفاداری و خدمت را در ایشان تقویت نماید!!

ارث مختص به پسرهای زنان مشروع بوده، و زنان مشروع نسبت به شوهر خود وظیفه دیگری نیز داشتند که در این روزگار با کمال تأسف هنوز در بعضی مناطق رائج و شایع است از جمله: در جزیره ویتی زن باید ابتدای عروسی دخترپچه زیبایی را بین قبیله جستجو کرده به دختری خود بپذیرد و او را تربیت نماید. پس از بلوغ به سن معینی در حالی که زن مشروع ارباب هم مسن شده بایستی يك روز صبح دختر مزبور را شستشو داده، معطر کرده، او را همراه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 212

برداشته وارد اطاق شوهر شده دختر را به شوهر تسلیم نماید و خود آهسته و بی‌سر و صدا بازگردد!!

2- ازدواج داخلی

به عکس آنچه در بخش ازدواج خارجی ذکر شد، بعضی اقوام و ملل چه متمدن و چه غیر متمدن مقیدند ازدواج بین خویشان نزدیک یا دور افراد يك خانواده و لا اقل میان افراد يك قبیله صورت بگیرد.

در ملل متمدن مثل ایران و مصر قدیم منطق این نظریه حفظ پاکی و اصالت خون بوده است.

ایرانیان قدیم حفظ انساب و پاکیزگی خون خانواده‌ها را از اهم واجبات می‌دانستند و از ترس این که اختلاط خون موجب آلاش و تنزل اخلاقی نشود ازدواج با محارم را جائز می‌دانستند!

مصريان گذشته نیز اغلب با خواهر خود ازدواج می کردند و بیشتر ملکه های مصر افتخار می کردند که خواهر و در عین حال همسر پادشاه اند.

در پرو که جزء سرزمین های امریکای جنوبی است ازدواج داخلی امری عادی بوده، در ابتدا فقط پادشاه پرو حق داشت با خواهر خود ازدواج کند، ولی مشروط به این که خواهر از مادری غیر مادر پادشاه باشد، بعداً این گونه ازدواج با این خصوصیت به رؤساء و بزرگان هم سرایت کرد.

اهالی زلاند جدید که جنگ جوترین ساکنین اقیانوسیه اند در داخل اقوام حتی با محارم خود ازدواج می کنند، و زن را چه خانواده اش راضی باشند چه نباشند می ربایند و می دزدند سپس به همسری خود وامی دارند و این مسئله برای اثبات لیاقت و توانائی مرد است و در نظر این مردم مردی که چنین قدرت و تسلطی بر

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 213

زن نداشته باشد که او را از خانواده اش برباید مستحق زن گرفتن و تشکیل خانواده نیست!

3- تعدد زوجات بدون قید و شرط

در این نوع ازدواج علل و عوامل مختلفه دخالت دارد، فزونی تعداد زنان بر مردان شرط اولیه آن است، می توان گفت در میان مردمی که شماره زنان بیش از مردان باشد منع کردن از تعدد زوجات بدون شك با تجویز ضمنی ترویج فحشاء ملازمه دارد، زیرا قطع نظر از امر معیشت طبیعتاً زن از معاشرت با مرد بی نیاز نیست و فشار غریزه هم علتی شدید برای ارتباط با مرد است، روی این حساب اغلب زنانی که بی شوهر می مانند و ایمان و ادب در آنان ضعیف است قهراً به طرف فحشاء و منکرات متمایل می شوند و از این طریق به سلامت روانی و جسمی و به مسئله ادب و تربیت و حیا و شرف بخشی از جامعه لطمه می زنند و گاهی لطمات آنان قابل جبران نخواهد بود.

اگر در اسلام برای تعدد زوجات تا چهار همسر قانون وضع شده ولی جواز آن مشروط به تمکن مادی مرد و رعایت عدالت و مروت بین زنان است و در غیر این صورت حتی ازدواج دوم هم ممنوع است.

جالب تر این که صرف احتمال این که مرد نتواند بین زنان عدالت را رعایت کند برای ممنوعیت آن کافی است.

علت استقبال زنان از این موضوع در اغلب اقوامی که با فرهنگ حق آشنا نیستند این است که چون زحمت و مشقت زندگی در آن نواحی فقط سهم زن است و زنان میل دارند برای تقسیم کار و مرارت و مشقت شریک داشته باشند، و یخ مسیحیت در تبلیغ حرمت ازدواج‌های متعدد در میان این اقوام نگرفت زیرا زنان به شدت به این مسئله علاقه‌مندند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 214

طبعاً هر چه تعداد زنان برای شوهرشان بیشتر باشد زحمتشان کمتر است، حتی میل دارند شوهرانشان زن جوان بگیرند، زیرا اولاً زنان جوان از زن اول اطاعت کرده تحت نفوذ او خواهند بود، ثانیاً هر چه جوان‌تر باشند بیشتر کار می‌کنند و به اضافه این چون از طرف شوهر محبت و علاقه مطلقاً نسبت به زن اظهار نمی‌شود حسدورزی زنان با یکدیگر موضوعیت ندارد.

ملاحظه کردید که در تعدد زوجات در چنان اقوامی مجوزش تحمیل کار و انواع مشقتها و امور طاقت‌فرسا به زن است و در يك كلمه فرهنگ ظلم و زورگوئی مجوز تعدد زوجات است.

4- وحدت زوجه

این طرز ازدواج چه به صورت مشروع و منطقی‌اش، چه به صورت دیگر در میان همه ملل و اقوام رایج بوده و هست و امتیاز اسلام در این نوع ازدواج که برابر فرهنگ اسلام و قانون قرآن انجام می‌گیرد این است که برای زن و شوهر شرایطی و حقوقی قرار داده که هر دو طرف ملزم به رعایت آن هستند تا نظام خانواده بر اساس تعاون و همکاری و محبت و علاقه بر پا بماند و اگر یکی از دو طرف حق دیگری را گرچه اندك باشد رعایت نکند مرتکب معصیت شده و در صورت توبه نکردن و جلب رضایت طرفش مستحق کیفر خدای قهار خواهد بود.

5- تعدد شوهران!!

در پیدایش و شیوع این طرز زناشوئی عجیب و خلاف طبیعت دو عامل مؤثر همیشه دخالت داشته است:

یکی کم بودن تعداد زنان نسبت به تعداد مردان، دیگر پستی سطح افکار و احساسات و تنزل و انحطاط فوق‌العاده اخلاق انسانی آن چنان مردم!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 215

این دو عامل با یکدیگر بستگی و ارتباط کامل دارند، زیرا طبعاً تعداد زنان هر ملت کمتر از مردان نیست بلکه در اغلب اقوام و به احتمال قوی بنابر حکمت حق در همه اقوام آمار دقیق یا تقریبی فزونی یا سر به سر بودن تعداد زن بر مرد را نشان می‌دهد.

بر این اساس کمیاب شدن زن چنان که در عربستان جاهلی و دیگر اقوام بود، معلول نادانی و بی‌تربیتی و بی‌رحمی مردان می‌باشد، این کمیاب بودن از طریق کشتن دختران، و از راه سقط جنین و از مسیر فحشاء و اختلاط زن و مرد که خود موجب عقیم شدن زنان و قطع نسل است به وجود آمد.

با این ازدواج پلید و ارتباط کثیف مردان با يك زن به عنوان تعدد شوهران تشخیص پدران اطفال مشکل و تنها هویت مادران مشخص است.

در قبیله آندامانیت کنار خلیج بنگال در جنوب بیرمانی زن متعلق به همه افراد خانواده است، و مقاومت زن در برابر هر يك از مردان بزرگ خانواده گناه بزرگ محسوب شده، گناهکار را به کیفر می‌رسانند!

در قوم نائیر در مالابار زن‌ها معمولاً پنج الی شش شوهر دارند و می‌توانند تا دوازده شوهر داشته باشند!!

هر ده روزی با يك شوهر زندگی می‌کنند و هر يك از شوهران هم ممکن است نسبت به چندین زن نسبت شوهری داشته و هر چند روزی یا یکی از آنان باشند.

در این قبیله مردم و مخصوصاً ساکنین نواحی هیمالیا تعدد ازدواج برای زن مطلقاً شرم‌آور نیست و به هیچ وجه به حیثیت اجتماعی او لطمه‌ای نمی‌رساند، مثلاً در نزد نپول‌ها دروغ و لو دروغ کوچک و بی‌اهمیت فوق‌العاده مذموم است لکن تعدد شوهران اخلاقاً مانعی ندارد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 216

در زندگی چنین مردمی راجع به شناسائی و تقسیم‌اولادی که از این طرز زناشوئی به دست می‌آید هیچ گونه اختلافی بین پدران روی نمی‌دهد، ارشد اطفال متعلق به ارشد پدران است و بقیه به همین ترتیب به نسبت سن تقسیم می‌شوند، در عربستان جاهلی زن بایستی بین شوهران خود شبیه‌ترین آنها را به طفل، نامزد پدری می‌کرد.

گاه می‌شد که همگی از قبول این سمت استنکاف می‌ورزیدند در این صورت فرزند به نام مادر خوانده می‌شد.

6- ازدواج ابتدایی

در اغلب ملل متمدن دنیا از ایام قدیم تا چندی پیش و در بیشتر قبائل دور از مدنیت هم اکنون دختر حکم کالائی را داشته و دارد که پدر او را می فروشد.

در آفریقا قبیله هوتانتوها دختر را در قبال چند رأس گاو نر و ماده می فروشند، دختر هر چه جوان تر باشد قیمتش بیشتر است، زیرا در نتیجه هوای گرم دختران زود بالغ و زود پیر می شوند، چون ازدواج امری تجاری است، با رضایت طرفین هم قابل فسخ است.

در قومی معروف به قوم کافر اگر تمام قیمت دختر را بپردازند پدر دختر دیگر حق مالکیت نسبت به نواده های خود را ندارد، وگرنه نسبت به آن مبلغ از قیمت که نگرفته مالك آنان است و می تواند دختران دختر خود را بفروشد.

در طایفه سولیمای زن می تواند هر وقت خواست پولی که گرفته پس داده به دیگری شوهر کند.

در گینه آفریقا علاوه بر این باید به نسبت تعداد اولادی هم که مرد زحمت تولید آن را کشیده، زن به شوهر مبلغی بابت قیمت آنان بپردازد!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 217

در قبائل آفریقائی که زن را می خرنند، چون خرید به مفهوم واقعی خود عمل می شود، زن باید تا حدی که می تواند کار کند و چون هیچ موجب و داعی اخلاقی برای کمک مرد به زن وجود ندارد، این تعاون جز در جاهائی که دیگر زن قدرت کار نداشته باشد مورد پیدا نمی کند.

یکی از سیاهان آن منطقه به سیاح اروپائی گفته: چون زنم را خریده ام باید مانند گاو برای من کار کند.

در بعضی قبائل صحرا دختر باید با ارتکاب فحشاء قیمت خود را تحصیل و به خانواده خود بپردازد و بعداً در فروختن خودش به مردی که برای او عنوان شوهر دارد آزاد و قیمتی را هم که از مرد می گیرد خودش مالك می شود.

در پولینزی موقع شوهر کردن دختر، پدر یا برادرش به داماد می گوید: این ملك توست و تو ارباب و مالك او هستی، اگر از او ناراضی شدی می توانی او را بفروشی، بکشی، و حتی بخوری، در مواردی که پدر خود را در معامله مغبون فرض کند تا مدت معینی می تواند دختر را پس گرفته به دیگری گران تر بفروشد.

در قبیله آشنائی‌های آفریقا اگر زن راز شوهر را فاش کند لب بالای او را می‌برند، اگر به مذاکرات شوهر با دیگران محرمانه گوش فرا دهد گوش او را قطع می‌کنند، اگر شوهر سه سال غایب شد زن می‌تواند شوهر کند ولی در صورت مراجعت شوهر، غایب، زن و بچه‌هایی که از زناشوئی دوم تولید شده‌اند متعلق به شوهر اول است!

در مذهب برهما پادشاه باید زن زانیه و همدست مجرم او را در میدان عمومی در نظر تماشاچیان به خورد سگ‌ها بدهد، این در صورتی است که مرد خطاکار برهنه باشد وگرنه بایستی او را برهنه کرده روی تخته آهنی که با آتش سرخ شده بخوابانند!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 218

7- ازدواج میراثی

این قسم زناشوئی هم از جمله آثار حقوق مالکانه مرد بر زن بوده است، در گابون آفریقا پس از مرگ شوهر، زن یا زنانش به وارث یا ورثه قانونی می‌رسیدند، وارث اختیار داشته خودش از زن استفاده کند و می‌توانسته به اقوام دورتر متوفی انتقال دهد.

در قبیله یاریبای آفریقا نیز پسر، بیوه پدر را به ارث می‌برده، اگر مادر خودش بود فقط استفاده بارکشی و کار کردن از او می‌نمود، و اگر مادرش نبود می‌توانست از او به عنوان همسر بهره‌برداری کند.

در عربستان جاهلی وارث متوفی جامه خود را به روی زن متوفی می‌انداخت و با این عمل زن را مثل ترکه متوفی به ارث می‌برد، وارث همه‌گونه اختیاری نسبت به این زن داشت، اگر مادر خودش نبود می‌توانست او را بدون مهریه عیال خود نماید، و می‌توانست به دیگری شوهر دهد و از مهریه‌اش استفاده کند، هم چنین اختیار داشت او را از شوهر کردن ممانعت نماید.

اسلام این میراث ناروا و زناشوئی باطل و ظالمانه را لغو نمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا: «1»

8- ازدواج قهری و اجباری

این گونه زناشوئی هم به طوری که از تعریف آن برمی آید از آثار ضعف و زبونی زن نسبت به مرد نشأت می گرفت، این ازدواج اعم از این بود که به صورت فروش یا اسارت دختر یا صورت های دیگر باشد.

بی نوائی و ناچیزی دختران و نادیده گرفتن حقوق انسانی آنان در قرون متمادی تاکنون آنان را مجبور می کرد در انتخاب شوهر از رأی پدر یا ولی خود متابعت

(1) - نساء 19.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 219

کرده و حتی بر خلاف میل و نظر خودش تسلیم شود، مظاهر مختلفه این اجبار و اضطراب در همه اعصار و عصر کنونی دیده می شود.

اغلب اتفاق می افتاد که ارباب ازدواج با شوهری را که خود دختر و خانواده او در نظر گرفته بودند تصویب نمی نمود و زن را مجبور می کرد به مرد به خصوصی که مورد نظر ارباب بود شوهر کند، و این تحمیل ظالمانه را بپذیرد.

در مذهب تحریف شده یهود و اغلب قبائل آفریقا و آمریکا و آسیا و اقیانوسیه يك نوع ازدواج اجباری به نام لویرا وجود داشته و دارد، به این ترتیب که مرد به ناچار باید بیوه برادر متوفای خود را به زنی بگیرد، چه متاهل باشد چه مجرد، تناسب سن در این زناشوئی نباید به عنوان هیچ رعایت شود، تمایل زن و مرد هم در این گونه ازدواج نباید مداخله داشته باشد!

یکی از جهانگردان فرانسوی می نویسد، بر اثر مطالعه ام در وضع زنان چین به این نتیجه رسیدم که دختران چینی در مسئله ازدواج حتی فرض هم نمی توانند بکنند که در این معامله نظرشان پرسیده شود، و رأیشان مورد توجه قرار گیرد.

9- ازدواج رسمی

در اعصار گذشته به صورتی اندک و ناچیز و در این عصر تقریباً در میان همه ملل چون امر ازدواج اساس و پایه تشکیل خانواده ها و ریشه سازمان اجتماعی هر کشوری است، موضوع زناشوئی و ازدواج مسئله ای رسمی تلقی شده و کیفیت آن

تحت نظارت و مراقبت قانون قرار گرفته است، ولی با کمال تأسف در برخی از کشورها به صورت افراط قانون را در جهت حفظ حقوق زن قرار داده‌اند و همین افراط در حمایت سبب شده که بنیاد ازدواج متزلزل شود و در پاره‌ای از کشورها و در همه غرب اکثر جوانان تمایل به ازدواج نداشته باشند و برای ارضاء غرائز خود بدون عقد رسمی با زنی به عنوان همسر خویش زندگی

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 220

کنند و هر وقت از او سیر شدند او را که نمی‌تواند به خاطر سند رسمی ازدواج، و ثبت نبودن مسئله در هیچ دفتر رسمی مورد حمایت قانون قرار بگیرد رها کند!

10- ازدواج خصوصی

در بیشتر نقاط جهان به خصوص طوایف و قبائلی که آزاد از قانون یا فراری از مقررات زندگی می‌کنند زناشوئی امری خصوصی و فردی است که دولت یا جامعه به آن نظری و حساسیتی ندارند، اگر هم داشته باشند رسوم و عادات مانع از آن است لذا به طور اغلب در این نوع ازدواج قوانین خاصی و کنترلی وجود ندارد، و برای کیفیت آن مقررات خاصی وضع نشده است.

هر کس بر طبق مشتهیات و تمکن خود به شکل خاصی زن می‌گیرد، و طرز رفتار با زن بسته به حیثیت و تربیت خانوادگی طرفین و عواطف و احساسات مرد است. ولی انواع ناروائی‌ها مبتدل و بی‌آبروئی که در منطقه آفریقا و اقیانوسیه در امر ازدواج خصوصی رایج بوده، مثل قرض و اجاره دادن زن و غیر آن نتیجه بی‌توجهی کامل دولت و جامعه و آزادی در هوس‌رانی است.

11- ازدواج تولیدی

در این شکل ازدواج آنچه فقط مورد نظر شوهر است، صرفاً تولید نسل و ایجاد اولاد است، و زن منحصرأ در این جهت مورد توجه قرار می‌گیرد!

در بیشتر قبائل و نقاط که در زناشوئی متوجه این منظورند مصداق واقعی فرزند فقط اولاد ذکور می‌باشد، زنی که پسر نیاورد عقیم تلقی می‌شود.

در اغلب تمدن‌های قدیم برای بقای خانواده‌ها که جز با وجود فرزندان ذکور صورت‌پذیر نبوده تدابیر عجیبی اتخاذ می‌نمودند.

در روم و یونان و هند قدیم موضوع بقاء خانواده رنگ مذهبی به خود داشت، و وجود پسر برای این که اسلاف به سمت خدائی باقی بمانند لزوم داشته است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 221

در مذهب برهما در صورتی که فرزند نیاوردن زن نتیجه عقیم بودن شوهر باشد اجازه داده می‌شد مرد زن عقیم را به وسیله برادر خود آبه‌ستن کند، و در ایران قدیم هم این برنامه به صورت دیگر به عنوان زواج ابدال صورت می‌گرفته است!!

12- ازدواج موقت

به طوری که از کلمه موقت برمی‌آید، برخی از قوانین برای جلوگیری از فحشا به خصوص در مناطقی که تعداد زنان به عللی بیش از مردان است یا موجبات دیگری وجود دارد تمایل طبیعی زن و مرد را به هر صورت مشروع و قانونی در آورده، وصلت‌های موقتی را اجازه داده‌اند.

بدیهی است تنها منظور از این قسم ازدواج ارضاء شهوت بوده، و به هیچ وجه نظری به تولید مثل ندارد، حتی می‌توان گفت مفهوم این قسم زناشوئی تا حدی با ایجاد نسل منافات دارد.

اسلام در این زمینه برای این که حقی از زن یا مرد پایمال نشود و ظلمی انجام نگیرد این زناشوئی را علاوه بر این که بنام متعه پذیرفته ولی مانند ازدواج دائم برای زن و مرد تکالیفی قرار داده و پس از انقضای مدت برای جلوگیری از اختلاط انساب عده قائل شده است.

13- ازدواج دائم

در برخی از شرایع و مکاتیب و قوانین زناشوئی را به عنوان عقد دائم پذیرفته و انحلال ناپذیر تلقی نموده‌اند و نه فقط از حیث مدت محدود نیست بلکه امکان تفریق و جدائی هم در آن پیش‌بینی نشده است.

اساس این نظر بر تعظیم و تکریم موقعیت این عقد، که پایه تشکیل خانواده است قرار دارد، و چون حق طلاق در آن نیست هر پیش‌آمد سوئی را زن باید اجباراً از جانب شوهر تحمل کند و بسازد و بسوزد!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 222

باید بدانیم که انحصار ازدواج به این صورت از دو نظر عملی نیست و با طبیعت زندگی و حقوق حقه طرفین بخصوص زن مطابقت ندارد، یکی از نظر عدم امکان طلاق و دیگر از نظر دوام مدت.

1- از لحاظ عدم امکان طلاق: چون برای زن و شوهری که اختلافات اخلاقی و هم کفو نبودن ادامه زندگی را بین آنان عذاب طاقت فرسا و روح گدازی می کرد باید چاره‌ای اندیشه می شد تا مرد و زن و بخصوص زن از چنین محدودیت غیر انسانی آزاد شود، پس لازم آمد که در هر قانون موارد خاصی برای طلاق پیش‌بینی شود، لذا در آئین مسیحیت البته تحریف شده آن که فعلاً به عنوان دین مسیحیان تلقی می شود، با این که ابداً طلاق وجود نداشته تدریجاً ناچار شدند برخلاف رأی صریح کلیسا طلاق را در موارد خاصی تجویز کنند.

2- از نظر دوام مدت: گرچه حیثیت اجتماعی زن مقتضی است که عقد او عقد دائم باشد و زن صرفاً وسیله التذاذ تلقی نگردد، لکن با توجه به تمایلات طبیعی زن و مرد و موجباتی که ارتباط موقت بعضی از زنان و مردان را ایجاب می کند، در صورتی که زناشوئی مشروع موقت وجود نداشته باشد، قهراً فحشا و روابط نامشروع شیوع پیدا خواهد کرد، و شخصیت زن لگدکوب خواهد شد، و هویتش مورد تجاوز قرار خواهد گرفت، و مرد هم به گناه بسیار زشت و کبیره زنا مبتلا و خلاصه آنچه واقعا نباید اتفاق بیفتد اتفاق خواهد افتاد.

این مطلب بدیهی است که رابطه نامشروع زن و مرد که در عین حال موقت و هدفی جز ارضاء شهوت ندارد چند برابر به موقعیت اخلاقی و اجتماعی و هویت و شخصیت زن ضربه وارد می کند، تا ازدواج مشروعی که همان تمایل و ارتباط موقت را صورت شرعی و قانونی داده است، و از لحاظ حقوق و وظایف طرفین و جلوگیری از اختلاط انساب تحت نظم و انضباط در آورده است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 223

پس عدم امکان طلاق که قرن‌ها بر بعضی از ملت‌ها بخصوص مسیحیت حاکم بوده، و اجبار بر دوام مدت در حالی که موجب عذاب طاقت فرسا است ظلمی بوده که قرن‌ها به زن مظلوم تحمیل شده است و آئین اسلام به بهترین صورت این دو مشکل را حل و زمینه آزادی زن را از آن همه رنج و عذاب فراهم آورد، ولی افسوس که اکثر مردم که قدر اسلام را نمی‌شناسند و در برابر این نعمت عظیم دچار کفران شدید هستند.

14- ازدواج آزمایشی!!

این گونه زناشوئی که فوق العاده به نظر عجیب می آید و متأسفانه امروز در غرب یعنی ممالك اروپائی و آمریکائی شیوع دارد و دامنه ی کثیف آن به برخی نقاط شرق هم کشیده شده، مانند سایر اقسام پست و مبتذل ازدواج از آثار دنائت و انحطاط تمدن و اخلاق جامعه و حقیر و ناچیز شمردن زن و بی توجهی دولتها و ملتها به مسئله ی بسیار مهم ازدواج حقیقی و واقعی است.

نمونه شاخص این طرز زناشوئی خائنانه و ظالمانه تا چندی پیش در سیلان جنوب هندوستان دیده می شد، مردم این سامان به عنوان آزمایش زن می گرفتند و بعد از آن بی بند و باری غرب و آزادی بی قید و شرط شهوت رانان اروپا و آمریکا آن را به صورت يك فرهنگ پذیرفت، در سیلان در این زناشوئی پس از پانزده روز اگر زن مورد پسند مرد می شد ازدواج تثبیت، وگرنه مهر باطل بر آن می زدند.

با در نظر گرفتن این که در این اقوام مصداق خارجی زناشوئی جز خرید و فروش دختران چیزی نبوده، زن بایستی متاع وجود خود را با نهایت آسانی و ارزانی در دسترس خریدار می گذاشت تا او پس از مدتی آزمایش اگر پسند کرد اکتفا وگرنه زن باید خریدار دیگری برای خود پیدا نماید.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 224

همانطور که تذکر دادم متأسفانه در نقاط به اصطلاح بسیار متمدن دنیا از قبیل فرانسه و ایتالی و هم مسلکان آنان در فرهنگ و آداب، سوء استفاده از آزادی معاشرت زن و مرد، و سوء تعبیر در معنای واقعی تمدن و مدنیت موجب این شده که معاشرت های آزمایشی بین دختر و پسر رواج گیرد، گرچه این معاشرت صورت زناشوئی ندارد، مع الوصف عملاً همان روابطی که بین زن و شوهر باید وجود داشته باشد بین دختران و پسران یافت می شود، درست مانند زناشوئی آزمایشی سیلان، پسران به نام این که برای پیوند ازدواج و علقه ی دائمی لازم است از خصوصیات و خلقیات زوجه آینده آگاه شوند، مدتی با دختران معاشرت و از آنان بهره ی جنسی برده و چه بسا حلی هم در رحم او بگذارند و پس از ارضاء مشتتهای نفسانی و حیوانی از ازدواج سر باز زده و روابط خود را قطع کرده برای آزمایش سراغ دختر دیگر می روند!!

این است مقدار ارزش زن، در جوامعی که از فرهنگ حق دوراند، و پای‌بند به اخلاق انسانی و کرامت و شرف نیستند، و در عین حال در همه رسانه‌های خود عریده می‌کشند زن در غرب آزاد شده و از محدودیت ضد تمدن در آمده، و دیگر امل و مرتجع و قدیمی نیست!!

از آنان بدتر و بدبخت‌تر مشتی دختران و پسران جوان ممالك شرقی و بعضاً ممالك اسلامی هستند که واقعاً کورکورانه و جاهلانه در حالی که اسلام و آداب انسانی آن را رها کرده دنباله‌رو آن حیوانات وحشی و ظالم به حقوق زن هستند.

15- ازدواج اشتراکی و خانوادگی

در برخی از طوائف همه عوامل تنزل اخلاقی و سقوط ارزش‌های انسانی وجود داشت، در این طوائف منظور از زن گرفتن صرفاً التذاذ حیوانی و شهوت‌رانی مطرح بود.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 225

گاهی فقر، تن‌پروری، عدم کفایت مخارج معیشت مردان را وادار می‌کرد از زن گرفتن امساك نمایند، در این گونه اجتماعات انواع فساد اخلاقی بنام زناشوئی رائج بود.

تا پنجاه سال پیش سرخ‌پوستانی که در نواحی کالیفرنیا سکونت داشتند، زنی که هر يك از افراد خانواده می‌گرفت مورد استفاده کلیه مردان آن خانواده بود، حتی ارتباط او با مردان قبیله هم مانعی نداشت و حسد شوهر وقتی تحريك می‌شد که زن خود را در قبیله دیگر ببیند.

در قبیله سینگاله ساکن سیلان نیز زن متعلق به همه برادران و حتی پدر خانواده است، اساساً شخص ازدواج نمی‌کند، بلکه خانواده زن می‌گیرد، در تبت ازدواج امری است مشکل و شرم‌آور، افراد خانواده در این زمینه با یکدیگر شريك سعی می‌کنند که از سنگینی این بار بگهند!!

ارشد برادران يك زن برای همه برادران می‌گیرد، اولاد این ازدواج متعلق به ارشد برادرهاست.

در نپال از نواحی هیمالیائی هند نیز برادران يك خانواده يك زن اشتراکی به قیمت 15 یا 12 روپیه می‌خریدند و گاه گاهی او را اجاره می‌دادند، اولاد این زناشوئی به ترتیب سن و ارشدیت میان پدران تقسیم می‌شد!!

16- ازدواج جمعی

این نوع زناشوئی هم از مظاهر پستی و تنزل اخلاقی و تربیتی، و ناشی از ناچیز بودن زن در نظر مرد است.

در این نوع ازدواج استمتاع چند مرد غریبه از يك زن ناشی از این اندیشه باطل و فکر سخیف است که زن باید مانند کالای خرید و فروش به حساب آید، بنابراین اشتراك چند مرد در این امر مانند اشتراك آنان در استفاده از يك خانه است!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 226

در ازدواج جمعی عامل اساسی، بی‌نظمی جامعه و لجام گسیختگی افراد در هوسرانی و ارضا مشتتهیات حیوانی است. در جزائر هاوایی تا همین نزدیکی‌ها چند برادر همه نسبت به زن‌های یکدیگر شوهر بوده‌اند، زن‌ها هم به همین ترتیب هر يك عیال یکایک برادران می‌شدند!

17- ازدواج اختلاطی

گرچه اطلاق نام زناشوئی بر این هرج و مرج و شهوترانی نفرت‌آور، از لحاظ حقوقی صحیح نیست، لکن چون در مقام شمردن انواع و اقسام مختلفه ازدواج و بلکه صورت‌های گوناگون تجمع زن و مرد هستیم باید از این نوع ازدواج که مدت‌ها در بعضی طوائف شایع بوده و متأسفانه هنوز هم در برخی نقاط به اصطلاح متمدن و پیشرو وجود دارد اسمی برده شود. تا چندی قبل و بلکه هنوز در سکنه قدیمی هندوستان از آن جمله در قبیله سونتال تمام دختران و پسران جوان موقع معینی از سال در يك مجلس همه با هم عروسی می‌کنند، به این ترتیب که شش شبانه‌روز اختلاط مطلق میان زن و مرد حکم‌فرماست، بعداً هر زن و مردی که خواستند خود را به یکدیگر اختصاص می‌دهند، این نوع زناشوئی و تشکیل خانواده در محل‌های معینی از اروپا و امریکا در بزم‌های شبانه هم اکنون جریان دارد و با همه قوا شخصیت زن سرکوب و لگدمال می‌شود!

18- ازدواج اقتراضی و معاوضه‌ای

این طرز زناشوئی هم از مظاهر بی‌عفتی و افراط در شهوترانی و ناشی از بندگی هوا و هوس است. قرض و معاوضه زن نه فقط سابقاً شیوع داشته بلکه هنوز هم در برخی نقاط به ظاهر متمدن وجود دارد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 227

در قبائلی از جنوب آمریکا مثل بلاکفیت‌ها دو نفر دوست در يك شب زن‌های خود را معاوضه می‌کنند، در گروئلند اشخاص برای چند ماه زن خود را به دوستانشان وام می‌دهند، این عمل نشانه‌ی فتوت و گذشت اخلاقی شمرده می‌شود، و نهایت محبت و صمیمیت وام‌دهنده را نسبت به وام‌گیرنده نشان می‌دهد!

راستی سقوط و پستی و بی‌غیرتی و بی‌شرقی و زندگی بدتر از حیوانات بیابانی تا کجا!

در مهد فلسفه و حکمت یعنی یونان قدیم نیز این موضوع بی‌سابقه نبوده، چنان که در کتاب‌ها نوشته‌اند مادر دموستن خطیب معروف یونانی به همین صورت مورد معامله واقع شد، در روم قدیم هم کاتون زن خود مرسیا را به دوستش هورتن سیوس قرض داد و پس از مرگ دوستش او را پس گرفت!

19- ازدواج اسمی و تصنعی

در این نوع ازدواج شوهر فقط به اسم و عنوان زوجیت اکتفا می‌کند یعنی برای زن اسماً شوهر است نه رسماً. به همین خاطر هیچ‌گونه علقه واقعی زن و شوهری وجود ندارد، در جزیره‌ی هاوایی چون فرزندان موظف‌اند به حساب و نفع پدر کار کنند، اشخاصی یافت می‌شوند که فقط به صورت ظاهری و اسمی سمت شوهری دارند ولی زنی که تحت زوجیت اسمی آنان است به میل خود جفت انتخاب می‌کند اما فرزندی که از این زن و از شوهر دلخواهش متولد می‌شوند به پدر اسمی خود تعلق می‌گیرند!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 228

20- ازدواج سه ربعی

در برخی طوایف افریقا خصوصاً در صحرا، پیمان ازدواج میان زن و شوهر این بوده که يك چهارم از عمر زناشوئی را زن آزاد و در اختیار خویش باشد و سه چهارم دیگر اختصاص به شوهر داشته باشد، معمولاً این تقسیم روی مأخذ روز بوده، به این ترتیب که هر چهار روز، روز چهارم را زن می‌توانسته با هر کسی که میل دارد به سر ببرد، البته موالید این معاشرت‌های آزاد نیز متعلق به بستر زناشوئی بوده است.

22- ازدواج ثبیه

در این قسم ازدواج باید زن پیش از شوهر کردن بکارتش ازاله شده باشد.

در صحرای آفریقا به طوری که در ازدواج ابتدایی ذکر شد دختران باید پیش از عروسی قیمت خود را به وسیله فحشا تحصیل و به خانواده خود بپردازند.

در بعضی جزائر اقیانوسیه و قبایل اصیل هند دختران بایستی برای این که بتوانند شوهر کنند در معبد برای ازاله بکارت مرتکب فحشاء شوند! آری در معبد!!

در گوآ و پوندیچری دختران به معبد ژاگرنو می رفتند، در طایفه ساکالو ساکن ماداگاسکار معمولاً والدین در صورت مساعه از ازاله بکارت دختران، خود دختران قبل از عروسی بوسیله ی مقتضی بکارت خود را زایل می کردند.

از همه شگفت آورتر این که در کامبوج هند و چین رسم خاصی متداول که تا سال های پیش نیز معمول بوده است به نام چین تان، و آن رسم این بود در هر شهری در این کشور روز معینی در هر سال، والدین دختران خود را که به سن مقتضی برای زناشوئی رسیده بودند در محل عمومی جمع می کردند، پس از آن رئیس معنوی بودائیان قبول می کرد که این دختران را مجاناً خریداری کند، سپس آنان را با تشریفات مذهبی و ملی به خانه ی خود می برد و به وسیله هم بستری

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 229

بکارت آنان را ازاله و روز بعد به خاطر زحمتی که در بی صورت کردن ناموس مردم کشیده بود با گرفتن تحف و هدایای مورد توجه باز آنان را به والدینشان می فروخت، از این به بعد دختران می توانستند شوهر کنند!! شما را به خدا ببینید بی شرمی تا کجا و سقوط دادن جنس زن تا چه اندازه؟!

و افتضاح تر از آنچه این که در مالابار هندوستان در عروسی رؤسا و ثروتمندان سه شب اول عروسی اگر عروس باکره بود به روحانی بزرگ بودائی شهر اختصاص داشت و پس از ازاله بکارت و انقضای سه شب، روحانی مزبور در برابر زحمت و خدمتی که انجام داده بود و عروس تازه را متبرک نموده پنجاه قطعه پول طلا انعام می گرفت سپس عروس را به شوهر جوانش مسترد می کرد!!

23- ازدواج تصرفی

در برخی از طوایف محلی و آمریکائیان اصیل خرید يك زن برای مالکیت او امری تمام نبود، بلکه شوهر می بایستی همیشه برای دفاع از زوجه خود مجهز و آماده باشد تا بتواند او را در ملکیت و تصرف خود نگاه دارد، اگر مردی قوی تر اراده

می کرد زن کسی را از تصرف او خارج و زوجه خود سازد شوهر ضعیف اجباراً تمکین می کرد! عموماً مردانی که در تیراندازی مهارت نداشتند از داشتن زن زیبا و مورد پسند عاجز و عملاً محروم بودند.

در اعراب جاهلیت نیز نظیر این هجوم و دفاع برای اسیر کردن و ربودن زنان مردان ضعیف وجود داشته است.

24- ازدواج تطلیقی

در برخی قبائل آفریقا به قدری طلاق رایج و پسندیده است که قیمت و ارزش زن بسته به تعداد شوهرانی است که داشته و دفعاتی که طلاق گرفته است!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 230

آنجا وضع به گونه ای است که می توان گفت: طلاق در نفس زناشویی منظور شده و زن بایستی به فاصله خیلی زود تا چند هفته طلاق گرفته به دیگری شوهر کند.

زن بیوه به نسبتی که بیشتر طلاق گرفته باشد زودتر و آسان تر شوهر پیدا می کند، در صحرای آفریقا به زنی که تغییر شوهر نداده است زنان دیگر می گویند تو زن ناچیزی هستی زیرا بیش از يك مرد به تو میل نکرده و تو را نخواسته است! در ماداگاسکار عده زن مطلقه دوازده روز است، در حبشه نیز به حدی طلاق شایع است که یکی از جهانگردان زنی را دیده که هفت نفر از شوهران سابقش نزد او نشسته بودند.

از مجموع آنچه راجع به انواع مختلفه ازدواج و رسوم و آداب عجیب اقوام و وضع زن امروز در غرب و در بعضی از طوایف شرق گفته شد حقارت زن و ناچیز شمردن او به وسیله فرهنگ های مختلف بشری و مادی روشن شد، جنایات طوایف مختلف انسانی و جهل آنان به این موجود ظریف به حدی بوده و هست که این موجود انسانی و عنصر قابل تربیت را در قانون مذهبی بودا جنس شریر معرفی می کند که در درون او برای فاسد ساختن مرد حس به خصوصی تعبیه شده است.

مذهب مزبور به مردان سفارش اکید کرده که در خانه با خواهر یا مادر یا دختر خود تنها نمانند، در شریعت برهما دختر و زن باید در حیات و ممات چون سایه تابع مرد باشد.

در هندوها مردی که همسرش مرده باید به زودی زن بگیرد ولی زن بیوه اگر شوهر کند این عمل احساسات عمومی را جریحه دار می سازد!

در گذشته چین اگر در ایام نامزدی داماد می‌مرد، عفت و آبرومندی اقتضا داشت که دختری که نامزد عروسی بوده دیگر شوهر نکند، هم چنین زن عقیف

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 231

زنی بوده که پس از مرگ شوهر خودکشی کند، و بهتر این بوده که زن بیوه در میدان عمومی شهر در محضر هزاران تماشاچی انتحار نماید، نام چنین زنی را در تابلو افتخارات قید می‌کردند.

در هندوستان زنان بایستی خود را با جسد مرده شوهر می‌سوختند، این عادت بدواً در بنگاله میان طبقه‌ی اشراف رایج و بعداً در عموم طبقات فرهنگ شد، که از فسخ این قضیه بیش از نیم قرن نمی‌گذرد!!

در ایالت ماراتا دو نفر از امرای هند موقع مرگ یکی هفده و دیگری سیزده زن داشت، بیست و نه نفر از این زنان بی‌نوا خود را تسلیم شعله آتش کردند، يك زن دیگر که حامله بود پس از وضع حمل خود را به دوستانش با سوختن در آتش ملحق کرد، به راستی چه فرهنگ جاهلانه و ظالمانه‌ای را به زن تحمیل و به او باورنده بودند که سعادت در این است که کنار مرده‌ی شوهرت بسوزی!!

در قبایل و طوایف سلت در اروپای مرکزی وقتی مرد می‌خواست از مشروع بودن ولادت نوزاد خود اطمینان پیدا کند، کودک را در سبدی گذاشته روی آب رها می‌کرد، اگر سبد روی آب می‌ماند بچه مشروع و مادر محفوظ بود، و اگر سبد در آب فرو می‌ریخت بچه زیر آب خفه و مادر خیانت‌کار طفل کشته می‌شد!!

در کلده و آشور، پس از قانون حمورابی اگر زن در خانه شوهر رعایت صرفه‌جوئی و اقتصاد را نمی‌کرد و موجب خانه خرابی شوهر می‌شد، یا بدون اجازه شوهر می‌خواست به خانه‌ی پدری خود برگردد یا فتنه برپا می‌کرد، مرد می‌توانست او را بدون پرداخت مهریه از خانه اخراج یا او را مانند کنیزی نگاه داشته زن دیگری اختیار کند، در ضمن شوهر می‌توانست زن خود را در مقابل جرم اسراف و تبذیر، پس از اثبات در دادگاه در آب غرق کند!!

این بود گوشه‌ای از مظالم جنایات مردان نسبت به زنان از قدیمی‌ترین روزگاران تا به امروز. «1»

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 232

در بخش بعد تا جایی که لازم باشد به نگاه آسمانی اسلام و قوانین و مقررات نورانی اش، نسبت به زن و حقوقی که در همه زمینه ها برای او مقرر کرده اشاره می کنم تا قدر و منزلت این فرهنگ که سبب شد زن را به کرامت و شرافت و اصالت و عزت وجودی اش برگرداند، و او را به عنوان انسانی والا و دارای قابلیت ایمانی و اخلاقی و تربیتی قلمداد کند روشن شود.

گوهر وجود زن از دیدگاه اسلام

اگر در همه قرآن مجید برای نشان دادن اصل آفرینش زن و هویت شخصی او جز آیهی چهارم نساء نبود برای شناخت حقیقت خلقت او بس بود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً:

ای مردم نسبت به پروردگارتان که همه شما را از يك حقیقت واحده آفرید و برای آن حقیقت واحده جفتی از جنس خودش به وجود آورد تقوا پیشه کنید پروردگاری که از آن جفت و زوج مردان و زنان بسیاری را منتشر کرد.

آیه شریفه دلالت دارد که همه مردان و زنانی که در عرصه گیتی زندگی می کنند از يك پدر و مادر آفریده شده اند، و تفاوت میان آنان از نظر رنگ و زبان و شکل تفاوتی بر اساس حکمت و مصلحت است.

آیه می گوید نیمی از وجود انسان ها از يك مرد و نیم دیگرشان از يك زن است، در حقیقت آن مرد و زن اولیه هر دو دارای خلقت حکیمانه و از نظر حیات و زندگی و تولید مثل مکمل یکدیگر بودند، و حقیقت هویتی آنان از نظر انسان بودن و آدمیت یکی بود و آن دو در این مسئله امتیازی به هم نداشتند.

جفت که معنای کلمه زوج است از نظر لغت جایگزینی چون زن، و همسر، و همراه نداشت، آری زن از نظر آفرینش زوج و جفت مرد بود، و این زوجیت

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 233

زمینه ارتباط و انس آن دو با یکدیگر و سبب افزایش نسل در عرصه گاه گیتی و تداوم حیات انسان در خیمه زندگی بود.

مفسرین بزرگ و دانشمند شیعه که حقایق اصیل را از قرآن و پیامبر و مکتب سعادتبخش اهل بیت گرفته‌اند مانند فقیه بزرگ و اصولی و رجالی گرانقدر شیخ طوسی در تفسیر تبیان، و امین‌الاسلام طبرسی در تفسیر مورد توجه فریقین و بزرگ مرد علم حدیث سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان و حکیم و فیلسوف و عارف کم نظیر علامه طباطبائی در تفسیر قیم المیزان در توضیح جمله و خلق منها زوجها می‌گویند: خداوند از همان جنسی که آدم را آفرید برای او از همان جنس جفتی خلق کرد.

نظر ثائب بزرگان شیعه به پیروی از مکتب ولایت و مدرسه امامت و دانشگاه ولایت این است که ماده حقیقی وجود انسان جز يك ماده نبوده: نفس واحده: و این ماده همچون دانه بسته‌ای بود که به اراده‌ی پروردگار دو شاخه کامل، دو احسن تقویم، دو شجره انسانیت از آن ظهور کرد: یکی به صورت مرد دیگر به صورت زن، و این مرد و زن تشکیل زندگی داده به هدایت حضرت حق در صراط مستقیم قرار گرفتند و نسل اصیلی از آنان که همه مردان و زنان عاقل و مختارند از آنان به وجود آمد.

حوا و دنده‌چپ

ولی مفسران اهل سنت که پیرو مکتب سقیفه و خلفا و مدرسه‌ی اموی و عباسی هستند اکثرشان می‌گویند معنای **وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا** این است که خداوند حضرت حوا اولین زن را از قطعه‌ای از بدن آدم آفرید و تصریح می‌کنند آن قطعه هم دنده استخوانی حضرت آدم است، در این مورد هم گروهی مانند قرطبی به ذکر دنده آدم اکتفا می‌کنند ولی بیشتر آنان مانند طبری و فخر رازی و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 234

شیخ محمد عبده و مراغی که این دو در این زمان که زمان پیشرفت شگفت‌انگیز رشته‌های علوم بخصوص جنین شناسی و انسان شناسی بوده می‌گویند: خدا حضرت حوا را از دنده چپ آدم آفرید!

این معنای بی‌ریشه و بی‌دلیل که تکیه‌گاهی جز روایات ساخته شده بارگنان حدیث ندارد و برای تحقیر زن جعل شده و به کتب اصیل اهل سنت چون بخاری و دیگران به نقل از بخاری وارد شده است، به اشعار شعرای بزرگ هم راه پیدا کرده، نظامی در خمسه در بخش داستان خسرو و شیرین می‌گوید:

وفا مردی است برزن چون توان بست

چو زن گفتی بشوی از مردمی دست بسی کردند مردان چاره‌سازی ندیدند از یکی زن راست بازی زن از پهلوی چپ
گویند برخاست بجو از جانب چپ، جانب راست و هم او می‌گوید: زن از پهلوی چپ شد آفریده جج

کس از چپ راستی هرگز ندیده اما شاعرانی که پیرو قرآن و مکتب اهل بیت بوده‌اند، برای شخصیت زن احترام قائل
بوده و از حقیقت و جنس او تعریف کرده‌اند: مفتون همدانی که شعرای قابل توجه معاصر است می‌گوید:

پسر و دختر ای رفیق یکی است جج

فرقشان در میان نبوده و نیست جای بسا بوده ناخلف پسران ججانشین مخالف پدران ای بسا دختران کز آگاهی
جج‌پدران را کنند همراهی جج‌تنگوی مرا گواه آمد جیسر نوح و دختر احمد ج عارف و با بصیرتی داشتم که در آبادی
شیراز زندگی می‌کرد، تا پیش از مرحوم شدنش هر ساله به دیدن او می‌رفتم، چهره و اخلاق و کرامت و ادب و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 235

عشقش به قرآن، و اهل بیت مرا یاد اصحاب با وفای ائمه طاهرین و دست پروردگان آن منابع خیر می‌انداخت.

گاهی اشعاری عارفانه و با معنی می‌سرود و من با خواندن او یادداشت می‌کردم، درباره‌ی زن می‌گوید:

کرانه‌ی افق زندگی نداشت فروغ ج

ج

وجود زن بدرخشید چون ستاره عشق ججیکی چو مام شبیر و شبیر به صحنه‌ی خاک پدید گشت و بجنباند گاهواری
عشق

چو شاه عشق از این مام عشق شیر مکید نهاد مشعل توحید بر مناره‌ی عشق ججگو به یار زند صد گره به حلقه زلف ج

که تا کنم من از این سبجه استخاره‌ی عشق ج

مفتون به پیروی از مکتب اهل بیت درباره‌ی شخصیت ذاتی و والای زن می‌گوید: جهان را روشنی افزائی ای زن ج

چراغ محفل زیبائی ای زن اگر مرد از نهاد آدم آمد جج توهم از دوده‌ی حوائی ای زن جنر و ماده ندارد شیر، شیر است
جج چرا از بیشه‌ی بیرون نائی ای زن جاگر عیسی بود از جنس مردان ججتو مریم مادر عیسائی ای زن تو را زینت حیا و

سادگی بس جاگر دانا اگر اعلائی ای زن جمه و خورشیدی اما آسمان وار جمه و خورشیدها میزانی ای زن جکلاس اول ما دامن توسست ج که خود فرهنگ مادرزائی ای زن جنودی گر تو دنیائی نمی بود ج پدید آورنده دنیائی ای زن مفسران اهل سنت در این که حوا همسر آدم از دنده چپ آفریده شده روایتی از مهم ترین کتابشان صحیح بخاری نقل کرده اند که از مضمون روایت برمی آید:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 236

- 1- خلقت حوا مانند خلقت آدم به طور مستقل صورت نگرفته بلکه یا يك موجود طفیلی و تبعی است.
 - 2- حوا از دنده ای که طبیعتاً دارای قوس و کجی است آفریده شده است.
 - 3- توجه داشته باشید که از دنده چپ است نه از دنده راست.
- پس از وارد شدن این حدیث جعلی در تفاسیر اهل سنت رفته رفته این معنای نامناسب درباره ای این قطعه از آیه و خلق منها زوجها موجب رواج این فرهنگ شد که در وجود زن و خلقت او از چند جهت کاستی و پستی وجود دارد.
- 1- از نظر خلقت و آفرینش استقلال ندارند.
 - 2- چون از دنده چپ آفریده شده اند ذاتاً کج هستند و اگر بخواهی آنان را به راستی و درستی سوق دهی می شکنند!
 - 3- چون از دنده چپ ساخته شده اند ذاتاً چپ هستند.

نگاه شیعه به دنده چپ

این برداشت غلط از آیه شریفه، که جز تحمیل يك امر باطل بر آیه نیست، و ابداً از آیه چنین مسئله ای بر نمی آید و ضمیر منها به نفس واحده برمی گردد، در عصر ائمه معصومین از زبان غیر شیعه مطرح بوده است و امامان بزرگوار که آگاه به همه حقایق قرآن بودند، به شدت این مسئله را تکذیب می کردند.

صندوق که محدثی کم نظیر و مؤلف سیصد جلد کتاب بر اساس فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت است نقل می کند: زراره که یکی از راویان بزرگ و مورد توجه است از حضرت صادق (ع) درباره ای خلقت حوا پرسید و گفت: گروهی از کسانی که در جامعه ای ما زندگی می کنند می گویند: خداوند حوا را از دنده چپ حضرت آدم آفریده است، امام صادق (ع) فرمود: سبحان الله خداوند بزرگ تر از این است، آیا کسی که اینگونه نظر می دهد عقیده اش این است که

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 237

خداوند قدرت نداشت برای آدم همسری از غیر دنده او بیافریند؟! خدا میان ما و این نوع مردم حکم کند!!

که در تفسیر و کشف حقایق قرآن به اهل یتیمی که قرآن در خانه آنان نازل شده مراجعه نمی کنند و به کژراهه می روند امام صادق (ع) بعد از آن، جریان خلقت آدم و حوا را به این ترتیب توضیح دادند.

خداوند آدم را از گل آفرید، و به فرشتگان فرمان داد در برابر او حد اعلای فروتنی را بیاورند، از آن پس حضرت آدم به قدرت خدا به خواب رفت، و خداوند در این هنگام حوا را نیز از یک قطعه گل آفرید، و پس از آن آدم از حرکت حوا از خواب بیدار شد و از جانب خدا به حوا امر شد که از آدم فاصله بگیرد.

آدم نظر کرد، انسانی را در چهره‌ی نیکو که شباهت به چهره‌ی خود داشت دید و از او پرسید تو کیستی؟ او در پاسخ گفت: من مخلوقی هستم که خدا مرا به این قیافه که می بینی آفریده است.

حضرت آدم به حضرت حق عرضه داشت: پروردگارا این شخص با این چهره‌ی زیبا که موجب انس من شد کیست؟ خداوند فرمود: این خواست آیا دوست داری که او با تو و همراه تو و موجب انس تو باشد و با او هم صحبت باشی؟ آدم در پاسخ گفت: آری به این نعمت تو را شکر خواهم کرد.

خداوند به آدم خطاب کرد: از او خواستگاری کن! در این حال خداوند غریزه جنسی را در آدم پدید آورد، حضرت آدم گفت: پروردگارا من از تو حوا را خواستگاری می کنم، اکنون بگو: وظیفه‌ی من و خواست تو چیست؟

خداوند فرمود: مهریه این خواستگاری این است که معارف دین را به او بیاموزی، آدم پذیرفت خداوند صیغه عقد را میان آن دو جاری ساخت بعد از آن حضرت آدم به حوا گفت: اینک به سوی من بیا، حوا در پاسخ گفت: تو به جانب من بیا، خداوند به آدم خطاب کرد تو به سوی او برو.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 238

حضرت صادق (ع) اضافه کرد: اگر چنین نبود که آدم مأمور شد به طرف حوا برود، زنها به سراغ مردها می رفتند و خواستگاری می کردند.

این حدیث که از لحاظ سند نیز کاملاً صحیح است از جهاتی دلالت بر شأن و موقعیت و جایگاه والای زن دارد.

و نظیر این حدیث را در رابطه با آفرینش مستقل حوا نه از دنده چپ شیخ طوسی در تبیان و طبری در مجمع البیان و بحرانی در برهان از حضرت باقر (ع) نقل کرده‌اند.

حدیث حضرت صادق (ع) به نقل صدوق در رابطه با موقعیت زن به چند مطلب دلالت دارد:

- 1- خلقت حوا از دنده چپ حضرت آدم صحیح نیست و آفرینش حوا مانند آدم بدیع و مستقل است.
- 2- توجه و معاشرت آدم با حوا در درجه اول برای انس گرفتن بود، و خداوند نیز همین را پایه و اساس برقراری ارتباط میان آنان قرار داد و موضوع انس و الفت پیش از ظهور غریزه جنسی بود.
- 3- خداوند مهربان پس از جریان انس و الفت گرایش جنسی را بر آدم القا نمود.
- 4- بهترین مهریه تعلیم معارف دینی است که خداوند آن را مهریه حضرت حوا قرار داد.
- 5- مقتضای فطرت این است که مرد به سوی زن برود و از او خواستگاری کند و این خود يك نوع احترام و تکریم به زن است. «1»

قرآن و شخصیت زن

در روزگاری که در تمام فرهنگ‌های اقوام و ملل جهان زن به عنوان يك موجود پست و طفیلی و موجودی درجه دوم مطرح بود، و تلخی و محرومیت بر

(1) - جایگاه بانوان در اسلام، 80.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 239

همه ابعاد و زندگی او چه سیاسی، چه فرهنگی و چه اقتصاد سایه افکنده و مورد بدبینی‌ها و آماج تهمت‌ها بود و از هیچ روزنه‌ای بر افق زندگی‌اش روشنایی نمی‌تایید و همه درها به روی او بسته بود، خورشید اسلام طلوع کرد و افق زندگی او را

کران تا کران روشن نمود. و ندای عطوفت‌آمیز پیامبر رحمت وجود مقدس محمد مصطفی روح نشاط و امید در کالبد او دمید و راه ترقی و تکامل را به روی او از همه جهت باز کرد.

پیامبر اسلام موقعیت با ارزش زن در اجتماع بشری و جایگاه بلند او و شایستگی‌ها و استعدادهای فراوانی را که دست عنایت حق در وجود این موجود بدیع قرار داده است را گوشزد کرد و آیه‌هایی از قرآن مجید را در زمینه معرفی مقام مهم زن و ارزش والای او برای مردم بیان نمود.

آن حضرت با تکیه بر وحی زن را به عنوان این که مانند مرد يك انسان کامل است و شایسته همه کمالات و کرامت‌های انسانی است و شایستگی خلیفه الهی بودن را دارد معرفی کرد.

آیاتی از قبیل آیات زیر نشان‌گر تساوی حقیقت و هویت و ریشه وجودی مرد و زن است.

1- وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا. «1»

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را بر صحرا و دریا مسلط ساختیم و از غذاهای پاکیزه برای آنان روزی مقرر نمودیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم.

2- وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا: «2»

(1) - اسراء 70.

(2) - شمس 7 - 10.

تفسیر حکیم، ج6، ص: 240

سوگند به روان انسان و آن پروردگاری که آن را متعادل و درست آفرید، و بر اساس الهام فطری راه گناه و انحراف و راه تقوا و پاکی را به او نشان داد، هر کس روان خود را از آلودگی‌ها پیراست و آن را رشد و کمال داد رستگار شد، و هر که آن را آلوده و ناقص نمود دچار خسران و ناامیدی از رستگاری گردید.

3- لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: «1»

قطعاً انسان را در نیکوترین قوام آفریدیم می دانیم قوام هر چیزی رکن و پایه هستی آن چیز است، بنابراین مفاد آیه این است که: ما انسان را در آنچه که به انسانیت او مربوط می شود، و رکن و پایه و امتیاز خلقت اوست از قبیل عقل، فکر، اراده، و چهره و اندام، همت بلند، حبّ جمال و کمال خواهی، در نیکوترین و کامل ترین کیفیت آفریدیم.

بر اساس این آیات، خداوند همه آنچه را که بر مرد از لحاظ خلقت انسانی او داده است عیناً همان مزایا را بدون تفاوت به زن عنایت فرموده است.

کلماتی از قبیل بنی آدم، نفس، انسان، در آیات سطور قبل، بدون شك هم شامل مرد است و هم شامل زن بخشی از آیات قرآن مجید به صراحت می گویند: هر انسانی چه مرد و چه زن از دو انسان دیگر که یکی مرد و دیگری زن است یعنی پدر و مادر به وجود آمده است و هیچ فردی بر فرد دیگر جز به تقوا برتری ندارد.

جالب این است که این آیات اولاً مرد و زن را کنار هم ذکر کرده و هر يك را نیمی از وجود نسلی که از آنان به وجود می آیند می داند و ثانیاً پاداش مرد و زن را بخاطر ایمان و عمل صالح در ردیف هم ذکر می کند، و ثالثاً درجات بهشت و منزلت قیامتی آنان را که محصول ایمان و عمل صالح است مساوی می داند، و در

(1) - تین 4.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 241

یکی از آیات هر مرد و زن شایسته ای را مصداق حقایق اعتقادی و عملی و اخلاقی بدون آن که میان آنان تفاوت باشد به حساب می آورد.

آیات شریفه به ترتیب عناوین بالا عبارت است از:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: «1»

ای مردم ما همه شما را از يك مرد و زن آفریدیم و شما را به این هدف گروه گروه و قبیله قبیله قرار داده‌ایم که شناخته شوید، یقیناً گرامی‌ترین شما در نزد پروردگار با تقواترین شماست و خداوند به مراتب تقوای شما دانا و آگاه است.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «2»

هر کس عمل شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد ما او را از زندگی پاک برخوردار می‌کنیم و پاداشش را برابر با بهترین عملش عنایت می‌نمائیم.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ: «3»

آنان که عمل شایسته انجام دهند در حالی که به خدا ایمان دارند چه مرد، چه زن وارد بهشت می‌شوند و بدون حساب روزی داده می‌شوند.

و از همه مهم‌تر آیه زیر است که مردان و زنان را در ارزش‌های معنوی یکسان و برابر ذکر کرده است:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا: «4»

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت‌پیشه و مردان و زنان اهل صدق و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان اهل صدقه و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان حفظ‌کننده خود

(1) - حجرات 13.

(2) - نحل 97.

(3) - مؤمن 40.

(4) - احزاب 35.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 242

از پلیدی‌ها جنسی و مردان و زنانی که بسیار خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

آن قدر ظرفیت و استعداد زن برای پذیرش ایمان و معرفت، و انجام عمل صالح، و آراسته شدن به اخلاق حسنه گسترده و بالاست که می‌تواند در اندک مدتی تبدیل به انسان کامل گردد، و برای مردان و زنان با ایمان تا روز قیامت سرمشق و اسوه شود، به آیه زیر با دقت کامل توجه کنید:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتٍ فَرَعُونَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ بَخِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ بَخِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (11)

و مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا أَنْ تُؤْتِيَ مَنْ الْأَمَانَتِينَ: (12)
«1»

خدا برای همه مؤمنان تاریخ تا قیامت همسر فرعون را به عنوان الگو و سرمشق مثل زده، هنگامی که گفت:

پروردگارا برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از شر مردم ستمکار برهان.

و مریم دختر عمران را نیز سرمشق و الگوی همه مؤمنان تا قیامت قرار داده، که دامن خود را پاک نگاه داشت و در نتیجه از روح خود در او دمیدیم و کلمات پروردگارش و کتاب‌های او را تصدیق کرد و از عبادت کنندگان واقعی حق و اطاعت کنندگان از فرمان پروردگار بود.

زن از نظر آفرینش جفت مرد است.

مسئله جفت بودن موجودات جهان یکی از دلایل و براهین محکم و استوار خدا شناسی است، چه این که در میان دو چیز تا يك نوع ارتباط و احتیاج به هم وجود نداشته باشد نمی‌توانند جفت یکدیگر باشند، و این جفت بودن دلیل آن است که آفریننده حکیم و توانا با قدرت و حکمت خود این دو موجود را با هم هماهنگ کرده تا بتوانند جفت هم باشند، لذا در این زمینه آیه شریفه را با جمله

(1) - تحریم 11 - 12.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 243

لعلکم تذکرون پایان داده است، یعنی در جفت بودن موجودات کمال دقت را به کار ببرید تا متوجه قدرت و حکمت خدا گردید.

موضوع جفت بودن مرد و زن و هماهنگی بودن این دو حقیقت والا، و این که زن طفیلی و تبعی مرد و موجود فرعی نیست در آیات قرآن با تعبیرات مختلف آمده است:

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا: «1»

و ما شما را جفت آفریدم.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ أَزْوَاجًا: «2»

سپس خداند شما مردان و زنان را جفت قرار داد.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا: «3»

خداوند به سود شما از جنس خودتان جفت قرار داد.

و در آیه‌ای در این زمینه دقایقی را ذکر کرده که عقول را به حیرت و شگفتی می‌نشانند:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ:

«4»

و از نشانه‌های قدرت و رحمت و ربوبیت اوست که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد.

یقیناً در این کار شگفت انگیز نشانه‌هایی است برای مردمی که می‌اندیشند.

(1) - بنا 8.

(2) - فاطر 11.

(3) - نحل 72.

(4) - روم 21.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 244

ملاحظه می‌کنید در آیه شریفه از زن و مرد تعبیر به جفت کرده و بعد از آن انس و الفت و مهریانی را متذکر شده است، لازم است به نحوه ارتباط دو چیز با هم که يك جفت را تشکیل می‌دهند توجه شود تا منظور آیه روشن گردد.

همانطور که در صنعت هنگامی که می‌خواهند دو قطعه متفاوت را با هم پیوند دهند، با محاسبه ویژه و مخصوصی تناسب و توازن آن دو را بر این اساس که با هم جوش بخورند، و ترکیب شوند تا هدف مطلوب حاصل گردد در نظر می‌گیرند، پروردگار مهربان نیز در آفرینش زن و مرد تفاوت‌های جسمی و روحی و احساسی آنان را به صورتی بر اساس توازن و هماهنگی به وجود آورده که میان آنان از جهاتی تجاذب حکمفرما باشد، و پیوند آنان با هم انس و الفت و وحدت و آرامش را تأمین کند و در ضمن بقای نسل را تضمین نماید.

باید توجه داشت که موضوع تفاوت میان مرد و زن در مسائل جسمی و احتیاج آنان به یکدیگر و این که طوری آفریده شده‌اند که هر يك تکمیل‌کننده آن دیگری است، و زندگی هر يك از آنان بدون دیگری با کمبود و رنج و ناراحتی رو به روست، و با این هماهنگی دقیق و ظریفی که میانشان برقرار است، یکی از عجیب‌ترین شاهکار خلقت و نشانه بزرگی از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان آفرینش است. «1»

کید عظیم

نظریه پردازانی که نسبت به زن نظر منفی دارند، و همان یاروهای فرهنگ‌های ظالمانه قرون را درباره زن تکرار می‌کنند، سعی دارند از قرآن هم برای اثبات نظریه سخیف خویش شاهد بیاورند و بگویند: در این زن از نظر هویت آفرینشی

(1) - جایگاه بانوان در اسلام 72.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 245

مکار و حيله گر و بند باز فتنه‌انگيز است دليل قرآنی داریم و آن دليل اين آيه است كه قرآن درباره مكر زنان اعلام کرده است:

إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ: «1»

بی‌تردید مکر و نیرنگ شما زنان عظیم و بزرگ است ولی درباره مکر شیطان این موجود شریر و رجم شده گفته است:

إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا: «2»

یقیناً مکر شیطان و حيله و نیرنگش ضعیف است.

این دستاویز غلط و برداشت نادرست را نسبت به همه زنان علامه طباطبائی در المیزان به این صورت پاسخ دندان شکن داده است.

آیه شریفه إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا در ضمن آیات جهاد است، و خداوند با دادن وعده ثواب‌ها و فضیلت‌ها مسلمانان را فرمان جهاد می‌دهد و در این رابطه تأکید کرده سپس می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا: «3»

مؤمنان در راه خدا جهاد می‌کنند، و کافران در راه طاغوت به جنگ برمی‌خیزند، شما ای مؤمنان با دوستان شیطان بجنگید که بی‌تردید کید و نقشه شیطان ضعیف است.

خداوند در این مورد، از این جهت طرح و کید شیطان را ضعیف به حساب آورده که در راه تقویت راه کارهای طاغوت در برابر راه خدا قرار گرفته، و این مسئله بسیار واضح است که حيله و مکر شیطان که در راه تقویت طاعت به کار رفته و می‌رود، هر چند نسبت به پیروان شیطان چشم‌گیر و قوی است ولی در

(1) - یوسف 28.

(2) - نساء 74.

(3) - نساء 74 - 76.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 246

برابر قدرت بی‌نهایت حضرت حق و نصرت و یاری او نسبت به رزمندگان در راه خدا ضعیف و بدون کاربرد است.

سپس علامه طباطبائی اضافه می‌کند: و اما معنای جمله

إِنَّ كَيْدُكُنَّ عَظِيمٌ:

یعنی مکر و حيله شما زنان بزرگ است که در داستان حضرت یوسف آمده است این است که باید با دقت توجه نمود که چه زنانی در این جمله مورد خطاب هستند و گفتار، گفتار کیست؟

روشن است که این جمله مربوط به جریان حضرت یوسف است پس از این که زلیخا همسر عزیز مصر طرح و نقشه‌ای برای جذب یوسف به سوی خود کشید و در این زمینه نقشه و مکر او، که نقشه يك زن هوس‌ران و مشرك بود فاش شد و شوهرش به مکر و حيله آن زن آگاهی یافت، و خطاب به زلیخا و همدستانش از زنان مشرك و آلوده قلب مصر گفت:

إِنَّ كَيْدُكُنَّ عَظِيمٌ:

باید به دقت توجه کرد که از آیات قبل از این جمله معلوم می‌شود گروهی از زنان هوسران مصر و درباری منش آن کشور که جز عیش و عشرت و هوسرانی چیزی از زندگی نمی‌دانستند نقشه جلب یوسف را به خود داشتند و یوسف برای مصونیت خود از مکر و نقشه آنان به خداوند قهار پناه برد و گفت:

وَ إِلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ:

پروردگارا اگر مکر و حیله و نقشه خائنانه این هوسرانان را از من برگردانی نقشه و حیله آنان کارگر خواهد افتاد.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: «1»

خداوند مهربان دعای یوسف را مستجاب کرد و کید و نقشه هوس‌بازان مصری را از یوسف برگرداند خدا شنونده دعا و دانای به امور است.

(1) - یوسف 34.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 247

در تمام این عبارات مرجع ضمائر فقط همان گروه از زنان مصری است و بنابراین در عبارت **إِنَّ كَيْدَهُنَّ عَظِيمٌ**: نیز بنابر دلایل و شواهدی که ذکر شد مورد خطاب فقط زنان مصر هستند نه دیگر زنان. «1»

پس این برداشت از قرآن مجید که منظور از **إِنَّ كَيْدَهُنَّ عَظِيمٌ**: همه زنان دنیا و این مخلوق خاص است می‌باشند برداشت نادرست و اشتباه است.

روی این حساب این حربه تبلیغاتی بر ضد زنان که کید و مکر آنان را از کید شیطان بزرگ‌تر قلمداد کردن و تمام نقشه‌های مکارانه دنیا را در مکر زنان خلاصه نمودن و آن را بر عهده همه زنان جهان در هر عصر و زمان و در هر منطقه و مکان انداختن اشتباهی است بزرگ و تهمتی است ناروا و نسبت دادن آن به پروردگار در حالی که سخن عزیز مصر است نیز اشتباه فاحش و بزرگی است.

امام خمینی رضوان الله علیه در نظریه نسبت به زنان شایسته می گوید: اگر زنان شجاع و انسان ساز از ملت ها گرفته شود، ملت ها به شکست و انحطاط کشیده می شوند.

من فکر می کنم آنان که از فرهنگ های جاهلی نسبت به زن اندیشه و فکر گرفته اند، و به همین خاطر همه زنان را از ابتدای آفرینش زن تا پایان کار موجود شریر، طفیلی، دارای روح شیطانی، مکار، حلیه گر می دانند اگر به خود زحمت مطالعه در حیات زنانی که قرآن از آنان یاد کرده، و در تاریخ انسانی مطرح اند بدهند، از باب نمونه در زندگی سراسر کرامت حوا، مادران انبیا، به ویژه مادر موسی، آسیه همسر فرعون، مریم کبری، و برتر از همه صدیقه طاهره فاطمه زهرا آن منبع عصمت و طهارت، خدیجه کبری، زینب سلام الله علیها، رباب همسر

(1) - المیزان ج 11، ص 159.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 248

بزرگوار حضرت سید الشهداء و زنانی که حیات آنان در شش جلد ریاحین الشریعه و اعلام النساء اتلیدی و چند جلد زنان قهرمان آمده مطالعه کنند از فکر شیطانی خود و قضاوت های نابجا و باطلشان دست برداشته و دیدی مثبت نسبت به این نعمت الهی و مکمل زندگی مرد، و تربیت کنندگان انسان های والا پیدا می کنند.

صدوق در کتاب پر قیمت خصال روایت می کند:

«ان النبی قال: اشتاقت الجنة الى اربع من النساء مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و خدیجه بنت خویلد زوجه النبی فی الدنيا و الآخرة و فاطمة بنت محمد.»

پیامبر فرمود: بهشت مشتاق چهار زن است:

مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، و خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر، و فاطمه دختر محمد،

زنان شایسته از دیدگاه اسلام

فرهنگ پاک اسلام با طلوع نبوت پیامبر عظیم الشان به عنوان دانشگاهی انسان ساز با درسها، و مقررات ملکوتی اش در زندگی مرد و زن جلوه کرد، مردان و زنانی که بر اساس خردورزی، و فکر و اندیشه و تفکر و تعقل در سایه پر مهر این دانشگاه قرار گرفتند به ارزش های ملکوتی و انسانی آراسته شده و از امور پست و آنچه درخور انسان و انسانیت نیست پیراسته گشتند.

در این زمینه پس از قرآن مجید، پیامبر و اهل بیت ارزش ها و مکرمتهائی که به زن مقام و منزلت می دهد و او را تا جوار قرب حضرت حق می برد بیان کردند که البته هر زنی با بینش و درایت و با انتخاب و اختیار خود آراسته به آن ارزش های والا شود مورد توجه خدا و پیامبر و اهل بیت قرار می گیرد، در این

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 249

زمینه به پاره ای از روایات که به صورتی کلی از زنان دارای ارزش های معنوی تعریف شده اشاره می کنم.

این گونه روایات به طور اغلب در کتاب هائی چون وسائل الشیعه، جامع احادیث الشیعه، بحار الانوار، محجة البیضاء آمده است.

«قال رسول الله خير نسائكم الولود الودود العفيفة العزیزة فی اهلها، الذلیلة مع بعلمها المتبرجة لزوجه الحسان علی غیره التی تسمع قوله و تطیع امره و اذا خلا بها بذلت له ما یرید منها...»

پیامبر خدا فرمود: خوبترین زنان شما زنی است که بسیار فرزند آورد، بسیار دوستدار شوهر و فرزند باشد، از صفت با ارزش پاکدامنی برخوردار باشد، در نزد قوم و قبیله اش سرفراز و با عزت و نسبت به شوهرش رام و مطیع باشد، فقط برای شوهر خود آرایش نماید، و نسبت به غیر شوهرش در قلعه عفت و حفظ دامن به سر برد، چون شوهر با او خلوت نمود به هر صورت که شوهر در لذت بری از او می خواهد در اختیار شوهر باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ما استفاد امرء مسلم فایدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر الیها، و یطیعه اذا امرها، و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و مالها.»

مرد مسلمان پس از اسلام فایده و منفعتی بهتر از همسر مسلمان نصیب او نشده، همسری که چون به او نظر کند خوشحال و مسرور شود، و چون شوهرش به او فرمان دهد اطاعت نماید، و هرگاه شوهر از او غایب شود وجود خودش را در حصن حصین عفت حفظ نماید، و از مال شوهر مراقبت کند که بی جا مصرف نگردد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 250

و آن حضرت فرمود:

«من سعادة المرأة الزوجة الصالحة»

از خوشبختی مرد همسر شایسته است.

امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«خير نسائكم الطفهن بازواجهن و ارحمن باولادهن»

بهترین زنان شما با ملاحظت‌ترین آنان نسبت به شوهر و مهربان‌ترین آنان نسبت به فرزندان‌شان هستند.

جهان را نعمتی بهتر از زن نیست

ز زن مطبوع‌تر گل در چمن نیست ز نعمت‌های گوناگون به از زن سر خوان طبیعت بی سخن نیست در این محنت سرا ماهرتر از زن خطیب رفع اندوه و محن نیست نبی فرموده چیزی جز زن و عطر زدنای شما مطبوع من نیست سخن واضح بگویم مرد بی زن ججراغش قابل افروختن نیست نباشد عیش مردی را که زن نیست ججهان بی زن کم از بیت‌الحزن نیست

ج

زنان متکی به فرهنگ غیر حق

به این نکته باید توجه داشت که دختران و زنانی که در هر دوره به خاطر شهوات حیوانی، احساسات غریزی از صراط مستقیم الهی جدا، و به فرهنگ ضد حق می‌پیوندند، یا از ابتدا به خاطر انحراف خانوادگی روی به دین خدا نمی‌آورند، و در گناه فساد دست و پا می‌زنند و به مظالمی که فرهنگ‌ها در طول قرون برای بهره‌برداری جنسی و التذاذ از وجود زن تن می‌دهند، انسانیت انسانی را از خود سلب نموده و از نظر پیامبر و اهل بیت جزء امت اسلامی و از افراد مسلمان به حساب نمی‌آیند و پیامبر و اهل بیت در روایات زیادی که از وضع آنان

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 251

به ویژه در قرن‌های بعد از خودشان خبر داده‌اند از آنان و مردانی که آنان را به اسارت شهوات حیوانی خود در آورده، و از فرهنگ‌هایی که آنان را از حجاب و پوشش و عفت و عصمت و طهارت و پاکی درآورده و در لجن‌زار غرائز آزاد و بی‌بند و باری انداخته‌اند بیزاری جسته و همه آن زنان و مردان را مخرب تربیت، و عامل شیوع فحشا و منکرات دانسته و محکوم به عذاب قیامت و کیفرهای سنگین عرصه محشر به حساب آورده‌اند.

اینان باید بدانند که پیامبر بزرگ اسلام با کمك قرآن، و نقشه‌های سعادتبخش سنت، زمینه بی‌نظیری را برای نجاتشان از فرهنگ‌های شیطانی فراهم آورد، و راه خیر دنیا و آخرت را به رویشان باز کرد، و عرصه اسلام را برای رشد و کمال آنان و به ثمر نشستن درخت وجودشان ارائه فرمود، و در این جهت حق عظیمی بر آنان پیدا کرد، ولی اینان با نپذیرفتن قوانین و ارزش‌های رهائی‌بخش اسلام حقوق قرآن و پیامبر را پایمال کرده و به شیطان و شیطان پرستان خدمت قابل توجه و بی‌حیره و مواجب نموده‌اند!!

من در زمینه عمل اینگونه زنان که فریب مکتب‌های شیطانی و به ویژه فرهنگ اروپا و آمریکا را خورده و خویش را در خانه و کوچه و بازار و پارک و وسائل نقل و انتقال از قبیل ماشین، قطار، هواپیما با صد قلم آرایش و با لباس‌های محرك غرائز در معرض دید همگان قرار می‌دهند، و جز خسارت برای جوانان عزب و مردان زنده‌دار و آلوده کردن محیط بیار نمی‌آورند به چند روایت مهم که نشان‌دهنده غیب‌گوئی اهل بیت و خبر دادن به قول معروف از اوضاع آخر الزمان است اشاره می‌کنم باشد که برای بی‌بند و باران و فراریان از فرهنگ خالقشان حضرت حق مایه‌ی پند گرفتن و عبرت، و زمینه بازگشت به اصالت و نجابت و عفت و طهارت و پاکی و درستی باشد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 252

در کتاب با ارزش مکارم الاخلاق، و من لا یحضره الفقیه و باب نکاح و مسائل با سند متین از اصبع بن نباته روایت شده که می‌گوید: از امیرمؤمنان (ع) شنیدم می‌فرمود:

«تظهر فی آخر الزمان و اقتراب الساعة و هو شر الازمنة نسوة کاشفات عاریات کاسیات متبرجات، عن الدین خارجات، و فی الفتن داخلات، و الی الشهوات مائلات، و الی اللذات مسرعات، مستحلات للمحرمات فی جهنم خالدات.»

در آخر الزمان و نزدیکی قیامت که بدترین زمانهاست زنانی پیدا می‌شوند با سر و روی و موی باز، و بدون پوشش از مظاهر زیبایی بدن، زینت کرده به لباس‌های رنگارنگ و جالب توجه، خارج از دین، و غرق شده در فتنه، و رغبت‌کننده و شتاب‌ورز به شهوات و لذات بی‌مهار، حلال شمارنده محرمات الهی، که این‌گونه زنان به خاطر این بی‌بند و باری و فسق و فساد که دارند در دوزخ ابدی و همیشگی‌اند!

در بحار الانوار مرحوم مجلسی آمده: ابن مسعود از رسول خدا (ص) روایت می‌کند:

«سیأتی زمان یتبرجن النساء و زیهن کزّی الملوك الجباره»

زمانی بیاید که زنان در همه جا و نزد همه کس خود را به انواع وسائل آرایش و لباس‌های آن چنانی می‌آرایند و روشی چون روش شاهان ستمکار دارند.

در توضیح روایت باید گفت: اینگونه زنان همانند زنان غرب بازی‌گر میدان سیاست‌های شیطانی و احزاب می‌شوند، از فرط هواپرستی هر روز به رنگ و شکل تازه‌ای در می‌آیند، و مقاله‌ها در تحقق کشف حجاب و فرهنگشان می‌نویسند، و شب و روز به عنوان مطالبه آزادی و حقوقی که خود حقوق می‌دانند با ارکان دولت‌ها سر و سرّ برقرار می‌نمایند، و بی‌حجابی و آزادی مطلق را از حقوق حقه خود می‌شمارند!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 253

در کتاب جامع الاخبار و بحار مجلسی حدیثی طولانی از رسول خدا روایت شده که در بخشی از آن حدیث آمده:

زمانی بیاید که در آن زمان دیده نشود جز حاکم ستمکار، و ثروتمند بخیل، و نیازمند دروغگو، و پیرمرد بد عمل، و دانشمند مال دوست، و جوانان بی‌حیا، و زنان نادان، سپس در دنباله حدیث می‌فرماید:

«قلّ الوفا، و شاع الزنا، و تزين الرجال بثياب النساء و سلب و سلب عنهن قناع الحياء ...»

وفای به عهد و پیمان نسبت به خدا و خلق کم شود، زنا زیاد و فراوان گردد، مردان خود را به لباس‌های ویژه زنان بیارایند، فرهنگ‌های ضد خدا، حجاب و پوشش را از زنان بردارند، و زمینه اختلاط آنان را با مردان و عیش و نوش شبانه تا صبح را فراهم آورند.

فخر الاسلام که کشیش مسیحی بود و پس از مطالعات دقیق در دین خدا به تشیع گرائید و از علمای بزرگ عصر قاجاریه و ساکن تهران شد، و پس از فوت در کنار مقبره شیخ صدوق دفن شد و کتاب بسیار مهمی در اثبات حقانیت اسلام در چند جلد نوشت، در کتاب بیان الحق از پیامبر اسلام روایت می کند:

«يكون في آخر الزمان رجال يركبون الميائير حتى يأتوا ابواب المساجد، نسائهم كاسيات عاريات على رؤسهن كاسنمة البخت العجاف...»

در آخر الزمان مردانی هستند که بر سیارات موج زننده سوار شوند و تا در مساجد بیایند زنانشان با روی و موی برهنه‌اند، لباسشان از نازکی بدن ناست!! موهای سرشان چون کوهان شتر نجاتی است.

مرحوم حاج شیخ ذبیح‌الله محلاتی که عالمی فرزانه، دلسوز و مؤلف بیش از صد جلد کتاب مفید بود، و من سالها با آن بزرگوار معاشر و هم صحبت بودم

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 254

می فرمود من مصداق این روایت را در يك روز جمعه در بصره دیدم، مشاهده نمودم بسیاری از مردم در مسجدی که در محله سمیر بصره بود با اتومبیل و موتور سیکلت و دوچرخه که باید گفت از نظر ویراج دادن و به اینطرف و آن طرف خیابان مایل شدن موج زننده هستند برای نماز آمدند، ولی زنان و دختران جوانشان که در آن مرکبها بودند با سر و روی برهنه و لباس بدن نما خودنمایی می کردند، و زنان مسن آنان که احدی، رغبت به آنان ندارد، با چادر و روپند و نقاب بودند.

از رسول الهی روایت شده:

«سيأتي زمان على امتي لا يقي من الاسلام الا رسم و لا من الايمان الا اسم و لا من القرآن الا درس، دينهم دنائيرهم و هوائهم آلتهم، ونساءهم قبلتهم:» «1»

روزگاری بر اتمم بیاید که از اسلام جز نوشته‌ای و از ایمان جز نامی، و از قرآن جز درسی باقی نماند، دین آنان ثروتشان، و خواسته آنان شهوتشان و قبله آنان زنانشان می باشد!

قبله بودن زن به این است که بر شوهر مسلط باشد، و او را تسخیر کرده و خواسته‌های غیر منطقی و نامعقولش را که همه ضد دین و غیر اخلاقی است بر او تحمیل نماید.

پیامبر در حدیث بسیار مهم می‌فرماید:

«سیأتی علی امتی نحل لهم الغرابة و الرهبانية و ان تلد المرأة حیة خیر من ان تلد الولد»

زمانی بر امتم بیاد که غرابت و رهبانیت بر آنان حلال شود، و اگر در آن زمان زن مار بزاید بهتر از این است که فرزند بزاید.

(1) - کشف الغرور 294.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 255

پیامبر در دنباله آن می‌گوید:

«اذ رأیت الفسق قد ظهر و اکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و علت الفروج علی السروج، و رأیت النساء يتخذن المجالس كما يتخذها الرجال و يتكلمون فی حقوق النساء» (1)

زمانی که غرابت و رهبانیت حلال است، آن زمانی است که دیدی هر فسقی و گناه و معصیتی آشکار و عمومی می‌شود، و همجنس بازی میان مردان و زنان شایع می‌گردد، و زنان به رانندگی مرکب‌ها روی می‌آورند، و می‌بینی که زنان مانند مردان تشکیل جلسه می‌دهند و برای خود آزادی و حق رأی و ورود به انواع مراکز سیاسی را خواستار می‌شوند.

مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی در کتاب منتخب التواریخ از علامه مجلسی از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«یا مفضل ان فی حوالی الری جبلا اسود بیتنی فی ذیلہ بلدة تسمى بالطهران و هی دار الزوراء التي تكون قصورها كقصور الجنة و نسوانها كالاحور العين، و اعلم یا مفضل انهن يتلبسن بلباس الكافر و يتزينن بزى الجبابرة و يركبن السروج و لا يتمكن لاوزاجهن و لا تكفى مكاسب الازواج لهن، فيطلبن الطلاق منهم و يكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و

تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال فانك ان تريد حفظ دينك فلاتسكن في هذه البلدة و لا تتخذها مسكنا لانها محل الفتنة و فرّ منها الى قلة الجبال و من الحجر الى حجر كالثعلب باشباله:»

ای مفضل در حوالی ری کوه سیاهی است که در دامه آن شهری ساخته می شود به نام طهران شهری بسیار وسیع که ساختمان هایش مانند کاخ های

(1) - الزام النواصب.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 256

بهشت است، و زناش چون حور العین، ای مفضل بدان که زنان آن شهر لباس های کافران را می پوشند، و چون ستمکاران زندگی می کنند، بر مرکب ها سوار می شوند، و از شوهرانشان تمکین نمی کنند، چون کسب شوهرانشان پر خرجی و هزینه آنان را تأمین نمی کند، درخواست طلاق می نمایند تا در آغوش مردی قرار گیرند که مخارج لباس و آرایش و رفت و آمدنش را تأمین کند، همجنس بازی در فاسقان و بی دینان آن شهر برقرار می گردد!! مردان خود را در لباس و زینت چون زنان می آریند، و زنان خود را شبیه مردان می نمایند.

مفضل اگر حفظ دین خود را می خواهی در این شهر سکونت مگیر چون محل فتنه است، از آن شهر به سوی قله کوه ها فرار کن و از سنگی به سوی سنگ دیگر بگریز، چون روباهی که فرزندانش را برمی دارد و از محل حادثه به جای امنی فرار می کند.

این بود نمونه روایاتی که پیامبر و امامان درباره ی زنان بی دین پیش از وقوع این مفاسد خبر داده اند، و آنان را به خاطر جدا بودن از حقایق دینی و مسائل الهی و حلال و حرام حق منبع شر و فساد و گناه و معصیت معرفی نموده اند.

در برابر اینان در هر دوره ای زنانی هستند که پای بند دین، و ملازم حق، و رعایت کننده حقوق همسر و خانه و فرزندان هستند که در سطور گذشته ملاحظه کردید مورد تعریف و ستایش قرآن مجید و پیامبر و ائمه ی طاهرین هستند.

اروپا از اواخر قرن نوزده با بیرون آوردن دختران و زنان از خانه، و رفع حجاب از آنان، و مشغول کردنشان به هر گونه شغل و به ویژه مشاغلی که مناسب شخصیت آنان نبود، و آزاد گذاردن آنان برای افتادن در هر فسق و فجوری، و زمینه سازی برای آنان در جهت ارضاء شهوت رانان هر مجلس و محفلی، و اداره کردن کاباره ها و جلسات عیش و عشرت به وسیله این جنس لطیف، و کشانیدن دختران و زنان به بازی در فیلم ها با عریانی و نیمه عریانی و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 257

لباس های مبتذل و شهوت انگیز، جنایات هولناکی بر آنان روا داشت و ستمی بی نظیر بر آنان تحمیل نمود.

اگر زنان با رعایت حجاب و عفت و عصمت و پاک دامنی با مشاغلی چون آموزگاری، خیاطی، طبابت، جراحی، گلدوزی، آرایشگری، پرستاری آن هم نسبت به هم جنسان خودشان و در حدی که به حقوق شوهران و فرزندان شان لطمه ای وارد نمی شد مشغول بودند این همه فساد و بی بند و باری و آلودگی رواج پیدا نمی کرد، متأسفانه فرهنگ منحط غرب نسبت به زنان به مشرق هم سرایت کرد، و گروهی از دختران و زنان به تقلید از آن فرهنگ شیطانی روی آوردند و چه بلاها به سر خود و مردانشان و مردان جامعه نیاوردند!!

دانشمندان غرب و شرق که از انصاف برخوردارند از وضع آشفته زنان به نگرانی سخت دچار شدند تا جایی که برخی از دانشمندان غرب آرزوی بازگشت زنان را به خانه برای خانه داری صحیح و حفظ حقوق شوهران و تربیت فرزندان را کردند و این آرزو را علمای پس از آنان هم به ارث بردند و هنوز این آرزو در دل های صاف وجود دارد.

اگوست کنت در کتاب النظام السیاسی می گوید: دوره ی انقلاب ها و امواج اجتماعی در این عصر ایجاد ضلالت و گمراهی و مشتکی خیالات بر حالت اجتماعی زنان نمود، ولی قانون طبیعی که این عنصر لطیف را به زندگی دائمی منزلی تخصیص می دهد تغییر نکرده، و این قانون در اعلی مرتبه درستی و کمال است، و حکمرانی خود را نسبت به جامعه ای که می خواهد سالم بماند دارد.

تولستوی می گوید: بر مرد به خاطر صلاح و سعادت جامعه لازم است، وضع زن را مراقبت نموده، و او را در خانه که عرصه آزادی وسیعی است حفظ نماید تا از اختلال نظام زندگی و از هم پاشیدن خانه و خانواده ایمن گردد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 258

فیلسوف بزرگ ابن سینا می گوید: بر مرد ضروری است که همسرش را به تربیت اولاد شایسته و تدبیر خانه و خدمات مثبت در چهارچوب زندگی مشغول کند و وسایل و زمینه پوشش و حیای او را فراهم نماید، چه این که اگر زن بیکار و آسوده خاطر بماند قهراً رغبت به لهو و لعب و اسراف در زینت می کند و به این خاطر از وظیفه و مسئولیت طبیعی خود خارج می شود و با کرامت مرد و حقوق او به مخالفت برمی خیزد، مسلماً ضعف تفکر و اندیشه و ظرافت وجدان، و قوای جسمی و روحی او طبعاً میل به نمایش جمال و آرایش و زینت پیدا می کند، و خدمت شایسته به مرد را حقیر و ناچیز می شمارد و بر احسان های او توجهی نکرده و ارزشی قائل نمی گردد.

از حکیمی پرسیدند چه چیز تو را به این درجه از کمالات رسانید؟ حکیم گفت همسر با قبول زحمت کارگردانی خانه و انجام وظائف لازم در امن نمودن زندگی و توجه به تربیت اولاد، به من آرامش داد، و از دغدغه نسبت به امور خانه راحتم گذاشت، و من از برکت وجود او با خیال آسوده مشغول تحصیل شدم، از این جهت به این برجستگی و مقام رسیدم. «1»

منابع کمال ایمان در جنس زنان

همانطور که در سطور گذشته نوشتیم و شواهدی از قرآن و روایات آوردم، استعداد و ظرفیت زن در پذیرش حقایق الهیه و معارف ملکوتیه، و به ثمر نشان دادن شجره وجودش با کمک ایمان و اخلاق و اعمال صالحه با مرد برابر است، و به هر مقام معنوی و ملکوتی و منازل و درجات انسانی و پاداش ها و ثواب های اخروی مرد می رسد قطعاً زن هم می رسد، و در این زمینه هیچ تفاوتی بین مرد و

(1) - کلمات بزرگان از کتاب کشف الغرور ص 242 با تصرف در عبارات نقل شد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 259

زن نیست، در این بخش فقط به چند نمونه از این گونه زنان که تا قیامت اسوه و سرمشق جامعه نسوان هستند اشاره می کنم:

ریاب همسر حضرت حسین

او شخصیتی ایمانی، اخلاقی، و قهرمان وفاداری و کرامت، و دارای عظمتی خاص و مقامی والا در صدق و صفا و مادری کم نمونه در جهت مادری، و همسری کم نظیر در جهت همسراری بود.

پدرش امرء القیس از شخصیت‌های معروف و مشهور زمان خودش بود که در روزگار حکومت عمر بن خطاب از مسیحیت به آئین مقدس اسلام گروید، و از جان و دل تسلیم حق شد، و مدینه را برای ادامه زندگی خود خانواده‌اش انتخاب کرد.

امرء القیس سه فرزند دختر داشت که از شدت عشق به امیرمؤمنان یکی از دخترانش را به امام عارفان و اسوه عاشقان و یعسوب دین امیرمؤمنان تزویج کرد و دختر دوم را به عقد حضرت مجتبی و دختر سوم به نام رباب را به عقد حضرت سیدالشهداء درآورد. «1»

هشام کلی تاریخ نویس مشهور درباره‌ی رباب می‌گوید: «کانت من خیار النساء و افضلهن.» «2»

رباب از بهترین و برترین زنان بود.

رباب از حضرت حسین دارای دو فرزند عالی مقام یکی دختر به نام سکینه و یکی پسر به نام عبدالله یا علی اصغر شد.

(1) - انساب الاشراف ج 1 ص 195.

(2) - الاغانی ج 16 ص 141.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 260

علی‌اصغر در سن شش ماهگی در شدت تشنگی در آغوش حضرت حسین به تیر حرمه به شهادت رسید، و گل سرسبد همه کودکان جهان و به اعتقاد پاکان به مقام باب الحوائجی دست یافت!

سکینه در حادثه کربلا حاضر بود، و بنا به قول حضرت حسین به مقام انسالخ رسید، و از بهترین زنان اهل بیت در کربلا بود و بعداً به خاطر کمالات و مقامات معنوی‌اش در صف زنان بزرگ اهل ایمان قرار گرفت.

وفاداری و صفای حضرت رباب نسبت به حضرت سیدالشهداء در حد فوق تصور بود تا جائی که حضرت حسین از اظهار و اعلام این وفاداری و صمیمیت به زبان نثر و شعر دریغ نمی کرد!

لعمرک انی لاحب دارا

نخل بها سکینة و الرباب جاحبهما و ابدل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب «1» به جانت سوگند من خانه‌ای که در آن سکینة و رباب اقامت دارند دوست دارم. آنان را دوست دارم و همه ثروتم را به پای آنان می‌ریزم و هیچ سرزنشکننده‌ای نیاید مرا در این زمینه سرزنش کند.

اسماء بنت عمیس

این زن با کرامت، و منبع اصالت و شرافت، و دارنده‌ی عظمت معنوی در همان روزهای اول بعثت که هر مسلمان می‌شد، از طرف مشرکان مکه به انواع بلاها دچار می‌گشت نزد پیامبر اسلام آمد و حق را از جان و دل پذیرفت و با آن حضرت در جهت وفاداری به مقام نبوت و ثابت ماندن در صراط مستقیم بیعت

(1) - البداية و النهاية ج 8 ص 212.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 261

کرد، و سال پنجم بعثت با شوهر بزرگوار و مجاهد و مؤمنش جعفر طیار و نزدیک به هشتاد نفر از مردان و زنان مؤمن برای حفظ دین خود از مکه به حبشه مهاجرت کرد و پس از سیزده سال اقامت در دیار غربت، و تحمل رنج و مشقت در سال هشتم هجرت در روز فتح قلعه‌های خیبر و پیروزی ارتش اسلام بر یهود عنود به مدینه بازگشت.

اسماء خبر شهادت همسر بزرگوارش جعفر را از زبان پیامبر در حالی که آن حضرت از دیدگان مبارکش اشک جاری بود شنید و آن حادثه دردناک را به خاطر خدا تحمل نمود، و با کمال محبت و درایت به تربیت یتیمان جعفر همت گماشت.

این زن فداکار روزی هم خبر شهادت مظلومانه فرزند جوان با کرامتش محمد بن ابوبکر را که در اوج جوانی در سن بیست و هفت سالگی از طرف امیرمؤمنان به استانداری مصر منصوب شد و پس از شهادتش جنازه‌اش را میان پوست الاغی

گذارده و سوزانده بودند شنید ولی به خاطر خدا و در راه خدا استقامت ورزید و ذره‌ای تزلزل در ایمان و عملش پدیدار نشد!

او به مقام با عظمت ولایت امیرمؤمنان ایمان کامل داشت و نسبت به آن حضرت و اهل بیت از معرفت بالائی برخوردار بود و به همین خاطر به خانه امیرمؤمنان رفت و آمد داشت و زمان بیماری حضرت زهرا به پرستاری و مراقبت دلسوزانه از آن حضرت اشتغال داشت. او روزی به عنوان يك افتخار معنوی به حضرت سجاد عرضه داشت:

قبلت جدتك فاطمه بالحسن و الحسين

من هنگام ولادت دو فرزند فاطمه زهرا حسن و حسین قابلمگی کردم.

این زن با کرامت و خود ساخته و آراسته به کمالات معنوی در فراگیری علم و دانش و آشنائی با فرهنگ اسلام و در بهره گرفتن از محضر پیامبر سر از پا نمی شناخت، تا جائی که به مقام والائی از علم و دانش دست یافت.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 262

علمای بزرگ اسلام مانند مجلسی اول ملا محمد تقی و فیض کاشانی و ابن عبدالبر و ابن حجر عسقلانی مقام ارزشمند این بانوی کم نمونه را ستوده‌اند.

او به دنبال استفاده از دریای دانش پیامبر و کوشش شبانه‌روزی‌اش به مرتبه‌ای از معرفت دینی رسید که شوهرش جعفر بن ابی طالب و فرزندان عبدالله و محمد و سعید بن مسیب و عبدالله بن عباس و افراد دیگری از بزرگان و نجیبگان از او احادیث مهمی نقل کرده‌اند و در حقیقت در محضر نورانی این زن به افتخار اخذ حدیث نائل شدند، یکی از احادیثی که از او روایت شده این است:

شیخ با کرام صدوق با درایت در کتاب با ارزش خود من لا یحضره الفقیه می نویسد:

اسماء دختر عمیس روایت می کند، روزی پیامبر در حالی که سرش روی دامن علی بود به خواب رفت و خواب آن حضرت تا غروب آفتاب ادامه یافت در حالی که امیرمؤمنان نماز عصرش را نخوانده بود، هنگامی که پیامبر بیدار شد و از این موضوع مطلع گردید، دست به دعا برداشت و گفت: خدایا علی در حال اطاعت تو و پیامبرت بوده اکنون خورشید را برای او بازگردان، اسماء می گوید: من با دو چشم خود دیدم به قدرت حق خورشید بازگشت و آنگاه علی (ع) وضو گرفت و نمازش را در ظرف عصر خواند و سپس خورشید غروب کرد. «1»

ام سلیم بانوی دانش و اخلاق و مجاهدت

گروهی از مورخان و رجالنویسان بزرگ از علمای شیعه و اهل تسنن این بانوی با فضیلت و دانشمند و مجاهد را از روایان حدیث از رسول خدا (ص) نوشته‌اند و او را مورد تمجید و تکریم قرار داده‌اند.

(1) - جایگاه بانوان در اسلام 110.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 263

شیخ طوسی در رجال خود، علامه مامقانی در تنقیح المال و ملاعلی علیاری در بجهة الآمال و علامه اردبیلی در جامع الرواة و ابن اثیر در اسد الغابة و ابن حجر عسقلانی در الاصابة او را از یاران و اصحاب ممتاز رسول خدا و راوی حدیث از آن بزرگوار شمرده‌اند و عبدالله بن عباس را یکی از شاگردان او به حساب آورده‌اند، مرحوم امین در کتاب اعیان الشیعه می‌نویسد:

«و روت ام سلیم عن النبی احادیث و کانت من عقلاء النساء.» «1»

ام سلیم از پیامبر احادیثی روایت کرده و از زنان خردمند بوده است.

او در مرتبه‌ای از فضل و تقوا بود که گاهی پیامبر به منظور تفقد و احوال‌پرسی به خانه او می‌رفت، و او برای حضرت غذا فراهم می‌کرد و آن حضرت می‌فرمود: من نسبت به این زن باید لطف و مهریانی داشته باشم زیرا علاوه بر موقعیت علمی‌اش، برادر و پدرش با من در جهاد شرکت کرده و به شهادت رسیده‌اند.

همسر او ابوطلحه زید بن سهل انصاری است که در همه جنگ‌ها مانند بدر، احد، خندق، خیبر و حنین شرکت داشته و از مجاهدان و شجاعان زمان پیامبر بود، او زمانی که به خواستگاری ام سلیم آمد و آن موقع کافر و بت‌پرست بود و از ثروت و شهرت برخوردار داشت، ام سلیم در پاسخ او گفت: من با این شرط با تو ازدواج می‌کنم که اسلام اختیار کنی و مهریه و صدق من هم همان اسلام آوردن توست و از تو درهم و دیناری نمی‌خواهم، و ابوطلحه پذیرفت و این ازدواج با مهریه‌ی مسلمان شدن کافر تحقق یافت!

ام سلیم بانوی شجاع و دلاوری بود، در جنگ‌های اسلام با کفر در رکاب پیامبر شرکت می‌کرد، در جنگ احد به تشنگان آب می‌داد و مجروحین جنگی را

(1) - اعیان الشیعه ج 3 ص 479.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 264

مداوا می‌کرد، در جنگ حنین در حالی که فرزندی در رحم داشت شرکت نمود، و خنجرى در دست گرفته می‌گفت: این اسلحه را به دست گرفته‌ام تا اگر کسی از مشرکین نزدیک من بیاید شکم او را پاره کنم و نهایتاً رفتار او در این جنگ به گونه‌ای بود که مورد تحسین پیامبر قرار گرفت.

فرزند نوجوانش ابو عمیر که به شدت مورد علاقه او و شوهرش ابوطلحه بود بیمار شد، و زمانی که ابوطلحه در خانه نبود بر اثر سختی مرض از دنیا رفت، هنگام شب که ابوطلحه به خانه آمد و خواست کنار بستر نوجوانش به احوال‌پرسی برود ام سلیم گفت: او آرمیده و در حال استراحت است، و سپس برای شوهر خسته از کار برگشته سفره غذا پهن کرد، و پس از صرف شام با شوهرش به بستر رفتند در ضمن گفتگو به شوهرش گفت: اگر کسی به یکی از همسایگان خود امانتی بدهد و پس از مدتی امانت خود را پس بگیرد آیا کسی که امانت را گرفته بود از این که همسایه امانت را پس گرفته است ناراحت شود و سر و صدا و گریه سر دهد صحیح است؟!

ابوطلحه گفت: نه این کار صحیحی نیست و پس دادن امانت آه و ناله ندارد.

ام سلیم در این موقعیت گفت: حال که چنین است توجه داشته باش که خداوند فرزندی به عنوان امانت به ما داده بود و اکنون او را پس گرفته و فرزند نوجوان ما از دنیا رفته، و حال باید حوصله و صبر پیشه‌سازی و مرگ فرزند را به حساب خدا گذارده با صبر و تسلیم او را به خاک بسپاری.

سپس ابوطلحه آمد و داستان صبر و تدبیر همسر بزرگوارش را برای رسول خدا توضیح داد، آن حضرت به درایت و مقاومت ام سلیم آفرین گفت و درباره‌اش دعای خیر کرد و گفت: پروردگارا شب این زن و مرد را مبارك گردان.

ام سلیم همان شب باردار گردیده بود و پس از به دنیا آمدن او را در پارچه‌ای پیچید و برای کام برداشتن و نامگذاری به حضور رسول خدا آورد، آن حضرت در حق نوزادی که عبدالله نامیده شد دعای خیر کرد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 265

در اثر دعای آن حضرت، عبدالله انسان موفق و با منفعتی شد، تا آنجا که ده فرزند از او به وجود آمدند فرزندان که همه قاری قرآن و حاملان علم و دانش شدند. «1»

خوله همسر حمزه سیدالشهداء

شیخ طوسی و ابن عبدالبر و ابن اثیر که از علمای بزرگ شیعه و اهل تسنن می‌باشند، خوله را که دختر ثامر انصاری همسر حمزه است از زنان صحابی رسول خدا و راوی حدیث از آن حضرت ذکر کرده‌اند.

کنیه او ابومحمد است که روایات نسبتاً زیادی از رسول خدا نقل کرده است:

خوله می‌گوید: رسول خدا با حمزه درباری مال دنیا گفتگو می‌کردند، که پیامبر فرمود:

«ان الدنيا خضرة حلوة فمن اخذها بحقها بورك له فيها و رب متخوض في مال الله له النار يوم القيامة:» «2»

دارائی و ثروت دنیا چون سبزه شیرینی است که هر کس آن را از طریق حق و راه مشروع تحصیل کند آن دارائی به سود او مایه خیر و برکت است، ولی چه بسیار مردمی هستند که در ثروت خدا غرق می‌شوند ولی به خاطر کسب آن از راه غیر مشروع، یا بخاطر نپرداختن حقوق واجب آن، شایسته‌ی آتش دوزخ در قیامت‌اند.

و نیز این زن بزرگوار از پیامبر روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: آیا می‌خواهید راه پاک نمودن گناهان را از دامن خود برای شما بگویم، حاضران جواب مثبت دادند.

حضرت فرمود: در همه حال با وضو باشید، به مساجد زیاد رفت و آمد کنید، و هر نمازی را که خواندید عشق و انتظار انجام دادن نماز بعدی را در قلب پیورانید.

(2) - اسد الغابه ج 5 ص 442.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 266

و هم چنان خوله نقل می کند که رسول خدا فرمود:

«ما یقدس الله امة لا يأخذ ضعیفها من قویها حقه غیر متعت»¹

خداوند امتی را مورد ستایش قرار نمی دهد و به خوشبختی نمی رساند که در میان آنان شخص ضعیف نتواند حق خود را از افراد قدرتمند بدون دهره و اضطراب پس بگیرد.

نسبیه بانوی دانشمند و فداکار و همسر و مادر شهید

نسبیه انصاری دختر کعب همسر زید بن عاصم و مادر حبیب و عبدالله از زنان مجاهد و صحابی فداکار رسول خدا و از راویان حدیث از زبان پیامبر اسلام است.

سرگذشت این بانوی کم نظیر و قهرمان فداکار بسیار جالب است، ابن اثیر جزیری و ابن عبدالبر اندلسی و ابن حجر عسقلانی که درباره ی سوابق درخشان او سخن می گویند می نویسند: در بیعت عقبه که شصت و دو مرد از قبیله خزرج شرکت داشتند و با رسول خدا بیعت کردند دو زن نیز یعنی نسبیه و خواهر وی حضور داشتند، و آنان نیز با آن حضرت بیعت کردند و به اطاعت از پیامبر اقرار نموده و متعهد شدند.

این جریان خود دلیل است که اسلام از آغاز برای شرکت زنان در امور اجتماعی با رعایت شرایط لازم عنایت داشته است.

نسبیه در بیعت رضوان نیز حضور داشت، و در جنگ احد شرکت کرد، و در جنگ یمامه که پس از رحلت رسول خدا با مسیلمه کذاب اتفاق افتاد حضور یافت و به جنگ جانانه پرداخت و بدنش دوازده زخم برداشت و يك دست او قطع شد.²

(1) - اسد الغابه ج 5 ص 448.

(2) - ریا حین الشریعه ج 5 ص 81.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 267

ام سعد دختر ربیع می گوید: يك روز به خانه نسبیّه وارد شدم و گفتم: خاله جان از وضع روز جنگ احد برای من تعریف كن.

نسبیّه گفت: هنگامی که رسول خدا برای جنگ احد حرکت کرد، من هم به همراه او به جبهه جنگ رفتم، کارم این بود که مشک آبی را به دوشم انداخته و لشگریان و یاران پیامبر را آب می دادم، تا زمانی که شکستی به سپاه وارد شد و آنان جبهه و پیامبر را رها کرده فرار می کردند! اینجا بود که من خود را به پیامبر رسانیدم، مشک آب را زمین انداختم و با شمشیر و تیر به جنگ برخاستم و دشمنان مهاجم را از اطراف آن حضرت می راندم، و از عمق جان از رسول خدا دفاع می کردم که در آن حال زخم های زیادی بر بدنم وارد شده بود.

ام سعد می گوید در حال گفتگو با نسبیّه متوجه شدم در گردنش گودی زخمی از جنگ احد هنوز به چشم می خورد، پرسیدم این زخم را چه کسی بر بدنت زده؟ گفت: ابن قمیّه «1»

نسبیّه آن زن صابر و با استقامتی است که شوهرش زید بن عاصم در جنگ احد به شهادت رسید، و فرزندش حبیب در جنگ یمامه به دست مسیلمه گذاب به شرف شهادت نائل شد.

درجات ایمان و اخلاص این زن و فداکاری خالصانه اش در جنگ احد به جائی رسید که پیامبر فرمود:

وفاداری و مقاومت نسبیّه بهتر و بالاتر از بسیاری از مردان است.

فرزندش در جنگ احد همراه او بود، در گیر و دار شکست سپاه اسلام و فرار بزدلان می خواست فرار کند مادرش نسبیّه به او نخب زد: پسر من از که فرار می کنی؟ از خدا و پیامبر! فرزندش را برگرداند، در حمله دشمن شهید شد، نسبیّه

(1) - الاستعیاب ج 4 ص 476.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 268

شمشیر فرزند را براشت و بر ران قاتل ضربتی سنگین زد و او را به جهنم فرستاد در این هنگام پیامبر به او فرمود:

«بارك الله عليك يا نُسَیبة.»

شرح زندگی زنان تربیت شده مکتب اسلام، و رشد یافته در عرصه نبوت و ولایت را در کتاب‌هایی چون بحار، ریاحین الشریعة، زنان قهرمان، اسد الغابة، الاصابة، الاستیعاب، اعلام النساء المؤمنات، تنقیح المقال، بحجة الآمال، رجال شیخ طوسی، جامع الرواة اردبیلی، اعیان الشیعه ببینید تا به شخصیت و ظرفیت و استعداد این جنس پاک و مکمل حیات مردان و پرورش‌دهنده انبیا و امامان آگاه شوید، و دیگر زنان که خود را به اختیار خود از حوزه تربیت توحید و نبوت و ولایت محروم کرده‌اند بدانند که چه ستم و ظلمی بر خود روا داشته و خویش را بخاطر لذات حرام چند روزه از دست رفتنی از سعادت ابد بی‌نصیب نموده، و با نشان دادن روی و موی و آرایش و زینت و جمال خود به نامحرمان چه بذر فساد را در دل آنان کاشته، و بنیان چه خانواده‌هایی را تخریب نموده و چه زنانی را از شوهر خود محروم و چه فرزندان را از پدر یا مادر یا هر دو به خاطر فاسد کردن مرد به بلا و مصیبت نشانده‌اند!

در رابطه با آیات 221 تا 223 مقدمه‌ای که درباره‌ی وضع زن در اقوام و ملل و مسئله ازدواج و طلاق او، ظلم‌هایی که در شرق و غرب به او شده و تاکنون در برخی از ملت‌ها ادامه دارد نگاشتم بیش از حد معمول طولانی شد، ولی برای نشان خدمات بی‌نظیر اسلام به زن، و زنده کردن شخصیت ذاتی و فطری او، و نظام دادن ازدواج و طلاق به ویژه حقوق او بر اساس وحی چاره‌ای جز نوشتن آن مقدمه‌ی طولانی نداشتم، اینک به توضیح و تشریح سه محوری که در آن سه آیه مبارکه مطرح است و آن عبارت است از ازدواج، قاعدگی و طهارت، تمکین

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 269

در برابر حقوق شوهر می‌پردازم و فکر می‌کنم مسائل مربوط به این سه آیه و آیات 224 تا 245 که همه و همه در رابطه با زن و حقوق زن بر عهده شوهر، و مسئله‌ی حاملگی و اولاد و شیر، و شقوق مختلف طلاق و مسئولیت‌های بسیار مهم اخلاقی شوهر به هنگام طلاق زن است نیز از حد معمول طولانی‌تر شود، و از این طولانی شدن هم چاره‌ای نیست، چون با بررسی همه جانبه این آیات خدمات گران‌بای اسلام نسبت به زن و شخصیت او روشن می‌شود، باشد که مردان و زنان امت از اسلام که راه نجات همه جانبه پیش پای آنان نهاد قدردانی کنند، و زحمات پیامبر و ائمه طاهرین و علمای

بزرگ امت را ارج نهند، و بدانند که قدردانی از اسلام و ارج نهادن به زحمات پیامبر و اولیای اسلام در گرو عمل به نسخه‌های شفاعت آنان در رابطه با امور زندگی و خانواده و رعایت حقوق قرار داده شده بر عهده‌ی آنان است.

ازدواج در اسلام

همان طوری که سازمان بدن انسان از واحدهای مختلف ترکیب یافته، و رابطه‌ی طبیعی میان آنها وجود دارد، جامعه نیز از هسته‌ها و واحدهای کوچک خانوادگی تشکیل شده است.

زمانی که بر روابط اعضاء خانواده‌ها، حسن تفاهم و صمیمیت و عواطف انسانی و اخلاقی آدمی حکم فرما باشد، این واحدهای کوچک از استحکام و دوام بیش‌تری برخوردار خواهد شد، و در نتیجه بنیان يك اجتماع سالم و نیرومند پایه‌گذاری گردیده و نیروهای آنان در مسیر سعادت همگانی بسیج می‌شود، برعکس وقتی این واحدهای کوچک که تشکیل‌دهنده اجتماع است دستخوش هرج و مرج و آشفتگی گردد چرخ‌های اجتماعی نیز از رشد و تکامل به معنای واقعی باز می‌ماند، و پراکندگی و تشتت، نظام جامعه را از هم خواهد گسیخت.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 270

انسان به مقتضای آفرینش خود سخت علاقه‌مند به بقا و ادامه‌ی حیات خویش است، و برای نیل به این تقاضای درونی از هر کوشش و تلاش خودداری نمی‌کند، بهترین و آسان‌ترین وسیله برای تأمین هدف انسان، ایجاد نسل می‌باشد، زیرا فرزند جزئی از وجود شخص و دنباله حیات و هستی آدمی است، و پاسخ به این تقاضای شدید فطرت و طبیعت، تشکیل خانواده، و عهده‌دار شدن مسئولیت‌های خانوادگی آغاز می‌گردد.

بخش مهمی از فعالیت و کوشش در گرداندن چرخ‌های زندگی و تلاش‌های اقتصادی به خاطر علاقه به اداره‌ی زندگی خانوادگی صورت می‌گیرد.

دو نوع تفکر در مورد تشکیل خانواده وجود دارد، که هر دو از واقعیت دور و اشتباه محض است:

در نظر برخی افراد که قائل به اصالت غرائز جنسی هستند، ازدواج و تشکیل خانواده، تنها وسیله تأمین هدف‌های جنسی و ارضاء هوس‌های شهوانی است، دسته دیگر که تمایلات سودجویی دارند به آن جنبه اقتصادی داده، و چنین می‌پندارند که پیوند زناشویی يك نوع تجارت و معامله میان دو خانواده است، این دو طرز فکر با هدف اصلی از زناشویی که

ضرورت اجتماعی و به منظور حفظ نوع و بقاء نسل صورت می گیرد، فاصله زیاد دارد، هر چند هدف اصلی همراه با خواسته‌ها و تمایلات جنسی و غالباً توأم با امور مادی است.

اسلام با تشویق به تشکیل خانواده که بهترین وسیله برای حفظ عفت عمومی است به ندای فطرت پاسخ مثبت می دهد، و زناشوئی را یگانه وسیله پیدایش فرزندان درستکار و حفظ بقاء نوع شناخته، و نه تنها مشکلی در سر راه این امر طبیعی ایجاد نمی کند بلکه از این نیروی طبیعی به سود اجتماع و برای زندگی فردی بهره‌برداری می نماید، و علاوه بر این که به آرامش جسمی در زندگی

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 271

زناشوئی توجه دارد، می خواهد یکی از پایه‌های سعادت آدمی که آرامش روحی و اخلاقی و فکری است نیز در سایه پیوند ازدواج تأمین سازد.

اسلام به منظور ایجاد رشته‌های الفت در محیط خانواده و استحکام روابط اعضاء آن با یکدیگر، قوانین و مقررات جامعی ارائه داده است و از ازدواج به عنوان پیمان محکم «1» تعبیر نموده و همه مسائل مادی را از هدف خود دور ساخته است، و برای این که اعضا خانواده از يك وحدت صوری و معنوی برخوردار گردیده و روابط آنان بر محور هم‌بستگی کامل بچرخد.

وظائف و اداری این سازمان را به طور عادلانه میان طرفین تقسیم کرده، که هر کدام به مقتضای استعداد و فنی که در آن مهارت پیدا کرده، متعهد اداره بخشی از امور زندگی شود، و بدین وسیله در راه ایجاد يك اجتماع متعادل و متری که نتیجه‌ی توازن و تعادل در نظام خانوادگی است گام مؤثری برداشته است.

این که پیوندهای زناشوئی در عصر ما اینقدر سست و بی دوام گردیده، که در برابر حوادث بی ارزش و کوچک به آسانی از هم می گسلد، به علت این است که در اینگونه ازدواج‌ها به واقعیات زندگی توجهی نمی شود، و این پیوندها به دنبال يك سلسله رؤیاها و افکار کودکان و تصورات خام بسته می شود.

بسیاری از افراد در مسئله ازدواج بدون در نظر گرفتن هم‌فکری و هم‌آهنگی و توافق روحی میان مرد و زن، دنبال ثروت و شهرت و عناوین موهوم و ظاهر فریبنده می روند، و ارزش‌های معنوی و روحی را نادیده گرفته و مصالح واقعی خود را زیر پا می گذارند.

چنین ازدواج‌هایی آینده تاریک و اسف‌انگیزی خواهد داشت، زیرا تضاد عمیق فکری و روحی، زن و مرد را مانند دو قطب مخالف روبروی هم قرار

(1) - نساء 22.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 272

می‌دهد، و روز به روز شکاف و اختلاف، طرفین را عمیق‌تر و دامنه‌دارتر کرده و در روابط آنان يك نوع هرج و مرج و ناهماهنگی پدید می‌آورد.

حصول آرامش روحی و فکری در زندگی خانوادگی به هماهنگی اخلاقی و فداکاری و مزایای انسانی و روحی و تقوا و فضیلت طرفین بستگی دارد، و در نظر گرفتن شرایط محیط و نشو و نماي زن و تطبیق افکار و اخلاق طرفین با یکدیگر از عوامل مهم تحکیم بنیان خانواده است. تا زمانی که افراد دارای يك فکر مقدس و اصولی نباشند، تا از يك دیدگاه صحیح مسائل واقعی زندگی را مورد مطالعه قرار ندهند، این نابسامانی‌ها هر روز رو به فزونی خواهد گذاشت.

با در نظر گرفتن همه مفاسدی که از این راه پیش می‌آید اسلام چنین طرز تفکری را که جز بدبختی و اختلاف و کشمکش ثمری ندارد طرد می‌کند.

نظر اسلام در تشکیل خانواده به ثروت و شهرت و ظاهر آراسته و امور مادی نیست، بلکه ازدواج را بر محور ایمان و فضیلت و عفت و پاکدامنی قرار داده و به صفات و مزایای روحی و پاکی نفس و پرهیزکاری زن و مرد توجه خاص دارد، چنان که در روایات اسلامی نسبت به مسئله ازدواج و تشکیل خانواده، تشویق و ترغیب نموده و هیچ نهاد و سازمانی را محبوب‌تر از ازدواج نمی‌داند. از رسول خدا روایت شده:

«ما من شيء احب الى الله عزوجل من بيت يعمر في الاسلام بالنكاح:» «1»

چیزی نزد خدا از خانه‌ای که در اسلام آباد به ازدواج می‌شود محبوب‌تر نیست.

اسلام به شدت از افرادی که به علت‌های غیر منطقی از تشکیل خانواده امتناع می‌کنند نکوهش نموده و هر گونه بهانه‌ای که منجر به تباه شدن، یا به انحراف

(1) - کافی ج 5 ص 328.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 273

کشیده شدن قوای غریزی و جنسی می‌گردد محکوم می‌نماید، به همان صورت نیز با پیوند زناشوئی با افرادی که فاقد کمالات نفسانی و فضائل روانی باشند موافق نیست، و ازدواج با خانواده‌هایی که فاقد نجابت بوده و از تربیت اخلاقی و مذهبی بی‌بهره‌اند موافقت ندارد و آن را به مصلحت نمی‌داند:

و لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَغْنَيْتُكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَغْنَيْتُكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ: «1»

با زنان مشرک که از دین و وفا و صمیمیت بهره‌ای ندارند، و از نجابت و فضیلت محروم‌اند ازدواج نکنید مگر زنانی که ایمان بیاورند، یقیناً کنیز با ایمان و دارای فضیلت و عفت از زن آزاد مشرک بهتر است، هر چند زیبایی و مال او شما را خوش آید، و زنان با ایمان را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که مؤمن شوند، مسلماً برده مؤمن از آزاد مشرک بهتر است هر چند جمال و مال و منالش شما را خوش آید، اینان که مشرک‌اند چه مردشان چه زنشان نه تنها مردم بلکه بی‌رحمانه خانواده را به سوی آتش می‌خوانند!!

رسول اکرم فرمود:

«ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن قال (ص) المرة الحسنی فی منبت السوء.»

از ازدواج با سبزه‌ها و گل‌هایی که در زمین‌های کثیف و آلوده می‌رویند بپرهیزید، از آن حضرت پرسیدند منظور شما از سبزی‌ها در زمین ناپاک چیست؟ فرمود: زنی زیبا که در خانواده آلوده و بی‌بند و بار تربیت یافته است.

طبیعی است که چنین همسرانی که به اصول و قوانین اخلاقی و مذهبی پای بند نیستند، سعادت و خوشبختی خانوادگی را تأمین نخواهند کرد، و قهراً

(1) - بقره 221.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 274

ثمره این ازدواج‌ها نیز فرزندان هوسباز، زبون، و فاقد آرامش روحی و امنیت خواهند بود: **أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ**.

روی این حساب اسلام به تأمین نیک‌بختی طرفین از لحاظ امور اخلاقی و عقلی نظر دارد، و با نهی از انجام ازدواج با خانواده‌های پست و آلوده، از پیدایش نسل فاسد و منحرف نیز جلوگیری کرده است.

اگر جوانان هنگام انتخاب همسر بر اساس قوانین و مقررات اسلامی شرایط محیط زندگی و مقتضیات افکار زن را بررسی نموده، و خصوصیات روانی او را در نظر بگیرند، و از پیروی افکار غلط و هوا و هوس‌های آلوده و زودگذر اجتناب نمایند، مسلماً از بدبختی‌ها و نابسامانی‌های خانوادگی که عرصه را بر هواپرستان تنگ نموده در امان خواهند ماند.

بی‌بند و باری جنسی در کشورهای متمدن امروز و بی‌علاقه بودن جوانان به تشکیل خانواده، که معلول بی‌اعتنائی به مبانی فطری و معنویت است عملاً اصل ضروری اجتماعی را از بین می‌برد.

گسترش وسائل عیاشی و آزادی بی‌حساب و بدون مانع، محور زندگی جوانان را تغییر داده و با سرعت سرسام‌آوری انحرافات را در میان آنان بالا برده است، توجه به کاهش آمار ازدواج و افزایش روزافزون اختلافات خانودگی و طلاق، شاهد گویای تزلزل بنیان خانواده در دنیای امروز است! **«1»**

اسلام برای ازدواج در زمینه تشویق به آن و این که مرد و زن چگونه با هم زندگی کنند که بنیان خانواده استوار و محکم، و فرزندان صالح و شایسته از آنان به وجود آید، و اصولاً اساس خانواده بر شالوده مسائلی نباشد که مانع از هر فسادی در چهارچوب خانه، و سدی در برابر ظهور گناه در بستر اجتماع شود به

(1) - سیمای تمدن غرب 196

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 275

حقایق بسیار مهمی تذکر می دهد، که نشان گر کمال و جامعیت و کامل بودن این آئین مقدس و فرهنگ سعادت بخش است.

غریزه جنسی که با فرا رسیدن بلوغ فعالیت خود را آغاز می کند، غریزه قوی و نیرومندی است که با هیجان خود انسان را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد، و قطعاً آدمی در برابر آن مسئولیت خطیری دارد.

انسان در برابر غریزه جنسی ممکن است یکی از این سه حالت را داشته باشد:

1- آن را آزاد بگذارد و در راه اشباع و ارضاء آن به هیچ حد و مرزی پای بند نباشد، این حالت با این آزادی غیر معقول انسان ها را تا مرتبه حیوانیت تنزل می دهد و فساد فرد و خانواده و جامعه را به دنبال دارد.

2- آن را سرکوب نماید و تمام راه ها را به روی آن همانطور که از زندگی رهبانان نقل می کنند ببندد، معنای این کار کشتن غریزه و تعطیل کردن آن است و با حکمت خلقت و فطرت بشری منافات دارد و با سنت حیات هرگز هماهنگی ندارد.

3- این که نه راه اول را پیش گیرد و نه راه دوم را، بلکه برای اشباع غریزه خود و اطفاء آتش شهوت به پذیرش حد و مرز لازم تن دهد، ولی می دانیم که مکتب حق، و آئین مقدس اسلام از زمان آدم تا کنون این راه را پیش روی انسان ها باز کرده است، زنا و بی بند و باری و سرکوب غیر منطقی شهوت و غریزه جنسی را ممنوع و به ازدواج و نکاح در چهارچوب شرایط و مقررات عادلانه مشروعیت بخشیده است و آن را به شدت مورد ترغیب قرار داده و نوعی عبادت دانسته. این راه که راه وسط و راه عدل است و از افراط و تفریط منزّه و پاک می باشد راه اسلام و طریق فرهنگ سعادت بخش خداست.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 276

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْزِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: «1»

مردان و زنان بی‌همسرتان و نیز غلامان و کنیزان شایسته خود را همسر دهید، اگر تهیدست هستید خدا آنان را از فضل و احسانش بی‌نیاز می‌کند، و خدا بسیار عطاکننده و دانا است.

روایات زیر در تشویق به ازدواج، ازدواج مرد و زن مؤمنی که کفو یکدیگر هستند از رسول خدا در مهم‌ترین کتاب‌های حدیث نقل شده است.

روایات و ازدواج

«تَنَكَحُوا تَكْثُرُوا فَاِنَّ ابَاهِي بِكُمْ الْاَمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى بِالسَّقَطِ:» «2»

ازدواج کنید، به جمعیت خود بیفزائید، که من در قیامت به گروه گروه از شما مردم مباحثات می‌کنم، حتی به کودکی که سقط شده است.

«مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي وَ اَنْ مِنْ سُنَّتِي النِّكَاحُ فَمَنْ احْبَنِي فَلَيْسَتْ بَسُنَّتِي:» «3»

کسی که از روش و سنت من روی‌گردان شود از من نیست، و از روش و سنت من ازدواج است، پس کسی که مرا دوست دارد به روش من اقتدا کند.

«مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَانْهُ اغْضُ لِلْبَصْرِ وَ احْصِنْ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَا طَوْلَ لَهُ فَلْيَصُمْ فَانَ الصُّومَ لَهُ وَجَاءَ:» «4»

از شما کسی که قدرت بر ازدواج و پاسخ‌گوئی به همسر دارد، باید ازدواج کند، زیرا ازدواج برای فرو نشانیدن چشم از نگاه به نامحرم، و حفظ شهوت از حرام

(1) - نور 32.

(2) - سنن بیهقی ج 7 ص 78.

(3) - سنن بیهقی ج 7 ص 78.

(4) - محجة البيضاء ج 3 ص 53.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 277

بهترین کار است، و کسی که توانائی ندارد روزه بگیرد که روزه برای فرو نشاندن هیجان شهوت کاری مناسب است.

«اذا اتاكم من ترضون دينه و امانته فزوجوه الا تفعلوه تكن فتنة في الارض و فساد كبير:» «1»

هر گاه کسی برای امر خواستگاری و ازدواج نزدتان آمد، و شما دین و امانت‌داری وی را پسندیدید زمینه ازدواجش را فراهم کنید، که اگر در امر ازدواج اقدام ننمائید سبب فتنه در زمین و فساد و گناه بزرگ است.

«من نکح لله و انکح لله استحق ولاية الله:»

کسی که برای خدا ازدواج کند، و برای خدا زمینه ازدواج کسی را فراهم نماید، شایسته قرار گرفتن در عرصه ولایت خدا می‌شود.

«من تزوج فقد احرز شطر دينه فليترك الله في الشطر الثاني:» «2»

کسی که ازدواج کند قطعاً نصف دینش را در حصن مصونیت برده، نسبت به حفظ نیم دیگر دینش تقوای الهی پیشه کند.

از امامان معصوم و اهل بیت مظلوم نیز روایاتی در تشویق ازدواج در کتاب‌های معتبر نقل شده است:

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا نقل می‌کند:

«ركعتان يصليهما المتزوج افضل من سبعين ركعة يصليهما العزب»

دو رکعت نمازی که ازدواج کرده می‌خواند از هفتاد رکعت نمازی که عزب می‌خواند برتر است.

(1) - کافی ج 5 ص 347.

(2) - محجة البيضاء ج 3 ص 54.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 278

«لما لقی یوسف اخاه قال: یا اخی کیف استطعت ان تتزوج النساء بعدی؟ فقال: ان ابی امرنی و قال: ان استطعت ان تكون لك ذریة تثقل الارض بالتسییح فافعل:»

یوسف هنگامی که برادرش بن یامین را دیدار کرد، به او گفت برادرم چگونه پس از من به ازدواج تن دادی؟ پاسخ داد پدرم یعقوب به من فرمان داد اگر برایست ممکن است ازدواج کن تا فرزنددار شوی تا زمین به تسبیح و عبادتش سنگین شود انجام داده.

امام صادق می فرماید مردی به محضر پدرم حضرت باقر (ع) آمد، حضرت فرمود: همسر داری؟ گفت: نه پدرم فرمود: دوست ندارم دنیا و آنچه در آن است از من باشد و من يك شب بدون همسر به سر برم آنگاه فرمود دو رکعت نماز زن دار از عبادت شبانه و روزه روزانه عزب بهتر است، سپس هفت دینار طلا به او داد و فرمود با این پول ازدواج کن سپس از پیامبر نقل کرد که آن حضرت فرمود:

«اتخذوا الاهل فانه ارزق لكم:» 1

ازدواج کنید که ازدواج برای شما روزی رسان تر است.

و نیز حضرت صادق از رسول خدا روایت می کند که فرمود:

«من ترك التزویج مخافة العیلة فقد اساء بالله الظن:» 2

کسی که از ترس فشار زندگی و تنگدستی ترك ازدواج کند یقیناً به خداوند سوءظن و بدگمانی برده است.

بزرگان از دانشمندان اسلامی بر اساس معارف حقه می گویند: در ازدواج برابر با مقررات الهی پنج بهره و فائده هست: پیدا کردن فرزند، شکستن هیجان شهوت، تدبیر منزل، کثرت عشیره و قبیله، و جهاد و کوشش برای قیام به حقوق زن و فرزند.

(1) - کافی ج 5 ص 329.

(2) - محجة البیضاء ج 3 ص 55.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 279

ازدواج در اسلام کمک و یار و ناصری برای بقاء دین انسان، و خوارکننده شیطان، و قلعه و حصاری برای در امان ماندن از ضربات ابلیس و دشمن خداست.

مذموم بودن ترك ازدواج

از دیدگاه اسلام عزب ماندن و روی آوردن به رهبانیت و کناره گیری از مردم به سبب ترك ازدواج مورد نفرت است.

در تفاسیر آمده: در زمان رسول خدا برخی از اصحاب به خیال این که خود را به قلعه‌های رفیع معنویت برسانند تصمیم گرفتند که دنیا را فرو گذاشته آن را ترك نمایند، و روز و شب خود را به عبادت بگذرانند.

در این تصمیمی که گرفته شد، بعضی از آنان گفتند: من همه روزها را روزه خواهم گرفت و دیگری گفت: من همه شب‌ها را به عبادت تمام خواهم کرد، و بعضی گفتند ما هرگز تن به ازدواج و ارضاء شهوت و تشکیل خانواده نخواهیم داد، چون خبر این تصمیم به پیامبر رسید آنان را دعوت کرده و در جمع خصوصی‌شان فرمود:

«انا اعلمکم بالله و اخشاکم له و لکنی اقوم و انام و اصوم و افطر و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی.»

من که به عظمت حضرت حق و اسماء و صفاتش بیش از شما آگاهم، و بیشتر از شما از او در خشیتم، ولی در شب هم به عبادت برمی‌خیزم، هم می‌خوابم، برخی روزها را روزه گرفته و بعضی ایام را روزه نمی‌گیرم و با زنان ازدواج می‌کنم، پس کسی که از سنت من روی گردان شود از من نیست. «1»

ملاك انتخاب همسر.

(1) - تفسیر طبری شأن نزول آیه 32 از سوره نور.

به طور معمول در بسیاری از اقوام و ملل در گزینش مرد در مرحله اول توان اقتصادی و اجتماعی مطرحی است و در انتخاب زن زیبایی و گاهی وضعیت اجتماعی مورد توجه است.

اسلام گرچه این امور ظاهری را نفی نمی کند ولی نظرش در مرحله اول در انتخاب همسر امور معنوی و ارزشی است.

اسلام در مسئله ازدواج ایمان به خدا و قیامت، و ارزش های اخلاقی و عملی، و التزام به تقوا و نقاط کرامت هم چون صداقت و امانت و پاکدامنی و شرافت را ریشه و اساس زندگی مشترك و موجب بقاء آن می داند.

تجربه حیات انسان ثابت نموده، ازدواج هایی که بر پایه ایمان و تقوا صورت گرفته دوام و رشد و ثبات داشته، و در برابر حوادث کمتر دچار ضربه و آسیب شده، بر عکس، پیوندهایی که دور از ملاک های ارزشی و معنوی صورت گرفته و فقط بر پایه مادی اندیشی و تفاخر طلبی و ثروت و جمال واقع شده بیشتر در معرض طلاق و جدائی و تلخی و فروپاشی قرار می گیرد.

خانواده اسلامی

از زمانی که اراده و تقدیر حق نقش آفرینش و خلقت را بر صفحه زیبای وجود نگاشت، و اراده ازلیه، ایجاد موجودات را بر اساس نظم و هماهنگی تقدیر نمود و با اعلان:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ: «1»

این حقیقت را روشن ساخت که آفرینش موجودات بر پایه جفت بودن صورت پذیرفته، با عنایت ویژه ای که به بنی آدم داشت واقعیت آفرینش انسان ها را با این عبارت پر معنا و دقیق مورد تذکر قرار داد:

(1) - ذاریات 49.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 281

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: «1»

از نشانه‌های قدرت خداوند این است که به سود شما از جنس خودتان همسرانی که مایه آرامش شما باشند آفریده است، و میان شما در عرصه خانه خانواده مودت و مهریانی برقرار ساخته که در این حقیقت برای اندیشمندان نشانه‌های قدرت و ربوبیت خدا وجود دارد. روی این حساب خانواده نخستین سنگ بنای ساختمان بشریت است، و تنها مسیر مشروع برای تولد انسان‌ها و بهترین زمینه برای رشد و شکوفائی استعدادهاست.

خانواده مهم‌ترین مکتب تربیت و تکامل انسان‌هاست. خانواده منبع خوبی برای فرهنگ هر کشور و عالی‌ترین مرکز رشد و تکامل تربیتی اسلام است که فروپاشاندن آن در واقع غارت همه کشور و همه منابع انسانی آن است و اسلام با نگاهی مثبت به بنیان خانواده و به ازدواج می‌نگرد، نه فقط با نظر اشباع غریزه جنسی.

ازدواج و زناشویی کلاس اول زندگی اجتماعی است، و مکتبی است برای خواندن درس حقوق و تمرین کردن این که چگونه باید حقوق دیگران را شناخت و محترم شمرد و رعایت نمود.

مرد مسلمان و انسانی که خدا و قیامت را باور دارد در چهارچوب خانه به این حقیقت اعتقاد و اعتراف دارد که این زن که در کنارش زندگی می‌کند بر عهده‌او حقوقی دارد و باید این حقوق را ادا کند، و وظایف و مسئولیت‌هایی را باید در رابطه با حقوق همسر انجام دهد.

چنین مردی در همسایگی، در بازار، در اداره، در کارخانه، و در مزرعه هم به این واقعیت توجه دارد که این همسایه و این طرف داد و ستد، و این مراجعه‌کننده، و

(1) - روم 21.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 282

این زارع و این مالک و این رفیق، هر کدامشان نیز حقوقی دارند، و برای ادای حقوق آنان مسئول است و واجب است آن حقوق را حفظ کند و ادا نماید.

زن مسلمان و مؤمن هم به این حقیقت اعتراف و اقرار دارد که این مرد که زحمات طاقت فرسایی را برای اداره امور زندگی تحمل می‌کند و هم خواب و شریک زندگی اوست بر عهده‌اش حقوقی دارد که لازم است آنها را ادا کند و وظایفش را

نسبت به آن مرد به انجام برساند، و در مراحل دیگر هم خواهد فهمید که دیگران بر عهده او چه حقوقی دارند و او در برابر آنان چه وظایفی متوجه اوست که باید آن حقوق را حفظ و عملاً رعایت نماید.

نهایتاً هر يك از این نوع زنان و مردان یعنی زنان و مردان متعهد و با ایمان توجه دارند که در برابر یکدیگر و در مقابل دیگران چه وظایفی دارند که اگر ادا نکنند در پیشگاه خداوند مسئول و مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.

حقوقی که در اسلام میان زن و شوهر مقرر گشته دو نوع است:

1- حقوق قانونی: حقوقی است که اگر هر يك از طرفین رعایت نکند، طرف دیگر می تواند به حکم قانون به دادگاه مراجعه و آن را مطالبه نماید و وی را به ادای آن ملزم کند، مانند نفقه زن بر شوهر، حق تمکین و اطاعت زن از شوهر، این نوع حقوق پایه زندگی زناشویی است و به منزله سفت کاری يك ساختمان مانند پی و جرز و سقف که اگر نباشد ساختمانی وجود ندارد.

حقوق اخلاقی: حقوقی است که هر يك از زن و شوهر به حکم اخلاق انسانی و فرهنگ اسلامی موظفاند آنها را به اجرا بگذارند و اگر اجرا ننمایند طرف دیگر قانوناً نمی تواند او را ملزم کند، ولی با عدم اجرای آن لذت و خوشی زندگی از بین می رود، مثل رعایت ادب و وقار، و احترام و حسن اخلاق، این نوع حقوق به منزله ی نازك کاری ساختمان است، از قبیل گچ کاری و نقاشی و شیشه و چراغ که اگر نباشد باز ساختمانی وجود ندارد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 283

1. زن و شوهر اگر بخواهند فقط موافق قانون با هم رفتار کنند، و تنها حقوق خشك قانونی را رعایت نمایند زندگی خالی از عشق و محبت و صفا و صمیمیت می شود، و ضمانت بقاء و دوام خود را از دست می دهد. این که در روایات اهل بیت تأکید فوق العاده شده که ایمان و دین داری و اخلاق حسنه را شرط اساسی انتخاب همسر قرار دهید به این منظور است که هدف دو انسان مؤمن از ازدواج و تشکیل خانواده این باشد که علاوه بر برخورداری از انس و محبت و کامیابی های مشروع جنسی، قانون خانواده را مراکز فراگیری احکام خداوند و به کار بستن وظائف اسلامی و تخلق به اخلاق نیک قرار دهند، و در همه کارهای نیک یار و یاور و مشوق یکدیگر باشند تا در نهایت قانون خانوادگی بر این اساس استوار و نهادینه شود و سرچشمه ی اعمال شایسته و خدمات اجتماعی و اسلامی گردد.

2. مگر يك مجاهد و رزمنده راه حق بدون هماهنگی بودن همسرش با او می تواند در میدان جهاد با فراغت خاطر بجنگد و حماسه آفرینی نماید؟

3. مگر انسان بدون هماهنگی بودن همسرش می تواند در کسب و کار و تحصیل معاش، همه مسائل شرعی و اخلاقی را رعایت نماید، و حقوق واجب مالی را بپردازد، و از اسراف و خرج های اضافی امتناع ورزد، و مازاد مخارج زندگی را در امور خیر هزینه کند؟

4. آنان که با هدف انجام وظائف دینی، و تخلق به اخلاق اسلامی به تشکیل خانواده اقدام می کنند علاوه بر این که در فراز و نشیب زندگی از انحراف هائی مانند مجالست با اشخاص منحرف، اعتیادهای

5.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 284

خطرناك، ولگردی های و شب نشینی های خائمان سوز مصون می مانند، همیشه افکار و اعمال خود را بر محور کارهای مثبت و مفید متمرکز می سازند، و در نتیجه خیر خورشید خیر و برکت و توفیقات ویژه حق از افق چنین خانه ای طلوع می کند. رسول خدا فرمودند:

خداوند متعال هر گاه خیر و سعادت يك خانواده را بخواهد، اعضای آن خانواده را در احکام دین بصیر و بینا می گرداند، و اعتدال در زندگی را که در خرج مال خود میانه رو باشند و در راه اسراف و هزینه های غیر معقول گام بر ندارند، نصیب آنان می کند و نیز کوچک ترهای آنان به بزرگترهایشان احترام می گذارند.

در هر صورت هر خانه ای که در آن ارزش های اسلامی مانند صداقت، امانت، عفت، عدالت، تقوا، تعهد رعایت نشود از نظر اهل بیت خرابه ای بیش نیست. «1»

پیامبر اسلام فرمود:

«كل بيت ليس فيه شيء من الحكمة كان خراباً.» «2»

هر خانه ای که در آن ارزش های اسلامی و انسانی حاکم نباشد، ویرانه ای بیش نیست.

من از ابتدای ورودم در لباس روحانیت تا این لحظه که این سطور را می نویسم برای صدها نفر مرد و زن عقد دائم جاری کرده‌ام، پس از عقد به داماد و عروس گوشزد نموده‌ام اگر می‌خواهید بنای زندگی شما استوار بماند، و کانون خانه صورت بتون آرمه به خود بگیرد، لازم است چند مسئله اسلامی و اخلاقی را حتماً رعایت شود:

(1) - جایگاه بانوان در اسلام 403.

(2) - مجمع البیان ج 1، ص 382.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 285

- 1- نسبت به یکدیگر کم توقع باشند، 2- در پیش آمدهائی که جنبه اشتباه و خطا دارد نسبت به یکدیگر پر گذشت باشند، 3- زن به همه افراد خانواده شوهر به حکم صله رحم احترام گذارده و خواسته‌ای بر ضد آنان بر شوهر خود تحمیل نکند، مرد به همه افراد خانواده زن به عنوان صله رحم احترام نهاده و از تلخ کردن ذائقه زن نسبت به خانواده‌اش پرهیزد.
- 4- زن هزینه لباس و زینت و مخارج روز مره را برابر با قدرت اقتصادی شوهر نظام دهد. 5- زن در برخوردهایش شخصیت شوهر را رعایت کند، و مرد نیز به شخصیت زن احترام بگذارد و از تحقیر و کوچک نمودن او جداً پرهیزد.
- 6- به جای استبداد در رأی هم فکری و مشارکت حاکم باشد،
- 7- در همه شرایط از اظهار محبت و عشق به یکدیگر دریغ نشود.
- 8- از سخت‌گیری نسبت به یکدیگر به ویژه در رفت و آمدهای معقول خانوادگی، و میهمانی‌های شرعی و طبیعی و مسافرت‌ها پرهیز شود.
- 9- در غیبت یکدیگر، شخصیت طرف غایب نزد خانواده و اقوام جداً رعایت گردد.
- 10- هر دو با مساعی یکدیگر به امور خانه و رسیدگی به فرزند بدون کسالت، و شانه‌خالی کردن از بار مسئولیت اقدام نموده و همه امور ده گانه را به عنوان عبادت حق به حساب بیاورند، که هر قدمی از طرف زن و شوهر در این موارد وقتی به حساب خدا منظور شود، بی شک در پیشگاه حق دارای ثواب عظیم و پاداش کثیر خواهد بود.

رسول بزرگوار اسلام خطاب به مردان فرمود:

درباره رفتار و منش خود با همسرانتان، خدا را در نظر بگیرید، چه آن که زن‌ها امانت‌هایی هستند که خداوند آنان را به دست شما سپرده است، پس با آنان مهربان باشید و در به دست آوردن دل‌هایشان بکوشید. «1»

(1) - مستدک الوسائل ج 2، ص 550.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 286

و به زنان خطاب کرد: آگاه باشید هر زنی که با شوهرش سازش نداشته باشد، و بیش از توانائی و قدرتش کاری بر او تحمیل نماید، هیچ کار نیکی از او پذیرفته نمی‌شود، و در حالی که خدا را دیدار می‌کند که بر او خشمگین است. «1» سازش منطقی و معقول زن با شوهر، و تطبیق دادن خود با وضع شوهرش به طوری که انس و آرامش محیط زندگی تأمین، و وفا و صمیمیت در آن حاکم باشد برای زن ثواب جهاد در راه خدا را دارد. از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«جهاد المرأة حسن التبعل:» «2»

جهاد زن، نیکو شوهرداری اوست.

زنان و مردان تندخو و بداخلاق

در روایات اهل بیت در رابطه با زنان یا مردانی که از اخلاق حسنه و نرم‌خوئی و گذشت برخوردار نیستند، و منش و روش آنان سبب ظلم و آزار روحی و سخت‌گیری است مسائل مهمی ذکر شده که برای نمونه به چند روایت اشاره می‌شود:

رسول خدا فرمود:

«من كان له امرأة تؤذيه لم تقبل صلاحها و لا حسنة من عملها حتى تعينه و ترضيه و ان صامت الدهر و قامت و اعتقت الرقاب و انفقت الاموال في سبيل الله و كانت اول من ترد النار، و على الرجال مثل ذلك الوزر و العذاب اذا كان لها موديا

و من صبر علی سوء خلق امرءته و احتسبه عند الله کان بکل مرة يصبر علیها من الثواب مثل ما اعطی ایوب علی بلائه:»
«3»

(1) - بحار ج 76. ص 335.

(2) - حکمت نهج البلاغه.

(3) - بحار ج 74، ص 5.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 287

زنی که همسرش را آزار دهد، و نسبت به او بدخلقی و سوء رفتار داشته باشد، نماز و نیکی اش و روزه و عبادتش گرچه به امتداد روزگار انجام گیرد، و برده آزاد کردنش، و انفاق اموالش در راه خدا پذیرفته نخواهد شد، و اول کسی است که وارد آتش می شود، مگر این که به یاری شوهرش در امور زندگی برخیزد و رضایت او را جلب کند.

چنین کیفری برای مرد نیز مقرر است اگر به همسرش ستم ورزد و او را با سوء رفتار، و بدخلقی و استبدادش بیازارد.

کسی که بر بدخلقی زنش در راه خدا صبر کند، به هر بار صبرش پاداشی چون پاداش ایوب بر استقامتش در برابر بلاهایی که به او وارد شد به او عنایت می شود.

«هی النبی (ص) ان تزین لغير زوجها فان فعلت کانت حقاً علی الله عزوجل ان یحرقها بالنار:» «1»

پیامبر از این که زن برای غیر شوهرش آرایش کند نمی فرمود، اگر زن برای غیر شوهر، زینت و خودآرائی نماید، بر خدای بزرگ است که او را به آتش بسوزاند. و نیز رسول خدا فرمود:

«لا ایما امرءة لم ترفق بزوجهها و حملة علی ما لا یقدر علیه و ما لا یطیق لم تقبل منها حسنة و تلقی الله و هو علیها غضبان:» «2»

بدانید هر زنی در امور زندگی هماهنگ با شوهرش نباشد، و بر او آنچه را در قدرتش نیست تحمیل نماید حسنه‌ای از او پذیرفته نخواهد شد، و خدا را در حالی که بر او خشمگین است دیدار می‌کند.

در این بخش لازم است به دو مسئله بسیار مهم دیگر در رابطه با زن یکی حجاب و دیگر نگاه تحريك آمیز اشاره کنم تا تقریباً چیزی در این زمینه ناگفته نماند.

(1) - كشف الغرور 247.

(2) - كشف الغرور 244.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 288

حجاب

پس از آن که اقوام ملل و به ویژه غرب به عنوان تمدن و منورالفکری حجاب را از زن گرفتند، و او را که میل به خودنمایی هم دارد، با موی افشان، و روی باز، و آرایش و با لباس‌های کوتاه و بدن نما به تمام مجامع، مجالس، پارک‌ها، خیابان‌ها، مدارس، مراکز اداری، کارخانجات، تجارت‌خانه‌ها، کوچه و بازار، تأثیر و سینما، کشیدند آمار زنا، روابط نامشروع پنهانی و آشکار، طلاق، همجنس بازی بر اثر عدم قناعت به زن که به هر صورت و به آسانی در دسترس بود، خودکشی، بیماری‌های روانی، جنون با سرعت سرسام‌آوری به صورت تصاعدی بالا رفت، و فساد جنسی نسبت به همه مناطق کره زمین فراگیر شد، و خیلی از نسل این افسار گسیختگان به تباهی، گناه، بی‌بند و باری دچار شدند، و حرکت مسائل معنوی و اخلاقی به شدت گرفتار سیر نزولی گردید.

من فکر نمی‌کنم احدی از مردم جهان حتی بانیان این جنایت بی‌نظیر منکر این عوارض سنگین و گاهی غیر قابل جبران آن که محصول ننگین بی‌حجابی است باشند.

اگر مردان چه آنان که عزب و بی‌زن هستند، و چه آنان که دارای همسر هستند همه جا و به صورت آزاد، دختران و زنان را با انواع آرایش‌ها و لباس‌ها و بدن‌هایی که جز تحريك شهوات حیوانی ندارد نمی‌دیدند دچار هوس و هوای، و هیجان شهوات و حرص به کام‌جوئی و لذت‌گرایی نمی‌شدند، و این همه عوارض در دامن اجتماع قرار نمی‌گرفت.

جوان عزب می بیند و با همه وجود می خواهد، یا باید به خاطر دسترسی نداشتن به مطلوب خود، دچار فشار روحی و یا خود ارضائی و یا افتادن در آغوشی نامحرم به یاد آنچه دید و به دست نیاورد گردد، یا به دختربازی روی آورد، یا به دام زنی شوهردار که وجودش عاری از تقوا و دین است افتد و خلاصه به شکلی شهوت جنسی را ارضا کند!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 289

اگر نمی دید نمی خواست و از آن همه عوارض در امان و در حصن حصین امنیت قرار می گرفت.

مرد زن دار وقتی شبانه روز در همه مراکز کاری و محل های رفت و آمد هر دختری وزنی را با انواع آرایش ها و لباس های آن چنانی و طنازی عشووها بتواند ببیند و برخی از آنان را زیباتر از همسر خود مشاهده کند، البته به جنس جدید میل پیدا کرده و گاهی عاشق می شود و رابطه برقرار می کند و لذت مضاعف می برد و در نهایت از همسرش که برای او چند فرزند آورده و اندکی تغییر قیافه داده دلسرد می گردد، و زمزمه ی طلاق و جدائی سر می دهد، و به شدت سر ناسازگاری بلند می کند و بالاخره زن را طلاق می دهد و به آغوش معشوقه ملعونه پناه می برد و همسر و فرزندان را از خود و کانون گرم خانواده محروم می سازد، و معلوم نیست اگر همسر اول از مایه تقوا برخوردار نباشد چه بلائی بر سر خود و فرزندان او می آورد، و یا نهایتاً اگر شوهر کند وضع فرزندان او زیر دست ناپدری چه خواهد شد و این همه برای عزب و غیر عزب نتیجه بی حجابی دختران زنان است و روی این حساب باید گفت: بی حجابی در هر جامعه و ملتی منشأ انواع مفاسد، مضیقه ها، بیماری ها، جدائی ها است و اگر گفته شود بی حجابی مایه و زمینه بدترین ظلم ها و جنایات است سخنی به گزاف گفته نشده، و اگر با فریاد بلند اعلام شود لعنت بر بی حجابی و بر بانیان آن، مطلب غیر معقولی گفته نشده است.

عوارض ننگین، و امور غیر قابل تحملی که به وسیله زنان و دختران بی حجاب و بی بند و بار در زندگی خودشان مردانی که به آنان نامحرم هستند جریان می یابد، و مفاسد غیر قابل جبرانی که گاهی از اختلاط مردان و زنان در خیابان ها و در مجالس عروسی و شب نشینی پیش می آید قابل شمارش نیست.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 290

«ضیافتی به افتخار جوانی بازگشته از اروپا ترتیب یافت، در این ضیافت که عده ای زن و مرد و دختر به صورت مختلط حضور داشتند و وسایل عیش و نوش فراهم بود. جوان تازه از فرنگ برگشته در برابر دید همگان دست دختر عمویش را که از آرایش و لباس های محرک جلوه ای خاص داشت بوسید!

برادر دختر که ناظر این جریان بود به اعتراض شدید برخاست، در نهایت میان آن دو نفر نزاع سختی در گرفت، میهمانان نیز که با خوردن مشروب کنترل خود را از دست داده بودند به طرفدارای از طرفین به جان هم افتادند و مجلس جشن به میدان جنگ تبدیل شد ... «1»

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: هیچ يك از افراد بی‌بند و باری از زنا بی‌بهره نیست، زنای چشم نگاه است و زنای دهان بوسه و زنای دست لمس است، خواه عمل زناشوئی انجام گیرد خواه انجام نگیرد. «2»

راستی لعنت بر بی‌حجابی و بانیان آن که چنین وضعی را بر مرد و زن تحمیل کردند تا جشنی که مطابق فرهنگ بی‌حجابی برپا شد مبدل به میدان زد و خورد و جنگ شدید گردد.

«زنی بی‌حجاب با دختر و پسرش از راه عبور می‌کردند، جوانی پررو دختر زیبا را دید و به او متلک گفت، برادر دختر بسیار ناراحت شد و به او اعتراض کرد، این عمل موجب ناراحتی متلک گو شد و با هیجان به برادر دختر حمله کرد، برادر به دفاع از خود به دفع حمله اقدام کرد ولی شدت درگیری سبب قتل او شد، و برادر دختر برای محاکمه و نهایت قصاص به زندان افتاد!» «3»

(1) - روزنامه اطلاعات شماره 13310.

(2) - نکاح مستدرک الوسائل باب 104.

(3) - روزنامه اطلاعات 13324.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 291

به حقیقت لعنت بر بی‌حجابی و بانیان آن که دختری را در معرض متلک عاشقانه جوانی قرار داد و نهایتاً دو جوان را که نیروی فعال و بازوی علم و کار کشور بودند پیش از به ثمر نشستن عمرشان به کام مرگ انداخت!!

«زن شوهرداری که به خاطر آزاد بودنش هر کسی می‌توانست او را ببیند و از موی و روی او لذت ببرد، با هم‌دستی مرد بیگانه‌ای که عاشقش شده بود شوهرش را کشت تا با مرد جدید زندگی جدیدی آغاز کند، ولی خون شوهر دامنش را گرفت و به دام قانون افتاد!!» «1»

لعنت بر بی‌حجابی و بانیانش که جان مردی را به دست همسرش که باید مایه‌ی آرامش او می‌بود، با کمک معشوقش گرفت و خانواده مرد را دچار داغ سنگین کرد، اگر زن شوهردار در معرض دید دیگران نبود، و موی و روی زیبا، و بدن و لباس بدن‌نمایش را نمی‌دیدند عاشقش نمی‌شدند، و با هم‌دستی او قتل صورت نمی‌گرفت، ولی چه باید کرد که بی‌حجابی نشانه تمدن و روشن‌فکری و پوشش و حجاب نشانه‌ی عقب‌ماندگی است!!

روابط آزاد، و آزاد بودن زن در هر برنامه‌ای که می‌خواهد، حتی برای زن شوهردار که به شکلی از شوهرش ارضا می‌شود ستمی بسیار خطرناک و نشانه توحش نه تمدن است:

«شوهر که از طرف قاضی دادگاه مورد بازپرسی و تحقیقات درباره‌ی علت کشتن زنش بود گفت: در چمدان هم‌سرم که 5 ماه پیش آری فقط پنج ماه پیش با او ازدواج کرده‌ام سه نامه عاشقانه که برای او نوشته بودند پیدا کردم وقتی جریان را از او پرسیدم با من به مشاجره و نزاع پرداخت نهایتاً کارمان به درگیری سخت انجامید و او را کشتم....» «2»

(1) - اطلاعات 13310.

(2) - اطلاعات 13307.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 292

لعنت خدا بر بی‌حجابی و بانیانش که نگذاشت زن و شوهر جوانی با هزاران آرزو و بیش از پنج ماه در کنار هم زندگی کنند، و عاقبت زن جوان و عروس پنج ماهه را به کشتن داد، و جان شوهر را نیز به میدان قصاص کشانید، و دو خانواده را داغدار کرد!!

نتایج مواردی که حاصل بی‌بند و باری، بی‌حجابی، روابط آزاد، و اختلاط مردان و زنان است در چند داستان انفاق افتاده که در سطور بالا نوشته شد خواندید، اکنون به نظرم می‌رسد به منافع عالی حجاب که هم حافظ وضع مرد و هم وضع

وجود زن و شخصیت اوست تا حدی پی بردید، و دانستید چرا قرآن مجید و روایات اهل بیت بر حجاب و حفظ چشم از دیدن نامحرم که موجب ثبات ادب مرد و پاکدامنی زن، و سبب برپائی نظام خانواده و بقاء آن است اصرار دارند، آری خداوند مهربان و انبیاء و امامان بیش از همه کس به مصالح زندگی مرد و زن آشنا هستند و بر اساس آن مصالح نسخه می نویسند و قوانین و مقررات لازم را وضع می کنند.

البته حجاب و پوشش زن در آن حدی که در آن زمینه هیچ گونه تحریک احساسات و شهوات برای مرد نباشد ویژهی آئین اسلام نیست، حجاب حقیقی است که شروع تحققش با شروع حیات و زندگی انسان در کورهی زمین بوده است.

تاریخ باستان هر ملتی را که مورد کاوش قرار می دهیم و حتی مجسمه ها و نقش ها و تصاویری را که از ملل باستان باقی مانده است اگر دقت کنیم میان لباس زن و مرد تفاوت می بینیم.

بنابراین می توان گفت خود «زن» ستر و پوشش را با يك نوع الهام فطری برای محفوظ ماندن، و بالا بردن منزلت و موقعیت خود اختراع و انتخاب کرده است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 293

اسلام که آئین فطرت است بر همین اساس حجاب را برای زن لازم و ضروری اعلام کرده است. حقیقت حجاب و احکامی که اسلام در رابطه با جلوگیری از تحریک غریزه جنسی مقرر داشته است که در نهایت استمتاع جنسی را به هر صورت که باشد به محیط خانوادگی اختصاص می دهد به طور مسلم موجب تحکیم و پیوند روابط خانوادگی و افزایش صمیمیت و محبت در کانون زندگی زن و شوهر، و افزایش آمار ازدواج و کاهش آمار طلاق می گردد، بنابراین حجاب برای زن مصونیت از تیرهای نگاه های زهرآلود شهوت پرستان و محفوظ ماندن از اشرار، و در امان ماندن از مزاحمت آلودگان است نه محدودیت و شخصیت و کرامت و شرافت زن اقتضا می کند هنگامی که از خانه بیرون می رود، یا در خانه نامحرمانی باشند متین و مودب و باوقار باشد.

حجاب در اسلام پوششی است که کرامت و وقار زن را حفظ می کند، در مسئله حجاب رنگ پوشش مطرح نیست ولی استفاده از رنگ های روشن و چشم گیر که مورد توجه و نگاه دیگران واقع شود، نه تنها هدفی را که اسلام دارد تأمین نمی کند، بلکه نقض غرض هم هست، و لازم است توجه شود که یکی از کارهایی که در قرآن منکر شناخته شده و به شدت از آن نفی می کند و آن را برنامه و طرحی از جاهلیت معرفی می نماید تبرج زنان است، تبرج یعنی خودنمایی و جلوه گری، روی این حساب ظاهر شدن زن در اجتماع، مجالس، مهمانی ها به صورتی که انگشت نما شود و چشم ها را به

دنبال خود بکشد، و به تحريك هوا و هوس و شهوات مردان بیانجامد «تبرج» و قطعاً عملی حرام «1» و موجب خشم خدا و سبب عذاب در دنیا و آخرت و محروم شدن از فیوضات الهیه است.

(1) - جایگاه بانوان در اسلام 355.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 294

بعد از آن که روشن شد: حجاب يك امر فطری است و سابقه‌ی تاریخش با تاریخ به وجود آمدن انسان یکی است، و اسلام نیز که دین فطرت است آن را در ضمن آیاتی از قرآن در سوره‌ی نور و سوره‌ی احزاب، و روایات اهل بیت عصمت مورد تأکید قرار داده است اکنون باید دید حجاب با این که قرن‌ها در میان ملت‌های اسلامی مورد اهتمام و عمل بانوان مسلمان و مؤمن بوده است و آنان را از مفاسد بی‌شماری حفظ می‌کرده، و عفت و پاکدامنی‌شان سبب استحکام خانواده، و موجب تربیت فرزندان پاک و سالم و مؤمن بوده است، پیدایش بی‌حجابی و گسترش آن نتیجه چه عاملی بوده است.

مهم‌ترین نقشه‌ی استعمار که قرآن مجید در تعبیر رساتر از آن به عنوان استکبار یاد کرده هویت زدائی و شخصیت‌کشی است.

استکبار با ترفندهای مختلف و تبلیغات گسترده سبب ایجاد «خودباختگی» و «خودکم‌بینی» می‌گردد و شخصیت و استقلال و عظمت ملت‌ها را هدف قرار می‌دهد و افکار و روحیات آنان را زیر سلطه خود درمی‌آورد و این کار، خود، مقدمه استضعاف اقتصادی و سیاسی است که مستکبرین برای مستضعفان خواب می‌بینند.

این حقیقت را نیز می‌دانیم که هویت و شخصیت زن مسلمان با حجاب اسلامی گره خورده بود و یکی از آداب که از کودکی به دختران مسلمان تعلیم و عادت داده می‌شد حجاب اسلامی و پوشش قرآنی بود و زنان مسلمان با حجاب خویش علاوه بر این که مصونیت خود را در جامعه و مجالس خانوادگی و میهمانی‌ها تضمین می‌کردند، شخصیت اسلامی خود را نیز به این وسیله نشان می‌دادند و آرمان مکتب خود را حفظ می‌نمودند، ولی استکبار با بوق‌های تبلیغاتی با عنوان آزادی، ترقی، و تمدن دست به فرهنگ ستیزی زد و برای زدودن

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 295

ارزش‌های اسلامی و حاکم ساختن پستی‌های غربی تلاش وسیعی را آغاز کرد و در این رابطه با کمک دست نشانندگان خود و فریب خوردگان فرهنگ غرب بی‌حجابی را زمینه‌سازی کرد و متأسفانه مشتی از زنان بی‌تقوا و لذت‌گرا این فرهنگ را پذیرفته و در گوشه و کنار جوامع اسلامی به ویژه شهرهای بزرگ رواج دادند، و از این راه ضربه سختی به احکام الهی زده و بسیاری از زنان و دختران را در دریائی از فساد و فتنه فرو بردند، مسئله بی‌حجابی وقتی در ایران عملی شد عارف بزرگ و فقیه نامی و فیلسوف عظیم‌القدر آیت‌الله شاه‌آبادی روی منبر اعلام کرد که بی‌حجابی در ایران کمر صد و بیست و چهار هزار پیامبر را شکست، با این که بی‌حجابی اول راهش بود و هنوز مفاصد آن آشکار نگشته و ظهور نکرده بود.

تز استعماری و خطرناک و خائمان برانداز انگلستان که مأمور پلید خود، غلام حلقه بگوشی چون رضاخان پهلوی را حاکم بر مملکت ایران کرد، و جوّی پلیسی و دولتی ولی به شدت استبدادی را بر مردم مسلط کرد نسبت به مسئله زن که باید به دست رضاخان تحقق می‌یافت این بود:

«در مسأله بی‌حجابی زنان باید کوشش فوق‌العاده به عمل بیاوریم تا زمانی مسلمان به بی‌حجابی و رها کردن چادر و پوشش مشتاق شوند، باید به استناد شواهد و دلایل تاریخی ساختگی ثابت کنیم که پوشش زن از دوران بنی‌عباس متداول شده و مطلقاً سنت اسلام نیست!!»

سپس اضافه می‌کند: پس از آن که حجاب زنان با تبلیغات گسترده از میان رفت، وظیفه‌ی مأموران ما آن است که جوانان را به عشق‌بازی و روابط جنسی نامشروع تشویق کنند، و زنان غیر مسلمان کاملاً بدون حجاب ظاهر شوند، تا زنان مسلمان از آنان تقلید کنند. «1»

(1) - قرّة‌العین: درآمدی بر تاریخ بی‌حجابی در ایران ص 40.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 296

پرده حرمت برخی از زنان به دست رضاخان و مأمورانش دریده شد، نسبت به پوشش سخت‌گیری طاقت‌فرسائی بر زنان تحمیل شد، بسیاری از زنان تا آزاد شدن حجاب پس از سقوط رضاخان از خانه بیرون نیامدند، گروهی هم با فریب

خوردن فرهنگ بیهنگی غرب را پذیرفتند، و مانند ویروس تکثیر مثل کردند، سایه شوم بی‌عفتی سراسر کشور را گرفت بر اثر این جنایت معلوم نیست تا کنون چه عوارض سهمگینی دامن افراد و خانواده‌ها و جامعه را گرفت؟!!

نتایج سود بی‌حجابی را در سطور قبل با دقت مطالعه کنید تا روشن شود از این طریق چه بلاها و مصائبی گریبان ملت ایران و ملت‌های اسلامی را در سایر ممالک گرفت.

اگر زنان کشورهای اسلامی فرهنگ غرب را نمی‌پذیرفتند، و بدون حجاب بیرون نمی‌آمدند، و خودآرائی نمی‌کردند، مردان و جوانان مسلمان دچار چشم‌چرانی سپس فساد در اخلاق و در عمل نمی‌گشتند، و درصد قابل توجهی از نیروهای کشورهای اسلامی به خاطر روابط نامشروع، و کثرت گناه و مجالس عیش و طرب و شب‌نشینی‌های آن‌چنانی و اعتیاد از چرخه‌ی فعالیت و کار مثبت و تحصیل و تولید، و سودرسانی به مملکت و ملت خارج نمی‌شدند.

امیرمؤمنان درباره‌ی نگاه حرام و چشم دوختن به نامحرمان، می‌فرماید:

«العیون مصائد الشیطان:» «1»

دیده‌ها، دام‌های شیطان هستند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«اللحظ رائد الفتن:» «2»

نگاه حرام پیشاهنگ فتنه‌هاست.

(1) - غررالحکم ج 1 ص 262.

(2) - غررالحکم ج 1 ص 262.

حضرت صادق فرمود:

«النظر سهم من سهام ابليس و كم نظرة اورث حسرة طويلة:» «1»

نگاه به نامحرم تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است و چه بسیار نگاهی که حسرت‌های طولانی از خود به جای می‌گذارد.

حضرت رضا (ع) در پاسخ مسائلی که محمد بن سنان طرح کرده بود، درباره فلسفه حرمت نگاه با نامحرم نوشتند: خداوند به این خاطر این عمل را حرام کرده که موجب تهییج شهوت و سبب فساد می‌گردد: «2»

درباره‌ی نظام خانواده در اسلام کتابی درسی فصل در ششصد صفحه نوشته‌ام که به شش زبان ترجمه شده و فارسی آن نزدیک به سی بار آراسته به چاپ گشته که می‌توانید جهت دریافت استحکام مقررات اسلام و این که این فرهنگ پاک ضامن سعادت خانواده و جامعه است به آن کتاب مراجعه کنید.

در رابطه با چشم و مسئله حجاب که دو مسئله اساسی است در آیات سوره‌های بعد به خواست خدا در حد لازم مطالبی خواهد آمد.

قاعدگی و طهارت

آیه 222 در رابطه با قاعدگی یا حیض و مسئله پاک شدن از آن، و حرمت هم‌بستری با زن در آن حالت حقایقی را مطرح می‌کند که در حد مقدور به آن اشاره می‌شود.

قانون تورات حکم می‌کند، زنی که مبتلا به حیض یا عادت ماهیانه شده است، باید عملاً او را از جامعه براند و فقط در حدی که جانش محفوظ بماند به او خوراک بدهند، چنین زنی لازم است از مزایای زندگی، و بودن کنار خانواده محروم باشد!! «3»

(1) - وسائل ج 14 ص 138.

(2) - وسائل ج 14 ص 140.

(3) - سفر لاویان باب 15.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 298

در این زمینه اگر زن بچه دار شد و فرزندش دختر است باید هشتاد روز از اجتماع برکنار و دور بماند. «1»

ولی هنگامی که خورشید تابناک اسلام طلوع کرد به این کوتاه نظری ها و مظالم پایان داد و احکام ستمگرانه را که درباره ی زن اجرا می شد منسوخ دانست و فقط اعلام کرد:

حیض نوعی ناراحتی رحمی است، شما در آن وقت از هم بستری با زن به خاطر سلامت خود و همسران اجتناب کنید تا از آن با طهارت و غسل بیرون آیند،

پسر و دختر باید به این نکته توجه داشته باشند که دختر سالم باید پس از شروع رشد عادت ماهیانه ببیند و اگر نبیند علامت بیماری است، ولی جسم دوشیزگان، مناطق گوناگون جغرافیائی، نوع خوراک و بسیاری از امور دیگر در کم و زیاد شدن و یا تقدیم و تأخیر افتادن عادت ماهیانه مؤثر است.

مثلاً در سرزمین هایی که هوای آن گرم و جزء مناطق حاره است و دوشیزگان که از نظر جسمی نیرومندند در سن 12 سالگی عادت می بینند، و در مناطق سردسیری در سنین 15 سالگی و حداقل روزها 3 روز و حداکثر ده روز است.

در چنین ایامی زنان آماده پذیرفتن بسیاری از بیماری ها هستند، و رحم آنان مشغول برطرف کردن آلودگی های خود و آماده شدن برای پذیرفتن نطفه است، و عمل زناشویی در این برنامه یعنی در حالت حیض حرام و سبب اخلال در آماده شدن رحم برای پذیرفتن نطفه، و عامل ضربه زدن به سلامت مرد و زن است.

زن و مرد در ایام عادت از هم بستر شدن نهی شده اند، و از هر دو خواسته اند خود را در خطر انواع بیماری ها نیندازند،

(1) - سفر لاویان باب 12.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 299

«فاعتزلوا النساء فی الحيض و لا تقربوهن حتی يطهرن.»

اسلام روی این موضوع به شدت حساس است، و در این زمینه سعادت مرد و زن و خانواده و جامعه را لحاظ کرده، و برای عمل زناشوئی در چنین ایامی جریمه در نظر گرفته است و مرد مسلمان را مأموریت داده که هرگاه در حال حیض اقدام به جماع نماید شخصاً جریمه پردازد.

در فتاوی فقهای شیعه در رساله‌های عملیه می‌خوانیم: هرگاه عمل زناشوئی در مدت حیض در قسمت اول عادت ماهیانه انجام گرفت باید هیجده نخود طلا بدهد، و هرگاه در قسمت دوم 9 نخود طلا و چون در قسمت سوم به وقوع پیوست باید چهار نخود و نیم طلا در راه خدا پردازد.

این جریمه مالی به تهدستان و نیازمندان پرداخت می‌شود، و در عین حال بر مجرم لازم است توبه کند. در کتاب علمی بیماری شناسی می‌نویسد: سرطان رحم یکی از فراوان‌ترین سرطان‌های زنان می‌باشد و سرطان گردن رحم سه تا چهار مرتبه زیاده‌تر از جسم رحم است، و معتقدند که عاملی سبب پیدایش این سرطان می‌شود.

و نیز در این کتاب آمده: که نزد زنان یهودی که عادت ماهیانه را رعایت می‌کنند و با دارو جلوی آن را نمی‌گیرند سرطان رحم کمتر است و نیز ضریب وقوع سرطان رحم در زنان مسلمان کمتر می‌باشد.

اگر چه در عصری که مقررات اسلام عرضه می‌شد علم و رشته‌های آن به صورت امروز وجود نداشت ولی چون قانون‌گذار خداوند مهربان بود و علم او نسبت به همه حقایق فراگیر است، نکات لازم را به صورت حرام و جلال و امور تعبدی به انسان عرضه داشت و به او فرمان داد از هم‌بستر شدن با زن در حال عادت ماهیانه دوری کند، و پیش از پاک شدن با او نزدیکی ننماید. «1»

(1) - بهداشت ازدواج 143 - 142.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 300

تمکین در برابر حقوق جنسی

آیه 223 چه تعبیر زیبا و پر معنا و لطیفی از جنس زن دارد، تعبیری که در هیچ فرهنگی در همه اعصار و ممالک سابقه نداشته:

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ:

زنان شما کشتزار برای شمايند!!

کشتزار چیست و برای چه هدف والائی است؟

کشتزار زمین مستعد و قابلی است که دانه‌ها و حبه‌های سرپسته و در بسته در آنجا بستر رشد دارند، ریشه می‌دوانند، ساقه از خود بروز می‌دهند، برگ سبز و با طراوت بر آن ساقه می‌روید، محصول می‌دهد، چرخ زندگی موجودات زنده به ویژه انسان را به حرکت می‌آورد، کشتزار زمین مستعد و قابلی است که نُهال در آن رشد می‌کند به محیط صفا و طراوت می‌بخشد، هوا را تصفیه می‌کند، طبیعت را می‌آراید و زینت می‌دهد، به محصول و میوه می‌نشیند، و زمینه هر نوع حرکت و کار مثبتی را فراهم می‌آورد، این همه به شرط این است که دانه و حبه و نُهال سالم باشد، و آفت در آن دیده نمی‌شود.

زن کشتزاری است که خدای مهربان به سود مرد قرار داده، که مرد در این کشتزار طبیعی و ملکوتی نطفه پاك بکارد، و به انتظار فرزندی صالح و مفید و سالم و زیبا بنشیند، تا پس از ولادتش به خانه سرسبزی و طراوت دهد، شادی و نشاط بیاورد، رشد کند و به محصولی چون علم و عمل بنشیند و دل مادر و پدر را شادی بخشد، و توشه آخرت آنان گردد و قدموا لانفسکم اگر پدر و مادر از ابتدا تقوا را رعایت کنند، و محیط خانه را محیطی خدائی بسازند، و هر دو کنار یکدیگر با سرمایه‌ی ایمان و عمل و اخلاق زندگی نمایند، و زن برابر مقررات الهی نسبت به شوهر تمکین داشته باشد، و در چنین عرصه‌ای نطفه پاك از صلب مرد به رحم مادر انتقال یابد، البته فرزند یا فرزندان‌شان توشه آخرت آنان می‌شود،

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 301

و با چنین توشه با ارزشی که جزء مایه‌های سعادت و نجات است خدا را ملاقات می‌کنند و این همه، مژده‌ی حق به اهل ایمان است، مژده و بشارت به مرد و زن مؤمن است، نه زن و مردی که سر و کاری با ایمان و اخلاق و عمل صالح ندارند، و فرزندشان محصولی ضد حق خواهد شد.

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ: «1»

(1) - بقره 223.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 302

تفسیر آیه 224 - 225 - 226

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.
لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.
لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرْتِيضُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ أَفَؤُا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

و خداوند را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید به این که سوگند بخورید که نیکی نکنید و تقوا را رعایت ننمائید و میان مردم آشتی برقرار نکنید، [خدا رضایت ندارد که نامش وسیله امتناع از اموری شود که خود به انجام آنها فرمان داده است] خدا نسبت به همه نیات و گفته‌های شما شنوا و داناست.

خدا شما را به خاطر سوگندهای لغوتان که جدی و حقیقی نیست مؤاخذه نمی کند، ولی شما را به سبب آنچه در دل‌هایتان از سوگند جدی مرتکب شده‌اید کیفر می دهد، و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است. برای کسانی که سوگند یاد می کنند که از آمیزش با زنانشان خودداری کنند شرعا چهار ماه مهلت امتناع دارند، چنانچه به آنچه مقتضای زناشوئی است بازگردند گناهی بر سوگندشان نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

از سیاق این سه آیه شریفه استفاده می شود که هر سه آیه در رابطه با زن و شوهر است، شوهری که بخاطر کم ظرفیتی، و خشمگین شدن در برابر مسئله ای ناچیز سوگند می خورد که از نیکی به زن و رعایت تقوای الهی در حق او و برقراری

صلح میان مردم خودداری کند، و نیز سوگند می‌خورد که تا هر مدتی بخواهد از انجام حق زناشوئی نسبت به همسرش امتناع ورزد تا او را به صورتی غیر عادلانه در فشار روحی قرار دهد.

سوگند بیجا

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 303

سوگندی که به عنوان سوگند تحقق پیدا می‌کند سوگندی است که خورنده آن نیت جدی داشته باشد، و با اسامی جلاله همراه باشد.

در این زمینه باید توجه داشت که رعایت احترام و ادب نسبت به اسماء و صفات از واجبات حتمیه است، و جز در موارد شرعی باید از سوگند خوردن به نام خدا جداً پرهیز داشت.

و لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که آنچه را خدا از قبیل نیکی و تقوا و اصلاح میان خانواده‌ها و مردم فرمان داده با سوگند به حضرت حق در رابطه با ترك آنها کاری غیر عملی و لغو و بیهوده، و زمینه‌ای برای تعطیل آنها نیست.

مگر امکان دارد فرمان پروردگار به اموری که اساس سعادت و خوشبختی و امنیت و آرامش است با سوگند يك فرد جاهل، یا خشمگین، یا از خود راضی، یا کسی که می‌خواهد به همسرش ستم روا بدارد تعطیل گردد، و به عرصه اجرا و انجام گذارده نشود.

مگر می‌توان با سوگند به خدا، مجوز ستم و ستم‌کاری و ظلم و بیدادگری نسبت به زن صادر کرد؟ برای مرد نسبت به تعطیل حقوق همسرش هیچ راهی وجود ندارد، و با سوگند روزه‌ای برای ظلم و ستم باز نمی‌شود!

این که انسان سوگند بخورد که زن را در معرض تعطیل حقوق و ستم قرار دهد اخلاق جاهلی و پیروی از فرهنگ جاهلیت پیش از بعثت پیامبر اسلام است.

رسول خدا با آیات کتاب الهی و دستورات متین و حکیمانه‌اش به این امور پایان داد، و پرونده ستم و ظلم مردان به زنان و زنان به مردان را بست و در صورتی که مردان و زنان به پذیرش حق تن دهند زمینه تحقق عدالت را فراهم نمود.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 304

زن در صورتی که از وضعیت عادی برخوردار باشد هر چهار ماه يك بار از شوهرش حق آمیزش جنسی دارد، لذا در آیه شریفه به مردانی که سوگند می‌خورند از آمیزش با همسرانشان امتناع کنند تا چهار ماه مهلت داده شد: **تَرْتَضُّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ** اگر پس از این مدت که حق قانونی اوست به همسرش بازگشت و با او آمیزش جنسی نمود، تنها کفاره شکستن سوگند را باید بدهد کفاره‌ای که در آیه 89 سوره مائده بیان شده است، ولی اگر مرد به همسرش بازگردد ولی او را چون زن رها شده قرار دهد، زن بخاطر ضایع شدن حقش می‌تواند به محاکم صالحه مراجعه کند، حاکم مرد را میان بازگشت به همسر و طلاق مخیر می‌کند، چنانچه سرسختی نشان داد به زندان محکومش می‌کند و از جهت آب و غذا بر او سخت می‌گیرد تا یکی از دو جهت را انتخاب کند یا طلاق یا ادای حق زناشوئی.

درست است که طلاق يك امر جائز ولی مکروه است، اما اگر بدون دلیل منطقی و نهایتاً برای اذیت و آزار زن صورت گیرد حرام و موجب عذاب خداوند است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 305

تفسیر آیه 227 - 228

وَ إِنْ عَزَّمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

و الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ يُعْلِنَهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحاً وَ هُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

و اگر زن و شوهر برای پایان یافتن مشکلات تصمیم به طلاق و جدائی گرفتند در صورت رعایت شرایط مانعی ندارد، مسلماً خدا به نیت و گفتار و کردارشان آگاه است.

زنان طلاق داده شده باید سر آمدن سه پاکی را از حیض انتظار برند، و پیش از سه رسیدن آن سه پاکی از شوهر کردن امتناع ورزند و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند نباید آنچه را خداوند در رحم‌هایشان از جنین یا حیض آفریده

پنهان دارند، و شوهرانشان در این مدت چنانچه خواهان صلح و سازش اند به بازگرداندن آنان به زندگی دوباره سزاوارترند و برای زنان حقوق شایسته‌ای برعهده مردان است مانند حقوقی که برای مردان بر عهده آنان است و مردان را به خاطر کارگزاری و تدبیر امور زندگی در مسئله میراث و دیه و گواهی در دادگاه و غیر آن حقوقی افزون‌تر است و خدا توانای شکست ناپذیر است.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه چند مسئله مهم مطرح است:

- 1- طلاق، 2- عدّه طلاق. 3- حرمت کتمان آنچه در رحم است از حیض و جنین. 4- رجوع شوهر در عده به زن.
- 5- حقوق زن بر مرد و مرد بر زن.

مسئله عدّه برای حفظ حرمت زن و نسل، و حرمت کتمان وضع رحم، و جواز رجوع شوهر به زن از مسائلی است که باید در کتب مفصل فقهی و رساله‌های عملیه دیده شود، زیرا دارای حقایقی است که تفصیل آن جز در کتب

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 306

فقهی بیان نشده است و این سطور گنجایش منعکس کردن همه آن مسائل را ندارد، روی این حساب فقط به توضیح کلی يك مسئله یعنی مسئله طلاق و حقوق طرفینی زن و شوهر پرداخته می‌شود.

طلاق

مسئله طلاق گرچه گاهی لازم، و سبب رها شدن مرد و زن از مشکلاتی است که برای آنان به هر علتی فراهم شده است، امری مکروه و ناپسند، و دارای عوارضی سنگین و موجب فشار روحی برای مرد و زن است، ولی به هر صورت امری است که اسلام آن را همراه با شرایطی اخلاقی و انسانی تجویز نموده است، و بر خلاف بسیاری از مکتب‌ها، حتی مکتب‌هایی که رنگ دینی دارند آن را کلید حلّ برخی از مشکلات میان مرد و زن، و راهی برای بیرون رفتن از مضیقه‌ها قرار داده است.

کلیسا ازدواج را امری پلید دانسته و پیروانش را تشویق به مجرد زیستن می‌کند، کلیسا این فتوا را برخلاف طبیعت انسان و بر ضد غرائز و امیال فطری آدمی داده است و می‌گوید هرگاه ازدواجی سر بگیرد، مرد و زن تشکیل خانواده دهند کفار و این کار ناپسند و پلید که برخلاف نظر کلیسا انجام گرفته حرمت و ممنوعیت طلاق است!!

اسلام از ابتدای طلوعش با این دو انحراف کلیسایی و دیگر انحرافات که در سایر مکاتب بود به مبارزه سخت برخاست، و مرد و زن را بر اساس طبیعت و فطرت و امیال و غرائزشان به شدت تشویق به ازدواج کرد، سپس در صورت بروز اختلاف و مشکلات طاقت فرسا میان مرد و زن طلاق را با همه نفرتی که از آن داشت اجازه داد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 307

کلیسا و واتیکان هنوز در این عصر که عصر تمدن و علم و مقررات و قانون و روزگار کشف بسیاری از حقایق است هنوز نتوانسته مشکل ازدواج و طلاق را حل کند، و گر این دو موضوع را باز نماید.

اسلام در مضیقه قرار دادن زن را تا جائی که حاضر به طلاق شود و مهریه خود را بخشد امری غیر انسانی و غیر اخلاقی دانسته و آن را حرام و از مصادیق ظلم شمرده است.

بعضی از دولت‌های اروپا وقتی بر خلاف کلیسا قانون طلاق را تصویب کردند، کلیسا از تصویب چنین قانونی اظهار تأسف کرد و آن را واقعه‌ای دردناک نامید! «1»

ولی اسلام طلاق را از جمله اموری دانست که سبب آزادی مرد و زن از مشکلات پیش آمده میان آنان است، و برای آن مقرراتی گذاشت که مرد و زن بتوانند در سایه آن مقررات به طور شایسته و پسندیده از یکدیگر جدا شوند، از جمله مقررات اسلام در مسئله طلاق پاکی زن از عادت ماهیانه است.

اسلام معتقد است که زندگی دارای نشیب و فراز است، و اعصاب انسان هم چون زندگی دارای جزر و مد یا حالت صعود و نزول است.

در ادیان و ملت‌هایی که طلاق قید و شرط ندارد، و هرگاه مرد میلش اقتضا کند بی سبب و علت می‌تواند همسرش را طلاق دهد، و این امر را به شتاب و سرعت به انجام برساند، اسلام آن را راهی غلط و انحرافی دانست و فرمان داد زن و مرد در صورتی می‌توانند از یکدیگر جدا شوند که زن پس از عمل زناشویی عادت ماهیانه ببیند سپس پاك گردد و آنگاه که پاك شد طلاق می‌تواند صورت بگیرد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 308

این که طلاق تا پاك شدن زن از عادت ماهیانه باید به تأخیر بیفتد، چه بسا زن و شوهر را در آن مدت در آرامش قرار دهد و حجابها را از دیده دل آنان کنار زند، و به خود آیند و از جدا شدن پشیمان شوند و به صلح و سازش بازگردند، در این زمینه حقیقتی را هم از قلم يك دانشمند روانشناس توجه کنید:

زیگ فرید هرسی استاد دانشگاه پنسیلوانیا بیش از هفده سال جزر و مدّ مشاعر و احساسات آدمی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به این نتیجه رسید که جزر و مد حالت نفسانی بشر به طور متوالی و با انتظام شبیه به جزر و مد دریا صورت می گیرد

زنان از این حیث در نتیجه حالت ماهانه با مردان تفاوت دارند، زیرا آن حالت در روحیه و اخلاقشان تأثیر می گذارد، و نظم نوبت های غم و شادی را چند روزی به هم زده جلو و عقب می اندازد، وقتی هم ممکن است حالات ماهانه زنان مصادف با نزول حالت روح بوده و هنگام نوبت غم باشد، در این وقت است که اضطراب و تندخویی و کسالت زن شدیدتر می شود، دکتر هرسی و دکتر نبت هر دو معتقدند که بیشتر حوادث طلاق در اینگونه مواقع رخ داده است. «1»

آری چون بیشتر این حوادث در دوران نزول روح یکی از دو طرف واقع می شود، اسلام به مرد که کمتر در این جزر و مدها قرار می گیرد عنایت ویژه ای مبذول داشته، و برای انجام طلاق و صحت آن، پاك شدن زن را پس از عمل زناشوئی شرط صحیح بودن طلاق قرار داده است، و چه بسا چنین مدتی که گاهی از يك ماه هم تجاوز می کند نه تنها فرصت فکر و دوراندیشی به طرفین

(1) - آئین کامیابی 220.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 309

می دهد، بلکه زن و شوهر يك دوره جزر و مد روحی را می پیمایند و از روی فکر، اراده، مال اندیشی به این کاری که از نظر اسلام مبعوض است دست می زنند.

نکته دیگری را که نباید نادیده گرفت این است که اسلام چنان که در آیات قرآن مجید به صراحت مطرح است به شدت سفارش نموده است پس از انجام طلاق، باید زن تحت کفالت مرد باشد و این خود راه دیگری است برای برقراری ارتباط مجدد زن و شوهر، و حفظ و حراست پیمان مقدس زناشوئی.

نگاه دیگر به طلاق

پیش از هر چیز باید دانست که طلاق و جدائی و گسیختن پیوند زناشوئی يك امر غیر طبیعی و برخلاف سنن آفرینش و دستگاه خلقت است، وقتی در يك جامعه طلاق توسعه یافت و رو به افزونی گذاشت، و انحلال خانواده و جدائی زن و مرد از یکدیگر قوس صعودی پیمود، نشانه این حقیقت است که آن جامعه از مسیر قوانین طبیعی منحرف شده است.

روانشناسان، دانشمندان علم حقوق و جامعه شناسان به علت ارتباطی که قطع پیوند زناشوئی با شخصیت اخلاقی و حقوقی زن و شوهر دارد، این موضوع را مورد دقت و توجه قرار داده، و درباره آن به قضاوت و اظهار نظر پرداخته‌اند، و از آنجا که متارکه زن و مرد از راه طلاق به کانون گرم خانواده ضربه جبران ناپذیری وارد می‌سازد و محیط پر حرارت خانواده را به يك کانون سرد و بی‌فروغ مبدل می‌نماید و کودکان که ثمره این گونه ازدواج‌ها هستند به انواع مفاسد و انحرافات روحی و فکری مبتلا می‌شوند، لذا متفکران و دانشمندان، و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان معتقدند که باید طلاق جز در موارد ضروری غیر

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 310

مجاز اعلام شود، و یا در این زمینه سخت‌گیری‌هایی به عمل آید، تا افراد در هر شرایطی نتوانند به انحلال پیوند زناشوئی اقدام کنند.

درست است که طلاق از لحاظ اخلاقی و روانی ناپسند و مذموم است، ولی اگر روی جهات و عواملی ادامه زندگی و سازش میان زن و مرد امکانپذیر نباشد تکلیف چیست؟ آیا چنین خانواده‌ای باید تا پایان عمر در دوزخ سوزان ناراحتی روحی و تیره‌بختی بسوزند؟ یا راه حلی باید به آنان ارائه داد که بتوانند در چنین شرایطی پیوند زناشوئی را گسسته و خود را از کشمکش‌های داخلی و رنج روحی خلاص کنند؟

کدامیک از این دو راه عقلانی و مایه نجات و خلاصی از دوزخ اختلاف و ناکامی است؟

در این گونه موارد استثنائی اسلام بر خلاف مسیحیت و پاره‌ای از مکتب‌ها که طلاق را ممنوع ساخته و آن را مردود می‌شمارد تحت شرایط معین قانون طلاق را تشریع و آن را جایز دانسته، و برای انحلال چنین خانواده خفقان‌آور و مسموم راه را مسدود ننموده است.

از طرف دیگر چون بقاء زوجیت و استحکم خانواده مورد توجه ویژه اسلام است، لذا بعضی از آزادی‌ها را به خاطر حفظ نظام خانواده و اجتماع محدود کرده، و با محدود نمودن اختیار زن در طلاق جز در برخی از موارد که قانون معین نموده است، در حقیقت خواسته است مصالح زن دستخوش هوا و هوس واقع نشود، بدیهی است وقتی اختیار طلاق به دست دو نفر باشد احتمال وقوع آن دو برابر می‌شود، و يك چنین ازدواجی که از هر دو طرف قابل گسستن باشد اعتماد طرفین را متزلزل می‌سازد، پس چه بهتر که این حق به دست یکی از آن دو سپرده شود که نیروی فکری و تحملش در برابر ناملائمات بیشتر و از ناحیه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 311

طلاق نیز خسارت‌های زیادی در خصوص پرداخت مهریه و سرپرستی اطفال متوجه او می‌گردد، زیرا با توجه به ظرفیت محدود و روحیه خاص زن که سرا پا هیجان و تلون است، قادر نیست در صورت دارا بودن حق طلاق، در موارد ضروری و عدم امکان ادامه زندگی مشترك از حق خود استفاده کند، بلکه کمترین بهانه‌ای برای او کافی است که اساس خانواده را در هم بکوبد و به زندگی مشترك خاتمه دهد! در اسلام مقرراتی وجود دارد که سوء استفاده از اختیاراتی که در مورد طلاق به مرد داده شده است ممنوع گردیده، و اختیارات او را تحت حدود و موازین خاصی قرار می‌دهد.

مرد نمی‌تواند به قصد ظلم و ایذاء و اضرار، زن را طلاق دهد، و طلاق در صورتی که از آثار حتمی‌اش انحراف و آلودگی زن یا مفاسد نامشروع دیگر باشد به شدت ممنوع است.

اسلام با تشریع يك سلسله شرایط و مقررات، قیود و موانعی بر سر راه طلاق ایجاد کرده، و این مقررات از عوامل بزرگ جلوگیری یا کاهش طلاق است.

دادگاه خانوادگی که در قرآن مجید مطرح شده است یکی از بهترین طرقی است که برای رفع اختلاف میان زن و مرد پیش از هر اقدام دیگر منظور شده است، در این دادگاه خانوادگی دو نفر از بستگان مصلح و خیرخواه که واجد شرایط حکمیت باشند از طرف زوجین انتخاب می‌شوند، تا در علل بروز اختلاف و نگرانی زن و شوهر تحقیق نموده، و در مقام حل اختلاف و اصلاح برآیند، يك نکته دقیق که در اینجا جلب توجه می‌کند این است که گفتگوی اصلاحی در

چگونگی رفع اختلاف از طرف محکمه خصوصی خانوادگی در بیشتر از موارد منجر به اصلاح و رفع اختلاف خواهد شد، برخلاف و دخالت محاکم عمومی در اختلافات خانوادگی که به تجربه ثابت گردیده که در اکثر اوقات برآشفته‌گی

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 312

مناسبات و تیرگی روابط زوجین افزوده و آنان را به پرتگاه متارکه نزدیک‌تر می‌کند!

حضور دو عادل هنگام اجرای طلاق نیز یکی از شرایطی است که حصول آن در همه وقت ممکن نیست و عدم تحقق این شرط در تمام موقعیت‌ها سبب می‌شود که حتی الامکان طلاق کمتر واقع شود.

طهارت زن از حیض و نفاس نیز شرط دیگری برای تحقق طلاق است، در بسیاری از موارد که مرد تصمیم به طلاق دارد ممکن است حصول طهارت برای زن نیاز به گذشت مقداری از زنان داشته باشد و همین گذشت زمان در کاهش احساسات مرد و تعقل و تفکر بیشتر او در تصمیم‌اش اثر غیر قابل انکاری دارد.

علاوه بر اینها هنگامی که زندگی مشترك برای مرد مشکل باشد، و بواسطه بی‌زاری از زن بخواهد اجراء طلاق کند، با این طلاق رابطه ازدواج قطع نمی‌شود، و زن و شوهر از یکدیگر جدا نمی‌گردند، و پیش از سر آمدن عده رجعیه، مرد می‌تواند زندگی زناشویی را از سر گیرد، هم چنین در مورد نفرت زن از شوهر که با بخشیدن مهر یا مال دیگر به شوهر طلاق صورت می‌گیرد، باز هم در صورت پشیمانی زن و رجوع به بخشش خود، حق مرد برای برگرداندن زن به خانه خود محفوظ می‌ماند.

اسلام با وضع این مقررات مانع می‌شود که بنیان خانواده به آسانی از هم بپاشد، و زندگی مشترك و کانون گرم خانواده دستخوش هوس‌ها و امیال گوناگون و احساسات آنی قرار گیرد، و ایجاد این قیود و موانع در راه انحلال پیوند زناشویی و تحقق طلاق سبب محدودیت و کنترل طلاق و جدائی خواهد شد.

بی‌گمان درد بزرگ امروز جوامع که بیرون از صراط مستقیم حق زندگی می‌کنند تزلزل ارکان و اساس خانواده‌هاست، آزادی فراوان در مسئله‌ی طلاق در

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 313

دنیای غرب، بیشک مولود عکس العمل طبیعی فشار کلیسا بود، که در آئین مسیحیت به طور کلی طلاق را ناروا می دانست، سخت گیری های کلیسا سبب شد که به ناچار دولت ها طلاق را به رسمیت بشناسند و آن را قانونی کنند، ولی قانون در غرب انحلال خانواده را موکول به رضایت زن و مرد و یا درخواست یکی از آنان نموده است.

این آزادی بی حساب در مورد انحلال پیوند زناشویی و اعطای حق طلاق به طور مساوی به زن و مرد سبب تزلزل ارکان خانواده ها گردیده و ثمرات تلخ و ناگواری به بار آورده است! بانوان به بهانه های کوچک و اختلافات بی ارزش هر زمان که هوس کردند سایه شوم شوهر را از سر خود کوتاه می کنند.

اروپا به جای خدمت به خانواده و زنان مرتکب جنایت شد، با بررسی اجمالی آمار طلاق که مربوط به معیوب بودن قانون آن و آزادی غیر معقول دادن به زنان و مردان است به ویژه آنجا که حق طلاق مطلقاً با زنان است، کثرت آن انسان را دچار شگفتی و حیرت می سازد، و خود نشانه ستم روز افزونی است که قوانین موجود به کودکان و زنان و اجتماع و کانون های خانوادگی روا می دارد.

افزایش طلاق هایی که در کشورهای متمدن با تقاضای زنان صورت می گیرد، و دلائلی که آنان برای گرفتن طلاق اقامه می کنند، عمق نظر اسلام را برای ما از آفتاب روشن تر می سازد.

مطلب زیر يك نمونه از علل وقوع طلاق در کشورهای متمدن است، یکی از نشریات معروف هفتگی چنین می نویسد: در کنگره عمومی انجمن که چندی پیش در شهر استراسبورگ تشکیل یافت، رئیس انجمن آمار جالبی را که توسط اعضای انجمن در کشورهای مختلف تهیه شده بود به آگاهی اعضاء کنگره رسانید، طبق این آمار در فرانسه معادل بیست و هفت درصد از طلاق هایی که

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 314

میان زنان و شوهران در طی يك سال صورت گرفته در نتیجه افراط زن در مدپرستی بوده، و این رقم در آلمان معادل سی و سه درصد و در هلند سی و شش درصد و در سوئد هیجده درصد می باشد، این است گوشه ای از سرنوشت شوم خانواده ها، البته وقتی که زمام طلاق را مستقیماً به دست زن بسپارند و هنگامی که يك قسمت از طلاق ها و در هم ریختن اساس خانواده به خاطر يك موضوع بی ارزش و ناچیز مانند مدپرستی صورت گیرد می توان به علل بقیه طلاق ها پی برد، مثلاً زنی در آمریکا به این دلیل از دادگاه تقاضای طلاق نمود که: شوهرم به جای آن که شب ها مرا به سینما و گردش

ببرد، به تکمیل معلوماتش و افزودن بر دانشش در اکابر و کلاس‌های شبانه می‌پردازد و به این دلیل شوهر را طلاق گفت!!

در اینجا مناسب است به اعتراف «ولتر» در جامعیت و برتری قانون طلاق در اسلام توجه کنیم:

محمد (ص) قانون‌گذار خردمندی بود که می‌خواست بشریت را از بدبختی و جهل و فساد رهائی بخشد، برای به ثمر رسانیدن آرزویش منافع همه مردم روی زمین را از زن و مرد و کوچک و بزرگ، عاقل و دیوانه، سیاه و سپید، زرد و سرخ در نظر گرفت و هرگز تعدد زوجات را به سبکی که هوا و هوس هواپرستان می‌طلبید معمول نکرد، بالعکس تعداد بی‌حد و حصر زنانی را که در بستر پادشاهان و فرمانروایان کشورهای آسیائی می‌آرمیدند به چهار زن همراه با شرایطی ویژه محدود نمود و قوانین او درباره‌ی ازدواج و طلاق از قوانین مشابه دین مسیح بی‌نهایت برتر است شاید هرگز قانونی کامل‌تر از قوانین قرآن درباره‌ی طلاق وضع نشده باشد. «1»

(1) - رساله اسلام از نظر ولتر.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 315

تفسیر آیه 229 - 230

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

طلاق [رجعی که در آن برای شوهرش حق رجوع به همسر است] دو بار است، شوهر در هر مرتبه از رجوع باید همسرش را به طور شایسته و متعارف نگاهدارد، یا او را با ترك رجوع به نیکی و خوشی رها نماید و برای شما حلال نیست از آنچه به عنوان مهریه به آنان پرداخت کرده‌اید چیزی باز ستانید، مگر این که هر دو بترسند که حدود و مقررات خدا را در روش همسررداری برپا ندارند، پس شما حاکمان شرع اگر بترسید که آن دو نفر حدود خدا را برپا ندارند، در آنچه زن برای رهایی خود فدیهای عوض طلاق بپردازد گناهی بر هر دو نیست، اینها حدود خداست نهایتاً از آنها تجاوز نکنید، و کسانی که از حدود خدا تجاوز نمایند پی‌تردید آنان ستم کارند.

پس اگر بعد از دو طلاق و رجوع، بار سوم او را طلاق داد آن زن بر وی حلال نیست مگر آن که با مردی دیگر ازدواج کند.

چنانچه همسر دوم او را طلاق داد برای زن و شوهر اول مانعی نیست که به یکدیگر بازگردند، در صورتی که امید به رعایت حدود خدا را داشته باشند، اینها حدود خداست که آن را برای گروه که دانا هستند بیان می‌کند.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه چهار مسئله بیان شده است: 1- طلاق از نظر فقهی و قانونی 2- برنامه مهریه که حقی مسلم است، 3- حق زن بر شوهر در زمان طلاق رجعی 4- قاعده محلل که از ارکان پیش‌گیری از طلاق است، البته پیش از ورود به توضیح مطالب بالا لازم است به مسئله طلاق در برخی از ملت‌ها و اقوام اشاره شود، تا عظمت قوانین الهی و حفظ شخصیت زن در اسلام در فضای طلاق بیش از پیش روشن شود.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 316

طلاق در میان ملت‌ها

هر ملت و قومی با گفتن الفاظی یا با بستن قراردادی معین، پیوند ازدواج میان زن و مرد برقرار می‌کند، و برای گسستن آن پیوند نیز الفاظی به کار می‌برد که از آن تعبیر به طلاق و جدائی می‌نماید.

طلاق در روم و یونان

در میان رومیان و یونانیان حق طلاق با مرد بود و او به آسانی و بدون سبب می‌توانست همسرش را طلاق دهد، و اگر زن نازا و عقیم بود رها کردنش برای مرد به آسانی صورت می‌گرفت، چنانچه شوهر بر زن ستم روا می‌داشت وی

می‌توانست از دادگاه تقاضای طلاق کند، و گاهی جدائی با رضایت طرفین انجام می‌گرفت، ولی زن و شوهر ملزم بودند در حضور صاحب منصب عالی رتبه رسماً رضایت خود را نسبت به طلاق اعلام کنند.

طلاق در هند

چون رابطه زن و شوهر در میان هندی‌ها بر پایه‌ی عشق و محبت بود، پیوند میان آن دو به راحتی قطع نمی‌شد، ولی شوهر می‌توانست همسرش را به دلیل آلوده دامنی طلاق دهد، اما زن نمی‌توانست بدون هیچ علتی از شوهرش طلاق بگیرد.

زن اگر مشروب می‌خورد، یا بیمار، سرکش، اسراف‌کار، یا پرخاشگر می‌شد، مرد می‌توانست بدون این که او را طلاق دهد همسر دیگری بگیرد.

طلاق در بابل و قانون حمورابی

در میان بابلی‌ها و در قانون حمورابی، مرد می‌توانست زنش را طلاق دهد، ولی ملزم بود جهازیه‌ی زن را به وی بازگرداند. و چگونگی طلاق به این صورت بود که، مرد به زنش می‌گفت: «تو زن من نیستی» ولی زن حق نداشت به شوهرش بگوید: «تو شوهر من نیستی» و اگر چنین جمله‌ای به او می‌گفت، مجازاتش این بود که او را در آب غرق کند!!

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 317

نازائی و زناى زن، و ناسازگارى با شوهر و بد اداره کردن خانه از اموری که طلاق را مجاز می‌ساخت. اگر زنی در کار نگاهداری خانه دقت نمی‌کرد، و ولگردی و دوره‌گردی می‌نمود، و از کارهای خانه غیبت می‌ورزید و در بند کودکانش نبود، شوهر حق داشت آن زن را در آب غرق کند!!

حمورابی در مورد زنی که متهم به هم‌خوابی با مرد اجنبی شده می‌گوید: اگر زنی انگشت‌نما شود که با مردی خوابیده و آن دو را در يك بستر گرفته باشند، بر آن زن لازم است، برای حفظ شرف و آبروی شوهرش خود را در رودخانه غرق کند!!

به طور کلی وضع زن در بابل به مراتب بدتر از وضع زن در مصر و وضعی که زنان رومی پس از آن پیدا کردند می‌بود، ولی از وضع زن در یونان قدیم یا در اروپای قرون وسطی بدتر نبود.

طلاق در مصری‌ها.

تا روزگار سلسله‌هائی که انحطاط مصر با آن سلسله‌ها آغاز شده طلاق بسیار کم صورت می‌گرفت، هرگاه زن به زنا آلوده می‌شد شوهر می‌توانست بدون هیچ حقی او را از خانه خود بیرون کند، ولی اگر به علتی دیگر او را طلاق می‌گفت ناچار بود بخش بزرگی از املاک خانواده را به او بدهد.

طلاق در چین‌ها

شوهر در چین می‌توانست زن را به هر بهانه‌ای از جمله نازائی تا پرحرقی طلاق دهد، زن حق درخواست طلاق نداشت، فقط می‌توانست به قهر از شوهر روی گردانده به خانه‌ی پدری‌اش بازگردد، ولی این مسئله به ندرت اتفاق می‌افتاد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 318

به طور کلی طلاق به فراوانی روی نمی‌داد، زیرا از طرفی زن پس از طلاق به وضع بدی دچار می‌شد، و از طرف دیگر چینیان که مردمی فیلسوف مآبند تحمل مشقات زناشوئی را لازم می‌دانند. «1»

طلاق در ایران گذشته و آئین زرتشت

مرد و زن ایران قدیم، در جدائی از یکدیگر مطلق العنان نبودند، مرد به دلیل عقیم بودن زن، و فاسد بودن اخلاقش و اعمال خلاف عفتی که مرتکب می‌شده و ایام قاعدگی را از مرد پنهان نگاه می‌داشته و پرداختن به جادوگری، و ترك دین زرتشتی و امثال اینها می‌توانست به دادگاه مراجعه کند و در صورت اثبات مدعایش به حکم دادگاه زن را طلاق بدهد و تمام اموال و حقوق زن را نیز به او بپردازد، و زن نیز در صورت ناتوان بودن مرد از عمل جنسی، عدم پرداخت نفقه زوجه، بد رفتاری، و ستم شوهر، غیبت و زناى او، و ترك دیانت زرتشتی می‌توانست با نظر دادگاه از مرد جدا شود و از اموال و حقوق خود بگذرد.

طلاق در آئین یهود

در فرهنگ یهود گرچه مرد حق دارد همسرش را حتی در غیر موارد ضرور مثل خیانت، و عدم تمکین و نازائی و نظایر اینها طلاق دهد، لکن در غیر موارد ضرور، مکروه است اقدام به طلاق نماید.

«در سفر تثییه» باب 24 آیات 1 تا 4 چنین آمده: چون کسی زنی گرفته به نکاح خود درآورده اگر در نظر او پسند نیاید، از این که چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامه نوشته به دستش دهد و او را از خانه‌اش رها کند و از خانه او روانه شده برود و زن دیگری گردد و اگر شوهر دوم نیز او را مکروه دارد و

(1) - تاریخ تمدن ویل دورانت ج 1 مشرق زمین گاهواره تمدن.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 319

طلاق نامه نوشته به دستش دهد و او را از خانه اش رها کند و یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفته بمیرد، شوهر اول که او را رها کرده بود نمی تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد!

طلاق در فرهنگ مسیحیت

در انجیل مرقس باب 10 آیه 2 آمده است:

هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حق وی زنا کرده باشد، و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد مرتکب زنا شود!

در انجیل لوقا باب 16 آیه 8 نیز آمده است:

هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بوده و هر که مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد زنا کرده است.

از این دو آیه به طور مطلق فهمیده می شود که طلاق و ازدواج مجدد چه از ناحیه مرد و چه از جانب زن حرام است و بر اساس ظهور دو آیه اکثر ارباب کلیسا طلاق زن را به طور کلی جائز ندانسته و حرام می دانند، و آخرین علاجی که بخاطر عدم ادامه زندگی ارائه کرده اند متارکه به مدت سه سال، سپس بازگشت به زندگی مشترک است. که این شیوه در میان اکثر آنان معمول بوده است، ولی با توجه به آیات 31-33 باب پنجم انجیل متی که چنین آمده است و گفته شده: «هر که از زن خود مفارقت جوید، نامه به او بدهد» ولی من به شما می گویم: «هر کس به غیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد»

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 320

برخی دیگر طلاق را در صورت زناى محصنه زن، جائز دانسته و در غیر این صورت آن را حرام می‌دانند. لکن این ممنوعیت کلی طلاق و یا ممنوعیت در غیر از صورت زناى محصنه زن، در کشورهای اروپائی و مسیحی نشین مقدس باقی نماند و نهایتاً طلاق در همه یا بیشتر آن کشورها موکول به رضایت طرفین و یا میل یکی از آنان گردید، نهایت آن که جهت تنظیم و نسق داشتن کارها آن را به نظر دادگاه‌های تشریفاتی موکول کردند که لازم است برای آگاهی بیشتر به کتب مربوطه رجوع شود.

طلاق در عرب پیش از اسلام

با توجه به این که زن در میان عرب‌های روزگار جاهلیت ارزشی نداشته، تا جائی که زنده به گور کردن دختران در میان آنان يك سنت پسندیده به شمار می‌رفته از این رو مرد در میان عرب‌ها همه کاره و فعال ما یشاء بوده، طلاق نیز در اختیار او قرار داشت که به صورت‌های گوناگون زیر اقدام به طلاق و متارکه با زن می‌نمود:

طلاق کنائی

گاهی مرد با زنش قهر می‌کرد و تنها به سفر می‌رفت و یا خیمه و رختخوابش را از زن جدا می‌نمود و به این وسیله به او می‌فهمانید که دیگر حاضر نیست با او زندگی کند، و او نیز لازم بود به خانواده و قبیله خود برگردد.

این نوع از طلاق را طلاق کنائی می‌گفتند که چنین طلاقى در اسلام مردود شناخته شد.

طلاق صریح

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 321

طلاق رسمی عرب‌های جاهلی با تعبیراتی از قبیل: «الحقى باهلك فتعود طالقاً، حبلک علی غاربک، انت نخلی کهذا البعیر»، اجراء و اعلام میشد و متارکه صورت می‌گرفت.

ظهار

از جمله راه‌های متارکه زن و مرد در میان عرب‌های جاهلی چنین بود که مرد به همسرش می‌گفت: «ظَهْرُكَ كَظْهَرِ امِي» پشت تو مانند پشت مادر من است، پس از این تعبیر، دیگر زن بر مرد حلال نبود و باید دنبال کارش و به خانه اقوامش می‌رفت.

ایلاء

از طرق دیگر متارکه ایلاء بود که مرد سوگند یاد می‌کرد که دیگر با همسرش هم‌بستر نشود و به این وسیله زن را در مضیقه قرار می‌داد و به او زیان می‌زد.

لعن

هرگاه مرد، زن را متهم به زنا می‌کرد، و یا فرزندش را از خود نمی‌دانست، حق داشتند یکدیگر را لعن کنند و بر یکدیگر حرام دائم گردند.

اما اسلام شایسته‌ترین راهها را درباره‌ی طلاق و ملحقات آن تشریع کرد، و بر طلاق جاهلیت اولی و جاهلیت این قرن خط بطلان کشید، و همه ملت‌ها را از اینگونه طلاق‌ها که جز ستم بر زن نیست بر حذر داشت.

طلاق بر اساس فرهنگ اسلام

اسلام نه مانند ارباب کلیسا طلاق را ممنوع کرد که در صورت ناسازگاری، فساد اخلاقی، عدم تمکین، عقیم بودن و نظائر اینها زن و مرد نتوانند از هم جدا شوند و ناچار يك عمر بسوزند و بسازند، و یا دست به سوی اعمال نامشروع

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 322

دراز کنند، بلکه در امثال موارد یاد شده اجازه داده از هم جدا شوند و در فکر زندگی جدیدی باشند.

و نه مانند جوامع آزاد کنونی اجازه می‌دهد، زن و مرد بدون جهت از یکدیگر جدا شوند، کانون خانواده را متلاشی و فرزندان را بی‌سرپرست رها کنند.

در مورد اول از رسول اسلام روایت شده است:

«خمس لا يستجاب لهم، رجل جعل بیده طلاق امرأته و هی تؤذیه، و عنده ما یعطیها و لم یخل سبیلها:» «1»

پنج گروه‌اند که دعای آنان مستجاب نمی‌شود: یکی از آنان مردی است که خداوند اختیار طلاق زنش را به او سپرده، در حالی که زنش او را آزار می‌دهد، و او می‌تواند مهر و نفقه زن را بپردازد و وی را رها کند، ولی رهايش نمی‌کند و فقط به دعا می‌پردازد تا خدا برایش کاری بکند!

و نیز در این زمینه ولید بن صبیح می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود:

«ثلاث ترد علیهم دعوتهم: احدهم رجل يدعو علی امرأته و هی له ظالمة فیقال له: الم نجعل امرها بیدک؟» «2»

سه طایفه‌اند که دعای آنان پذیرفته نمی‌شود: یکی از آنان مردی است که بر ضد زنش دعا می‌کند در حالی که زن نسبت به او ستمکار است، به او گفته می‌شود: آیا اختیار طلاق را به تو نداده‌ام؟

از این دو روایت به خوبی فهمیده می‌شود، در صورت ناسازگاری و عدم انجام تکالیف مقرر از ناحیه زن، مرد حق دارد به جای دعا و توسل به امور معنوی از وسائل قانونی استفاده کرده خود را از پنجه‌ی چنین زن نابکاری رها سازد.

و در مورد دوم نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

(1) - وسائل ج 22 ص 11.

(2) - وسائل ج 22 ص 11.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 323

«بلغ النبی ان ابا ایوب یرید ان یطلق امرأته فقال رسول الله: ان طلاق ام ایوب لحوب.» «1»

به پیامبر خبر رسید که ابو ایوب قصد دارد زنش را طلاق دهد، چون رسول خدا همسر او را به نیکی می‌شناخت فرمود: طلاق ام ایوب گناه است.

و حضرت باقر (ع) فرمود: پیامبر به مردی برخورد و از او پرسید، با همسرت چه کردی؟ گفت: او را طلاق دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی از او سر زده باشد گفت: آری، حضرت باقر فرمود: آن مرد پس از مدتی ازدواج کرد، پیامبر

به او برخورد و از او پرسید ازدواج کردی؟ گفت: آری، پس از مدتی از او پرسید زنت را چه کردی؟ گفت: طلاق دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی کرده باشد؟ گفت آری، سپس آن مرد تجدید فراش کرد، پیامبر بار سوم به او برخورد و پرسید با این همسرت چه کردی؟ گفت: طلاقش دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی کرده باشد؟ گفت: آری! حضرت فرمود: خداوند دشمن می دارد، یا لعنت می کند هر زن و مردی که مرتب زن و مرد عوض می کنند. «2»

از این دو روایت نیز به خوبی فهمیده می شود که زن طلاق دادن بدون جهت گناه و حتی عاملش مورد لعنت خداست.

طلاق در جهان معاصر

آزادی بی حساب، رواج فحشاء، استقلال مالی زنان، اشتغال آنان در ادارات، نهادهای کارخانجات، ضعف ایمان و باورهای دینی، امکان صورت گرفتن گزینه جنسی از بازار آزار، از دست رفتن روح تعقل و سپرده شدن زمان امور به دست

(1) - کافی ج 6 ص 55.

(2) - کافی ج 6، ص 55.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 324

احساسات تظاهر به روشن فکری و رهایی از قیود دینی و اخلاقی و سنت های صحیح خانوادگی و اجتماعی، انتقام گیری از عوامل ممنوعیت کلی طلاق و اموری هستند که در درجه اول جوامع غربی و در مرحله دوم تابعان فرهنگ آنان را به انحلال کانون خانواده و طلاق کشانیده، تا جایی که در برخی از کشورها از هر سه ازدواج و در برخی دیگر از هر دو ازدواج، بلکه از يك ازدواج، بیشتر به طلاق می انجامد، و طبعاً این امر از يك سو مردان و زنان از هم جدا شده را به وادی فساد و بی بند و باری بیشتر می کشاند، و رواج امراض مقاربتی و ایدز را افزایش می دهد، و از سوی دیگر فرزندان آنان را به بی خانمانی و ولگردی و فساد و اعتیاد و آلودگی های جنسی و جنایت و خشونت و سرقت و غیره سوق داده مشکل عظیم دیگری برای جوامع بشری به بار می آورد!! از سال 1996 تا سال 2002 آمار طلاق از 68% در پاره ای از کشورها و کمترینش در کشورهای اسلامی تا 5% ثبت شده است.

1 طلاق منفورترین حلال و راه کم کردن آن

حضرت صادق (ع) از قول رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ما من شیء احب الى الله عزوجل من بیت یعمر بالنکاح، و ما من شیء ابغض الى الله عزوجل من بیت یخرب فی الاسلام بالفرقة یعنی الطلاق:» «1»

چیزی نزد خدا محبوب تر از خانه ای نیست که با ازدواج آباد می شود، و هیچ چیز نزد خدا منفورتر از خانه ای نیست که با طلاق خراب می شود.

و نیز پیامبر فرمود:

(1) - وسائل ج 22، ص 7.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 325

«ما احل الله شیئاً ابغض الیه من الطلاق:» «1»

خداوند چیزی را حلال نفرمود که مبغوض تر از طلاق نزد او باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ابغض الاشياء عندی الطلاق:» «2»

منفورترین اشیاء نزد من طلاق و جدائی است.

رسول خدا فرمود: کسی که در جدائی میان زن و همسرش بکوشد، خشم خدا بر اوست، و او را در دنیا و آخرت لعنت می کند. «3»

و نیز فرمود: کسی که در راه جدائی انداختن میان زن و شوهر برود، هر چند موفق نگردد، در معرض سخط خدا و لعنت او در دنیا و آخرت است، و حضرت حق لطف خود را بر او حرام می کند. «4»

نگاه اسلام درباره طلاق از روایات ذکر شده معلوم می شود، و از این شدیدتر درباره بدی و زشتی و غیر انسانی بودن طلاق بی علت نمی توان بیانی رساتر بیان کرد: طلاق مورد نفرت خداست و سعی کننده برای جدائی زن و شوهر مورد سخط حق و لعنت اوست.

2- دادگاه صالحه در خانه

کتاب خدا به همه خانواده ها طرح می دهد: زمانی که میان زن و شوهر اختلاف افتاد، ریش سپیدان دو خانواده نباید زن و شوهر را رها کنند، بلکه لازم است دادگاه و محکمه خانوادگی تشکیل و آنان را با هنرمندی، و یادآوری

(1) - کنز العمال ج 9، ص 661، حدیث 27871.

(2) - قرآن و مقام زن 163.

(3) - وسائل ج 15، باب الطلاق.

(4) - بحار ج 76، ص 368.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 326

نیکی های زن و شوهر به یکدیگر، و فراهم آوردن ترس از قیامت و عذاب ستمکار به صلح و سازش و اجتناب از طلاق وادار نمایند.

قرآن در این رابطه می فرماید:

وَ إِنْ حِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا: «1»

3- برای این که این امر منفور و مبغوض خدا کمتر اتفاق بیفتد،

اسلام حضور دو عادل را که گواه بر وقوع طلاق باشند شرط لازم می‌داند، و طبعاً دو عادل هرگز بر کار ظالمانه و خلاف عدالت اگر طلاق بخواند بی‌علت و ظالمانه انجام بگیرد شاهد و گواه نخواهند شد، به ویژه که احراز عدالت شهود امر آسانی نیست.

4- طهارت زن وقت طلاق

هنگام اجرای صیغه طلاق، زن باید در طهر غیر مواقعه باشد، و از آنجا که وقوع این شرط مستلزم گذشت زمانی است که رابطه زناشویی میان آن دو صورت نگرفته باشد، و این خود عامل خوبی است که اشتیاق و علاقه آنان را نسبت به یکدیگر تشدید و از اجرای طلاق منصرفشان سازد.

5- بیرون رفتن زن از خانه شوهر در عده رجعیه

در آیه دوم سوره طلاق آمده: شوهران زن‌های طلاق داده شده به طلاق رجعی را حق ندارند از خانه‌هایشان بیرون کنند و زنان نیز نباید به اختیار خود از خانه شوهران بیرون روند، و لازم است در طول دوران عده که حدود سه ماه و ده روز می‌شود در خانه‌هایشان بمانند:

لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرِجَنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ.

و طبعاً بودن زن در خانه آن هم در این مدت طولانی در خانه شوهر که سببی است که زن و شوهر هر روز بتوانند یکدیگر را ببینند، و محبت‌های گذشته را

(1) - نساء 40.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 327

به یادآورند، چنانچه از روی احساسات زودگذر تصمیم به طلاق گرفته بودند به خود آمده، عهد شیرین مودت را پاس خواهند داشت، و از دام شیطان بیرون آمده به زندگی مشترك باز خواهند گشت.

در هر صورت این سه ماه و ده روز که از مقررات اسلام در امر طلاق است، فرصتی برای بازگشت طرفین از تصمیم عجولانه و تجدید زندگی مشترک است، به ویژه که اندک تمایلی از ناحیه شوهر موجب اعاده وضع زناشویی خواهد شد، چنانکه در فقه آمده است.

طلاق از نظر قرآن و فقه اهل بیت علیه السلام

اولین نکته‌ای که از آیه 229 سوره بقره استفاده می‌شود این است که طلاق رجعی تا دو بار است بیشتر نمی‌تواند صورت بگیرد «مرتان» و پس از آن طلاق بائن خواهد بود.

برای هر بار طلاق رجعی، مرد به حکم قرآن مجید وظیفه دارد یا زن را به زندگی مشترک باز گرداند و با او به صورتی شایسته زندگی را ادامه دهد، و یا وی را به طرز نیکو رها کند، تا دور از تعدی و ستم به زندگی‌اش ادامه و در رفاه و خوشی لازم باشد،

فَإِنْ مَسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ

چنانچه طلاق برای بار سوم واقع شود، شوهر نمی‌تواند به زن رجوع کند، مگر این که زن شوهری دیگر اختیار و با این شوهر دوم حق هم‌خوابگی انجام گیرد، و اگر شوهر دوم زنش را طلاق داد، زن با میل و اختیارش حق دارد به ازدواج شوهر اولش درآید.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 328

اسلام با این قانون عادت زشت مردان روزگار جاهلیت را که از این رهگذر زنانشان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند و با طلاق و مراجعه مکرر، آزادی آنان را سلب و حرمتشان را هتک و حقوق انسانی آنان را پایمال می‌کردند از میان برداشت و پرونده آن را برای همیشه بست، و زن را از آن بدبختی و مظلومیت نجات داد.

همه مسلمانان باید بدانند که شارع مقدس طلاقی را که مشروع و صحیح دانسته طلاقی است که باید دو بار و هر بار به طور جدا صورت بگیرد «مرتان» نه دو بار در یک مجلس و یک دفعه.

مرد باید به این معنا توجه داشته باشد در برگرداندن زن در طلاق رجعی، خواه به شکل رجوع و خواه به شکل عقد جدید، باید به نحو شایسته رجوع کند نه به قصد زیان زدن به زن و آزار او فامساک بمعروف.

و چون رهایش کند تا عده‌اش پایان یابد چه در طلاق اول و چه در طلاق دوم باید به نیکی و ادای همه حقوق مالی و با محبت و خوشنامی باشد نه دشمنی و بدگوئی «او تسریح باحسان»

بطلان دو و سه طلاق در يك مجلس

بسیاری از فقهای فریقین بر این اعتقادند که در اجرای صیغه طلاق جمع: «انت طالق ثلاثة» جز يك طلاق واقع نمی‌شود، چنان که ابن عباس نقل می‌کند:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 329

«طلق ركانة زوجته ثلاثاً فی مجلس واحد فحزن علیها حزناً شديداً فساله رسول الله (ص) كيف طلقتهما؟ قال طلقتهما ثلاثاً فی مجلس واحد قال: اما تلك طلقة واحدة فارتجعهما:» «1»

رکانه همسرش را یکجا سه طلاقه کرد، آنگاه به شدت از این که همسرش را از دست داده ناراحت شد، پیامبر خدا از او پرسید صیغه طلاق را چگونه جاری کردی؟ پاسخ داد سه طلاق را یکجا بر زبان راندم، حضرت فرمود: این يك طلاق حساب می‌شود به همسرت رجوع کن و زندگی را با او از سر بگیر.

زرارة از امام باقر یا حضرت صادق روایت می‌کند که از حضرت باقر یا امام صادق پرسیدم از مردی که:

«طلق امرأته ثلاثاً فی مجلس واحد و هی طاهر قال هی واحدة:» «2»

همسرش را در يك جلسه سه طلاقه کرد و این طلاق در طهارت همسرش واقع شد، حضرت فرمود این يك طلاق حساب می‌شود.

گروهی از امامیه مانند سیدمرتضی و ابن عقیل و سلار و ابن حمزه گفته‌اند طلاق جمع بدعت و باطل است و هرگاه با لفظ ثلاث و اثین گفته شود نه يك طلاق حساب می‌شود و نه بیشتر.

ائمه اربعة اهل سنت فتوا داده‌اند که: سه طلاق در يك مجلس اگر چه حرام یا مکروه باشد واقع می‌شود. «3»

ابن عباس می گوید: در زمان رسول خدا و حکومت ابوبکر تا دو سال از سلطنت عمر سه طلاق یکی به حساب می آمد و از آن به بعد عمر آن را جائز شمرد و به شکل قانون درآورد.

(1) - قرطبی ج 3 ص 131.

(2) - وسائل ج 22 ص 61.

(3) - صحیح مسلم، ج 2، ص 1099، حدیث 15 الی 17

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 330

در صورتی که نسائی از محمد بن لبید نقل می کند:

«اخبر رسول الله عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعاً فقام غضبان ثم قال: ايلعب بكتاب الله و انا بين اظهركم؟ حتى قام رجل آخر فقال يا رسول الله الا اقتله؟»

پیامبر از مردی که همسرش را در يك مجلس سه طلاقه کرده بود خبر داد، سپس خشمگین و عصبانی برخاست و فرمود: در حالی که من بین شما هستم با کتاب خدا بازی می شود، کار به جایی رسید که مردی برخاست و گفت ای پیامبر خدا آیا نباید او را بکشم؟

تصمیم خلاف کتاب خدا

با توجه به این که سخت گیری اسلام در مورد طلاق برای این است که کانون گرم خانواده ها به آسانی متلاشی نشود، ما پیروان مکتب اهل بیت در شگفتیم چه مصلحت ضروری و ملزومی ایجاب کرد که جناب عمر با این که قرآن با کلمه «مرتان» مسئله طلاق را در دو مرتبه با دارا بودن عده حکم داده است آن را جائز ندانست و در برابر حکم خداوند حکمی از نزد خود ارائه کرد، در حالی که سنت و سیره نبوی جواز سه طلاقه را در يك مجلس بازیچه قرار دادن کتاب خدا و دین معرفی کرد!

شیوه طلاق بر اساس کتاب خدا در میان مسلمانان تا دو سال از حکومت عمر رواج داشت ولی ایشان يك مرتبه تصمیم گرفت سه طلاق را در يك مجلس قانونی و بدین وسیله در هدم و تخریب كانون خانواده‌ها اقدام نماید؟!

ابن تیمیه که در تعصب و علم کردن امور غیر دینی به عنوان دین مشهور است می گوید:

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 331

«و لو رأى عمر عبث المسلمين فى تحليل المبانة لمطلقها ثلاثاً لعاد الى ما كان عليه الامر فى عهد رسول الله:» «1»

اگر عمر می دید که جواز سه طلاق در يك مجلس چه بلائی بر سر خانواده‌ها و متلاشی کردن آنها می آورد قطعاً حکم را به همان صورتی که زمان رسول خدا بر اساس قرآن بود برمی گردانید.

خوشبختانه دانشمندان آگاه و غیر متعصب به این حقیقت پی برده‌اند که حکم عمر عامل تخریب بنای خانواده، و بی سرپرست شدن فرزندان، و آثار سوء دیگر است، لذا آن را کان لم یکن و باطل انگاشته فتوا به نادرستی آن داده‌اند، چنان که در مصر قانون احوال شخصیه برخلاف حکم عمر تنظیم شده است.

مفتی اعظم مصر مرحوم شلتوت که سال‌ها نیز ریاست دانشگاه الازهر را به عهده داشت می نویسد:

پژوهشگر واقع بین در بیشتر موارد در مذهب شیعه دلائل محکمی می یابد که با اهداف شریعت در جهت اصلاح خانواده و جامعه سازگار است و او را به سوی این مذهب جذب و هدایت می نماید. «2»

داستانی شگفت در طلاق

چند سالی محرر این تفسیر برای تبلیغ به انگلستان می رفتم، یکی از سال‌ها در مجلسی از مجالس عرب زبان شیعه شرکت کردم، سخنرانی با بیانی رسا و ذکر مصیبتی هنرمندانه برای آن جمعیت سخنرانی داشت، پرسیدم این سخنران کیست

(1) - النص و الاجتهاد 213.

(2) - رسالة الاسلام سال 11 شماره يك ص 108 مفصل مباحث طلاق را به تفسیر جامع آیات الاحکام قربانی لاهیجی جلد دهم ببینید.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 332

و از کدام کشور است؟ پاسخ دادند از اهالی قاهره مصر است، و شغلش دادیاری و قضاوت در محاکم مصر بوده ولی پس از آن که مذهب اهل سنت را رها کرد و مشرف به مکتب اهل بیت شد به جرم تشیع او را از محکمه اخراج کرده و همه حقوقش را از بین بردند.

به دیدارش مشتاق شدم، از داستانی که بخاطر قبول مکتب اهل بیت که تنها مکتب حق در همه جهان است برایش پیش آمده پرسیدم؟ پاسخ داد: روزی مرد و زن جوانی مسیحی برای طلاق به دادگاه مراجعه کردند، و از آنجا که در مسیحیت طلاق جز در موردی که زن به شوهر خیانت کند و دامن با ارتباط با مرد دیگر آلوده کند وجود ندارد دادخواست طلاق دادند، با زن صحبت کردم از وضع و وجناتش پیدا بود اهل خیانت نیست، با مرد سخن گفتم اصرار بر این داشت که خیانت واقع شده، از او اثبات مسئله را همراه با دلیل و بینه خواستم، درخواست مهلت کرد، ولی برانم روشن بود که از طرف مرد به آن زن افترا و تهمت وارد می شود، در هر صورت به مرد گفتم مکتب غیر منطقی دارید که اولاً طلاق در آن نیست و زن یا مرد تا آخر عمر باید بسوزند و بسازند، ثانیاً وقتی مرد علاقه مند به جدائی شد می تواند با تهمت زدن به زن از زن جدا شود، گفت مکتب شما اهل سنت غیر منطقی تر است، زیرا اثبات تهمت به زن مسیحی از طرف شوهر ممکن است نیاز به زمان طولانی داشته باشد و چه بسا اثباتش غیر ممکن باشد و طلاق صورت نگیرد، اما قانون شما می گوید مرد بدون این که زن کمترین تأثیری داشته باشد می تواند در يك لحظه با گفتن انت طالق ثلاثه از زن جدا شود، و همسرش را پس از سال ها زحمت برای شوهر و آوردن فرزند رها کند، آیا آئین مسیحیت غیر منطقی است یا آئین شما، من پس از این گفتار به فکر فرو رفتم و سخن او را در ردّ فقه اهل سنت به ویژه در باب طلاق منطقی یافتم، به چند مکتب فقهی مراجعه کردم، مکتب اهل بیت را بسیار محکم و استوار

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 333

و مطابق قرآن مجید دیدم، این مذهب را اختیار کردم و شیعه شدم، وقتی حکومت از تشیع من با خبر شد، مرا از اداره بیرون کرد و همه حقوقم را قطع نمود، شیعیان قاهره مرا با آغوش باز پذیرفتند، و از من برای سخنرانی در مجالسشان دعوت کردند، به لطف حق و عنایت اهل بیت مورد محبت شیعه چه در قاهره چه در خارج قرار گرفتم، از طریق مجالس ماه رمضان و محرم و صفر زندگی ام بهتر از زمان کارمندی ام در دادگستری مصر اداره می شود، و حتی حقوق بازنشستگی ام را نیز جبران کرد.

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ:» مفهوم مرتان فاصله دو طلاق از یکدیگر با عده نگاه داشتن است، ظاهر آیه و روایات اهل بیت وجوب تفاوت زمانی میان طلاق هاست پس اگر در يك مجلس و با يك صیغه دو یا سه طلاق واقع شود فقط حکم يك طلاق را دارد.

«فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ،» کلامی کوتاه، رسا، بلیغ، محکم و استوار و در بردارنده دو حکم همراه با دو قید است: معروف، احسان.

«امساك:» محکم و قوی داشتن، «تَسْرِيحُ:» یکباره رها کردن با قید معروف کنار کلمه امساك دوام و پیوستگی نوعی از رشته زوجیت را پس از دو طلاق اعلام می دارد، و با قید احسان در کنار کلمه تسريح رفع حکم زوجیت است که حتماً باید با نیکی و خوبی و مراعات حقوق انجام بگیرد، و کمترین ضرر و خسارتی متوجه زن نشود.

از ظاهر کلمه تسريح استفاده می شود که منظور رهائی نهائی و بریده شدن علقه زوجیت و معطوف به جمله فامساك بمعروف و مقابل آن است، و شامل طلاق سوم می باشد، روی این حساب جمله فأن طلقها در آیه بعد تفریع و بیان از تسريح است، و اگر مقصود از تسريح طلاق سوم نباشد چه معنای متناسب و بلیغی در بر دارد که شایسته کلام خدا باشد؟

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 334

المیزان می گوید: در این آیه عنایت لطیفی بکار رفته که امساك و تسريح با دو کلمه «معروف» و «باحسان» مقید شده و این دو قید اشاره به این است که نگاهداری زن و بازگشت دادن او به زوجیت گاهی ممکن است به قصد ضرر زدن به او باشد، به این صورت که مردی زنش را طلاق دهد، همین که نزدیک تمام شدن ایام عده شد رجوع کند، باز او را طلاق دهد و دوباره رجوع نماید، تا زن مورد آزار قرار گیرد، این گونه نگاه داشتن سبب زیان زدن و پایمال کردن شخصیت زن و خلاف معروف بوده و در شریعت اسلام که قوانینش حافظ حقوق همه جانبه است ممنوع می باشد، و آن امساکی را که شرع اجازه می دهد این است که رجوع به منظور يك نوع التیام باشد و موجب انس و آرامش خاطری گردد که خدا برای زن و شوهر خواسته است.

همچنین تسريح که به معنای رها کردن زن است ممکن است به صورت زشت و منکری انجام گیرد، چنان که عوامل خشم و غضب در آن مؤثر بوده و به صورت انتقام درآید، ولی تسريحی که در قانون اسلام تجویز می شود آن است که به طور

متعارف و براساس اصول عقلانی انجام گیرد و در نظر شرع منکر نباشد و این همان تسریح به معروف است که در آیه دیگر می‌فرماید:

فَأَمْسِكُوهُمْ مِّمَّاعَرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُمْ مِّمَّاعَرُوفٍ ولی در این آیه مورد بحث به مناسبت جمله‌ای که بعداً می‌فرماید:

وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُمْ شَيْئاً به جای معروف کلمه باحسان آمده و احسان معنایی زائد بر معنای معروف دارد.

توضیح آن که: اساساً تقیید به معروف و احسان برای پیش‌گیری از فسادهایی است که ممکن است در اثر سوء استفاده از حکم شرعی بروز کند، مثلاً در مورد امساك ممکن است زن به قصد آزار دیدن و اذیت نگاه داشته شود، لذا حکم

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 335

امساك با لغت معروف مقید شده تا از این گونه اعمال غرض‌ها جلوگیری شود، و در مورد تسریح ممکن است شوهر بخشی از مهریه‌ی زن را ندهد و او را رها کند و بسا این عمل در میان مردمی رایج گردد، به صورتی که زشت ننماید و خلاف متعارف نباشد، به همین جهت قید به معروف در کنار تسریح برای جلوگیری از آن کافی نیست، لذا در این مورد به مناسبت این که بلافاصله می‌فرماید **وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ** [برای شما حلال نیست از آنچه به ایشان به عنوان مهریه داده‌اید چیزی بگیرید]

حکم تسریح به کلمه‌ی احسان مقید شده است. **إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ** منظور از «خوف و ترس» گمان غالب و مقصود از «حدود الله» واجبات و محرمات است و ترس از اقامه نکردن حدود الهی به این است که اخلاق زن و شوهر کاملاً مختلف و لوازم نیازهایشان متفاوت باشد، و در نتیجه از یکدیگر احساس دشمنی و ناسازگاری نمایند.

فَإِنْ خِفْتُمْ: شاید نکته این که در کلمه خفتم به جای لفظ تشیه **يَخَافَا** لفظ جمع آورده شده این است که در مورد ترس از عدم اقامه حدود، باید به صورتی باشد که عرف مردم و عادت آنان چنین ترسی را تصدیق کند، نه این که يك نفر در اثر هوسبازی یا وسوسه یا امثال آنها ادعای ترس نماید.

آری این است حدود خدا که بازگرداندن زن باید به طور شایسته، و رها کردنش به صورتی نیک و بر اساس قاعده احسان باشد، و هر کس از حدود خدا تجاوز کند قطعاً جزء گروه ستمکاران است.

در هر صورت از آیه شریفه می‌توان این نکته بسیار مهم را استفاده کرد که نباید میان احکام فقهی و اصول اخلاقی جدائی انداخت، به طوری که در مقام

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 336

عمل فقط به ظواهر احکام و مسائل خشك قناعت شود، چه این کار مصالح تشریع را باطل کرده و غرض دین را که سعادت در زندگی است از بین می‌برد، زن و مرد باید بدانند که اسلام دین کردار و عمل است نه دین گفتار و ادعا، و شریعت عمل است نه شریعت فریضه، و علت سقوط و انحطاط مسلمانان این است که فقط به کالبد احکام اکتفا کرده و از جان و حقیقت آنها اعراض کرده‌اند، دلیل این مطلب آیه‌ای است که بعد از این به فاصله يك آیه می‌فرماید: **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** یعنی هر کس از احکام طلاق و رجوع سوء استفاده کند و در مقام اضرار بر زن برآید به خودش ستم نموده است.

صداق و مهریه

قرآن مجید مهریه‌ی زن را از لوازم نکاح می‌داند، و در صورتی که در صیغه عقد ذکر نشود گرچه مبطل عقد نیست ولی در صورت طلاق یا مطالبه‌ی زن به عنوان مهرالمثل ظهور می‌کند و بر عهده‌ی مرد است که آن را به زن بپردازد.

قرآن مهریه را در عوض چیزی نمی‌داند بلکه از آن تعبیر به صدقات و به عنوان پیش‌کش و هدیه قلمداد نموده، و با تعبیر صدقات در آیه‌ی چهارم سوره‌ی نساء آن را نشانه و دلیل صداقت و راستی و علاقه‌مندی مرد به زن دانسته که او به همسرش هدیه می‌کند.

وَ اتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً.

صداق و مهریه‌ی حق زن است و پدر و مادر زن یا بزرگ خانواده مالک چیزی از آن نیستند، و زن در صورتی که زمینه فراهم باشد با رضایت صد در صد خود می‌تواند آن را به شوهر ببخشد، و بر شوهر هم جایز است در آن تصرف نماید.

چنانچه شوهر زمینه‌ای فراهم آورد، که زن برای نجات خود از آزار و اذیت و ستم و ظلم شوهر مجبور به گذشت از آن شود، تصرف شوهر در مهریه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 337

همسرش حرام، و تا زن راضی نشود، پرداخت آن به زن واجب و به عنوان دین لازم الاداء است.

این که اسلام مهریه و صداق را حق زن دانسته، و فقط او را مالک این مال می‌داند به خاطر این است که در گذشته در میان بسیاری از اقوام و ملل، هرگاه کسی می‌خواست ازدواج کند باید مبلغی پول یا جنس به او و یا پدر و بزرگ خانواده‌اش بدهد تا نکاح تحقق یابد، از این برنامه تعبیر به شیرها یا مهریه می‌شد، ولی آئین پاک اسلام که حافظ حقوق انسان‌هاست برخلاف این رسم و عادت غلط و جاهلی که پدران و بزرگ خانواده با گرفتن مبلغی دخترانشان را به ازدواج می‌دادند و دختران سهمی و نصیبی از مهریه نداشتند، تأکید شدید کرد که صداق و مهریه ملك و مخصوص زن است و پرداخت آن به غیر او جائز نیست وَ أَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً.

با توجه به این که صداق و مهریه از لوازم ازدواج است، اسلام خوشبختی زن را در گرو مهریه زیاد و فراوان نمی‌داند، بلکه از خانواده‌ها می‌خواهد تا جائی که ممکن است از قرار دادن مهریه سنگین اجتناب کنند و پایه و اساس مهریه را بر مقدار متعارف و حتی حداقل قرار دهند.

از رسول خدا روایت شده:

«افضل نساء امتی اصبحهن وجهاً و اقلهن مهراً:» «1»

برترین زنان امتم زیباترین و کم مهریه‌ترین آنان است.

مطلب دیگری که قرآن بر آن تأکید دارد این است که اگر مرد در صدد برآمد به علتی به جای همسرش، همسر دیگری انتخاب کند، حق ندارد چنانچه مال

(1) - کافی ج 5 ص 252.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 338

فراوانی به عنوان مهریه به همسر اولش پرداخت کرده‌از او پس بگیرد و با آن مال زمینه ازدواج مجددش را فراهم کند، تأکید بر این مطلب به خاطر این بود که در جاهلیت این عادت و رسم شوم بر پا بود که وقتی مردی می‌خواست با زن جدیدی

ازدواج کند، تصمیم می‌گرفت با متهم نمودن همسر اولش به فحشاء و امور خلاف او را مجبور به طلاق و گذشت از مهریه‌اش کند، و با مهریه‌ای که از او می‌گرفت ازدواج جدید را انجام دهد، خداوند بر این رسم غلط خط بطلان کشید، و چنین برنامه‌ای را ظالمانه و خلاف شخصیت و مالکیت زن دانست، و مردان را از این که حقوق واجب زنان را پایمال کنند بر حذر داشت، نکات مهمی در این زمینه هست که در آیات 21 و 20 سوره مبارکه نساء مطرح است.

در هر صورت پرداخت مهریه به زن واجب، و چیزی از آن را بدون علت شرعی یا منطقی تصرف کردن حرام است، و اگر کسی در هنگام ازدواج نیتش این باشد که مهریه زن را نپردازد گناهکار و به منزله سارق است.

از امام صادق (ع) روایت شده است:

«من امهر مهرًا ثم لا ينوي قضاءه كان بمنزلة السارق.»¹

کسی که برای همسرش مهریه قرار دهد و پرداخت آن را نیت نداشته باشد به منزله دزد است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من تزوج المرأة و لا يجعل في نفسه ان يعطيها مهرها فهو زني.»²

کسی که زنی را به همسری درآورد، و در درونش این نیت باشد که مهریه او را نپردازد زناکار است!!

البته این روایت به معنای این نیست که عقد باطل است به این معناست که گناه نپرداختن مهریه گناه زنا می‌باشد.

(1) - فروع کافی ج 5، ص 1356 چاپ مؤسسه انصاریان.

(2) - فروع کافی ج 5، ص 1356 چاپ مؤسسه انصاریان.

تفصیل این مسئله مهم را باید در کتاب‌های روایی و فقهی ببینید، در این سطور بر اساس آیات قرآن مجید به فهرستی از حقوق زن بر شوهر در زمان طلاق رجعی اشاره می‌کنم.

طلاق حلالی منفور نزد خداست، و تا جایی که ممکن باشد مرد و زن باید باگذشت از یکدیگر، و یادآوری خاطرات شیرین گذشته از انجام آن پرهیزند، و به ویژه مردان باید زنان را از این که با طلاق، در مشقت و رنج، و بیوه شدن، و بی‌سرپرست گشتن قرار بگیرند حفظ کنند و آنان را از محبت و صداقت، گرمی کانون خانواده محروم نمایند،

2- چنانچه به عللی طلاق رجعی انجام گرفت، راه برای بازگردان زن بسیار آسان و هموار است، و عقد مجدد لازم ندارد، شوهر زن شایسته‌ترین فرد برای به هم زدن طلاق و باز گرداندن زن به خانه و ادامه زندگی با اوست، و قطعاً بازگرداندنش موجب رضایت و خوشنودی خداست.

3- بر مرد واجب است چنانچه طلاق صورت گرفت مهریه زن را تا دینار آخر بپردازد، و بر او حلال نیست که چیزی از مهریه را تصرف نماید، و فراهم آوردن زمینه تا جایی که زن مجبور شود از مهریه خود گذشت کند حرام است.

4- بر مرد لازم است تا زمانی که عده طلاق به سر نیامده هم چون روزگار ازدواج از همسرش نگاهداری کند و نفقه او را بپردازد، و خانه و مسکن و لباس مطابق شأن در اختیار او بگذارد.

5- بر مرد لازم است در هنگام طلاق و زمان عده از خشم و غضب و سخت‌گیری نسبت به زن، و بد زبانی درباره او پرهیزد، و به خانواده زن احترام بگذارد، و جداً از تهمت و افترا و غیبت چه نسبت به زن و چه نسبت به اقوام زن اجتناب کند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 340

6- زنی که پیش از آمیزش جنسی و پیش از قرار دادن مهریه طلاق دادید علاوه بر این که نصف مهریه‌ای را با احتساب مهر المثل می‌پردازید او را به اندازه وسع خود از خانه و مرکب و باغ و زمین و لباس و فرش و نظائر اینها بهره‌مند سازید:

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُحْسِنِينَ. «1»

7- مرد نباید زن طلاق داده خود را به طلاق رجعی از خانه بیرون کند بلکه باید وی را در همان خانه‌ای که خودش زندگی می‌کند اجازه زندگی دهد: أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ. «2»

و چنانچه زن حامله باشد تا وضع حمل لازم است باید هر گونه نفقه‌ای که لازم است به او پرداخته شود، و اگر برای شیردادن فرزند مزدی طلب کند باید شوهر مزد شیردهی را به او بپردازد و اگر به توافق نرسیدند شوهر باید برای فرزند شیرخوارش دایه بگیرد.

قاعده محلل

مسئله محلل در آیه شریفه 230 سوره مبارکه بقره مطرح است و مسئله‌ای است که گاهی بی‌خبران از مصالح زندگی زن و شوهر، و زمانی مغرضان و متکبران در برابر حق به آن نظر مثبتی ندارند، و این حکم را که از نظر روانی و فطری مانعی بسیار مهم در برابر سه بار سه طلاقه کردن زن است به مسخره می‌گیرند!

(1) - بقره 236.

(2) - طلاق آیه 6.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 341

درباره شأن نزول آیه نوشته‌اند زن رفاعه بن وهب به محضر رسول خدا شرفیاب شد و گفت: من همسر رفاعه بودم و او سه بار مرا طلاق داد و من پس از طلاق سوم همسر عبدالرحمن بن زبیر شدم، ولی او از نظر جنسی ناتوان بود و به همین جهت مرا طلاق داد، آیا می‌توانم بار دیگر به همسری پسر عموم رفاعه درآیم؟ حضرت فرمود: نه

«حتى یندوق عسیلتک و یندوق عسیلته»

مگر این که همسر دوم با شما آمیزش جنسی انجام داده باشد، و تو نیز از او کامیاب شده باشی.

بر اساس روایات و اجماع فقهای شیعه هر گاه سه مرتبه طلاق دادن، سه بار تکرار شود و طلاق زن به مرحله نهم برسد چنین زنی برای همیشه بر شوهرش حرام می‌شود، و به هیچ صورت نمی‌تواند به شوهر اول بازگردد.

ولی در صورت سه بار طلاق زمانی می‌تواند به عقد شوهر اول درآید که با مرد دیگر بدون قرار شرط طلاق ازدواج دائم کند و عمل جنسی هم با او انجام گیرد، چنانچه شوهر دوم با اختیار خودش زن را طلاق داد، زن می‌تواند به ازدواج شوهر اول درآید، و اگر طلاق نداد بر زوجیت شوهر دوم باقی می‌ماند.

قانون محلل برای حفظ زن و نجات او از بازیچه قرار گرفتن در دست شوهر اول تشریع شده است، چرا که این قانون به مرد بواهوس که حرمت قانون خانواده را نگه نمی‌دارد، و برای امور جزئی با طلاق زن قانون بھاری خانواده را به زمستان سرد مبدل می‌سازد هشدار می‌دهد که اگر این کار سه بار تکرار شود، دیگر به این آسانی نمی‌تواند همسرش را گرچه عاشق دلباخته او شده باشد به دست بیاورد، و ناچار زن باید با مرد دیگر به صورت دائم ازدواج نماید و چه بسا ممکن است شوهر دوم دشمن شوهر اول باشد و حرمت زن را به خوبی نگاه دارد و شوهر اول را زجر کش نماید، از این جهت غیرت مردانگی و حمیت و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 342

تعصب او را نسبت به زن تحریک و از ادامه طلاق به صورت سه بار باز می‌دارد، و این قانون يك تدبیر روانی جهت کنترل طلاق است، و از شروطی که برای مرد محلل قرار داده شده از قبیل این که باید ازدواجش دائم و با بلوغ و آمیزش جنسی همراه باشد می‌توان فهمید که این قانون برای حفظ زن از ملعبه مردان قرار گرفتن و کنترل طلاق تشریع شده و برای مرتبه نهم چنان که بیان شد ازدواج زن را با شوهر اول برای همیشه حرام اعلام کرده است.

حضرت رضا (ع) درباره فلسفه محلل می‌فرماید: این قانون برای این جهت تشریع شده که مردان زود به زود و چند بار چند بار وارد چیزی که مورد نفرت خداست نشوند، و طلاق را سبک نشمارند، و به زنان زیان و خسارت وارد نسازند.

«1»

آری اگر حالت غیرت در مرد زنده باشد، شتاب در طلاق سوم نمی‌کند، و سعی می‌نماید علقه زوجیت با همسر را حفظ کند، و او را چنانچه بخواهد نگاه دارد زمینه قرار گرفتنش را در بستر مرد دیگر فراهم نیاورد.

نکته‌ای که در آیه‌ی مربوط به محلل قرار دارد این است که در آیه شریفه کلمه حدود الله صریحاً ذکر شده و به ضمیر آن اکتفا نشده است که بفهماند این حدود غیر از حدودی است که پیش از این ذکر شده است.

المیزان می‌گوید: ایجاز و اختصاری که در این آیه بکار رفته عقل را مبھوت می‌کند، زیرا در این کلام کوتاه چهارده ضمیر تو در تو با مراجعه مختلف ذکر شده، و در عین حال موجب مغلق شدن کلام و مشکل فهم نگشته است، و هم چنین

در این آیه و آیه پیشین تعداد زیادی اسم‌های نکره و کنایات موجود است و مع ذلك تولید اجمال و ابهامی نکرده و کلام را از اوج فصاحت پائین نیاورده

(1) - من لایحضره الفقیه ج 3، 502.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 343

است، مثلاً در این جمله کوتاه **فَإِمْسَاكَ مَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ** چهار اسم نکره آمده، **مِمَّا آتَتْهُمُوهُنَّ** کنایه از مهریه است، **فَإِنْ حِفْظُهُمْ** کنایه از این است که خوف باید عادی و متعارف باشد، **مَا افْتَدَتْ بِهِ** کنایه از مالی است که زن در طلاق خلع به شوهر واگذار می‌کند، منظور از **فَإِنْ طَلَّقَهَا** طلاق سوم است و مقصود از **فَلَا تَحِلُّ لَهُ** حرمت عقد و آمیزش پس از طلاق سوم است و نیز منظور از **حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ** وقوع عقد و آمیزش می‌باشد که با کنایه مؤدبانه‌ای ادا شده و جمله **أَنْ يَتَرَاجَعَا** کنایه از عقد دوم است .. «1»

(1) - المیزان ج 2 ص 333.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 344

تفسیر آیه 231

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُنْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود نزدیک شدند، آنان را با رجوع کردن به طور شایسته و متعارف به عنوان همسر قانونی خود نگاه دارید، یا با ترك رجوع به نیکی و خوشی رها سازید، شما را از این که آنان را برای آزار رساندن و تجاوز به حقوقشان با رجوع نگاه دارید نمی‌کنم، و هر که چنین کند یقیناً به خود ستم کرده، و مقررات خدا را که در این آیات برای شما بیان شده به مسخره نگیرید، و نعمت خدا را بر خود و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل نموده که شما را به آن پند می‌دهد متذکر باشید و مورد توجه قرار دهید، و در مسئله ازدواج و طلاق و دیگر امور زنان از خدا پروا کنید و بدانید که خدا به همه چیز داناست.

شرح و توضیح

مفصل مطالب این آیه شریفه را در صفحات گذشته ملاحظه کردید، در اینجا نیاز به توضیح بیشتر نمی‌بینم، فقط توجه به این حقیقت را لازم می‌دانم که قرآن اصرار دارد در مسئله طلاق شخصیت و حقوق زن حفظ شود، و مرد از کینه‌ورزی و انتقام جوئی و دنبال کردن عوارض خشم و غضب پرهیزد، و رجوع به زن را زمینه زیان زدن به او و تجاوز به حقوقش قرار ندهد که این گونه رفتار زیان و ضررش فقط متوجه زن نخواهد بود، بلکه مرد هم از آزار دادن به زن و تجاوز به حقوقش زیان می‌بیند، و از فیوضات حق و آرامش محروم می‌شود.

ازدواج برای به کمال رساندن سعادت و خوشبختی در عرصه زندگی است، ازدواج نوعی عبادت خدا و انجام کار خیر، و مقدمه‌ای برای دور شدن از برخی از گناهان و زمینه ساختن بخشی از آخرت، و عامل جلب رضایت خداست، و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 345

این معانی بلند و عالی با رجوع به زن در طلاق رجعی به قصد آزار دادن و تجاوز به حقوقش نمی‌سازد.

ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران انحراف از جاده فطرت و صراط مستقیم الهی، و پشت کردن به مقررات حق به مسخره گرفتن مقررات است. انسان باید قدردان همه نعمت‌های الهی، و پای‌بند به مقررات خداوندی باشد، و باید رفتارش با همسرش که نعمتی از نعمت‌های خداست به طور متعارف صورت گیرد، و مقررات حق را با لحاظ مسائل عالی اخلاقی و عاطفی بکار گیرد تا زندگی بر پایه‌ی حکمت و مصلحت استوار شود.

اگر در فضای زندگی تقوای الهی مراعات گردد، مشکلی و زیانی و تجاوزی پیش نمی آید.

اگر انسان خدا را در نظر داشته باشد، و به این معنا توجه کند که خداوند به همه امور ظاهر و پنهان و به تمام نیت‌ها آگاه است از طریق مستقیم فطرت و راه الهی منحرف نمی شود.

بر مسلمانان لازم است با خردورزی و عقل و انصاف به زندگی ادامه دهند، و خود را دچار مشکلات و پیچ و خم قوانین بشر ساخته نسازند.

پرتوی از قرآن می گوید: اکنون جاهلیت غربی و محکومین آن در میان پیچ و خم قوانین و روابط خودساخته و بی‌مهار و بحران‌ها و نوسان‌های آن، آشفته و نابسامان گشته آن چنان که زیربنای نسبت‌ها و روابط فطری خانواده بی‌پایه شده و اختلافات و جنایات روزافزون است و محاکم درمانده، و پرونده‌ها متورم، و راه اصلاح به روی اندیشمندان بسته شده است.

آیا خود باختگان مغرور هشیار می شوند و از آیات حکیمانه پند می گیرند، و می اندیشند که روابط و احکام فطری و طبیعی انسان‌ها را باید از مبدئی دریافت

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 346

کنند که قوانین جهان را استوار کرده و هر چیزی را محکم و به جا و به اندازه آفریده است: «1» يَعْظُمُ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

(1) - پرتوی از قرآن ج 2 ص 148.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 347

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، آنان را از ازدواج با شوهران سابق خود در صورتی که میان خودشان به روشی متعارف و شایسته توافق کنند باز مدارید، با این حکم کسانی از شما که به خدا و روز قیامت ایمان دارند پند داده می‌شوند، اجرای حکم حق برای شما سودمندتر و پاکیزه‌تر است و خداوند مصالح شما را در همه امور می‌داند و شما نمی‌دانید.

شرح و توضیح

خطاب **فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ** شامل اولیاء زنان، و سرپرستان خانواده و سردمداران جامعه است. کلمه عضل همه مراحل جلوگیری از اختیار کردن شوهر را به وسیله زن اشعار می‌دارد، زن وقتی طلاق گرفت، چون تجربه‌ی شوهرداری دارد و تا حدی سرد و گرم روزگار را چشیده در انتخاب شوهر آزاد است و اجازه‌ی کسی را لازم ندارد.

آیه شریفه با جمله‌ی **أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ** اعلام می‌کند که زنان مطلقه باید برای بازگشت به شوهرانشان پس از طلاق آزاد باشند، و احدی حق ندارد او را در این زمینه منع کند، و آزادی وی را سلب نماید.

این عات شوم و روش عرب جاهلی و دیگر ملت‌ها بود که زنان را پس از طلاق از شوهرانشان بر اساس خواسته سران قبیله یا خانواده از بازگشت به شوهرانشان، یا ازدواج با دیگری باز می‌داشتند، و به هر کس میلشان می‌کشید شوهر می‌دادند، و حق انتخاب را با زورگوئی از وی سلب می‌کردند!

کتاب خدا این روش نابخردانه و ظالمانه را باطل اعلام کرد، و حق بازگشت به شوهر را ویژه‌ی خود زن دانست و آن را مشروط به تراضی میان خودشان به صورت متعارف نمود.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 348

زمینه انجام این احکام ایمان به خدا و روز قیامت است، ایمانی که هر کس را در جایگاه معین خودش حفظ می‌کند، و از دخالت نابجا در امور دیگران باز می‌دارد.

قطعاً پیروی از احکام حق که از همه احکام استوارتر و متین‌تر است برای زندگی انسان پاکیزه‌تر و پاک‌تر است. یقیناً خدا به تشریح قوانین لازم که پایه‌های زندگی را محکم و با بنیان می‌کند دانا، عقل و مردم در این زمینه نارساست.

بر اساس این آیه شریفه، باید پدر و مادر و خواهر و برادر، و عمو و دایی و دیگر اقوام زن طلاق گرفته توجه داشته باشند که اگر زن بخواهد به شوهرش با عقد مجدد بازگردد مانع از بازگشت او نشوند، و در این مسئله از بکار گرفتن خشم و غضب، و کینه و تعصب و کبر و غرور پرهیزند، که منع زن از ازدواج مجدد با شوهرش خلاف حکم حق و معصیت و موجب کیفر است، دراین زمینه به شأن نزول این آیه توجه کنید:

مردی از مسلمانان خواهر معقل بن یسار را به زوجیت خود درآورد، آنگاه پس از مدتی زندگی با وی طلاقش داد، و بعد از تمام شدن عده مایل شد دوباره با همسر طلاق داده‌اش ازدواج کند، زیرا هر دو از طلاق و جدائی پشیمان شده بودند، و به تجدید عقد علاقه پیدا کردند، ولی معقل برادر زن با پیوند دوباره هر دو مخالفت کرد و به شوهر خواهرش گفت: ای فرومایه پست من بر اساس احترام به تو خواهرم را به عقد تو دادم، تو قدر این نعمت را ندانستی و او را طلاق دادی، من ابداً نمی‌گذارم خواهرم به تو بازگردد و دوباره با تو ازدواج کند، ولی خداوند مهربان با آگاهی از علاقه هر دو به ازدواج مجدد این آیه را نازل

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 349

فرمود، و آزادی زن را در بازگشت به شوهرش اعلام کرد، و همه را از سلب کردن آزادی زن در بازگشت به شوهرش منع فرمود. «1»

(1) - مجمع‌البیان ج 2 ص 109 چاپ مؤسسه‌ی علمی بیروت.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 350

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِيَمَ الرِّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

و مادران باید فرزندان‌شان را دو سال کامل شیر دهند، این حکم برای کسی است که می‌خواهد دوران شیرخوارگی کودک را به اتمام برساند.

تأمین خوراک و پوشاک مادران شیردهنده به طور شایسته و متعارف بر عهده پدر فرزند است، هیچ کس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌شود.

نباید مادری به خاطر فرزندش زیان ببیند، و نه پدری برای فرزندش دچار ضرر شود [بر پدر است که هزینه مادر و کودک را در حد متعارف بپردازد، و بر مادر است که بیش از طاقت مالی شوهر از شوهر طلب خوراک و پوشاک نکند] و چنانچه پدر کودک از دنیا برود هزینه مادر و کودک به اندازه‌ی متعارف از میراث بجا مانده بر عهده‌ی وارث است، و اگر پدر و مادر بر اساس توافق و مشورت‌شان بخواهند کودک را پیش از دو سال از شیر بگیرند، گناهی بر آنان نیست، و اگر بخواهید برای فرزندان‌شان دایه بگیرید ایرادی بر شما نمی‌باشد، در صورتی که مزدی را که باید به دایه بدهید به طور شایسته و متعارف بپردازید و از خدا پروا کنید و بدانید یقیناً خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست.

شرح و توضیح

شیر کودک از مسائل بسیار مهم اسلامی و انسانی است و آیه شریفه آنچه را در این زمینه بر عهده‌ی پدر و مادر کودک است به وضوح و صراحت بیان کرده است.

یرضعن در آیه‌ی شریفه گرچه فعل مضارع است ولی دربردارنده معنای امر است، در حقیقت خداوند مهربان که رزق کودک را در سینه‌ی مادران قرار داده به مادران فرمان می‌دهد که کودک خود را خود شیر بدهند، زیرا شیر مادر غذائی است که به وسیله‌ی غده‌ها و جهازات بدن مادر و از همان ترکیبات خونی و

غذائی ساخته می‌شود، که تار و پود طفل تکوین یافته است، و منشأ عواطف رقیق و متبادل مادر و طفل همین تناسب و جذب طبیعی می‌باشد که با آهنگ‌ها و نگاه‌های مهرآمیز مادر جسم و جان طفل را می‌پروراند و آثاری از مهر و محبت و شعور به مسئولیت در کانون درونش به ودیعه می‌گذارد، و با گذشت زمان و در سنین رشد این آثار ظاهر می‌شود.

خشکی عواطف و سنگدلی و بی‌تفاوتی بعضی اشخاص از آثار تغذیه شیر خشك و ننوشیدن شیر و نچشیدن عواطف مادران هوسباز است.

گویند آهنگ و نگاه و رفتار مادر در چهره و تار صوتی طفل نیز آثاری می‌گذارد و دگرگونی‌هایی پدید می‌آورد.

رابطه‌ی معنوی مادر با طفل چنان مرموز است که حالات و ناراحتی‌ها و سیری و گرسنگی طفل، در جوشش شیر و فعالیت غده‌های پستانی و شور دل مادر تأثیر می‌نماید و مادران این احوال را از دور احساس می‌نمایند.

در مدت دو سال به تدریج قوای بدنی و دستگاه‌های جذب و هضم نوزاد برای تغذیه مستقل آماده می‌شود، و دندان‌ها برای جویدن انواع غذاها می‌روید و صورت عواطف و مزاج مادر در آن مدت تغییر می‌یابد.

تعبیر **حَوْلَيْنِ** که مترادف با عامین و سنتین است گویا همین حالات و تغییرات را می‌رساند، چون معنای ضمنی حول، سال از جهت حالات و تحولاتی است که در آن می‌گذرد و رو به کمال می‌رود **حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ**. «1»

کتاب خدا جایز می‌داند که زن و شوهر با مشورت یکدیگر و با رعایت مصلحت فرزند، کودک را از شیر بگیرند، بدون این که مشکلی برای آنان و فرزند به وجود آید، و نیز برای پدر کودک جایز است، در صورت امتناع زن از شیر

(1) - پرتوی از قرآن ج 20 ص 156.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 352

دادن به نوزاد به هر علتی زن دیگری را برای تغذیه طفل استخدام نماید به شرط این که حق الزحمه دایه به صورت متعارف داده شود.

در همه این زمینه‌ها به زن و شوهر چه اینکه با یکدیگر زندگی کنند، یا وضعشان به طلاق منجر شده باشد سفارش به تقوا و اجتناب از گناه و خودداری از ضرر زدن به یکدیگر شده، و قرآن به هر دو هشدار داده که بدانید که خدا به هر قصد و نیتی آگاه است، و ما فی الضمیر همه موجودات را می‌داند.

درباره‌ی شیر مادر از رسول خدا روایت شده:

«لیس للصبی لبن خیر من لبن امه:» «1»

برای کودک شیری بهتر از شیر مادرش وجود ندارد. و از امیرمؤمنان نقل شده:

«ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکة علیه من لبن امه:» «2»

هیچ شیری برای کودک پربارتر از شیر مادرش نیست.

از روزگاری که برخی از مادران به تقلید از فرهنگ جاهلی غرب از شیر دادن به فرزندانشان به بهانه‌های واهی، و به پیروی از خیالات و هوای نفس امتناع ورزیدند، و کودک معصوم را از رزقی که خدا در سینه آنان قرار داده محروم نمودند، و آغوش پر مهر خود را که بهترین و گرم‌ترین و اثرگذارترین آغوش است از کودک خالی گذاشتند ضربه‌های جبران ناپذیر عاطفی و احساسی حتی به رشد جسمی فرزندان وارد آمد و از این طریق به فرد و خانواده و جامعه زیان و خسارت رسید!

(1) - صافی ج 1 ص 197.

(2) - صافی ج 1 ص 197.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

و کسانی از شما که از دنیا می‌روند و به کام مرگ در می‌افتند، و همسرانی از خود به جای می‌گذارند، باید همسران شوهر مرده چهار ماه و ده روز به انتظار بنشینند و از شوهر کردن امتناع کنند، پس چون به پایان مدتشان رسیدند، در آنچه نسبت به خودشان به طور شایسته و متعارف درباره‌ی ازدواج یا ترك آن انجام می‌دهند بر شما وارثان متوفی و اقوام زن و کارگردانان جامعه گناهی نیست و خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به خاطر حفظ مصالحی به زن فرمان می‌دهد پس از مرگ شوهر چهار ماه و ده روز حوصله کند و از ازدواج با مرد دیگر امتناع ورزد، و روایات به زن می‌گویند در ایام عده وفات از آرایش خودداری نماید.

پس از پایان مدت، اختیار زن منوط به خود اوست، می‌تواند از آرایش بهرمند شود، و آزاد است که شوهر کند، و نیز می‌تواند بدون آرایش به سر برد، و از شوهر کردن خودداری نماید، و کسی از اقوام شوهر یا اقوام خودش حق دخالت در کار او را ندارد، مگر این که بخواهند او را از امر منکری بازدارند.

با توجه به این آیه شریفه اقوام شوهر و اقوام زن حق ندارند با تکیه به عادات و رسوم بی‌پایه یا از روی بخل و حسد از ازدواج زن پس از پایان مدت عده جلوگیری کنند، زیرا ازدواج زن پس از مرگ شوهر و پایان گرفتن عده حقی مشروع و منطقی برای زن است، و احدی را نرسد که از تحقق این حق مانع شود.

این غیر مسلمانان و مؤمنان هستند که در گذشته و امروز نسبت به زنان شوهر مرده قوانین زشت، و اموری منکر دارند، و از عادات و رسومی برخوردارند که شرع و عقل ابداً نمی‌پسندد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 354

در غیر مردم مؤمن گروهی بر این اعتقاد و باور بودند که باید زن را با جنازه‌ی شوهرش سوزانید، یا این که او را همراه با میت در لحد گذاشت.

نصاری معتقداند که زن پس از مردن شوهر ابداً حق ازدواج ندارد!

طایفه‌ای از مردم جاهلی زن را پس از مردن شوهر یکسال از ازدواج محروم می‌نمودند، و برخی از جوامع متمدن حدود نه ماه پس از مرگ شوهر از ازدواج زن جلوگیری می‌کنند و برخی تعیین مدت نمی‌نمایند.

اسلام مدت لازم را چهار ماه و ده روز قرار داده، تا حق وفاداری زن نسبت به شوهر رعایت گردد، و چنانچه از شوهرش حامله باشد در این مدت معلوم گردد، و نطفه‌ی او با نطفه مرد دیگر خلط نشود، و روشن باشد که فرزند متعلق به شوهر از دنیا رفته اوست نه شوهر جدید.

حکمت عده وفات که بیشتر از عده طلاق است علاوه بر برائت رحم یا ظهور حمل، آرامش روحی زن و کسان شوهر و کاسته شدن اندوه و سست شدن علاقه و مجال اندیشه و بررسی وضع خود و آمادگی جسمی و روحی برای انتخاب شوهر آینده است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 355

تفسیر آیه 235

و لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَ لَا تَعْرِضُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ فَهِيمٌ.

در سخنانی که هنگام خواستگاری زن‌هائی که در عده وفات‌اند بدون صراحت و وضوح گوئید [مانند این که من خوش معاشرت، زن دوستم، و به زنی که دارای ارزش‌های اخلاقی باشد علاقه‌مندم] یا قصد ازدواج با آنان را در دل پنهان دارید گناهی بر شما نیست.

خدا می‌داند که شما به زودی آنان را بر اساس میل فطری و خواسته طبیعی یاد خواهید کرد، ولی با آنان در خلوت و پنهانی قرار ازدواج ننبدید جز آن که گفتاری پسندیده و بدون صراحت باشد و هرگز تصمیم بستن عقد ازدواج نگیرید تا عده وفات به پایان رسد، و بدانید که خدا آنچه را در درون دارید می‌داند بنابراین از مخالفت با او پرهیزید و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

شرح و توضیح

مردان می‌توانند از زانی که در عده وفات یا عده طلاق غیر رجعی هستند به طور کنایه خواستگاری کنند.

مردان می‌توانند فکر ازدواج با زانی که در عده به سر می‌برند در دل داشته باشند.

مردان ابدآحق ندارند با زنان شوهر مرده یا مطلقه قول و قرار پنهانی جهت ازدواج پس از پایان عده بگذارند.

ازدواج در زمان عده ممنوع و حرام و عقد از بیخ و بن باطل و بر اساس مکتب اهل بیت اگر این کار با علم به عده و حرمت آن انجام گرفته باشد زن برای مرد حرام ابد می‌شود، و اگر از روی جهل به عده و حرمت آن انجام گیرد حرام مؤبد نیست مگر این که عمل جنسی انجام گرفته باشد.

زنان و مردان باید در این زمینه توجه دقیق داشته باشند که مبدا مرتکب خلاف و معصیت شوند و دچار حسرت و پشیمانی دائم گردند، که خدا از همه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 356

امور آشکار و پنهان بندگان آگاه است وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ.

مردان و زنان نیز بدانند که اگر دچار اشتباه و خلاف شدند، به آموزش و بردباری حضرت محبوب امیدوار باشند که خداوند غفور و حلیم است.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 357

تفسیر آیه 236 - 237

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُحْسِنِينَ.

وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَبَصِّرُوا الْيَدِي بِمَا تَعْمَلُونَ وَ إِنْ تَعَمَلُوا بِصَيْرٍ.

اگر زنان را پیش از آمیزش جنسی یا پیش از تعیین مهریه طلاق دادید، در این طلاق [با مراعات مسائل شرعی و اخلاقی] بر شما گناهی نیست و در چنین موقعیتی بر شما واجب است آنان را از مال خود بهره‌ای شایسته و متعارف دهید، توانگر به اندازه‌ی قدرت خود، و تنگدست به اندازه‌ی وسع خویش که این حقی لازم بر عهده‌ی نیکوکاران است.

و اگر آنان را پیش از آمیزش جنسی طلاق دهید در حالی که برای ایشان مهریه قرار داده‌اید، پس بر شما واجب است نصف آنچه را معین کرده‌اید به آنان بپردازید، مگر آن که خود زنان یا کسی که پیوند ازدواج به دست اوست مانند ولی یا وکیل آن را ببخشد، ولی گذشت و بخشش شما که همه مهریه را به زن بپردازید به پرهیزگاری نزدیک‌تر است، و افزون بخشی و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

شرح و توضیح

دو آیه شریفه در مسئله‌ی طلاق به يك محور بسیار با ارزش که نیکوکاری است دعوت می‌کند، و فرمان می‌دهد به پرداخت نصف مهر قناعت نکنید، بلکه کرم و احسان و مردانگی اقتضا می‌کند که همه مهریه را به زن بپردازید و افزون از مهر آنان را از مقداری از ثروت خود بهره‌مند سازید، و زنان یا ولی آنان را نیز در بخشیدن مهریه به شوهر آزاد گذاشته و نهایتاً می‌گوید: خدا نسبت به نیکوکاری و افزون بخشی شما بیناست و قطعاً کارهای مثبت شما را بدون پاداش نمی‌گذارد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 358

تفسیر آیه 238 - 239

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا إِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

بر همه نمازها و به ویژه نماز میانه [که بر اساس برخی از روایات قابل توجه نماز ظهر است] محافظت کنید و هنگام عبادت و بندگی خاضعانه و با حالت تسلیم برای خدا قیام کنید.

پس اگر [از دشمن یا حیوانات درنده یا خطر دیگری ترس داشتید] نماز را پیاده و یا سواره بخوانید، و هنگامی که امنیت یافتید خدا را با خواند نماز واجد شرایط یاد کنید که آن را در ضمن سایر برنامه‌های دینی که دانای به آن نبودید به شما آموخت.

شرح و توضیح

در رابطه با نماز در آیات ابتدای سوره بقره مطالب مفصل و مشروحی گذشت.

در این که نماز وسطی کدام نماز است روایات شیعه و سنی به طور جزم نمازی را معرفی نمی کنند، پاره‌ای از روایات می گویند نماز ظهر، و برخی دیگر می گویند نماز عصر، و بعضی نماز صبح و برخی می گویند نماز مغرب است، گویا نماز وسطی مانند شب قدر که یکی از سه شب است و صریحاً بیان نشده چه شبی است در میان نمازها پنهان است. پس باید به شرایط ظاهری و باطنی همه نمازها به ویژه نمازی که در روایات بیان شده پای بند بود، تا بهره‌ی معنوی لازم نصیب انسان شود.

از این که پس از بیان احکام ازدواج و طلاق اکیداً به نماز و عبادت خاضعانه سفارش شده، شاید برای این باشد که با تأثیر برداری از نماز که قلب را رقت می دهد، و روح را تصفیه می کند، و آدمی را از فحشا و منکرات باز می دارد، و بین انسان و خدا و قیامت پیوند برقرار می کند، راه برای انجام احکام الهی به ویژه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 359

در مسائل سنگین طلاق که گاهی شیطان و حالت خشم و کینه و تعصب در آن دخالت می کند آسان گردد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 360

تفسیر آیه 240 - 241 - 242

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

وَاللْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد، و از خود همسرانی به جا می‌گذارند، باید به نفع همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا يك سال بدون بیرون راندن از خانه از هزینه زندگی بهره‌مند سازند، پس اگر زنان به اختیار خود از خانه بیرون رفتند، در آنچه نسبت به خود از ازدواج یا انتخاب شغل معقول به طور شایسته انجام دهند بر شما وارثان میت به سبب پرداخت نکردن هزینه به آنان گناهی نیست و خدا توانای شکست ناپذیر است.

و سزاوار است از سوی شوهران به زنان طلاق داده شده به طور شایسته و متعارف کالا و وسایل زندگی داده شود که این حق لازم بر عهده پرهیزکاران است. خداوند اینگونه قوانین و احکامش را روشن و واضح در اختیار شما می‌گذارد، که نسبت به آنها اندیشه و تعقل کرده و با درک استواری و استحکامش و این که همه آنها به مصلحت و خیر شماست به مرحله اجرا و عمل بگذارید.

شرح و توضیح

در این آیات نیز مانند برخی از آیات گذشته بر محور نیکی و احسان تکیه شده، واز همه دعوت شده که در مواقع حساس چون طلاق مواظب باشید از ارزش‌های اخلاقی غافل نشوید، و برابر با شأن و شخصیت زن مطلقه با او رفتار کرده و وی را چه در زمان حیات خود و چه پس از مرگتان علاوه بر پرداخت مهریه از مال و کالا و مسکن بهره‌مند سازید.

این نوع آیات بیش از تبیین احکام و حدود و حقوق انگیزنده عقل برای تفکر و اجتهاد و شناخت اصول مصالح است، و اگر عقل فطری دارای تحرک و اکتساب نباشد دچار توقف و جمود می‌گردد، آن که اندیشه و تعقل ندارد گویا

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 361

عقل ندارد، و آن مردمی که تعقل و عقل ندارند، دچار مرگ روحی و سپس مرگ اجتماعی می‌شوند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 362

تفسیر آیه 243 - 244 - 245

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

آیا به کسانی که از ترس مرگ از خانه‌هایشان در حالی که هزاران نفر بودند بیرون آمدند با دیده عبرت ننگریستی و وضعشان را ندانستی؟ پس خدا به آنان فرمود بمیرید سپس آنان را زنده کرد، خدا نسبت به مردم دارای فضل و احسان است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گذارند. و در راه خدا پیکار کنید و بدانید که یقیناً خدا شنوا و داناست.

کیست آن که به خدا وام نیکو دهد، تا آن را برای وی چندین برابر بیفزاید؟ و خداست که روزی را تنگ می‌گیرد و گشایش می‌دهد و همه شما برای دریافت پاداش به سوی او باز گردانده می‌شوید.

شرح و توضیح

در این سه آیه شریفه به سه مسئله مهم توجه داده شده:

1- مرگ و حیات 2- قتال در راه خدا 3- قرض نیکو

نکته قابل توجه این که این سه آیه شریفه به نوعی با هم ارتباط و پیوند دارند.

مرگ و حیات

به یقین انسان‌ها دارای دو مرگ و دو حیات هستند:

مرگ روحی و مرگ جسمی، حیات روحی و حیات جسمی.

گروهی از مفسران شیعه و اهل سنت آیه شریفه را منطبق بر مرگ جسمی و حیات جسمی دانسته بر اساس پاره‌ای از روایات می‌گویند:

پادشاهی از پادشاهان بنی‌اسرائیل، مردم را فرمان داد که برای جنگ با دشمن از شهر و دیار خارج شوند، مردم به فرمان پادشاه بیرون رفتند و لشکرگاه زدند. ولی ترس آنان را فراگرفت، و از مرگ در میدان جنگ نفرت پیدا کردند، و بهانه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 363

آوردند که سرزمینی که به سوی آن می‌رویم آلوده به وباست و تا و با از آن قطع نشود به سوی آن نمی‌رویم.

خداوند مرگ را به جانب آنان فرستاد، وقتی مشاهده کردند مرگ در میانشان زیاد شد به حال فرار شهر و دیارشان را ترک کردند تا به چنگال مرگ دچار نشوند، چون پادشاهشان چنین دید دست به نفرین برداشت و گفت: ای پروردگار یعقوب و خدای موسی، معصیت بندگان را شاهی، نشانه‌ای از وجود خودشان به آنان بنمایان تا بدانند که قدرت فرار از تو را ندارند، خداوند هم يك فرمان همه آنان را به کام مرگ انداخت، و چهارپایانشان را نیز نابود کرد، هشت شبانه روز بر آنان گذشت اجسادشان ورم کرد و بوی تعفن گرفت، مردمی به آنان گذشتند، به این نتیجه رسیدند که از دفن این چند هزار نفر عاجز و ناتوان‌اند، چهار دیواری دورشان کشیدند تا از حملات درندگان در امان بمانند.

مدت مدیدی بر آنان گذشت تا اجسادشان پوسید، و استخوانهایشان بدون گوشت و ماهیچه شد، و تار و پودشان از هم گسیخت، پس حزقیل نبی بر آنان گذشت، درباره آنان شگفت زده شد و به فکر فرو رفت، به حزقیل وحی شد می‌خواهی نشانه‌ای از قدرتم را به تو بنمایانم، و نشانت دهم که من چگونه مردگان را زنده می‌کنم، حزقیل عرضه داشت آری، پس خدا همه آن مردگان را زنده کرد. «1»

در بعضی از تفاسیر آمده، آن چند هزار نفر به بیماری طاعون از دنیا رفتند، و حزقیل پس از هشت روز بر آنان گذشت و از این حادثه گریست و از خداوند

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 364

خواست همه آنان را زنده کند، و حضرت حق همه را زنده کرد و مدت‌ها پس از این حادثه در دنیا زیستند تا به اجل طبیعی مردند. «1»

المیزان از تفاسیری است که این معنا را پذیرفته و میان این آیه و آیاتی که مرگ و حیات دنیوی را يك بار می‌داند. منافاتی حس نکرده است و می‌گوید: آیاتی که در داستان‌های ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و اصحاب کهف وارد شده و دلالتش قابل انکار نیست برای ابطال این اصل که حیات و مرگ دنیوی الزاماً باید يك بار باشد کافی است و در پایان مطالب مربوط به آیه می‌گوید: حق این است که آیه مورد بحث در صدد بیان داستان خاصی است و جنبه تمثیل ندارد، چون عادت قرآن این است که مثل‌ها را از داستان‌های واقعی مشخص می‌سازد، علاوه بر همه این امور زندگی دنیا با فاصله شدن مرگ متعدد نمی‌شود، چنان که از داستان اصحاب که، و عزیر به بهترین وجه استفاده می‌شود که با وجود مرگ ممتد به زندگی ایشان خاتمه داده نشد.

و راه جمع میان آیاتی که دلالت بر وحدت حیات دنیوی دارد، با آیاتی که دلالت بر تعدد زندگی برای مردمی مانند اصحاب کهف و عزیر و غیر هم دارد این است که منظور از آیاتی که به آنها به وحدت حیات استدلال شده تا آیه مورد بحث را به عنوان تمثیل نشان دهند، و از مورد خاص خارج کنند، وحدت نوعی، زندگی دنیاست، یعنی زندگی دنیا از لحاظ نوعی و سنخ وجود یکی است چه مرگی میان آن فاصله شود و چه نشود. «2»

برخی از تفاسیر بر این عقیده‌اند که این آیه شریفه که مسئله مرگ و حیات را مطرح کرده منطبق با مرگ و حیات روحی و نهایتاً مرگ و حیات اجتماعی است

(1) - کشف الاسرار ج 1، ص 650.

(2) - المیزان ج 2، ص 395.

و از این که بپذیرند داستان خاصی را دنبال کرده امتناع دارند، این تفاسیر می گویند: آیا فرار از طاعون یا گریز از هر گونه جنگی چنان گناهی است که پاداشش عذاب و مرگ همگانی است؟!

لحن و اسناد این روایات اسرائیلیت آنها را آشکار می نمایاند.

طبری در تفسیر خود اسناد آن را به اشخاصی ناشناخته یا شناخته شده به بی تقوایی و نادراستی و ابن عباس نیز به وهب بن منبه یهودی و به يك يهودی ناشناس می رساند!

سبب پیدائی این گونه داستانها در تفسیر قرآن انگیزه افسانه جوئی عوام مردم بوده که مانند اطفال و برای باز شدن ذهن در پی داستانهای خیالی می باشند و از اشارات قرآنی و تعبیرات عبرت انگیز آن درك روشنی ندارند، جالب توجه این است که از این داستان مفصل و افتخار آمیز اسرائیلی اشاره ای هم در کتب عهد قدیم و کتاب حزقیل نیامده است.

اگر هم محمل این روایات درست باشد، نظر قرآن بیش از بیان حکمت و هدایت و عبرت نباید باشد، چنان که عبده می گوید: در این داستان چون اشاره به عدد و شهر و چگونگی آنها نشده، معلوم می شود که نظر به واقعه خاصی نیست، و همین بیان سنت الهی و عبرت است و شاید تمثیلی باشد از حال مردمی که در برابر دشمن نایستادند و از ترس مرگ گریختند و دچار عوامل مرگ و محکوم به آن شدند و به دست دشمن نابود گشتند، و چون این گونه مرگ همگانی از سنن الهی است به خداوند نسبت داده شده: **فَقَالَ هُمْ اللَّهُ مُوتُوا** سپس همان ملت «نه آن افراد» که دچار مرگ و محکوم به آن شدند و شخصیت و حیات اجتماعی شان از میان رفت، دوباره تجدید حیات نمودند و از جای برخاستند **أَحْيَاهُمْ**.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 366

بیان و ارائه این گونه حیات و مرگ و نسبت آن به يك قوم و نژاد خارج از اسلوب قرآن نیست. خطابهای به بنی اسرائیل چون: **وَ إِذْ بَخَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ** و دیگر خطابها و بیان حوادثی که به همه آنها نسبت داده شده از جهت پیوستگی و وابستگی اجتماعی آنان می باشد، چنان که در کلمات و تعبیر عرفی نیز چنین است که می گویند: آن ملت و قوم محکوم شدند و از میان رفتند و سپس تجدید حیات و قوا نمودند - معلوم است که آن افراد از میان رفته غیر از افراد زنده شده اند، و از جهت وحدت قومی و ملی موت و حیات و پیشرفت و عقب ماندگی به همه نسبت داده می شود، و نیز حیات و موت معنوی چه درباره اشخاص و یا امتها در قرآن آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: «1»

ای اهل ایمان چون خدا و پیامبر برای زنده کردن شما از شما دعوت کنند دعوت آنان را اجابت کنید.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا: «2»

آیا آن که مرده بود، پس او را با نسیم هدایت زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا به وسیله آن در میان مردم زندگی کند، مانند کسی است که فرو رفته در تاریکی هاست، آنچنان که از آن بیرون نمی آید؟

البته این گونه تبیین و تفسیر را نباید مبتنی بر انکار معجزات و احیاء اموات به سبب قدرت خدا دانست، چنان که بعضی از بی خبران از حقایق الهیه تصور کرده اند، زیرا ایمان و یقین به معجزات و قدرت مطلقه حق و خرق عادات که از اصول ایمان به نبوت است، هرگز مجوز این نیست که هر آیه ای از قرآن که در آن خبری و عبرتی باشد به صورت اعجاز نمایانده شود، زیرا معجزات حقه پدیده استثنائی و برای اثبات نبوت و اعلام تحدی و قهر منکر و منتسب به مدعی

(1) - انفال 24.

(2) - انعام 122.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 367

باید باشد، نه تفنن و نمایش گری، و در این آیه نه از مدعی نام و اشاره ای است و نه از منکر و نه از آثار و نتایج اعجاز چنان که گفته شد در اصطلاح قرآن و عرف مردم، موت و حیات دارای معنای وسیعی است، موت و حیات زمین و گیاه و فرد و اجتماع و معنوی و ظاهری.

آیه مورد بحث به قرینه و سیاق آیاتی که به آن پیوسته است، گویا حکمت اصلی و کلی و انگیزه هجرت و جهاد را برای تجدید حیات می نمایاند، و گویا داستان نهضت و حرکت بنی اسرائیل و بیرون رفتن آنان از دیارشان که در آیات بعد آمده، بیان نمونه محقق مفصلی از این آیه است.

با این نظر - **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ** - باید ستایشی باشد از روش و حرکت آن مردمی که از ترس مرگ اجتماعی و معنوی از دیار و علاقه‌هایشان بیرون رفتند - **خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ** - به جای «ترکوا دیارهم» - همین خروج از همه علاقه‌های عادی را می‌رساند، همان علاقه‌ها و پای‌بندی‌هایی که موجب سستی و ناتوانی و تن دادن به هر زبونی می‌شود. آنان در تاریخ و جوامع بشری هزارها مردم همدل و هم قدم بودند که از میان توده‌های زیون و استعداد مرده و بی‌تفاوتی که در شهوات و هوس‌های خود دفن شده بودند بپا خاستند و رشته‌های علاقه را بریدند و تن به مرگ دادند تا تسلیم عوامل مرگ با خواری و زبونی نشوند و پایمال و محکوم دشمنان نگردند.

آنان از چنین مرگی سر باز زدند - **حَذَرَ الْمَوْتِ** و تسلیم به مرگی شدند که فرمان آن از جانب پروردگار رحمان رسید و متفرع بر قرار از آن مرگ است: **فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا** و همان خداوند - **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ*** - به آنان یا امتشان حیات ابدی و نوین بخشید - **ثُمَّ أَخْيَاهُمْ**.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 368

در این آیه خبری از موت «فماتوا» پس از فرمان **مُوتُوا** نیامده تا این حقیقت را برساند که همین آمادگی برای مرگ و پذیرش فرمان خدا مقدمه حیات آنان شد:

این گونه مردم که برای رسیدن به حیات معنوی دست به هجرت از دیار می‌زنند، و در برابر دشمن قد علم می‌کنند، و با فرار از مرگ اجتماعی و عقلی و روحی تن به شهادت می‌دهند، و فرمان **مُوتُوا** را به جان می‌خرند نمودار فضل خداوندند، ولی بیشتر مردم سپاس‌گذار نیستند و از این گزیدگان قدرشناسی و پیروی نمی‌نمایند و ارزش آنان را نمی‌شناسند و **لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ**.

اگر اکثر مردم شکرگزار چنین فضل و موهبتی باشند باید با بانگ و آهنگ هجرت آنان از لانه‌ها و لاک‌های خود بیرون آیند و به نوای پر خروش آنان اعصاب و اوتار سستشان به اهتزاز و صدا درآید، و تاریکی‌ها و عوامل سکون و فنا را از میان بردارند و راه مرگ را به سوی حیات جاوید و عزت و کمال در پیش گیرند. «1»

خوانندگان محترم این بود خلاصه دو نگاه و دو نظر در تفسیر آیه شریفه، من قضاوت نسبت به این دو نظر و انتخاب یکی از آن دو را به عهده خود شما و می‌گذارم، و خود از پیش خود نظری اظهار نمی‌کنم.

قتال در راه خدا

در توضیح آیه 190 سوره بقره که به اهل ایمان فرمان مقاتله داده شده تا جائی که لازم بود درباره جهاد و شئون و آثار آن مطالب نسبتاً مفصلی آوردم، و به شرح بیشتری در این زمینه نیاز نمی بینم، ولی باید به این نکته توجه داشت که

(1) - پرتوی از قرآن ج 2، ص 171.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 369

اگر مؤمنان در برابر دشمنان و مستکبران و استعمارگران درنده تر از گرگ نایستند به خواری و ذلت و فقر و مسکنت و مرگ معنوی دچار می شوند.

این مقاتله که با قید فی سبیل الله آمده برای باز کردن راه جهت اجراء احکام حق، و تحکیم فرهنگ خداوند، و تحقق عدالت و حکمت است.

این مقاتله باید از خودنمایی، و دشمنی و کینه بی جا، و برای سلطه بر دیگران، و چپاول اموال و کالای دنیا پاک بماند، و رزمنده واجب است در پیکارش بر ضد دشمن عیار خلوص را بکار گیرد، تا فتنه از میان برود و حاکمیت فرهنگ حق برای نجات همه انسانها تثبیت شود.

قرض نیکو

به نظر بسیاری از مفسران و با توجه به پیوستگی این آیه با آیه قتال، منظور از قرض در اینجا هزینه کردن اموال در راه خدا برای تقویت مقاتله کنندگان است.

قرض حسن نشانگر حسن فاعلی و حسن فعلی است، به این معنا که باید قرض دهنده از ایمان به خدا و قیامت و خلوص نیت برخوردار باشد، و نیز آنچه را در راه خدا می دهد از مال حلال و کالای مرغوب هزینه گردد.

البته آنچه را خداوند برای تقویت مجاهدان و تثبیت فرهنگش از انسان می گیرد - «يَقْبِضُ» - به جای این گرفتن چند برابر به انسان عنایت می کند «وَيَبْصُطُ» و این اقتضای کرم وجود حضرت اوست، و نباید بعید شمرده شود، زیرا گیرنده و

دهنده وجود مقدسی است که خزائنش بی نهایت و کرمش نامتناهی، و لطفش گسترده و بازگشت برای دریافت پاداش به سوی اوست و الیه ترجعون.

اهل ایمان چون به حضرتش وام دهند، و به عبارت دیگر از بهترین اموالشان در راه او هزینه کنند، عوضش را به بهترین صورت دریافت خواهند کرد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 370

در رابطه با وام دادن به مردم جهت گره گشودن از کار بسته آنان، و ثواب و پاداش عظیم این عمل انسانی در آیات مربوطه به خواست حضرت محبوب، و عنایت و لطف او بحث خواهد شد، و در این زمینه به روایات بسیار مهم این باب اشاره خواهیم نمود.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 371

تفسیر آیه 246

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ ائْتِنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

آیا با دیده عبرت و نظر عقلی آن گروه از سران و اشراف بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به پیامبرشان گفتند: برای ما زمامدار و فرمانروائی برانگیز تا در راه خدا جنگ کنیم، گفت: آیا احتمال نمی دهید اگر حکم جنگ بر شما مقرر و واجب شود از آن سرپیچی نموده و به جنگ برخیزید گفتند: ما را چه می شود که در راه خدا بجنگیم در حالی که از میان خانه ها و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده ایم؟ ولی چون جنگ بر آنان واجب شد همه جز اندکی از آن روی گردانند و خدا به وضع و امور و حال ستم کاران داناست.

شرح و توضیح

آیه شریفه نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل پس از نجات از فرعونیان به برکت موسی بن عمران مدتی را به رفاه و آسودگی و در آرامش و امنیت به سر بردند و پس از موسی دچار حکومتی ظالم، شکنجه‌گر، و بی‌رحم شدند، و آزادی و استقلال و امنیت و آرامششان از دست رفت، و دوباره به بلا و مصیبت دچار شدند و در مضیقه و سختی افتادند تا جایی که چاره‌ای جز قیام ندیدند، به همین خاطر نزد پیامبر زمان آمدند و از او خواستند يك نفر را به عنوان حاکم قدرتمند بر آنان بگمارد، تا آنان را از پراکندگی نجات داده و اختلافاتشان را از میان بردارد، و همه را زیر يك پرچم گرد آورده ملت واحد قرار دهد، تا به فرمان او در راه خدا بجنگند و از آن همه بلا و رنج و مشقت و سختی و نهایتاً از دست آن حکومت ظالم نجات پیدا کنند.

آری بنی‌اسرائیل که هیچ حقی به سرزمین فلسطین نداشتند پس از جنگ‌های مداوم و خونریزی‌های بسیار، و بی‌رحمی شدید نسبت به مردم بر سرزمین

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 372

فلسطین چیره شدند، و به خاطر خوی برتری‌جوئی، تعصبات جاهلانه، مال‌اندوزی، روح مادی‌گری، به نبوت و تورات و قوانین حق و پیروی از دلسوزان پشت کردند و به آئین پوك بت‌پرستی دچار گشتند، و هوا و هوس و شهوات بی‌قید و شرط محور زندگی آنان شد.

وحدت و یکپارچگی آنان از میان رفت، و ساختمان انسانیت و کرامتشان ویران شد، و خیمه شرف و بزرگی آنان سوخت، و به طبقات مختلف: غنی و فقیر، حاکم و محکوم، شریف و ضعیف، مستکبر و مستضعف تقسیم شده، به دشمنی و خصومت با یکدیگر دچار شدند و نیروهای خود را بر ضد هم به کار گرفتند تا دچار ضعف و سستی گشتند، و اقوامی که پیرامون آنان بودند و روزگاری محکوم قدرتشان زیستند، در برابرشان متحد شده و بخشی از سرزمینشان را تجزیه کرده و آنان را به ذلت نشانند و فرزندانشان را به اسارت بردند، و داغ زبونی و مسکنت بر آنان زدند، و حدود چهارصد و پنجاه سال در انواع بلاها و مصائب و گرفتار شدن به دست حاکمان ستمکار دست و پا زدند، تا برای نجات خود از آن محمصه‌های سنگین متوسل به پیامبر زمان شدند.

پیامبر آگاه و با بصیرتشان که به اختلافات ریشه‌ای، و بیماری‌های عقلی و روحی، و زشتی‌های اخلاقی، و زبونی درونی آنان آشنا بود، به جای پذیرش درخواستشان در آمادگی آنان برای جنگ با دشمن تردید کرد و از آنان تعبد و تسلیم در برابر حق را خواست و به آنان چنین گفت: آیا احتمال نمی‌دهید اگر فرمان جنگ بر شما مقرر و واجب شود از آن سرپیچی کنید؟!

بنی اسرائیل که از هر جهت دچار مشکل بودند، و سرزمین‌های متصرفی خود را از دست نهاده و اسارت فرزندان‌شان آنان را رنج می‌داد، اقرار کردند که عذر و

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 373

بهانه‌ای برای سرپیچی از جنگ ندارند، و جز مقابله با دشمن برای آنان چاره‌ای نیست.

ولی هنگامی که فرمان جنگ از سوی پروردگار بر آنان واجب شد، تا به وسیله آن از ذلت و زبونی و اسارت نجات یابند، و فرزندان‌شان از بند دشمن آزاد گردند به خاطر پراکندگی قلوب، و ترس و وحشت، و روح مادیگری، و بی‌توجهی به آخرت جز اندکی از آنان از جنگ روی گردان شدند، و به خود و به دیگران ستم روا داشتند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ**.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 374

تفسیر آیه 247 - 248

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ.

و پیامبرشان به آنان گفت: به حق و راست خدا طالوت را برای شما به زمامداری برانگیخت گفتند: شگفتا چگونه او را بر ما حکومت باشد و حال آن که ما به فرمانروائی از او شایسته‌تریم، و به او وسعت و فراخی مال و ثروت داده نشده! پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و وی را در دانش و قدرت جسمی و فزونی داده، و خدا حکومت را از جانب خود به هر کس بخواهد عطا می‌کند و خدا قدرتش نامحدود و داناست و پیامبرشان به آنان گفت: یقیناً نشانه فرمانروائی او این است که آن صندوق [که موسی را در آن نهاده به دریا انداختند] نزد شما خواهد آمد، و در آن آرامشی از سوی پروردگار شماست، و باقی‌مانده‌ای از آنچه خاندان موسی و هارون به جا گذاشته‌اند [مانند الواح، عصای موسی،

و عمامه هارون] و فرشتگان آن را حمل می کنند، البته در آن نشانه‌ای برگزیده شدن طالوت به حکومت بر شماست اگر مؤمن باشید.

شرح و توضیح

آیه شریفه از خوی استکباری بنی اسرائیل در برابر خواست حق، و تفاخر آنان به قوم و قبیله و ثروت خبر می دهد، و از طرفی نشان می دهد که امتیاز واقعی به علم و دانش، و بینائی و آگاهی و قدرت جسمی است، آن قدرتی دارنده آن محصولات و نتایج علم و دریافت‌های صحیح و درست را در راه خیر و نفع جامعه به کار اندازد، و در مدار سوء استفاده قرارش ندهد.

و آیه‌ی دیگر با سه نشانه‌ای که از صندوق به دست می دهد، حق بودن طالوت را ثابت می کند و درب هر نوع عذر و بهانه را به سوی بنی اسرائیل می بندد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 375

مردم نادان و بی خرد، جامعه دچار خوی مادی گری، گرفتاران اخلاق استکباری شرط زمامداری را مسئله شهرت خانواده و حسب و نسب و ثروت انبوه می دانند، بنی اسرائیل که پیوسته ریاست و حکومت سیاسی را ویژه خاندان یهودا و پیامبری را مخصوص خاندان لاوی می پنداشتند و حتی به حضرت حق و جناب رب حق نمی دادند که از غیر خاندان یهودا حاکم انتخاب کند، و از غیر خاندان لاوی پیامبر مبعوث کند، و بهمین خاطر نسل‌های بعدشان از پذیرفتن رسالت پیامبر اسلام و ولایت اهل بیت سر باز زدند، از قبول حکومت طالوت که برای نجاتشان از طرف خدا برگزیده شده بود ولی چون از خاندان نادار و خانواده بنیامین بود امتناع داشتند، و بسیار برای آنان سخت و طاقت فرسا بود که زیر بار زمامداری‌اش بروند، و زیر پرچم عدالت گستر او گرد آیند.

ولی پیامبرشان در برابر جهل و غرور و تعصب بیجا و باطلشان ایستاد و اعلام کرد: اولاً خداوند مهربان برای نجات شما او را برگزیده و قطعاً خدا هر کس را انتخاب کند او شایسته حکومت است، ثانیاً به او نیروی فکری و بدنی افزون بر همه شما داده، که با نیروی علمی و درک درست در همه حوادث و امور می اندیشد، و همه جهات را بررسی می کند و مصالح و نیازها را تشخیص می دهد، و با نیروی جسمی آنچه را تصمیم می گیرد به نفع شما انجام می دهد.

يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ به این معنا نیست که خداوند مصلحت ملت را رعایت نمی کند و بیدر و پیکر به هر که خواست فرمانروائی می دهد، بلکه حکمت او اقتضا می کند به هر که شایستگی ظاهری و باطنی دارد فرمانروائی می دهد وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ.

از آیه بعد استفاده می شود که بنی اسرائیل لجوج و مستکبر برای پذیرفتن حکومت طالوت به اوصاف با ارزش او و دانش و قدرت جسمی اش قانع نشدند، و از پیامبرشان نشانه محسوس و قانعکنندهای خواستند.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 376

سه وصف برای تابوت بیان شده: آرامشی از جانب پروردگارشان، باقی مانده از ماترك آل موسی و آل هارون، حمل شدن به وسیله فرشتگان.

المیزان می گوید: سکینه از ماده سکون به معنای آرامش گرفته شده و در آرامش دل استعمال می شود، یعنی انسان در عزم و اراده خود استقرار و آرامش داشته و هیچ گونه اضطراب و نگرانی به خود راه ندهد، چنان که حال شخص حکیم یعنی کسی که دارای ملکه اخلاقی حکمت باشد نسبت به کارهایش چنین است، و پروردگار آن را از خواص ایمان و از مواهب بزرگ خود شمرده است.

اکنون بیان مطلب منظور را با ذکر این مقدمه ادامه می دهیم: انسان روی غریزه فطری کارهای خود را با تعقل انجام می دهد، یعنی يك سلسله مقدمات عقلی که مشتمل بر مصالح زندگی و مؤثر در سعادت واقعی و موافق با غرض صحیح اجتماعی است ترتیب داده، و از آنها نتیجه می گیرد که چه کاری را انجام دهد و چه کاری را انجام ندهد.

در صورتی که روی اسلوب فطرت مشی کند و جز آنچه برای سعادت حقیقی اش سودمند است در نظر نگیرد، این کار فطری با آرامش خاطر و بدون هیچ گونه تزلزل و اضطراب انجام می گیرد، ولی در صورتی که فقط به زندگی مادی دل ببندد و از هوا و هوس خود پیروی کند امر بر او مشتبّه شده و نیروی وهم و خیال با فریبندگی و آرایشگری مخصوص به خود، در انکار و اندیشه هایش مداخله می کند و از طرفی از راه راست منحرفش ساخته و از طرف دیگر او را در تصمیم خود سست و در اقدام به کارهای سخت و سنگین مضطرب می نماید.

شخص با ایمان بر تکیه گاهی استوار و پایه ای ویران نشدنی تکیه زده، و امور خود را بر معارف حقه و اعتقادات غیر قابل شك و شبهه مبتنی ساخته در کارها

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 377

بر اساس فرمان الهی اقدام می کند و چیزی را متعلق به خودش نمی داند تا ترس فوت شدنش را داشته یا از نداشتن آن اندوهناک باشد، یا برای تشخیص خیر و شر دچار اضطراب و دو دلی گردد، ولی شخص بی ایمان چون سرپرستی ندارد که به کارش رسیدگی کند، و تمام خیر و شرش مربوط به خودش می باشد، در ظلمتکده اوهام و پندارهای گوناگون افتاده و افکار و خیالات و احساسات شوم از هر طرف بر او حمله می کند شاهد این مطلب آیات زیر است:

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ «1» - ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ «2» - اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ «3» - وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا «4» - ذَلِكَمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ «5»

این آیات چنان که ملاحظه می شود هر گونه ترس و اندوه و نگرانی و فریب خوردگی را در طرف کفر و صفات مقابل آن را در طرف ایمان قرار می دهد. «6»

(1) - آل عمران 68.

(2) - محمد 11.

(3) - بقره 275.

(4) - نساء 121.

(5) - آل عمران 175.

(6) - المیزان ج 2، ص 407.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 378

تفسیر آیه 249

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.

پس زمانی که طالوت با سپاهیان برای جنگ با دشمن از شهر بیرون رفت گفت: بی تردید خداوند شما را به وسیله نهر آبی آزمایش می کند، پس هر که از آن سیر بنوشد از من نیست، و هر که از آن نخورد از من است مگر کسی که با دستش کفی از آب برگیرد، [که او نه از من است و نه مردود از سپاه] پس جز اندکی از آنان همگی از آب نهر نوشیدند، و زمانی که او و مؤمنان همراهش از نهر گذشتند گروهی از آنان گفتند: ما را امروز قدرت مقابله با جالوت و سپاهیانش نیست ولی آنان که یقین به لقاء خدا داشتند گفتند: چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند و خدا با صابران است.

شرح و توضیح

آیه شریفه به چند نکته اشاره دارد: 1- آزمایش الهی 2- عکس العمل مردم ضعیف الایمان در برابر دشمن. 3- یقین مؤمنان واقعی به پیروزی بر دشمن گرچه تعداد مؤمنان اندک و شمار دشمنان بسیار باشد. 4- معیت خداوند با صابران.

در رابطه با آزمایش، و ضعف و قوت ایمان، و پیروزی مؤمنان بر دشمن، و جایگاه صبر و استقامت و معیت حق با صابران در آیات 155 و 82 و 190 سوره بقره به طور مفصل و مشروح بحث شد، و در این مرحله نیاز به توضیح بیشتر نمی بینم.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 379

تفسیر آیه 250 - 251 - 252

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتُلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.

و چون طالوت با مؤمنان برای جنگ با جالوت و سپاهیان‌ش ظاهر شدند گفتند: پروردگارا بر ما صبر و شکیبائی فرو ریز، و گامهایمان را استوار ساز، و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

پس دشمن را به توفیق خدا شکست دادند و داود [جوان مؤمنی که در سپاه طالوت بود از قدرت جسمی و مهارت در تیراندازی برخوردار بود] جالوت را کشت و خداوند او را حکومت و حکمت داد، و از آنچه می‌خواست به او آموخت، و اگر خدا تجاوز و ستم برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد قطعاً زمین را فساد فرا می‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان دارای فضل و احسان است.

این داستان‌ها و حادثه‌های واقعی نشاهای [قدرت و ربوبیت] خداست که به حق و راستی بر تو می‌خوانیم و یقیناً تو از رسولانی.

شرح و توضیح

مجاهدان در راه خدا و رزمندگان خالص و پاک دل پس از فراهم آوردن هر گونه آمادگی روحی و وسائل جنگی و هنگام درگیری با دشمن، باید روی به مبدأ آورند و از او یاری خواهند: رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا، و از حضرت فیاض ثابت قدمی درخواست کنند تا بر دشمن پیروز شوند وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، و همین شرط دعا و اجابت آن است، آن چنان که برای رسیدن به هر مطلوب و دفع هر مکروه باید اسباب و مقدمات عادی آن فراهم شود، آنگاه برای تأثیر شرایط که از اختیار انسان خارج است دعا و امید اجابت

تفسیر حکیم، ج6، ص: 380

می‌باید، این روش پیامبران و پیروان و سیره رسول خدا در جنگ‌ها و حوادث بوده و همین مسیر اذن خدا می‌باشد. «1»

تفسیر عیاشی از محمد حلبی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود: داود با برادرانش چهار تن بودند، و پدرشان که پیر مرد سال خورده‌ای بود با آنان بود. داود پهلوی گوسپندان پدرش ماند و طالوت با سپاهیان رهسپار میدان نبرد شد.

پدر داود او را که از همه برادران کوچک‌تر بود خوانده و گفت فرزندم این نوشته‌ای را که برای برادرانت درست کرده‌ام نزد ایشان بر تا موجب نیرومندی آنان در برابر دشمن شود، داود که مردی کوتاه اندام و کبود رنگ و کم موی و پاک دل بود به راه افتاد در حالی که صفوف لشگر به هم نزدیک شده بود.

محمد حلبی از اینجای سخن از ابو بصیر روایت می‌کند که گوید از او شنیدم می‌گفت: داود به سنگی برخورد، از آن سنگ صدائی شنیدای داود مرا بگیر و با من جالوت را نابود کن که من برای کشتن او ساخته شده‌ام.

داود آن را برداشت در توبره‌ای که جای سنگ‌های فلاخن یا قلاب سنگ بود نهاد.

چون وارد اردو شد دریافت که لشگر طالوت کار جالوت را بس بزرگ می‌شمارند، داود گفت چه بزرگی دارد؟ به خدا سوگند اگر او را ببینم می‌کشم، این خبر پخش شد و او را نزد طالوت بردند، طالوت گفت ای جوان تو چه قدرتی داری؟ و چه آزمایشی از خود نموده‌ای؟ داود گفت: شیری به گوسپندی از رمله من حمله می‌کرد من به او رسیده، سرش را می‌گرفتم و دهانش را باز

(1) - پرتوی از قرآن ج 2، ص 189.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 381

می‌کردم و گوسپند را آزاد می‌نمودم، گفت: زره فراخی بیاورید، زرهی آوردند، آن را به گردنش انداخت و آن به اندازه بدن او بود به طوری که مایه شگفتی طالوت و دیگر افراد بنی اسرائیل شد، طالوت گفت: به خدا قسم امید است خدا به وسیله او جالوت را نابود کند.

چون صبح شد و لشگریان با دشمن رو برو شدند داود گفت: جالوت را به من نشان دهید، همین که او را دید سنگ را بیرون آورد و در فلاخن گذاشت و میان چشمان جالوت زد، سنگ به دماغش اصابت نمود و از اسب به زیرش انداخت،

مردم فریاد کشیدند داود جالوت را کشت! سپس او را پادشاه خود ساختند به طوری که دیگر نامی از طالوت به عنوان فرمانروا برده نمی شد، و نهایتاً بنی اسرائیل گرد او جمع شدند، خداوند زیور را بر او نازل کرد و ساختن آهن را به او تعلیم داد و آن را در دست او نرم ساخت و کوه‌ها و پرندگان را فرمان داد تا با او تسبیح گویند، و آوازی که داود داشت به کسی دیگر داده نشد، داود برای عبادت حق نیروئی شگفت داشت. «1»

وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ «معنای دفع و غلبه يك معنای عامی است که در همه شئون اجتماع انسانی سریان دارد و حقیقتش عبارت است از این که: شخص دیگری را به هر کیفیتی که ممکن باشد وادار نماید که موافق اراده او کار کند و جلوی مزاحمت‌های او را بگیرد، این معنی هم در حال جنگ و هم در حال صلح، هم در سختی و رنج هم در راحت و آسایش میان همه مردم و در تمام بخش‌های اجتماع وجود دارد، ولی انسان وقتی متوجه می شود که دیگری در مقام مزاحمت با حقوق حیاتی یا میل‌ها و شهوات او برآید آن وقت است که

(1) - تفسیر عیاشی ج 1، ص

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 382

شروع به جلوگیری از او و دفاع از حقوق و شهوات خود می نماید، و این مسئله مراتبی دارد که یکی از آنها جنگ و کارزار است.

و باید دانست که فطری بودن غلبه و دفع يك اصل عمومی در همه افراد است، خواه در حقوق مشروع که با عدالت مقرون است خواه در غیر آنها.

اگر در فطرت انسانی چنین اصلی مسلم نبود هرگز و هیچ گونه دفاعی از او سر نمی زد، چه از حق مشروع چه از امر نامشروع» شاید منظور از آیه شریفه **لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ ...** همین معنا باشد و جمله‌ای که در ذیل آن است

وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ مؤید آن است.

و ظاهر آیه مورد بحث این است که منظور از صلاح ارض در برابر فساد آن مطلق صلاح دائمی است که برای جامعه انسانی باقی بماند نه صلاح خاصی که در زمان‌های کوتاهی نصیب جامعه شود مانند داستان طالوت و چند داستان دیگر.

برخی از مفسران منظور دیگری از کلمه دفع در آیه شریفه استفاده کرده‌اند و آن این که دفع کردن عذاب از گناهکاران بواسطه نیکان است و روایات زیادی از طرق عامه و خاصه موافق این منظور آورده‌اند چنان که در تفسیر مجمع‌البیان «1» و الدر المنثور از جابر روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود: خدا به واسطه صلاح مرد مسلمان فرزندان و فرزندان فرزندان و اهل خانه و خانه‌های اطرافش را صالح می‌سازد و همه آنان در حفظ خدایند مادامی که او در میان ایشان است.

و در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت شده که فرمود: خدا به واسطه کسانی از شیعیان ما که نماز می‌گذارند عذاب را از بی‌نمازهای شیعه دفع می‌کند و اگر همه نماز نگرارند هلاک خواهند شد، و خدا به واسطه کسانی از

(1) - مجمع البیان ج 2، ص 152.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 383

شیعیان ما که زکات می‌دهند عذاب را از بخیلان نسبت به زکات دفع می‌کند، و اگر همه زکات ندهند هلاک می‌شوند.

و خدا به واسطه کسانی از شیعیان ما که حج به جای می‌آورند از شیعیانی که ترك حج نمایند عذاب را دفع می‌نماید و اگر همه ترك حج کنند هلاک می‌شوند. «1»

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ: این مسائل مهم و عبرت‌آموزی که در داستان بنی اسرائیل بیان شد آیات خداست، در حالی که برای تو ای پروردگار آنها را جزء به جزء و فصل به فصل می‌خوانیم به صورتی که حق و مطابق با واقع است و همین ثابت می‌کند که تو از رسولانی.

همین که اینها آیات خداست نه ساخته و پرداخته بشر دلیل بر حق بودن آنهاست و همین که حق است نشان می‌دهد که تو رسول به حقی.

اگر اینها آیات خدا نباشد باید این پیامبر آن را از کتب عهد عتیق گرفته باشد، آیا می توان تصور و باور نمود که این کتب با آن که یادداشت های خطی و پراکنده و در انحصار علمای یهود بوده به دست پیامبر امی رسیده و با روشن بودن جزء به جزء تاریخ زندگی اش آنها را با فرصت یادداشت کرده باشد، آن هم در مدت کوتاه و پیش از رسالت و در مکه که اهل کتاب در آن نبودند و در میان مردمی صد در صد بی سواد و امی و سپس برای مردم خوانده باشد؟!!!

آیا این آیات قاطع و مرتبط قرآن با آنچه در عهد عتیق آمده و جزء افسانه سرائی و اختلاف گوئی نیست تطبیق می کند؟! «2»

(1) - مجمع البیان ج 2، ص 152.

(2) - پرتوی از قرآن، ج 2، ص 192.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 384

تفسیر آیه 253

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.

از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم، از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و برخی از آنان را درجات و مراتبی بالا برد، و عیسی بن مریم را دلایل و نشانه ها و معجزات روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانائی عنایت کردیم، و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان در طول قرون و اعصار آمدند، پس از آن که دلایل و براهین و احکام و قوانین روشن به آنان رسید با هم نمی جنگیدند، ولی درباره ی حقایق و مسائل ایمان و کفر با هم

اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند، قطعاً اگر خدا می خواست با هم نمی جنگیدند ولی خدا آنچه را می خواهد [بر اساس مصلحت و حکمت] انجام می دهد.

شرح و توضیح

آیه شریفه دو واقعیت را بیان می کند: 1- برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر. 2- اختلاف میان انسان.

برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر

گرچه همه پیامبران در زمینه ارزش و فضیلت رسالت شریک و یکسانند، و همه از جانب حضرت حق مأمور نجات مردم از فرهنگ‌های شیطانی و هدایت آنان به سوی اسلام و سعادت و خوشبختی ابدی هستند، ولی از نظر درجات و مقامات روحی، و سعه وجودی، بعضی بر بعض دیگر به خواست خداوند و اراده‌ی حکیمانه او برتری دارند، و در مسئله‌ی ارزش‌های تکوینی و حالات و قدرتهای معنوی با یکدیگر تفاوت دارند، باید توجه داشت که این تفاوت فقط در مقامات و درجات الهی و انسانی و معنوی است، ولی تفاوتی که در انسان‌ها و امت‌ها و ملت‌ها وجود دارد در مسئله ایمان و کفر، و نور و ظلمت و حق و باطل

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 385

است، لذا از تفاوت میان انبیاء تعبیر به فضلنا و برتری شده، و از تفاوت میان انسان‌ها تعبیر به اختلاف، آن هم اختلافی که هیچ ربطی به حضرت حق ندارد، بلکه مایه و پایه‌ی آن خود مردم به اختیار خودشان هستند.

رسالت همه انبیا برای همه انسان‌ها منبع فیوضات و خیرات و برکات است، این رسالت پیامبران است که موجب رشد و کمال و هدایت انسان، و سبب راه یافتن او به عرصه ایمان و اخلاق و عمل صالح، و مایه‌ی سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی است، و علت وحدت و یکپارچگی مردم، و سوق دادنشان به سوی بر و نیکی و تقوا، و عامل سلامت آنان از رذائل و عقاید باطله و اعمال نامشروع و ناپسند است.

زشتی‌ها، نادرستی‌ها، کینه‌ها، تعصب‌های جاهلی، پیروی از هوا و هوس، اسیر بودن در بند شهوات بی‌قید و شرط که همه و همه موجب تنازع، جنگ‌های خائمان‌سوز است، معلول دور بودن از رسالت رسولان، و عمل نکردن به فرهنگ خدا، و کبر ورزیدن در برابر حق است.

برای جنگ‌ها با بودن دلایل و بینات حق و احکام و قوانین پروردگار عذر موجهی وجود ندارد، انبیا آمدند تا اختلاف در عقاید وجود نداشته باشد، آمدند تا خون‌ریزی و جنگ‌های غیر منطقی و تجاوز و قتل و غارت از خیمه حیات انسان رخت بندد.

خداوند در مقام این معنا نیست که تکویناً و جبراً انسان را از جنگ مانع شود، خداوند هرگز آزادی انسان را در عمل از او سلب نمی‌کند، بشر اگر بخواهد جنگی و قتل و غارتی نباشد باید اختلافات شیطانی را که مستند به خود اوست کنار بگذارد، و به فرهنگ حق برگردد.

چه باید کرد، که دسته‌ای از مردم در طول تاریخ با بودن بینات و دلایل متقن و احکام ثمربخش حق به کفر و زندقه گرائیدند، و نخواستند اهل ایمان در امنیت

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 386

و راحت باشند، از روی حسادت و بغی و کینه و سرکشی به جنگ برخاستند و خداوند هم برای بقای دین و بقای مؤمنان به مؤمنان فرمان دفاع و جهاد داد.

در این زمینه در آیات 190 تا 193 سوره بقره بحث بسیار مفصل و مشروحی مطرح شد، که از شما می‌خواهم برای درک فلسفه مبارزه مؤمنان با کافران به آن بحث مراجعه کنید.

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ در رابطه با سخن گفتن حضرت حق بحث مفصلی در کتاب‌های فلسفه و حکمت و برخی از تفاسیر مطرح است که خوانندگان محترم در صورتی که پی‌جوی این گونه مسائل باشند، می‌توانند به کتب مربوطه مراجعه کنند، قرآن مجید سخن گفتن خدا را با موسی در سوره مبارکه طه ذکر کرده می‌فرماید:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى، إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى «1»

پس چون موسی به آتش رسید ندا داده شد ای موسی به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی، و من تو را به پیامبری برگزیدم، پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرا ده، همانا من معبودم که جز من معبودی نیست پس مرا عبادت کن، و نماز را برای یاد من بپا دار، بی‌تردید قیامت که می‌خواهم زمان وقوعش را پنهان بدارم آمدنی است، تا هر کس را برابر تلاش و کوششی که می‌کند پاداش دهند

اهل تفسیر و حدیث و بزرگان از اهل تحقیق می گویند حدیث مفصل و پرمعنای معراج سخن گفتن مستقیم خدا در لیلۃ الاسری با پیامبر بزرگ اسلام است.

(1) - طه 11 - 15.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 387

در این بخش شایسته است به دو قطعه بسیار مهم که یکی روشن گر سخن گفتن پروردگار با موسی و دیگری با پیامبر خاتم است اشاره کنم.

از رسول خدا روایت شده: روزی موسی در راهی معین و شناخته شده حرکت می کرد، از طرف حضرت جبار ندا آمد: ای موسی، موسی به راست و چپ نظر کرد ولی صاحب صدا را ندید، دوباره ندا شنید باز به راست و چپ نظر انداخت و صاحب ندا را ندید، از هیبت صدا به لرزه افتاد، تا بار سوم ندا داده شد: که ای موسی من خدا هستم و معبودی جز من وجود ندارد، موسی گفت: لَبَّيْكَ و با همه وجود به سجده افتاد خطاب رسید سر بردار، موسی سر از سجده برداشت به او فرمود: اگر دوست داری ساکن سایه عرش شوی روزی که سایه ای جز آن نیست برای یتیم پدر مهربان و برای بیوه زنان چون شوهر با عاطفه باش، ای موسی رحم کن یا به تو رحم شود، ای موسی به همان گونه که پاداش دریافت می نمائی، ای موسی کسی که مرا ملاقات کند در حالی که منکر محمد (ص) باشد او را به آتش وارد می کنم گرچه خلیلیم ابراهیم و هم سخنم موسی باشد، موسی گفت خداوندا محمد کیست؟ پاسخ شنید ای موسی به عزت و جلال مخلوقی با ارزش تر از او نیافریده ام، دو هزار میلیون سال پیش از این که آسمان ها و زمین و خورشید و ماه را بیافرینم نامش را با نام خودم در عرش ثبت کردم، سوگند به عزت و جلال بهشت بر همگان پیش از ورود محمد و امتش ممنوع است، موسی گفت: امت محمد چه کسانی هستند؟ پاسخ شنید: حمد کنندگان من هستند که در هر فراز و نشیبی حمد می گویند، و در هر حال و شرایطی کمر به عبادت و خدمت بسته اند، بدنهایشان برای بندگی من در طهارت و پاکی است، اهل روزه هستند، شبانه در تہجد و نماز شب به سر می برند، عبادت اندك را از آنان می پذیرم و آنان را به خاطر شهادت به توحید که با کلمه

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 388

طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»* اظهار می‌داند وارد بهشت می‌کنم، موسی گفت خداوند مرا پیامبر این امت قرار بده، خطاب رسید پیامبر این امت از خود آنان است، عرضه داشت پس مرا از امت او قرار ده خطاب رسید تو پیش از آنان قرار گرفتی و آنان از نظر زمانی مؤخر هستند ولی ای موسی در قیامت تو را با آنان در دار جلال گرد هم می‌آورم. «1»

پیامبر بزرگ اسلام می‌فرماید خداوند به من گفت از من بخواه، گفتم: پروردگارا ابراهیم را به مقام خلت انتخاب کردی، و به داود فرمانروائی عظیم دادی، و آهن را به دست او نرم نمودی، و کوه‌ها و جن و انس و شیاطین را به تسخیرش درآوردی، و به سلیمان حکومتی دادی که نمونه‌اش برای کسی پس از او نبود، و به عیسی تورات و انجیل آموختی، و او را چنان نمودی که کور و جذامی را شفا می‌داد و به اذن تو مرده زنده می‌کرد، و وی و مادرش را از شرور شیطان پناه دادی به صورتی که شیطان بر آن دو راه نداشت، خداوند به من فرمود: ای محمد ترا حبیب خود انتخاب کردم چنان که ابراهیم را مقام خلت دادم، و با تو سخن گفتم چنان که با موسی سخن گفتم، و تو را به عنوان بشیر و نذیر به سوی همه مردم تا قیامت فرستادم، نعمت شرح صدر به تو دادم، و بارهای سنگین را از دوش برداشتم، و یادت را بلند گردانیدم، نامت را جز با نام من ذکر نمی‌کنند، امتت را ملت به ملت در روزگاران قرار دادم، بشارت‌های آنان در سینه‌هایشان قرار دارد، امتت آخرین امت از نظر زمانی، و اولین امت از نظر محشور شدن در قیامت هستند، و اولین امتی که وارد بهشت می‌شوند، سوره‌ی فاتحه را که سبع المثانی است به تو عطا کردم، که آن را به هیچ پیامبری پیش از تو ندادم، آیات پایانی سوره بقره را به تو عنایت کردم که پیش از تو به پیامبری

(1) - کشف الاسرار ج 1 ص 677.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 389

ندادم، کوثر را به تو عطا نمودم، و هشت سهم به تو عطا کردم: اسلام، هجرت، جهاد، نماز، صدقه، روزه ماه رمضان، امر به معروف و نهی از منکر و تو را فاتح و خاتم قرار دادم. «1»

وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ.... نظر مفسران در این زمینه بسیار متنوع است، می‌گویند دارای درجات پیامبر اسلام است که خدا درجه او را از دیگر پیامبران رفیع‌تر قرار داده است، و برخی می‌گویند صاحب درجات نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، ادريس، یوسف، داود هستند که در قرآن مجید به عنوان دارندگان درجات از آنان یاد شده است.

در هر صورت بعضی از آنان ویژه درجات بوده‌اند که آیه شریفه در این زمینه می‌گوید: **وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ**، این بعض را در برخی از آیات نام برده، و بعضی را هم نام نبرده و به صورت مجمل ذکر کرده است.

درباره ادريس می‌فرماید:

وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً. «2»

و درباره يوسف می‌گوید.

نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ. «3»

و درباره داود می‌فرماید:

وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُبُوراً. «4»

وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ این که در این آیه شریفه اختصاصاً از عیسی نام برده شده بخاطر این است که همه معجزات آن حضرت چون زنده کردن مردگان و زنده کردن پرنده‌ای که به صورت مجسمه گلی بوده به وسیله

(1) - کشف‌الاسرار ج 1 ص 678.

(2) - مریم 76.

(3) - يوسف 76.

(4) - نساء 163.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 390

دم، شفا دادن کور مادرزاد، درمان مبتلا به برص، و خبر دادن از امور پنهانی همه و همه از تراوشات روح و حیات بود، به علاوه ذکر نام عیسی دلالت بر آیتی دیگر دارد، زیرا آن حضرت بدون پدر از مریم تولد یافته بود.

در سوره انبیا آیه 91 آمده **وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ**: ما مریم و فرزندش را نشانه قدرت خود برای جهانیان قرار دادیم و این خود فضیلت ویژه دیگری برای مسیح است.

با بودن انبیا و درجات و فضائلشان و آئین بر حقشان که همانا اسلام است، نباید بین مردم و ملت‌ها اختلافی پیش می‌آمد و به جنگ و خون‌ریزی کشیده می‌شد، ولی کافران، معاندان، فاسقان، مشرکان، هوا پرستان، شهوت رانان، لذت گرایان، حیوان صفتان اباحه گران پایه و اساس اختلاف شدند و برخلاف خواسته حق که وحدت و اتحاد مردم را در سایه رسالت و وحی طلبید، آتش تفرقه برافروختند و سبب جنگ‌های خانمانسوز شدند.

به قول المیزان حاصل معنای آیه این است: رسولانی که به طرف بندگان فرستاده شدند عباد مقرب پروردگارند که افقشان از سایر مردم بلندتر است، و در میان ایشان با این که همه دارای اصل واحد و مشترکی هستند باز تفاضل و تفاوت وجود دارد، این حال رسولان است که با آیات روشن به سوی مردم آمدند و حق را به تمام معنی ظاهر ساختند، و راه هدایت را به بهترین صورت بیان داشتند، و پس از این لازم بود که مردم بدون اختلاف و جنگ به طرف وحدت و الفت و محبت سوق داده شوند، ولی اینجا سبب دیگری وجود داشت که تأثیر این سبب را خنثی کرد، و آن عبارت بود از اختلافی که در اثر بغی و تجاوز به وجود آمده بود و موجب این شد که مردم به گروه مؤمن و کافر تقسیم شوند و سپس اختلاف در سایر شئون سعادت و زندگی پدید آید، و اگر خدا

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 391

می‌خواست این سبب یعنی اختلاف را از کار می‌انداخت و در نتیجه جنگ و کشتاری روی نمی‌داد، ولی نخواست و آن را مانند سایر اسباب و علل بر روش و سنتی که در جهان صنع و ایجاد اراده فرموده بود جاری ساخت و خداوند هر چه را بخواهد انجام می‌دهد.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 392

تفسیر آیه 254

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

ای اهل ایمان از آنچه روزی شما نموده‌ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و شفاعتی و کافران همان ستم‌کاران‌اند.

شرح و توضیح

در ابتدای سوره مبارکه بقره در توضیح جمله **مَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** مفصل درباره انفاق بحث شد، و همه جوانب آن در حدی به تحریر آمد، در این بخش با رعایت اختصار به این مطلب بسیار مهم به گونه‌ای دیگر اشاره می‌شود.

خطاب به کسانی است که خدا و قیامت و رسالت و امامت را باور کرده‌اند، باوری که مایه کوشش و سبب تحریک انسان به سوی عمل است، و به عبارت دیگر خطاب به کسانی است که از ایمان حقیقی و جدی برخوردارند، و درون و باطن و قلبشان به این نور منور است.

خطاب به آنان است که از هوا پرستی آزادند، و به هر باطلی پشت پا زده‌اند، و فروتنانه تسلیم حق و حقیقت هستند.

خطاب به کسانی است که از هر گونه ناسپاسی و ستم‌کاری متنفرند، و هر قدمی برمی‌دارند به عشق حق برمی‌دارند، و مقصودی جز خدا و مقصدی جز جنت لقاء ندارند.

خطاب به کسانی است که نسبت به تأمین سعادت دنیا و آخرت خود دغدغه دارند و از شقاوت و تیره‌بختی گریزان هستند.

اینان لازم است بخشی از رزق خدا را که شامل همه امکانات و وسائل و دارائی‌هاست برای جبران خلأها و کمبودهای مالی جامعه هزینه کنند، تا با این

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 393

هزینه کردن فرمان حق را به اجرا گذارده و رضایت و خوشنودی او را جلب کنند، و برای مشکل داران خوشحالی و نشاط بیاورند.

آنان حتی باید در تقویت همه امور حکومت اسلامی به وسیله انفاق اقدام کنند، تا حکومت اسلامی بخشی از مشکلاتش حل شود و با اطمینان و آرامش به راه خود ادامه دهد.

مؤمن به این حقیقت توجه دارد که همه امکانات و اموال و روزی‌های معنوی خدا دادی است، و این حضرت حق است که مالک واقعی همه چیز است، و انسان در کنار اموال و ثروتش، و علم و آبرو و قدرتش جز مأموری امین از جانب خدا نیست، و احساس همین حقیقت است که اجرای فرمان را بر انسان آسان می‌کند، و نمی‌گذارد انسان در عمل به دستور حق اندک مسامحه‌ای روا بدارد، از این جهت خطاب حق در آیه شریفه به مؤمنان است.

دنیا بازار تجارت و داد و ستد است، انسان در دنیا می‌تواند بخشی از ثروت خود را هزینه کند و در برابرش رضایت و جنت به دست آورد، و این داد و ستد هیچ زمینه‌ای در آخرت ندارد **يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ**.

وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ هُمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ هُمُ السُّوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَنُفْسُ الْمِهَادُ. «1»

و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت نکردند، و اجرای احکام او را بی‌پاسخ گذاشتند، اگر بر فرض مالک دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند، بی‌تردید آن را برای رهایی خود از عذاب خواهند داد، ولی در قیامت چنین داد و ستدی صورت نخواهد گرفت، برای آنان حسابی سخت و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بستری است.

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. «2»

(1) - رعد 18.

(2) - یونس 54.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 394

اگر در قیامت برای هر کسی که ستم کرده همه ثروتی که در زمین است فراهم باشد یقیناً آن را برای بازخرید خود از عذاب جاودان می‌پردازد، و زمانی که عذاب را ببیند از شدت شرمساری پشیمانی و اندوه خود را پنهان می‌کنند، و میان آنان به عدالت و انصاف داوری می‌شود و مورد ستم قرار نخواهد گرفت.

روابط دوستی و رفاقت در آخرت برای بخیلان از انفاق قطع است، و هر گونه رابطه دنیائی و عارضی بر باد است، عواطف دوستی و خویشاوندی هیچ نفوذی ندارد، آن روز روزی است که حاکمیت مطلق حق و اراده حکیمانه و عدل او ظهور کامل دارد، و دوستی‌های عارضی که در قیامت به پایان خط رسیده عرصه‌ای برای جولان ندارد **وَ لَا خُلَّةٌ**.

به اذن حضرتش در قیامت شفاعت شفاعت‌کننده‌های نفوذ ندارد، و اصولاً شفیعیان بدون اجازه و اشاره او به شفاعت بر نمی‌خیزند، و مهم‌تر از همه این امور این که بخیلان از دائره شفاعت خارج و از دسترس شفیعیان بیرون هستند.

این کافران و ناسپاسان و قلدران و زورگویان هستند که در دنیا حق و عدالت را در همه موارد می‌پوشانند و لجام گسیختگانی می‌باشند که هر حقی را جا به جا می‌کنند، فرومایگان پست را مورد بخشش قرار می‌دهند، و خائن را خائن و خائن را خادم می‌نمایانند، ولی قیامت عرصه ظهور حق مطلق و عدالت در همه جوانب است، بیعی وجود ندارد که حق و عدالت را از مجرایش منحرف سازد، دوستی و خویشاوندی وجود ندارد که بتواند جلوی اراده حکیمانه حضرت مالک يوم الدين را بگیرد، شفاعتی نیست که به تخریب حق و عدالت اقدام کند، آن داد و ستدی در قیامت مؤثر است که در دنیا بین انسان و خدا انجام گرفته باشد.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْرُ الْعَظِيمُ: «1»

(1) - توبه 111.

تفسیر حکیم، ج 6، ص: 395

یقیناً خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده، همان کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند، پس دشمن را می‌کشند و خود شهید می‌شوند خدا آنان را در تورات و انجیل و قرآن بر عهده خود وعده بهشت داده وعده‌ای حق و انجام‌گرفتنی و چه کسی به عهد و پیمانش از خدا وفادارتر است، پس ای مؤمنان به این داد و ستدی که انجام داده‌اید خوشحال و شاد باشید و این است کامیابی بزرگ.

آن دوستی و رابطه‌ای در قیامت مؤثر است که در دنیا با خدا و انبیا و امامان و صالحان بسته شده باشد.

رابطه و دوستی با خدا او اولیاءش از طریق احسان، توکل، جهاد، تقوا، عدالت و توبه و طهارت بسته می شود.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «1»، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ «2»، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ «3»، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «4»، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ «5»، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. «6»

و شفاعتی در قیامت مؤثر است که انسان به وسیله ایمان و در حدی عمل و اخلاق زمینه اش را در دنیا فراهم کرده باشد.

سه مسئله لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةً هشدار بسیار شدیدی به اهل ایمان درباره ترك انفاق است.

ترك کنندگان انفاق علاوه بر دچار بودن به بیماری بخل گویا منکر خدا دادی ثروت و مالشان هستند، مسئله ترك انفاق چنان مورد نفرت خداست که در پایان

(1) - آل عمران 134.

(2) - آل عمران 159.

(3) - صف 4.

(4) - توبه 7.

(5) - حجرات 9.

(6) - بقره 222.

